

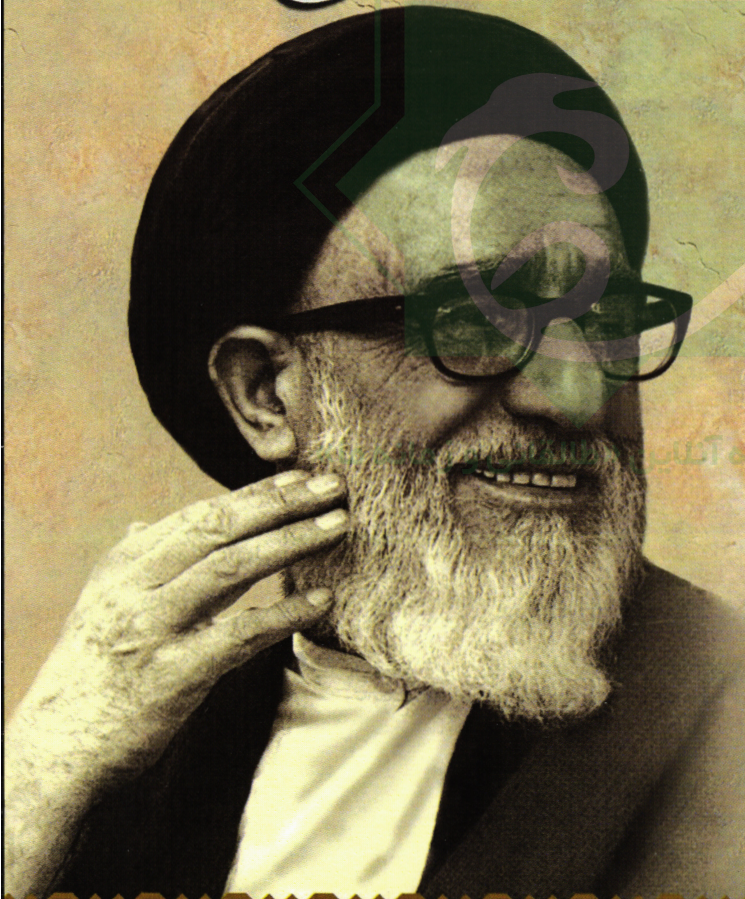


پیروان کافران

جلد سوم

سوره آل عمران

از آیه ۱ تا ۱۲۰



مجموعه آثار آیت الله طالقانی

شماره (۴)

پرتوی از قرآن

جلد سوم

سوره آل عمران از آغاز تا آیه ۱۲۰

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

آیت الله محمد محمود طالقانی

به کوشش

مجمع فرهنگی آیت الله طالقانی

سرشناسه:	طلالقانی، آیت... سید محمود، ۱۲۸۹-۱۳۵۸.
عنوان و نام پدیدآورندگان:	پرتوی از قرآن / سید محمود آیت... طالقانی.
مشخصات نشر:	تهران: شرکت سهامی انتشار، مجتمع فرهنگی آیت... طالقانی ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری:	۴۲۴ ص.
شابک مجموعه آثار آیت... طالقانی شماره (۴):	ISBN 978-964-325-300-4 (Set) ISBN 978-964-325-411-7 (Vol.3)
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیبا
یادداشت:	کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشرین متفاوت منتشر شده است.
یادداشت:	ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فیبا).
یادداشت:	ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۹۴) (فیبا).
یادداشت:	کتابنامه.
یادداشت:	نمایه.
مندرجات:	ج. ۱. سوره حمد و ۱۴۴ آیه از سوره بقره - ج. ۲. سوره بقره از آیه ۱۴۳ تا آخر سوره - ج. ۳. سوره آل عمران از آغاز تا آیه ۱۲۰.
موضوع:	تفاسیر شیعه - قرن ۱۴
شناسه افزوده:	شرکت سهامی انتشار
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۰ ۴۲۴ پ/ط BP۹۸
رده‌بندی دیویی:	۲۹۷/۱۷۹
شماره کتاب‌شناسی ملی:	۲۴۸۷۷۷۲

پرتوی از قرآن

جلد سوم

تألیف: آیت... سید محمود طالقانی

ناشر: شرکت سهامی انتشار

با همکاری مجتمع فرهنگی آیت... طالقانی

چاپ اول: ۱۳۹۸

چاپخانه حیدری: ۱۱۰۰ نسخه

۶۰۰۰۰ تومان



دفتر مرکزی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، نرسیده به میدان بهارستان، جنب خیابان ملت، شماره ۹۲

کدپستی: ۱۱۴۳۹۶۵۱۱۸ تلفن: ۳۳۹۰۴۵۹۲ دورنگار: ۳۳۹۷۸۸۶۸

WWW.ENTESHARCO.COM Email: info@entesharco.com

فروشگاه شماره ۱: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، نیش خیابان ملت، شماره ۹۲، تلفن: ۳۳۱۱۴۰۴۴

فروشگاه شماره ۲: تهران، میدان انقلاب، بازارچه کتاب، تلفن: ۶۶۴۱۳۶۸۴ دورنگار: ۶۶۹۶۷۱۰۴

توضیح لازم درباره تقسیم‌بندی مجلدات پرتوی از قرآن در ویراست جدید

به نام پروردگار حکیم

سپاس بیکران به درگاه پروردگار مهربان که بار دیگر توفیق رفیق راه ما شد تا بتوانیم صفحه دیگری از کتاب مجید او را که پرتوی از لوح محفوظ اوست و بر قلب پاک رسول خدا (ص) تابیده است، با برداشت‌ها و بازتاب‌های زنده‌یاد «آیت‌الله طالقانی» به خوانندگان علاقه‌مند «پرتوی از قرآن» عرضه داریم.

داستان گردآوری و بازآفرینی این جلد را که پرتوی از سوره «آل عمران» است در مقدمه توضیح داده‌ایم. کار ویراستاری و مستندسازی و برخی از توضیحات متن در پاورقی، مانند دو جلد دیگر ویراست جدید است. آنچه لازم است درباره این مجلد که جلد سوم «پرتوی از قرآن» و جلد چهارم «مجموعه آثار» آیت‌الله طالقانی به‌شمار می‌رود، گفته شود اینکه در چاپ نخست، همه ۲۰۰ آیه سوره «آل عمران»، یک‌جا چاپ شده بود و دوبار تفسیر ۲۳ و یا ۲۴ آیه اول سوره «نساء». به پیوست «فرهنگ پرتوی از قرآن» جداگانه در یک مجلد. زیرا تفسیر آیات نخست سوره «نساء» از نظر زمان چاپ و انتشار آخرین و یا ششمین جلد به حساب می‌آمد. لیکن از آن‌جا که در این ویراست و انتشار کنونی «پرتوی از قرآن» سوره‌های «آل عمران» و چند آیه اول سوره «نساء» پیش‌تر از تفسیر جزء سی‌ام قرآن که خود دو جلد است، به دست خوانندگان می‌رسد، به منظور آنکه از نظر حجم و شکل ظاهری جلدها هماهنگ باشد، سوره «آل عمران» را تا آیه ۱۲۰ در این جلد آوردیم و دنباله سوره تا پایان آن و دو نوبت تفسیر ۲۴ آیه اول سوره «نساء» را هم در جلد بعد خواهیم آورد، ولی «فرهنگ پرتوی از قرآن» از آن جدا شده در پایان تفسیر جزء سی‌ام، یا در مجلدی مستقل، منتشر خواهد شد. ان‌شاء‌الله.

نکته دیگر اینکه در این جلد و جلدهای بعد، معرفی مختصر اشخاص یا دیگر اعلام، به جای پاورقی، با علامت ستاره (*) نشاندار شده در آخر کتاب، با ذکر صفحه مربوط آمده است.

در این جا نیز شایسته و بایسته است از همه همکاران که با تلاش فراوان در نوآفرینی و آماده سازی این جلد از «پرتوی از قرآن» سهم داشته اند صمیمانه سپاسگزاری نمایم و از پروردگار مهربان درخواست کنم که همه ما را پیوسته در راه شناخت و شناساندن او و کلام انسان ساز و جاودانه اش یاری فرماید و از نظر لطف خود محروم نفرماید. بمنّه و کرمه و علیه التّکّلان.

سید محمد مهدی جعفری
رئیس کمیته علمی مجموعه آثار
فروردین ماه ۱۳۹۵



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



فهرست مطالب

۱۱	پس از آن همه انتظار.....
۱۳	سخنی و توضیحاتی از گردآورنده
۱۹	مقدمه چاپ نخست جلد سوم
۲۱	سوره آل عمران (مدنی، ۲۰۰ آیه).....

از آیه ۱ تا ۹ آل عمران :

رموز حروف جداگانه - نزول به حق - هدی و فرقان - رنج و عذاب دائم - وحدت و اراده و علم - محکمت و متشابهات - محکم و متشابه - قلب زائغ فتنه جو - تأویل کتاب - راسخان و تأویل کتاب - راسخان و اولوا الالباب - عمق ایمان راسخان - روایات در باره متشابهات.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

ص ۲۵ تا ۶۰

از آیه ۱۰ تا ۲۰ :

دوزخ افزایش جویی - برجسته شدن تضاد و اعلام نهایت امر - بسط نفوس ایمانی در برابر نیروی مقام - تزئین شهوات - دامنۀ بی انتهای حب الشهوات - زینت خدایی و زینت شیطانی - پنج نام و نشان از بی نشانها - دریافت وحدت و قسط عالم - دین خدایی - کفر به منشأ کمال موجب سقوط است - تسلیم وجه به خدا و حاکمیت مطلق او.

ص ۶۱ تا ۸۹



از آیه ۲۱ تا ۳۲:

هم هدفی آمرین به قسط با پیامبران - به حاکمیت مطلق کتاب الله خوانده می شود -
- نصیبی که مایه غرور است - غرورهایی که مسئولیت شیعه بودن را سلب می کند -
کتاب جامع و میزان قسط - مشیت ایتاء یا نزع به کمال رسیده را ایجاد می کند -
آنچه به دست اوست خیر است - بهره در مسیر مشیت - وقایه گیری در برابر دشمن
نیرومند - علم خدا قدرت او بر هر چیزی است - دریافت عمل خیر و بد - تبعیت از
رسول نشانه محبت به خداست - محبت و ابعاد و مراتب آن - روی گرداندن از خدا
کفر است و سقوط.

ص ۹۰ تا ۱۳۰

از آیه ۳۳ تا ۵۱:

مراتب محبت خدا: ابتلاء، اجتناء، اصطفاء - رسالت مردان برگزیده - منشأ تولید و
توارث چیست؟ - انتقال صفات توارثی - علم ژنتیک و انتقال صفات ارثی -
حقایق بالاتر از مرز انسان - توجه به پدیده ها، انقلاب روحی به بار می آورد -
آزادی از محیط، آزادگی در پی دارد - شیطان در چهره های گوناگون متولیان -
گیاهان و گلهایی که نیاز به تقارب ندارند - محراب مقام درگیری است - روزی
خاص و ناشناخته مریم - انعکاس های پی در پی محیط گزینش - اوصاف خاص
یحیی - شگفتی زکریا از بشارت فرشتگان - تقوا منشأ فزاینده قدرت روحی
است - نقش زن در وراثت صفات غالب - قنوت و رکوع و سجود از غرور
جلوگیری می کند - خبرهای غیبی بی سابقه را چه کسی گفت؟ - هماهنگی کلمات
آفرینش و مفاتیح غیب - روحی که به سوی مریم فرستاده شد - علت محرک ضدها
چیست؟ - نظام و رشته های پیوسته در زمین و آسمان - تعلیم عیسی در مدرسه
آفرینش بوده است - رسالت مسیح سندی الهی دارد - شرط قبول آیه، ایمان به
منشأ آن است.



ص ۱۳۱ تا ۱۹۴



از آیه ۵۲ تا ۶۸:

همین که کفر احساس شد جهت‌گیری شروع می‌شود - پیوستگی در تعهد حرکت و تحول می‌آفریند - غفلت از قوانین تکامل و حرکت حیات مکر خداست - وفات عیسی مانند تولدش اختلاف‌انگیز شده است - نظر وسیع علمی و عرفانی منافی توفا و رفع او نیست - با طلوع قیامت فقط خدا حکومت می‌کند - عیسی گزیده‌ای از آل عمران بود نه خدا یا فرزندش - مسیحیان مستضعف نیز خدای ملموس می‌خواستند - حقیقتی که با برهان روشن نشود با ابتهال می‌شود - چهار جبهه تبیین، ابتهال، جزیه و جنگ - نمایندگانی که به مدینه آمدند - چه کسانی برای مباحله رفتند؟ - اهل کتاب باید در اندیشه شرک‌زاشک آورند - سر باز زدن از پرستش بت‌ها آیین بر پا دارنده خداست - وابستگی تعصب‌انگیز راه اندیشه را می‌بندد - ولایت حقیقی پیمبران اطاعت از فرمان خداست.

ص ۱۹۵ تا ۲۳۸

از آیه ۶۹ تا ۸۰:

گمراهی اضلالگران نخست به خودشان برمی‌گردد - نمونه‌هایی از دام دامداران برای اضلال مردم - اظهار ایمان نخستین و کفر واپسین - مزدوران باید بهره دهند و چشم نگشایند - ایمان ظاهری منشأ احتجاج اغیار می‌گردد - مسیحیتی که از میان بینوایان برخاست خود وسیله امتیازات طبقاتی شد - امانتداری به انگیزه اصول فطرت و وجدان است - قیام مداوم راه برگرداندن حقوق و امانات است - وفا به عهد اگر از تقواریشه‌گیرد دوام یابد - مراحل سقوط تبدیل‌کنندگان عهد و پیمان به متاع خدا و کتابشان محکوم تخیلات قومی است - برکناری امامان، قرآن را از اجتماع برکنار کرد - دارندگان کتاب و حکمت می‌خواهند دیگران ربانی باشند.

ص ۲۳۹ تا ۲۷۱



از آیه ۸۱ تا ۹۲:

میثاق پیمبران به صورت اخذ و اتیان است - نبوت‌های آگاهانه، به تاریخ تکامل انسان جهش داد - پدیده‌های طبیعی در مسیر تکامل طوعاً پیش می‌روند - اسلام: رهایی کامل و تسلیم و هماهنگی با جهان است - راههایی که خدا برای هدایت آدمی نهاده است - حاصل لعنت سقوط گاه فراگیرنده دوزخیان می‌شود - انسان متکامل همیشه در حال توبه است - پُر: افزایش و فضا و مقامی باز و فزاینده است - در ترکیب‌های اجتماعی مجعول، افراد به مقام پُر نمی‌رسند.

ص ۲۷۲ تا ۲۹۴

از آیه ۹۳ تا ۱۰۹:

کشتی گرفتن یعقوب با خدا و نامیده شدن به اسرائیل - تحریم‌های بنی اسرائیل برای پایبندی به سلطه کاهنان بوده است - محرمات ساختگی، بارهای گران و غلهایی دیگر است - کعبه خانه مردم است و بدون مانعی برای جوشش استعدادها - هدف طراح خانه، گسترده شدن سلم و امنیت در جهان بود - پیش‌بینی و وعده قرآن در برابر وعده شوم بالفور - هر کس کافر شود نیاز خود را نادیده گرفته است - با شعار رهبری راه خدا راکج می‌کنند - مؤمنان باید عنصر پیشرو باشند و به عقب برنگردند - تقوای کامل منشأ شناخت آیات الله است - اگر اعتصام به حبل الله سست شود جامعه به سقوط می‌گراید - به نعمت یعتتی توحیدی برابر شدید - برای شناخت خیر و معروف و مکر تشکیل گروه آگاه لازم است - نتایج علمی امر به معروف و نهی از منکر - روی گرداندن از آیات روشن‌گر وحشتها و زبونیها در بر دارد - نگرانی رسول خدا ﷺ برای تفرقه امت و متن حدیث - کفر پس از ایمان، آتش و دود سیاهی در بر دارد - توجه به رنگ و نژاد در نتیجه بی‌توجهی به تاریخ و آینده بشریت است - ظلم از نادانی و سودجویی بشری ناشی می‌شود.

ص ۲۹۵ تا ۳۴۱



از آیه ۱۱۰ تا ۱۲۰:

توجیهاتی که برای «کنتم» شده است - دعوت پیمان ضربه محکمی بود در درون بشر و عمق تاریخ - امت از آدمهای مستقیم رخ می نماید و اجتماع رارهایی می بخشد - فطرت همگانی محبوبی می جوید که اعتصام به آن کمال می آورد - ایمان اهل کتاب پیروان پراکنده را امت واحد می سازد - اگر عافیت جویان ترک مسئولیت کنند دشمن رهایشان نکند - رسالت جهانی مسیح به زودی دچار شک و اوهام شد - ذلت و مسکنت یهود نتیجه طبیعی کفر و طغیان و تجاوز است - زمین را بندگان متعهد و صالح وارث می گردند نه بی تعهدها - مردمی که برخاستند و به راه افتادند در برابر عظمت خاضع می شوند - زمینه قیام امتی چگونه فراهم می گردد؟ - محکم ترین تضمین مشروط رشد برای انسان نگران - آنچه حق است کمال بخش و آنچه باطل است سرمایه سوز می باشد - مستشاران بیگانه سعی در انحراف نظام به سوی و سود خود دارند - پیدایش استعمار جهانی این آیه را به روشنی تفسیر می کند - آن کس که به تاریکی انس گرفته روشنایی با جسم و اعصابش ناسازگار است - با پایداری و پرواگیری، کیدهای دشمنان به شما زیان قطعی نمی رساند.

ص ۳۴۲ تا ۳۸۰

پی نوشت ها کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ها» ۳۸۱

فهرست ها:

فهرست آیات	۳۹۹
فهرست روایات	۴۱۳
فهرست اشعار	۴۱۵
فهرست اسامی	۴۱۷
فهرست مکان ها	۴۲۱
فهرست کتاب ها	۴۲۳



سایه

پس از آن همه انتظار

مدتی این مثنوی تأخیر شد

مهلتی بایست تا خون شیر شد

تقارن انتشار قسمت پنجم تفسیر پرتوی از قرآن با برگزاری جشنها و مراسم یکهزار و چهارصدمین سال هجرت حرکت آفرین نبوی و نخستین سالگرد انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، موجب سرور و بهجت تمام چشم‌انتظاران است. اما دریغ و درد که معلم کبیر قرآن، پدر طالقانی، در میان ما نیست تا از این سرور و شادمانی شاگردان و فرزندان خود بیشتر به وجد آید که در طبع و نشر و تفسیر قرآن عنایتی وافر داشت. باشد که در اعلیٰ علیین ملکوت این هدیه موجب انبساط خاطر او شود.

پدر و معلم عزیز! همان طور که با تو پیمان بسته‌ایم، با نشر وسیع و ارزان این اثر و دیگر آثار گران قدرت، در حدّ توان کوشیده‌ایم و بعد از این نیز خواهیم کوشید. پدر طالقانی یکی از بانیان و مؤسسين شرکت سهامی انتشار به شمار می‌رفت و همواره از عنایتش برخوردار بودیم. همان گونه که در مقدمه مذکور است، در ایام ابتلای زندان و تبعید نیز ما را فراموش نمی‌کرد و هرگاه شرایط اجازه می‌داد، دور از چشم شکنجه‌گران و زندانبانان، مطالب تفسیر را برای نشر به بیرون می‌فرستاد و



چون در لابه لای سخنانی که مجاز به شنیدن بود، دور از گوش خناسان، خبر دستاوردها و پیشرفت‌هایی از شرکت را می‌شنید، خشنود می‌شد و موانع و مشکلات، موجب تکدر خاطر او می‌گشت. همواره مشوق ارزانی و فراوانی کتاب، این کالای معنوی، بود و از سودجویی و سودجویان به سختی تنفر داشت و مورد انکار شدید حضرتش بود. شرکت با تأسی به رهنمودها و آرمان‌های ایشان سعی کرده است که اسوه حسنه‌ای برای دست‌اندرکاران حرفه نشر و فروش کتاب باشد. امید است با دعای خیری موفقیت بیشتر ما را از خداوند مسألت دارد و نحوه کار و فعالیت ما هر روز بیشتر شادی روحش را فراهم سازد، زیرا ایمان داریم که او به محض ورود به پیشگاه پروردگارش مورد خطاب «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» قرار گرفته است.

مطلب آخر، تذکری است به اشخاصی که بدون هیچ مجوز شرعی و عرفی و بدون اطلاع و اجازه نویسنده و ناشر، بارها به طور مخفی به چاپ تفسیر پرتوی از قرآن اقدام کرده‌اند و هرگاه رازشان از پرده برون افتاده، آبرو و سرمایه خود را در خطر دیده‌اند. این افراد که به کار آنها نامی جز سودجویی نمی‌توان نهاد، گرچه در مواردی نشر معارف قرآن و بعضی هم بی‌اطلاعی را بهانه می‌کنند، اگر بویی از انصاف و مروت برده باشند، به خود اجازه نخواهند داد سبب تضییع حقوق نویسنده و ناشری که جز خیر و صلاح مردم را در نظر نداشته و ندارند و هیچ‌گاه استقبال و توجه مردم را وسیله زراندوزی قرار نداده‌اند، فراهم کنند. امید است این تذکر کوتاه بسنده باشد و به افشاگری نیاز نیفتد.

شرکت سهامی انتشار



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سخنی و توضیحاتی از گردآورنده

کتاب به حق نازل شده خدا که هدایت است مردم را و فرقان است گرفتاران در میان حق و باطل را، محکماتی است و متشابهاتی که دل‌های زیغ‌دار تنها به پیروی از تشابهات فتنه‌برانگیز و تأویل‌آمیز آن روی نهند و راسخان در علم گویند: بدان ایمان آوردیم که کلیتش از پیشگاه پروردگار ماست، و البته این مغزداران پرمایه هستند که متذکر مطلب هستند و پاس می‌دارند راه کمال‌بخش هدایت پروردگاری را.

و قرآن در تاریک‌ترین شب‌های تاریخ بشریت و دوران ذلت و ظلم ظلمت جهل، تنها پناهگاه و مأمن نوجویان و حقیقت‌طلبان و مهاجران و مجاهدان سازش‌ناپذیر است، و در هر دوره‌ای آلف قدی برآمده، فرزندان انسان را از شبستان یأس و ترس به پرتو فروزان خدایی کشانده و راه طی شده پیامبران و پیشوایان را به راهجویان و سالکان نشان داده‌اند و راه‌نشان‌های کنده شده و برکنار شده را در جای درست خود نصب کرده‌اند.

و سال‌ها و سال‌ها گذشت تا اینکه قرآن‌شناسی دردشناس از میان اُمیین برخاست و قرآن را از گوشه قبرستان و بازوی بیمار و تبرک‌خانه نو خریده،



به صحنه زندگی وارد کرد، و عاشقان را پروانه وار به گرد وجود شمع سان خود گرد آورد؛ لیکن شب پرکان دشمن با خورشید نتوانستند دید و چون حکومت شبستان در دست آنان بود، بارها و بارها به زندان و تبعیدش افکندند، ولی مگر می توان اندیشه را در میان دیوارها به حبس و زنجیر کشید و مانع تابش نور خورشید برای همیشه شد؟ زندان به مدرسه تفسیر و بحث قرآن تبدیل گردید و میوه همیشه تازه اش به بازار آمد و پرتوی و سپس پرتوهایی از قرآن بر مردم شیفته تابیدن گرفت، و در یکی از فاصله های تبعید و زندان بود (در سال های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴)، پس از بازگشت از تبعید زابل و بافت و پیش از زندان کمیته و اوین و قصر، که سوره آل عمران را به تفسیر ایستاد و پیوسته در میان حرکت ها و هدایت ها و شور و شررها بود که درس هایی و یادداشت هایی تایید و هنوز به پاک نویس های ماشین شده (تا آیه ۵۱ سوره) و ماشین نشده (تا آیه ۱۱۵) و پیش نویس های منظم و نامنظم، ولی تا آخر سوره آل عمران، پس از مدتی تلاش عاشقانه برای گردآوری یادداشت ها و تصحیح و تنظیم و تکمیل آن ها، بالاخره به چاپش آغاز کردم که هر چه بادا باد، و هر چه باشد غنیمت است برای اندیشه های سرگردان در شب های دیجور طاغوتی، لذا مقدمه ای پر از استعاره و کنایه در ابتدای کتاب نوشتم که تنها اولوا الالباب می توانستند فهمید و دشمنان، آن را ثر هات تب زده رویایی می پنداشتند. بعد از دو سال و یا بیشتر، هنگامی که می توانست در ملاقات با فرزندان سخنی بیش از حد لزوم و احوالپرسی گوید، خبر آغاز کردن به چاپ را به اطلاعش رساندم، که مژده رسید خوشحال شده اند، و بعد از خبر خوشحالی، در لابه لای ملاقات ها و دور از چشم خناسان، یادداشت هایی، اغلب عارفانه و عمیق و واقع بینانه، برای تکمیل و متمم آیات تفسیر شده فرستاد، که ما هم بسیار خوشحال



شدیم و پس از پاکنویس به تلفیق و تکمیل پرداختیم.

بیش از نصف آیات چاپ شده بود که مبارزات مردم ایران به انقلاب آزادی‌بخش مبدل شد و پدر که بیش از هر کس دیگر مورد توجه فرزندان بود، از زندان بیرون آمد، اما به حق و از سر مسئولیت، درگیر گرفتاری‌های شدید مردم انقلابی گردید، در عین حال مرتب مزاحمش می‌شدم و در این شورها و عشق و تب‌ها و روزها و شب‌ها، اشکال‌های کتابتی و لفظی را از او می‌پرسیدم و به محض اینکه تا صفحه ۳۰۴ آماده چاپ شد، آن را به دستش دادم و اصرار و خواهش که بخوان و غلط‌های چاپی و غیر چاپی آن را تصحیح کن، پس از مدتها اصرار و خواهش تا صفحه ۲۷۲ را خواند و تصحیح کرد و داد. اما پس از این از وجودش برای همیشه محروم شدیم و امید به بازگشت او در این جهان پر آشوب نداریم و تنها امیدمان آن است که ما هم بتوانیم راه او را ادامه دهیم و در آن موضع با او و پیشوایانش محشور گردیم (آمین!)

در کار تلفیق یادداشت‌های پیش از زندان و یادداشت‌های فرستاده از زندان اوین، بسیاری از مطالب تکرار شده است. زیرا هر چه می‌کوشیدم نمی‌توانستم یکی را انتخاب و دیگری را حذف کنم. که البته تکرارش بدین شکل است که گاه مطلبی را با دو زبان و دو شکل توضیح داده است که هر یک از آنها روشن‌گر حقیقت خاصی است و حیقم آمد که آن شکل دیگر نیاید و خواننده از این محروم گردد، و تکرار زاید و خسته‌کننده‌ای نیست. پدر، خود در پشت فرم اول (نمونه چاپی) چنین نوشته است :

در مقدمه پرتوی از قرآن این بخش :

این بخش از پرتوی از قرآن که سوره آل عمران



است، قسمتی از روی یادداشت‌ها و چرک‌نویس‌ها و بخشی مخفیانه و متفرق از زندان اوین به دست آمده، از این جهت چون مستقیماً زیر نظر مؤلف تدوین نیافته است، بسا که در این بخش کمبودها و تکرارها «مانند تکرار بعضی مطالب آیات محکم و متشابه» پیش آمده که گرچه برای خواننده سنگین است، اما روشنگری‌هایی نیز در بر دارد.

«گردآورنده سیدمهدی جعفری»

و اجرای سفارش بجای پدر را، این مقدمه و توضیح نوشته شد. لذا تکرارها و کمبودها از این کمترین شاگرد است و پرتوهای فروزان روشنگر از پدر و استاد زنده‌یاد.

در زیر مقدمه کنایه آمیز و رمزی نخست نیز، که اشاره شد، نام خویش را می‌آورم تا سیر دو نوشته در فاصله روزگار طاغوت و در عصر اسلامی روشن گردد، تاریخ را و آیندگان را.

توضیح دیگر اینکه از آیه ۱۵۰ به بعد، ترجمه آیات از طرف استاد و معلم قرآن نوشته نشده بود، و باز این کمترین از روی ترجمه‌های دیگر، آنها را نوشته یا تنظیم کرده است، ولی ترجمه لغات، همگی از لابه‌لای متن تفسیرها استخراج و پس از ترجمه آیات گذاشته شد.

پدر در تمام دوران زندگی، علاوه بر امتیاز داشتن شیوه‌ای اجتماعی و لغوی در تفسیر قرآن و علاوه بر اینکه از تفسیر ماثور استفاده می‌کرد (به خصوص در جلدهای اول)، مشربی عرفانی (به معنای صحیح آن) نیز داشت، و در این راه نه تنها از تفسیر فلسفی - عرفانی مفاتیح الغیب (که تفسیر تعدادی از آیات قرآن است)



نوشته صدرالمآلهین ملاصدرا، سود جسته، بلکه در ذیل بسیاری از آیات (به خصوص در این جلد) از اشعار پرمغز مثنوی عارف موحد، مولوی بزرگ، استفاده و در پاورقی بدان‌ها استناد کرده است، و جز در یک مورد در جاهای دیگر نام شاعر نیامده، اما از سبک اشعار پیداست و از دیگران ابیات بسیار معدودی، آن هم اغلب با ذکر نام گوینده، نقل شده است. بیشتر این اشعار را در دوران زندان اوین، از حفظ، در ذیل آیات نوشته و مخفیانه به بیرون فرستاده است.

شاید همگان این سؤال را در ذهن داشته باشند که پدر طالقانی در زمینه تفسیر قرآن چه اثر دیگری برای ما گذاشته است؟ در پاسخ باید گفت که در فاصله زندان‌ها، یک جلسه تفسیر خصوصی برای افراد خانواده‌اش می‌گفتند که اغلب آنها ضبط شده است و در نخستین فرصت، *إن شاء الله*، از نوار استخراج می‌شود و در دسترس علاقه‌مندان گذاشته خواهد شد؛ و دیگر درس‌های اخیر تلویزیونی «با قرآن در صحنه» است که آنها نیز منتشر خواهد شد، و جز آنها سخنان متفرقه‌ای است که گاه و بیگاه در زندان سال‌های ۴۱ تا ۴۶ می‌گفت و آن تقریرات، از طرف نگارنده تندنویسی می‌شد، که توضیح برخی از آیات است و غیر از درس‌های تفسیرش بود. این قسمت نیز به زودی پاکنویس و منتشر می‌گردد.^۱ و از همه روشن‌تر تفسیر قسمتی از سوره نسا است که ۲۲ آیه از آن را در سال ۵۴، پیش از زندان اخیر خود پاکنوس کرده بود و مجدداً از آیه ۱ تا ۲۳ همان سوره را به اجمال و اختصار در زندان اوین نوشته و مخفیانه به بیرون فرستاده بود، که آن قسمت نیز به دست دوستداران رهنمودهای قرآن پدر خواهد رسید.

موضوع دیگری که باید گفت، شیوه خاص اجتهادی پدر از لغات و اصطلاحات

۱. این سه بخش به نام «درسهای قرآنی»: با قرآن در زندان، با قرآن در خانواده، با قرآن در صحنه، به عنوان نخستین جلد از مجموعه آثار، چاپ و منتشر شده است.



قرآن است که از هر کدام مضامین و مفاهیم و معانی تازه‌ای استخراج کرده است، همه یا اغلب این واژه‌ها و اصطلاحات از پنج جلد پرتوی از قرآن استخراج شده و همراه با یکی از تفسیرهای فوق الذکر یا مستقلاً منتشر می‌گردد. ^۱ إن شاء الله.

باشد که این پرتو که پدر اصرار داشت نام آن را «درس‌هایی از پرتوی از قرآن» بگذاریم تا معلوم شود که مستقیماً زیر نظر خود او تصحیح و تکمیل و تنظیم و چاپ و منتشر نشده است، و پرتوهای دیگر که اکنون حدود پنج جزء قرآن را در بر دارد، آنچنان که پدر خود می‌گفت کلیدی باشد در دست حقیقت‌پژوهان برای پی‌بردن به دیگر گوهرهای ناب و ناسفته قرآن و انگیزه‌ای باشد برای حرکت در مسیر قرآن و ادامه راه پدر که در مرگش فریاد می‌زدیم!

سلام ما بر او روزی که زاده شد و روزی که مرد و روزی که زنده برانگیخته شود! روانش شاد و جان آرامش در نزد پروردگارش خشنود و پروردگار نیز از او خشنود باد!

گردآورنده: سید محمد مهدی جعفری

مهرماه ۱۳۵۸ ه. ش

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زاهدی» ۵ ذی قعدة ۱۳۹۹ ه. ق

۱. چون این آیات پس از درگذشت آیه الله طالقانی منتشر شد، هر دو قسمت در کنار هم، عیناً بدون کم و زیاد، یا بی آنکه با هم تلفیق شوند، به ضمیمه «فرهنگ پرتوی از قرآن»، به عنوان جلد ششم در سال ۱۳۶۲ چاپ و منتشر گردید.



مقدمه چاپ نخست جلد سوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا بِالْقُرْآنِ وَ أَرْسَلَ فِيْنَا رَسُولًا مِّنَّا يَتْلُوا عَلَيْنَا آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيْنَا وَ يُعَلِّمُنَا الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ فَقَّهَنَا فِي الدِّينِ وَ جَعَلَ كِتَابَهُ هَذَا لَنَا أُنَيْسٌ فِي الظُّلُمَاتِ وَ الزُّنَانَاتِ وَ مَا حَالُ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُ الْعُسْرُ وَ لَا الْيُسْرُ.

تا کنون پرتوهایی از خورشید تابان سوره بقره و انوار درخشان جزء سی ام قرآن به فضل الهی از ذهنی و اندیشه ای قرآن گرا به ذهن ها و اندیشه هایی قرآن جو و حقیقت پژوه تابیدن گرفته است.

مدتی است که فاصله این پرتو افکنی ها زیاد گردیده است. زیرا باید در این سفر ذهنی از مراحل گذشت و گاه به گاه اسکندروار به ظلمت ها رفت، به چشمه حیوان دست یافت و رستم وار در زابلستان و جوار ملک سلیمان رخت دورباش گسترد تا به نوشدارو رسید و سهراب های پهلو شکافته را جانی تازه بخشید. و اکنون با وجود سیر در ظلمات، در فاصله مراحل، پرتوی تابیده است، و این پرتو از لحاظ ترتیب و توالی زمانی پنجمین قسمتی است که انتشار می یابد؛ ولی از لحاظ ترتیب قرآن،



تفسیر سوره آل عمران است، از جزء سوم و سومین سوره قرآن که جلد سوم نامیده می‌شود. از سور نخستین و باروی دوم و برج‌های آخرین و دیلم‌بان‌های نگه‌دارنده قرآن‌خوانان گذشتیم و اکنون به سومین سور قدم می‌گذاریم. در این سوره با خاندان عمران رو به رو می‌شویم که منشأ عمران و خیر و برکت جهانیان گشتند و با وجود پاک و زاینده و خودزایی چون مریم و شفاعت‌بخشی چون عیسی که بر جانها و دل‌های ریش‌مرهم می‌گذارد، دمسازیم. اما، افسوس که پاسداران دین یهوّه و متولیان تورات در چارچوب تنگ قوم یهود و نژاد اسرائیل گرفتار شده و حاضر نیستند به فریاد اخطار نجات‌بخش خود گوش فرا دهند و نمی‌خواهند از این مرز کوفه‌فکری بیرون بیایند، اگر چه به علت چسبندگی به زمین، توسعه‌طلبی و جهان‌خواری اشباعشان نمی‌کند و نه تنها منافع خویش را، که سماسره سامری هم شده‌اند و بر روی فرزندان اسماعیل شمشیر می‌کشند تا قیصر را از خود خشنود سازند، و او را یاری می‌کنند تا عیسی را به صلیب کشد.

این سور و باروی سوم، راهی بس پر نشیب و فراز است، و شناساندن متولیان یهود و احبار دین‌ساز و سوداگران کلمه، کاری نه چندان آسان! فرصت نمی‌دهند که راه تا انتها طی شود و منافقان رسوا گردند. عیسی را به بند می‌کشند و صلیب بر پشتش می‌نهند اما غافل از آنکه «مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شَيْءٌ لَّهُمْ». رسالت خدا باید ابلاغ شود و اگر یحیی نشد، محمد ﷺ می‌آید، اگر محمد را هم نگذاشتند، علی و حسن و حسین و فرزندان اهل بیت می‌آیند و چون آنان هم به وسیله خوارج یا به نام خارجی شهید شدند، قائم آل محمد ﷺ، آن منتقم حقیقی، خواهد آمد و کلمه خدا را به اکمال می‌رساند و نور خدا را به پرتو افشانی، زیرا: «يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِمْ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».



سوره آل عمران (مدنی، ۲۰۰ آیه)

«رَبِّ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِيْنِ وَاَعُوْذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَّخْضُرُوْنَ»^۱

این سوره آل عمران نامیده شده چون سرفصلی از آیات آن؛ با ذکر آل عمران آغاز شده است که وارث و سرفصل گزیدگان بودند: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۲ و اشعار به جهش و تحولی دارد که این خاندان و ذریه در عقاید و افکار پدید آوردند و ریشه‌های توحید و اصول فضائل را آبیاری و شکوفان کردند و منشأ عمران نفوس و جوامع شدند.

از مضامین و مطالب آیات این سوره و تأیید شأن نزولهایی که آمده، به نظر می‌رسد که این سوره در سالهای اواخر هجرت نازل شده است. در همان سالهایی که پس از جنگها و کارزارها و پیمان حدیبیه با قریش، دعوت اسلام از متن جزیره به اطراف رسید و وفود (نمایندگان رسمی) برای عرض اسلام و یا بستن پیمان و یا بحث و جدال به مدینه روی می‌آوردند. مجهزترین و پرآوازه‌ترین وفود، وفدِ سران

۱. پروردگار من از وسوسه‌های شیطان‌ها به تو پناه می‌برم، و به تو پناه می‌برم پروردگار من که به نزد من حاضر شوند. (المؤمنون (۲۳)، ۹۷ و ۹۸)

۲. همانا خدا پاکیزه کرد و گزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان. (آل عمران (۳)، ۳۳)



مسیحی نجران بودند که از ناحیه جنوب غربی جزیره و سرحد کشور مسیحی به مدینه آمدند (۸ تا ۹ هجری) و گویند آیه مباهله در باره آنان است.

همین گونه آیات با تبیین اصول دعوت و راه و روش پیغمبران گذشته و خطابه‌ها و عتابهای اهل کتاب و مسیحیان پیش می‌رود تا آیه ۱۱۸ که ناگهان صفحه کارزار اُحد پیش‌درآمد دودلی‌ها و لغزش‌ها و شکست‌های جنگی و روحی و نمایش روحیه‌ها نمایان می‌شود. چون حادثه اُحد در شوال سال سوم هجرت پیش آمده باید این آیات و درس‌های عبرت‌انگیز آن در همان سال نازل شده باشد، نه با فاصله در سالها پس از آن.

نظر قاطع بدین که این سوره در دو یا چند مرحله و چنین فاصله‌ای نازل شده باشد، ناروا می‌نماید. شاید آیه مباهله و دیگر آیاتی که خطاب به اهل کتاب و مسیحیان است، پیش از روی آوردن وفود و وفد نجران و در همان زمان پس از حادثه اُحد نازل شده تا زمینه و تمهیدی باشد برای روبه‌رو شدن با آنها و عقاید و جدالها و احتجاجات‌شان. بیانات کلی و تعلیمی و یا شرطی و تعلیقی «فان حاجوک» و «فَمَنْ حَاجَّكَ فِیْهِ» که در این آیات آمده همین را می‌نمایاند که در شرایط خاص برای آمادگی فکری و مواجهه با عموم اهل کتاب و بخصوص مسیحیت نازل شده است. چه، میدان اُحد صفحه آزمایش و مبدأ پایداری‌ها و همبستگی و تجربه‌ها و آخرین شکست و آغاز پیروزی‌های نظامی و رسالتی بود. ضربه‌ای که در اُحد بر نیروی مسلمانان وارد شد تشعشعی پدید آورد که آفاق روحی آنان را گسترش داد و در آفاق مکانی انتظار را بیش از پیش متوجه گردانید. آن شکست پیروزمندانه که پس از پیروزی معجزه‌آسای بدر پیش آمد، مدینه را از پوسته محدود خارج کرد و موج رسالت را به هر سو گسترش داد و بذره‌های آن را به هر سو پراکند، همچنان که پس از آن قریش و دیگر احزاب مشرک عرب به یک



صف درآمدند تا ضربه نهایی را (در خندق) فرود آوردند، اهل کتاب، از یهودیان متن جزیره گرفته تا مسیحیان حواشی آن، هماهنگ شدند تا با احتجاج‌ها و جدال‌ها و تشکیک‌ها ضربه فکری و روحی زنند.

در دو سورة بقره و آل عمران با سه حرف - الف، لام، میم - تعریف و توصیف کتاب آمده، در آن، تبیین هدایت کتاب و تأثیر مثبت و منفی و امتیاز نفوس، در این، بیان علت اعلای فاعلی و نازلی کتاب و تکامل آن در مسیر زمان است، در آن سوره بحث‌ها و تعالیم از راز آفرینش آدم، و در این سوره از راز آفرینش عیسی، که هر دو نموداری از اراده خدا و تحول و جهش در این پدیده اسرارآمیز است؛ در آن خطاب‌ها و عتاب‌ها بیشتر متوجه بنی اسرائیل و در اینجا به مسیحیان است.

در خلال آیات، رهنمایی‌ها و تعالیم و احکام و حکومت‌ها به گروندگان این آیین آمده است. پایان هر دو سوره به دعا و التجایی هماهنگ با تعالیم و مقاصد آیات می‌رسد.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم ﴿۱﴾

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿۲﴾

نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ

يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿۳﴾

مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ

الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ

شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿۴﴾

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ

وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿۵﴾

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ

يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۶﴾

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ

مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ

مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ

فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ

الم ﴿۱﴾

﴿۲﴾ همان خدا، نیست خدایی مگر همان خدای

بس زنده پاینده برپا دارنده.

﴿۳﴾ همی فرو فرستاد بر تو کتاب را به حق که

راست آورنده آنچه راست که در پیش آن است و فرو

فرستاد تورات و انجیل را.

﴿۴﴾ از پیش در حالی که هدایت است برای مردم و

فرو فرستاد فرقان را. همانا کسانی که کافر شدند به

آیات خدا برای شان است عذابی سخت و خدا عزیز

انتقام دار است.

﴿۵﴾ به راستی خدا، پوشیده نماند بر او چیزی

در زمین و نه در آسمان.

﴿۶﴾ اوست همان که همی صورت می دهد شما را

در رحم ها هرگونه که بخواهد، نیست خدایی مگر

همان عزیز حکیم.

﴿۷﴾ همانا اوست که فرو فرستاد بر تو کتاب را، از

آن است آیاتی محکم که آن ها مادر (اصل) کتاب

است و دیگر متشابهات؛ و اما آنان که در دل هاشان

کج منشی است پس پیروی می کنند آنچه را که تشابه



وَإِتَّبِعْهُ تَأْوِيلَهُ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ
وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ
مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو
الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾

دارد از آن برای یافتن فتنه و برای تأویل آن. با آنکه
نمی‌داند تأویل آن را مگر خدا و استواران در علم
گویند: ایمان آوردیم بدان، همه از پیشگاه پروردگار
ماست و آگاهی نیابد جز خردمندان.

۸۶} پروردگار ما! کج مدار دل‌های ما را پس از
آنکه هدایت کردی ما را و ببخشای برای ما از نزد
خودت رحمتی را چه به راستی تو همان تویی بس
بخشاینده.

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا
وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ
الْوَهَّابُ ﴿٨﴾

۹۱} پروردگار ما! همانا تویی گردآورنده مردم
برای روزی که نیست ریبی در آن، همانا خدا خلاف
نکند وعده را.

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ
اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿٩﴾

شرح لغات:

تورات، واژه عبری: شریعت، اصول یا مجموعه احکام، آموزش و هدایت.
انجیل: بشارت. ریشه عربی آن از «نجل»: پدید آورد، زمین را شکافت، زمین
سبز شد. و در واقع این نام معرب «اوانگلیون» یونانی است به معنی مژده و بشارت.^۱
به نظر ارجح این کلمه یونانی است اصل آن «اونجیلیون» بوده است، مرکب از دو
کلمه «مژده نیک».^۲

فرقان، مصدر اسمی که وزن آن فزونی و یا حرکت را می‌رساند. از «فرق»: جدا
کرد، شکافت، روشن و متمیز گردید.

انتقام: پیگرد، بد پاداش دادن به گناه، افتعال از «نقم»: به پاداش بدش رساند،
سخت ناروا و بد دانست، بر او عیب گرفت و نکوهش کرد.

۱. فرهنگ فارسی معین، ج ۵.

۲. قاموس «معجم متن اللغة» تألیف «احمد رضا» به نقل از مجله «مجمع اللغوی دمشق» ۲۳: ۱۸۱.



زیغ : کج منشی، کجی، برگشت از حق، روی آوردن به باطل، ناتوانی دید، حیرت زدگی، کشیدن مهارشتر، آرایش.

«الم. اَللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» درباره اشارات و رموز حروف جداگانه‌ای که در آغاز بعضی از سوره‌های قرآن آمده مفسران و محققین با دیدهای خاص خود نظرها و احتمالاتی داده‌اند که آنچه موجه به نظر می‌رسد در پرتو^۱ «الم ذالک الکتاب لا ریب فیه» آمده است.^۲

۱. اول سوره بقره. ج ۱ پرتوی از قرآن، ج ۲ مجموعه آثار.

۲. هر یک از این نظرها با بینش صاحب نظرانی، و چه بسا با شواهد و قرائنی ذکر شده است، گرچه هیچ یک دلیل قطعی و برهانی ندارد و شاید هم با پیشرفت علم نظرهای دیگری پدید آید و یا برخی از آن‌ها اثبات شود. و درست بودن همه یا بیشتر آن‌ها متناسب با عمق و جامعیت قرآن است. برخی از نظریه‌هایی که راجع به حروف اوایل آمده چون راجع به شناخت وحی و نزول و حدوث و ربط آن با مبادی و اسماء و صفات و تنزلات و انعکاس‌های آن اسماء و صفات است، دریافت و شناخت آن - تا چه رسد به اثبات - برای عقل‌های عادی دشوار و یا محال است. و برخی از نظریه‌ها که راجع به ترکیب حروف و کلمات و آیات و تأثیر خاص و بلاغت اعجاز است، چون با عقل و فطرت و حواس می‌توان آن‌ها را دریافت، برای عموم فهمیدنی و اثبات شدنی است. از همین گونه است رابطه خاصی که حروف اوایل بعضی از سوره‌ها با اندازه و آهنگ آن حروف به صورت ترکیب و یا تنها در آیات و کلمات همان سوره مندرج است. مانند «الم» که در سرفصل آیاتی از سوره بقره و همچنین در آل عمران : «الم، الی، الذین اوتوا...» و همچنین این حروف در بسیاری از کلمات این دو سوره آمده است.

چند سال قبل یکی از محققین مصری (دکتر رشاد)* که ساکن آمریکاست، درباره حروف مقطعه اوایل بعضی از سوره‌ها دریافتی کرده که آن را به وسیله دستگاه الکترونیکی به ثبوت رسانده و خلاصه آن در بعضی از روزنامه‌ها و مجله‌های عربی و فارسی منتشر شد. دریافتش این بود که حروف اوایل هر یک از این سوره‌ها رابطه‌ای دارد با حروفی که در آیات همان سوره آمده است و سپس همین دریافت و نظر را با کوشش چندساله و به وسیله دستگاه الکترونیکی به صورتی اثبات کرد و به این نتیجه رسید که مقدار حروفی که در هر یک از این ۲۹ سوره که با حروف مفرد یا مرکب آغاز شده، بیش از دیگر حروفی است که در همان سوره آمده است، با توجه به این که مجموع حروف مقطعه قرآن ۱۴ حرف و نصف همه حروف عربی است. برای رسیدن بدین نتیجه می‌بایست حروف سراسر هر سوره از قرآن شماره شود، آنگاه سوره‌هایی که با حروف مخصوص آغاز



در اندیشه دانشمندان فلسفه عالی، این حروف اشاراتی به اسماء و صفات الهی است که در وراء و ماوراء پرتو افکنده به گونه‌ها و در پدیده‌ها تجلی یافته است. از این نظر که «الم» اشاره و رمزی به اسمای اثباتی و نفیی و صفاتی باشد که به «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» امتداد و تفصیل و تجلی و به گونه «الکتاب» - «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» - «نَزَّلَ» یافته، بسان «نَزَّلَ» آن صفات به صورت‌های حروف و ترکیبات جهان تکرار (الف و لام و هاء‌های واسطه) که نمودار حرکت بسیط است، تبیین توحید ذات و پیوستگی و تکثیر آن در مجرای صفات و مراتب آن است که در دو صفت «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» که جوشش حیات را با قیومیّت و ربط ذات و صفات قدیم و ازلی را با ترکیبات و حوادث می نمایند و در سیر نزولی به میم رمزی «الم» و تبیین «الْقَيُّوم» می رسد که سرآغاز رجوع «إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» و سیر صعودی است. به اصطلاح فلسفی: حرکت وجود بسیط و بی نام و نشان از مبدأ غیب الغیوب

→ شده به دقت بررسی شود که جز با دستگاه الکترونیکی امکان نداشت، این گونه رابطه و تناسب مقداری از حروف این سوره‌ها با حروفی مانند: «ق، ن» یا حروفی مانند: «الم، المر، المص، یس، کهیص» و در نظر گرفتن و تنظیم آن برای بشری در مدت کوتاه آن هم کسی که در مقام بیان معانی و افهام آن به دیگران باشد، امکان ندارد. چنان که جز با چنین دستگاه دقیق و سریع کشف آن امکان نداشت، بنابراین کشف، معلوم می شود که بیش از اعجازی که در لغات خاص و ترکیب جمله‌ها و آیات در قرآن آمده، حروف آن هم با حساب و تناسب و نظمی خاص آورده شده که علاوه بر معانی و حقایق و محتوای آن‌ها، خود جیتی از اعجاز است.

بعد دیگری از اعجاز قرآنی که بوسیله مفسر اندیشمند انسانی و بدون کمک خواستن از مغز الکترونیکی و در محیط محدود کشف شده، «سیر تحول قرآن» است که در آن تحول و گسترش مقدار کلمات و آهنگ آیات و معانی در مسیر ۲۳ سألّه قرآنی چنان بررسی و دقت و کشف گردیده که می توان بوسیله آن محاسبات، سال و محیط سوره‌ها و آیات را تا حدی مشخص کرد (رجوع شود به کتاب سیر تحول قرآن، تألیف مهندس بازرگان) این کشفیات، بیان و اثبات بعضی از نظرهایی است که درباره حروف مقطعه در اوایل سوره بقره ذکر شده که یکی از آن‌ها همین نظر است که این حروف اشاره به اعجاز و تناسب حروف و کلمات آیات سوره‌ای است که در آغاز آن حروف مفرد و مرکب آمده است، و شاید که این نظرها و کشف‌ها روزنه‌هایی برای رسیدن و کشف حقایق برتری باشد. (مؤلف)



«اللَّهُ» که تابش‌های آن تعینات و تشخصات و ماهیات را پدید می‌آورد. و به اصطلاح عرفانی: حرکت (نَفَسُ الرَّحْمَانِ) که حروف و ترکیبات عالم را می‌سازد. آن سان که انسان اندیشمند و عقلی، راز درونی و هستی خود را با حرکت اندیشه، همراه با تنفس و بیرون دادن هوای عمیق و بسیط و با برخورد به اوتار حلقی به گونه صوت درمی‌آورد و با برخورد و تعیین مخارج به آوای حروف و با ترکیبات آواها به صورت کلمات دارای مفاهیم می‌نمایاند و همی در صفحات هوا و اوتار سمعی و کتابت و اشعه بصری تنزل می‌یابد و نقش می‌بندد و سپس از هوا محو و روپوش حروف و کلمات خلع می‌شود و آن که مفاهیم ذهنی و عقلی خالص و طیب دارد همی صعود می‌کند ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾^۱، از او صادر می‌شود و نزول می‌یابد و به سوی او برمی‌گردد و به او پیوسته می‌شود. پس صدا و آهنگ حروف و ترکیب کلمات و معانی و مفاهیمی که دارند، نه به خود قائم و نه به خود باقی است، همه امواج حیات و اراده و قیومیت متکلم و مرید و مبدأ حیات و قائم به ذات‌اند: «الْحَيُّ الْقَيُّومُ».

«نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ». فاعل نَزَلَ «اللَّهُ» با وصف توحیدیش «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، و ذو صفت جامع «الْحَيُّ الْقَيُّومُ» است. این صفات است که هم به صورت حروف و ترکیبات عالم تکوین تابش و نزول یافته و هم به صورت کتاب تشریع و هدایت تا همچنان که همه پدیده‌ها و اجزای هستی را با حیات استعدادی یا فعلی برپا داشته و به حرکت درآورده، انسان را هم زنده و قائم و پاینده بدارد تا به اختیار و اراده آزاد خود به «حَيِّ قَيُّوم» بپیوندد. «نَزَلَ» (به تشدید) نزول تدریجی را می‌رساند که موافق با شرایط زمان و استعدادها و نیازها، مسایل هدایتی و احکام آن را مشهود و ملموس کرده همه مشاعر و غواطف را فراگیرد و



منشأ انقلاب فکری و اجتماعی شود.

«نَزَلَ» (بدون تشدید) و «أَنْزَلَ» به معنای نزول دفعی و با هم است. در مواردی که در امور دفعی با تشدید در قرآن آمده، مانند ﴿يُنْزِلُ الْغَيْثَ - مَا لَمْ يُنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾^۱، نظر به مبادی و اجزا و از آثار تدریجی است. «عَلَيْكَ» دلالت بر سلطه و تفوق دارد، آن چنان که هنگام نزول، روح و اندیشه و شخصیت مخاطب (رسول) یکسره مقهور آن می‌گردد، بای «بِالْحَقِّ» دلالت بر ملازمت و تلبس دارد: این کتاب را با حق و ملازم آن بر تو نازل کرده است و یا (بای سببی) که بیان علت فاعل نزول باشد: به سبب و نیروی حق ... حق مطلق «اللَّهُ» به همه اسماء و صفات و تجلیات و نزولات و اراده او که ثابت و پایدار و نگهدار است، و همین معنای نازل لغوی حق است: حقوق نسبی و تشریعی اصول ثابت و پایدار و با اصول تکوینی به حق مطلق پیوسته است. همین حق را از واقع جدا می‌سازد که گاه با هم و گاه در مقابل هم هستند، کتاب‌های هدایتی و تشریعی بشر در مسیر واقعیات است که آمیخته از حق و باطل و در محیط‌های زمانی و مکانی و شرایط اجتماعی مختلف و متضاد است و قابلیت بقا و صلاح ندارند. حق، ثابت و پایدار و دارای مصالح حقیقی و هماهنگ با جهان و فطرت و ضامن بقا و ابدیت است. «مَا لَمْ يُنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا»

«مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» تصدیق، نموداری راست و به راستی آوردن چیزی است که به دروغ‌ها، افتراها و اوهام آمیخته و ناراست و مبهم گشته.^۲ «لِما بین یدیه» چیزی است که در امتداد شعاع دید و خطوط متوازی دو دست باشد و در مقابل «لما خلفه، لما قبله» است نه به معنای آن‌ها، زیرا گر چه در طول زمان قرآن پس از دیگر

۱. باران رافرومی بارد. لقمان (۳۱)، ۳۴. آنچه دلیل محکمی برای آن فرو نفرستاده است. آل عمران (۳)، ۱۵۱.

۲. تصدیق که در لغت به معنای راست دانستن و راست آوردن است، در این آیه به عنوان یک میزان و نمودار است و چیزی را که به دروغ و افتراها ناراست و منحرف گردیده به وضع راست نخستین آن برمی‌گرداند و راستی و راست‌های آن را نشان می‌دهد.



وحی‌ها و کتاب‌ها آمده، در مراتب نزول - «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» - آن‌ها شعاع‌ها و پرتوهایی بودند در امتداد اشعه فروزان قرآن و پیش روی آن. همچنان که شعاع‌ها و انعکاس‌های پیش از طلوع کامل، آمیخته با تاریکی‌های ابهام‌انگیز و تصویرهای موهوم و واقعی است و با سر زدن تیر اعظم تاریکی‌ها از میان می‌رود و صورت‌های راستین از میان اظلال و اوهام متمایز می‌گردند: «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ «لِما»، ابهام و شمول را می‌رساند: آنچه از کتاب‌ها و شرایع و وحی‌ها و الهام‌ها تا حدس‌ها و کشف‌هایی که بر پیغمبران و تالیان آن‌ها و انسان‌های اندیشمند پرتو افکنده و آمیخته با اوهام و افتراها گردیده، این کتاب، راستی و راست‌های آن‌ها را می‌نمایاند و شناسایی جهان و انسان و اصول و احکام را متمایز می‌کند، از مبادی تا نهایات: «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»، از آنگاه که سیاره زمین آماده وحی‌گیری و الهام بخشی گردید و پیغمبران وحی یاب و انسان‌های اندیشمند سر برافراشتند و روی به سوی مطالع انوار گردانند، وحدت و پیوستگی همه وحی‌ها و انواع الهامات را با هم و با کمال وحی می‌رساند.

«وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ». تورات و انجیل در میان وحی‌ها و الهامات «ما بین یدیه»، وحی‌هایی متضمن اصول اعتقادی و احکام و نظامات بودند که به صورت کتاب درآمدند و ملت و ملت‌هایی فراآوردند. مفرد آمدن تورات و انجیل و معنای لغوی آن‌ها دلالت بر همان اصول شریعت و بشارت دارد نه به پنج کتاب عهد عتیق و اناجیل گوناگون با همه وقایع نگاری‌ها و سرگذشت‌ها و تناقضات^۱ که بعدها جمع و تدوین گردیده و به نام نگارندگان خوانده

۱. در پنج کتاب تورات کنونی، بیشتر وقایع و حوادث پس از وفات موسی و تاریخ ملوک و جنگ‌ها و رهبران است و در همین تورات اشارات و کنایاتی به تحریف تورات اصلی است. (سفر تثنیه فصل ۳۱). تورات‌های کنونی معلوم نیست در چه زمانی و از روی چه مدارکی نسخه برداری شده است. بعید است که در زمان



شده است و آمیخته با اندیشه‌ها و شرک‌ها و خیالات و دریافت‌های همان کسان است: ﴿وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾^۱، ﴿أَوْتُوا نَصِيْباً مِنَ الْكِتَابِ﴾^۲، ﴿وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ﴾^۳. آنکه قرآن مصدق آن است، همان است که از جانب خدا نازل شده و هدایت و نور است: «وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ هَٰذَا لِلنَّاسِ»، ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ﴾^۴، نه این تورات که از دماغ مشوئ مردمی نازل شده و قرآن از تحریف و نقص و فراموشی اصل آن خبر داده است. آن که پیشاپیش قرآن، جهت ترتیب نزول و پیش از آن از جهت گذشت زمان، نازل شده، طلیعه احکام و نظامات پس از وحی‌ها و الهامات تورات و بشارت سر برآورده کتاب کامل انجیل است که چون سپیده فلق و برآمدن شعاع‌ها پیش از طلوع کامل رخ می‌نماید.

«هُدًى»، همین راهنمایی به سوی کمال وحی و شریعت است و شاید وصف

→ موسی علی‌ه السلام چیزی از تورات نوشته شده و اگر هم نوشته شده با آن همه حوادث، باقی مانده باشد، چون نه در مصر و نه در چهل سال تحیر در سینا و نه پس از وفات موسی و جنگ‌های طولانی، وسیله آموزش نوشتن برایشان بوده است. شاید موسی در چند سال که در دربار فرعون بود خود نوشتن آموخته باشد، به هر حال هر چه و آنچه بوده، به شهادت تاریخ و همین تورات، ناپدید گشته (فصل ۳۴ فقره ۱۴ تا ۱۷ اخبار ایام دوم: حلقیای کاهن کتاب تورات خداوند را که به واسطه موسی (نازل شده) بود پیدا کرد و آن را به شافان کاتب داد و او آن را نزد پادشاه آورد...)، (عزرا کاهن نسخه دیگری به امر پادشاه ایران برای او نوشته است... سفر عزرا فصل ۷) وقایع نگاران گویند که تورات (اصول شریعت) با تخریب هیکل به امر «بُخْتُ النَّصْر» با تابوت عهد به غارت برده شد. پس معلوم نیست که عزرا از روی چه نسخه‌ای آن را نوشته است. آیا به وی الهام شده یا از زبان دیگر کاهنان نوشته شده است. چهار انجیل کنونی و دیگر انجیل هم در سال‌های ۹۸، ۶۴، ۳۷ تا نیمه دوم قرن اول میلادی نوشته شده است و از انجیل اصلی که متن تعلیم و بشارت است اثری نیست. (مؤلف)

۱. ودل‌هایشان را سخت گردانیدیم که سخنان را از جایگاه‌های خود تغییر می‌دادند. مائده (۵)، ۱۳.

۲. بهره‌ای از کتاب [به آنان] داده شد. آل عمران (۳)، ۲۳ و نساء (۴)، ۴۴ و ۴۵.

۳. بهره آنچه را که به آنان یادآوری شده بود فراموش کردند. مائده (۵)، ۱۳.

۴. ما تورات را فرو فرستادیم که رهنمودی و نوری در آن است. مائده (۵)، ۴۴.



حالی برای «الکتاب» و معطوفات باشد که غایت نزول همه هدایت مردم است. «وانزل الفرقان» با تکرار فعل «أنزل» و در نهایت نزول کتاب و تورات و انجیل، بیان کمال سطوع وحی است. وحی، از جهت احکام مکتوب، «کتاب» و از جهت رهبری، «هدی»، و از جهت تمایز حق و باطل و خیر و شر و مؤمن و کافر، «فرقان» نامیده می‌شود. هیأت مصدری «فرقان» دلالت بر کمال جدایی و تمایز دارد. تمایز کامل صفوف: ﴿يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّنَجُّمِ الْجَمْعَانِ﴾^۱، روزی بود که صف ایمان از کفر و نفاق متمایز گردید. نزول کامل وحی، همچون تابش نور درخشان بر سطوح است که اشباح و اشخاص و اجسام را متمایز می‌گرداند و اشعه آن، قابل رشد می‌دهد و ناقابل را به جای می‌گذارد یا به پستی می‌راند. کتاب تنظیم می‌کند، فرقان تمیز می‌دهد. عطف فرقان به کتاب در این آیه و آیه ﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ﴾^۲، گویا ناظر به همین دوگونگی «ما انزل» و ذکر فرقان پس از کتاب، نظر به کمال آن است. کمال فرقان، همین وحی نهایی و همه جانبه و همگانی است: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۳، که سراسر سورة فرقان تبیین صف بندی‌ها و اندیشه‌ها و بینش‌های وهم آلود در برابر وحی است. این دو آیه: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... و انزل الفرقان»؛ بیان اصول اعتقادی و فکری و بینش جهانی قرآن و پیوستگی و تکمیل کتابهای هدایتی قبل و مرزبندی و جدایی (فرقان) از آیین‌ها و اندیشه‌های شرک آلود و محدود است. تا آخر سورة پیرامون همین اصول اعتقادی و تبیین بینش‌های ناشی از آن‌ها و روش و منش صف معتقد و متعهد به آن‌هاست.

۱. روز جدایی صف‌ها روز رویارویی دو گروه. انفال (۸)، ۴۱.

۲. و آنگاه که موسی را کتاب و فرقان دادیم. بقره (۲)، ۵۳.

۳. خجسته باد [خدایی] که فرقان را بر بنده‌اش فرو فرستاد به منظور اینکه هشدار دهنده‌ای برای همه جهانیان

باشد. فرقان (۲۵)، ۱.



«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ، وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ».

پیوستگی این خبر تهدید آمیز با نزول کتاب و فرقان، نشانه ارتباط عذاب با نزول آن آیات است. «کفروا»، کفر حدوثی و ارادی: «لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»، بیان تلازم کفر به آیات و عذاب شدید است. با نزول فرقان که کمال کتاب و آیات است، امتیاز و تقابل و تضاد رخ می‌نماید. تقابل و تضادی در روحیه و قوای درونی که پیش از آن یکنواخت در مسیر غرایز پست بود و احساس به درد همان در حد احساسات بدنی و محرومیت‌های غریزی بود که دوام و شدت ندارد. پس از نزول فرقان و پرتوافکندن آیات در خلال قوای درونی، تضاد و برخورد بین عقل تعالی طلب که می‌خواهد در مسیر آیات پیش رود و بالا آید و عواطف بیدار شده انسانی با غرایز و عوامل میراثی که در جهت مخالف می‌کشند، رخ می‌نماید و این تضاد در بیرون از نفسیات به صورت صفوف درمی‌آید. آنان که عقل و وجدان فطری‌شان با هدایت آیات نیرومند می‌شود و از متن تضادهای رنج‌آور برتری می‌یابند و بر غرایز و عواطف مقابل حاکم می‌شوند، می‌رهند و آن‌ها که در میان به هم خوردن تعادل و تضادها می‌مانند و از آیات روی می‌گردانند، رنج و عذاب دائم را برای خود می‌خرند: «لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ». «طالقانی و زمانه ما»

این رنج و عذاب درونی از آغاز بیداری وجدانی و رشد عقلی و حرکت به سوی کمال احساس می‌شود و هر چه جاذبه‌ها نیرومندتر و تضاد و تحرک بیشتر شود، احساس بدان شدیدتر می‌شود و با نزول آیات فرقان و کفر بدان این رنج و درد جانکاه، عذاب شدید می‌گردد، همچون مرغی که پر و بالش رویده و انگیزه پرواز آرامش نمی‌گذارد و در بند و میله‌های قفس گرفتار آمده همی نفس زنان خود را به دیواره‌های قفس می‌زند تا راهی یابد و یا قفس بشکند و صفیرکشان به پرواز درآید یا پر و بالش بشکند و انگیزه پروازش خاموش شود و به بند و قفس خوی گیرد. در



فضای نفسانی و درونی، این گونه‌ای از عذاب شدید است که احساس بدان در شرایط روانی و زندگی و موجبات آگاهی یا غفلت، شدید یا خفیف می‌شود تا به عالم آگاهی و هشیاری کامل برسد. در فضای اجتماع، نزول هدایت و فرقان و آیات آن، کسانی را می‌آگاهاند و تکان می‌دهد تا از پوسته محیط کفرزده سر برمی‌آورند و هماهنگ و هم صف می‌گردند و تعادل و ثبات طبقه ستمگر و کفرکیش را بر هم می‌زنند و مراکز اتکا و پایه‌های آن را فرو می‌ریزند و دچار عذاب شدید می‌گردانند. عذاب شدیدی که از درون کافر به آیات را می‌خورد و پوک می‌کند و از بیرون او را می‌کاهد و به سقوط می‌برد، از ناهماهنگی درونی و از استشعار بدان و از شعور بیدار و انتقام جویی است که از قلوب مردم مؤمن و حق جو برانگیخته می‌شود و به جوشش و آتش فشانی درمی‌آید. این عذاب شدید و دایم اگر تسکین یابد همان در حد تخدیر استشعار و شعور است که همیشگی و پایدار نیست، و چون عوامل تخدیر و غفلت از میان رفت شعله‌ور می‌گردد؛ نه از میان برداشتن و بی‌اثر کردن عوامل تخدیر و کشف پرده غفلت و تیز کردن شعور به عذاب، به اختیار و خواست معذب است: ﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۱، و نه برانگیختن شعور عدالت خواهی و وجدان انتقام جویی. کار عقل و اراده همین است که شعورهای بر افروخته و وجدان‌های برانگیخته را در راه وصول به حق و تعذیب و انتقام رهبری کند و هماهنگ گردانند. پس مشیت قاهر و انگیزنده‌ای است برتر و نیرومندتر از خواست منتقم (بفتح قاف). «وَاللّٰهُ عَزِيزٌ ذُو انتقام» که سر رشته حرکت و انتقام به مشیت اوست: «ذو انتقام». تاخت و تاز کفر کیشان ستم پیشه نمی‌تواند آن‌ها را از عذاب حتمی برهاند و مؤمنان ستمزده را نباید

۱. تو از این امر در نوعی غفلت بوده‌ای پس ما پرده افتاده بر روی چشمانت را به کنار زدیم از این روی چشم تو امروز تیز بین است. ق (۵۰)، ۲۲.



بفرید: ﴿لَا يَغُرَّتْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ. مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ﴾^۱، این آیه در پایان همین سوره، پس از شکست‌ها و تجربه‌ها و رهبری‌هایی که در آن آمده بیان شده است.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ. هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». تعلیل کبروی برای دو وصف «عَزِيزٌ ذُو انتقام»^۲ است چون آنچه در درون و اعماق زمین و آسمان، از پدید آمدن قوا و نیروهای محرک و تضادها و مراحل که از سر می‌گذراند و فعل و انفعالاتی که از درون آن‌ها رخ می‌نماید از او پوشیده نیست، آنچه در درون گزیده حیات انسان و اجتماع می‌گذرد تا به کیفیت ناهماهنگی و تضاد و عذاب ناشی از آن می‌رسد و گونه‌های متضاد آشکار می‌گردد نیز همانند آن است: باطل دچار توقف و ضربه انتقام و سقوط می‌شود و حق راه باز می‌کند و تکامل می‌یابد: ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ، وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾^۳، «وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتقام».

فعل «لَا يَخْفَىٰ» استمرار را می‌رساند، «وَلَا فِي السَّمَاءِ» تأکید و توسیع «لَا فِي الْأَرْضِ» است: نه همین آنچه در زمین کوچک و زیرپای شماسست، آنچه در آسمان عظیم و پهناور است نیز بر او هیچ‌گاه پوشیده نمی‌شود. «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ» همچون شاهدهی است صُغْرُوی برای اثبات «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ» و خود متضمن برهان است: همان اراده‌اوست که شما را در درون

۱. مبدا زیر و رو شدن کسانی که کفر ورزیدند هرگز تورا فریب دهد. بهره‌ای است اندک [در این جهان] آنگاه جایگاه آنان دوزخ است و چه بد آرامگاهی! آل عمران (۳)، ۱۹۶ و ۱۹۷.

۲. هر قضیه‌ای دو مقدمه دارد و یک نتیجه که مقدمه‌ها یکی صغراست و دیگری کبرا و از آن دو مقدمه نتیجه‌ای به دست می‌آید. این دو مقدمه معمولاً علت برای آن نتیجه هستند. پس این آیه مقدمه و علت کبرای «عَزِيزٌ ذُو انتقام» آخر آیه قبل است.

۳. بلکه ما حق را بر باطل فرو می‌افکنیم پس آن را محکوم می‌کند، در نتیجه [باطل] در این صورت نابود شدنی است، و برای شما است وای نابودی از آنچه [خدا را بدان] وصف می‌کنید. انبیاء (۲۱)، ۱۸.



پیچیده رَحْمَها صورت می دهد و نقش می بندد. این حرکت و تصویر چیست و به اراده کیست؟ جز به اراده او، اراده عین علم یا ظهور آن است، پس این تصویرها بر او پوشیده نیست. پیوستگی و هماهنگی جهان شاهی بر وحدت اراده و علم است؛ پس آنچه در زمین و آسمان است بیرون از علم او و پوشیده از او نمی شود. آمدن ضمیر «هُوَ الَّذِي» به جای اسم ظاهر «اللَّهُ» که راجع به «اللَّهُ الَّذِي لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ...» است، همین وحدت اراده و علم را می نماید. تصویر: صورت بندی و تغییر صورت بر طبق استعدادها و کیفیت هاست؛ «كَيْفَ يَشَاءُ» حرکت و اكمال استعداد و تصویرها از او و به سوی «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» و ظهور و فعالیت صفات «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» و تجلّی «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ» است که «نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ...». «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ». تکرار و اظهار ضمیر «هُوَ الَّذِي» همان وحدت الوهیت را می نمایند. همان خدای یگانه حی قیوم، همان که آنچه در زمین و آسمان است از او پوشیده نیست، همان که شما را در درون رحمها صورت بندی می کند؛ همان، کتاب را بر تو نازل کرده است... مبدأ و منشأ همه یک علم و اراده و صفات حی قیوم است. «أَنْزَلَ»، ناظر به نزول جمعی و دفعی کتاب است که آیات محکم و متشابه از آن ناشی شده: «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ»: محکم، پایدار و تغییر ناپذیر در مقابل متشابه که معانی و مفاهیم مختلف شبیه نما و اشتباه انگیز دارد، نه در حقیقت شبیه (مشابه). همچون پدیده ها و رنگ های پیوسته و متدرج و تصویرها که شبیه به هم می نماید، این تشابه معانی و مفاهیم است که در تعبیرات و الفاظ آیات انعکاس یافته است. «أُمُّ الْكِتَابِ» اصل و منشأ و زاینده و مرجع ثابت کتاب است، همچون آفریننده جهان و انسان «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ... هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ، هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ» که همه از اصول ثابت و گونه های متغیر پدید آمده اند. قوانین و



اصول ثابت و حاکم و محکم، نقش و هندسه کلی و عمومی بر پا دارنده است. مواد و پدیده‌ها درضمن و درحدود آن، متشابه و متغیر است. کشف علمی و تکامل آن، جز فهم و دریافت اصول قوانین کلی و برگردان متشابهات با آن اصول لایزال نیست و الا نه علمی است و نه معلومی. هر پدیده‌ای نیز اصل محکم و ثابتی دارد که ماهیت آن است و تغییرات و تشابه در صورت‌هاست و الا نه این آن است و نه آن این، همان نطفه و جنین است و آن همین شده است. ضمیر «کم» همان اصل ثابت و «يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ» صورت‌های متغایر و متشابه است؛ آن «أُمُّ الْكِتَابِ» و این‌ها متشابه‌اند. «الکتاب» هم صورت تشریعی کتاب آفرینش است که «أُمُّ الْكِتَابِ» سر چشمه و اصل ثابت، و متشابهات صورت‌های تفصیلی و متکامل آن است: ﴿كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾^۱، اُمُّ الْكِتَابِ که ضمیر جمع «هُنَّ...» و در مقابل متشابهات و به جای «أُمُّهُاتِ الْكِتَابِ» آمده، وحدت و جامعیت آن را می‌نمایاند، همان که دیگر آیات از آن ناشی می‌شود.^۲

۱. کتابی است که آیات آن استحکام یافته سپس ازجانب حکیمی آگاه به روشنی و به تفصیل بیان شده است. هود (۱۱)، ۲.

۲. توضیح اینکه «کتاب» دراین آیه و بسیاری آیات دیگر قرآن، هم به معنای قانون و اصول ثابت حاکم بر جهان آفرینش است و هم به معنای مجموعه آیاتی که بر پیامبر خدا ﷺ وحی شده و بر روی کاغذ نوشته شده و درنهایت آن را «قرآن» می‌خوانیم. کتاب به معنای قانون و اصول ثابت، ازیک منبع و ریشه و مرجع کلی سرچشمه گرفته و بیرون آمده و زاییده شده که خداوند آن را «أُمُّ الْكِتَابِ» نامیده است. این اُمُّ الْكِتَابِ یا مادر زاینده کتاب، همان آیات محکومات و ماهیت و ساختمان و حقیقت ثابت هر پدیده‌ای است. صورت ظاهر و متغیر و گوناگون هر پدیده از جمله انسان، متشابه است. مثلاً وجود انسان را که خدا در رحم مادران می‌آفریند، همان اصل ثابت و محکم است و صورت‌های گوناگون انسان‌ها، متشابهات هستند. یا دانشمندی که می‌خواهد یک کشف علمی کند، نخست باید به اصول و قوانین محکمی در رشته علمی خود باور داشته باشد، سپس بر اساس آن اصول و قوانین پدیده‌ای جدید بیافریند یا کشف کند. سپس پدیده‌های دیگری متشابه آن پدیده یا کامل‌تر از آن را با ارجاع به آن اصول پیوسته می‌آفریند و کشف می‌کند. توضیح بیشتر درباره کتاب را مؤلف خود در سطرهای چپ چیده بیان کرده است.



با بیان و نظری دیگر، کتاب دو مرحله - یا چند مرحله - دارد: کتاب پیش از نزول و تنزیل، و آن همان است که ضمائر این گونه آیات به آن بر می گردد ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾^۱، ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۲، که در یک شب و در یک زمان، آن کتاب نازل شده، نه بتدریج و در زمان ها و مکان ها و شرایط مختلف. این ضمائر مفرد راجع به همان کتابی است که در آیات دیگر نام برده و تصریح شده. (رجوع شود به تفسیر سورة قدر): ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۳، ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾^۴، ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ عَلَیْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ﴾^۴، یا آن کتاب از مقام بلندش به تنزیل و به تدریج نازل شده: ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^۵، ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾^۶، ﴿نَزَّلَ عَلَیْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾^۷، ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ﴾^۸، این کتاب در مرتبه عالی و اعلی محفوظ است: ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾^۹، و مکنون است و بشر محجوب به حواس و آلودگی ها آن را لمس نمی کند: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ. فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ. لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ.

کتابخانه آیت الله العظمی مآلانی و زمانه ما

۱. [که] ما آن را در شبی فرخنده نازل کردیم. دخان (۴۴)، ۳.

۲. ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم. قدر (۹۷)، ۱.

۳. کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون آوری. ابراهیم (۱۴)، ۱.

۴. ما [این] کتاب را به حق به سوی تو فرود آوردیم. ما این کتاب را برای [رهبری] مردم به حق بر تو نازل کردیم. زمر (۳۹)، ۲ و ۴۱.

۵. فرو فرستادن کتاب از جانب خدای عزیز حکیم. زمر (۳۹)، ۲؛ و مؤمن (۴۰)، ۲؛ و آحقاف (۴۶)، ۲.

۶. نازل شدن این کتاب که هیچ موجب شکی در آن نیست. سجده (۳۲)، ۲.

۷. نازل کرد کتاب را بر تو به حق. آل عمران (۳)، ۳.

۸. بزرگ [و خجسته] است کسی که بر بنده خود فرقان را نازل فرمود. فرقان (۲۵)، ۱.

۹. آری آن قرآنی ارجمند است که در لوحی محفوظ است. بروج (۸۵)، ۲۱، ۲۲.



تَنْزِيلُ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١﴾، و در مرحله پس از نزول و در مسیر زمان تفصیل و تفریق گردیده: ﴿كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ ۲، ﴿كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ﴾ ۳، ﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ۴، ﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾ ۵، ﴿وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ ۶. با توجه و دقت در تعبیرات و ضمایراین آیات، کتاب (قرآن) پیش از نزول و تنزیل، محکم (ثابت و کلی و نامتغیر) و جمع و مکنون بوده و پس از نزول به گونه تفصیل و تفریق و ظهور درآمده، آن کتاب محکم و مکنون و در مقام جمعی، «امُّ الکتاب» است: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ﴾ ۷. و مقام برتر داشته «لعلی» و محکم و حکیم بوده (حکیم) برتر از حواس و اندیشه‌ها بوده و به گونه زبان

۱. که این [پیام] قطعاً قرآنی است ارجمند. در کتابی نهفته. که جز پاک شدگان بر آن دست ندارند. فرو فرستادنی است از جانب پروردگار جهانیان. واقعه (۵۶)، ۷۷ و ۸۰.
۲. کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که می‌دانند. فصلت (۴۱)، ۳.

۳. کتابی است که آیات آن استحکام یافته سپس به روشنی بیان شده است. هود (۱۱)، ۱.
۴. و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر خدا به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق چیزی است که پیش از آن است تفصیل کتاب است که در آن تردیدی نیست از پروردگار جهانیان. یونس (۱۰)، ۳۷.
۵. و قرآنی بخش بخش [نازل] کردیم تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی و آن را به تدریج نازل کردیم. الإسراء (۱۷)، ۱۰۶.

۶. و در حقیقت ما برای آنان کتابی آورده‌ایم که آن را بر پایه دانشی به روشنی و با جزئیات بیان کرده‌ایم. اعراف (۷)، ۵۲.

۷. ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم که خرد ورزید. و همانا که آن در «ام الکتاب» به نزد ما سخت والا و برحمت است. زخرف (۴۳)، ۴۰ و ۴۱.



خاص (عربی و قرائت لغت و کلمات) نبوده، حکیم و برتر از تغییر و تشابه و تنوع زمان و مکان و اندیشه‌ها بوده است: اصول ثابت هستی، قوانین ثابت جهان و انسان، معرفت مبدأ و توحید و صفات علیا، رابطه خلق با خالق، مراحل معاد و تکامل، مسئولیت و تعهد انسان و احکام کلی عقلی و عملی، چون فروع نظری و فکری و عملی از آن ناشی می‌شود و زاینده است، و نیز همه به سوی آن باز می‌گردند و تأویل می‌یابند؛ «ام الكتاب» است. همچون مسایل بسیط ذهنی و اصول کلی عقلی و علمی که مسایل فرعی و تطبیقی از آن‌ها ناشی می‌شود و به آن‌ها باز می‌گردد. آن کتاب محکم و حکیم و ام الكتاب محفوظ و مکنون، در مراتب نازل شده و تنزل یافته در ظروف اندیشه‌های گوناگون و زمان‌ها و مکان‌ها و شرایط و استعدادها، به صورت کلمات و آیات متفرق و تشبیهات و متشابهات و امثال و تمثیل‌ها و تفصیل‌ها تبیین گردیده، قرائت شده و در ظروف حوادث و قصص گذشته و زمان نزول و تعبیرها و عبرت‌ها و احکام ناسخ و منسوخ و عام و خاص و مجمل و مبین و مطلق و مقید درآمده است. در نتیجه، این آیات مفصل و تنزل یافته، همان محکومات و «ام الكتاب» است که در لباس عبارات و کلمات و... درآمده متشابه گردیده است: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا...﴾^۱، متشابهات، به اصول محکومات که مضمون اصلی آیات و در ضمن متشابهات است، تأویل می‌گردد تا اصول کلی قوانین و سنن و تحولات دریافت شود؛ و مسایل جزئی و زمانی و مکانی عبرت‌هایی است برای عبور اندیشه‌ها به سوی محکومات و حکمت‌ها. همه تشبیهات و تمثیل‌های قرآن درباره مبدأ و



معاد و جهان، متشابهات است که تفکر و تعمق و تدبّر در آن‌ها آفاق باز و بازتری می‌گشاید و از محدودیت و بستگی و جمود می‌رهاند و راه‌های تحرک و اجتهاد را باز می‌کند: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...» همان کتابی که خداوند نازل کرده به دو گونه است: محکمات، که «ام الکتاب» است و متشابهات، تشابه در معانی و الفاظ، تشابه در مراتب طولی تا ام الکتاب و کتاب محکم و محفوظ و مکنون. بنابراین ضمیر «تأویله» راجع به کتاب است نه «أخر» متشابهات، چون محکمات در ضمن متشابهات است و با آن‌ها جریان دارد.

حرف ظرف آمد دراو معنی چو آب

بحر معنی عنده ام الکتاب

بحر تلخ و بحر شیرین هم عنان

در میان‌شان برزخ لایبغیان

وآنکه این هر دو ز یک اصلی روان

کتابخانه آنلاین «مطالقاتی» برگذرزین هر دو رو تا اصل آن

هرکه را در جان خدا بنهد محک

هر یقین را باز داند او ز شک^۱

از این آیات سوره قیامت: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ. إِنَّ عَلَيْنَا

جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ. فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾^۲. (اگر ضمائر

۱. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۶ تا ۳۰۰.

۲. زبانت را به خاطر عجله در خواندن آن [= قرآن] حرکت مده. چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست. پس هرگاه آن را خواندیم از خواندن آن پیروی کن. سپس بیان و توضیح آن نیز به عهده ماست. قیامت



راجع به کتاب باشد نه مسأله قیامت که بعضی احتمال داده‌اند)، چنین بر می‌آید که در آغاز نزول وحی، آن حضرت شتاب در قرائت و بیان را در طول زمان و حوادث به عهده مبادی وحی می‌گذارد تا القائات وحی با سخنان و تعبیرات وحی گیرنده آمیخته نشود و آنچه باید به تفریق و تدریج قرائت و بیان شود، از زمان و شرایط متناسب پیشی نگیرد.

با توجه به این آیات معلوم می‌شود که متشابهات همین نیست که تشابه در مقصود و معنی، یا بعضی از آن‌ها با بعضی دیگر تشابه داشته باشد، تشابه از جهت تشابه با محکmat هم هست که ازدو جهت ظاهر و مقصود نهایی و تأویلی هم محکم است و هم متشابه.

این بیانی جامع و کلی از مفهوم محکم و متشابه است که از پیوستگی آیات و معانی آن کتاب و وصف «ام الكتاب» بر می‌آید. آنچه مفسران در تفسیر محکم و متشابه آورده‌اند یا بیان مصادیق کلی و جزئی و یا تعریف‌های لفظی است، مانند این که محکم: «مبین و مصرح» و متشابه: «مجمل و مبهم» است؛ محکم آن است که «دلیلش روشن و واضح باشد مانند دلایل شناخت خدا و اسماء و صفاتش»، متشابه «براهین روشنی ندارد چون خصوصیات معاد و بهشت و دوزخ»، محکم «دلیلش شناخته» و متشابه «ناشناخته» است؛ محکم «تأویل بردار نیست» و متشابه «تأویل دارد»، محکم آن است که «بیان و تفسیر ندارد»، فهم متشابه بوسیله بیان و تفسیر است؛ در محکم «اندیشه و عقل راه می‌یابد»، بر خلاف متشابه، محکم «آیاتی است که ظاهرش مقصود و حجت است» و ظاهر متشابه مقصود نیست، «آنچه صریح است و تفسیرش مورد اتفاق و آسان است محکم» و «آنچه مورد اتفاق نیست و دشوار است» متشابه، «محکم آن است که... و همچنین...». این تعریف‌ها بیشتر توضیحات و معانی و صفات الفاظ است نه تعریف و یا بیان معانی جامع محکم و



متشابه و اُم الکتاب. و همین توضیحات لفظی هم نارسا ست، مانند مجمل و مبین یا صریح. چه بسا کلامی که مجمل و محکم است یا نامجمل و متشابه و یا متشابه و مجمل که با بیانی واضح می شود، با آنکه به صراحت آیه، متشابهات تأویل دارند نه توضیح، و تأویل آن ها به محکّمات است و یا به براهین قاطع. و همچنین قابل تأویل بودن یا نبودن، توضیح لفظی است نه تعریف و نه بیان مقیاس، و نیز تأویل به معنای تفسیر، پرده برداری از روی کلمات نیست؛ تأویل: «برگرداندن معانی ظاهر و متشابه به معانی محکم است و، به صراحت آیه، مخصوص است به خدا و راسخین در علم». ظهور لفظ و حجّیت و اراده ظاهر آن نیز به معنای محکم و مقابل آن به معنای متشابه نیست، زیرا در متشابهات هم، ظاهرالفاظ مقصود و یا حجّت است و یا مورد اتفاق بودن یا نبودن [نیز به معنای محکم و متشابه نیست]، چه کمتر لفظ و یا معنایی در قرآن مورد اتفاق است، و بعضی از علما ظواهر قرآن را نیز حجت نمی دانند.

دشوار بودن الفاظ یا معانی متشابه با تأویل به محکّمات آسان می شود، و ضوح ادله و خفای آن بیش از آنکه با مفهوم محکم و متشابه مطابق نیست، به حسب اذهان و قدرت و تفکر اشخاص مختلف است، چه بسا که شناخت برهانی توحید و صفات و اسماء و همچنین ادله احکام، رسا بودن و یا نبودن ادله و دیگر مسایل برای مردمی واضح و بر مردمی پوشیده است. «راغب اصفهانی»* که بینش خاصی در شناخت لغات دارد، در کتاب مفردات خود، اقسامی برای متشابه بیان کرده است: «تشابه یا در لفظ است یا در معنا و یا هر دو. تشابه لفظی یا ناشی از غرابت (نامأنوسی) لغوی است چون: «أَبَّ (به تشدید با) وَیَزِفُونَ» و یا ناشی از اشتراک لفظ: «عین، ید» یا تشابه راجع به کلام است از جهت اختصار: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا...» یا بسط: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» یا نظم: «وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا» یا معنی چون



اوصاف خدا در روز قیامت از جهت لفظ و معنی و کمیت، عموم و خصوص، کیفیت: وجوب و ندب، زمان: ناسخ و منسوخ. مکان: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ...» شرایط: شرایط عبادات و احکام».

بنابر این گونه تقسیمات، تشابه بیشتر همان تشابه الفاظ و یا دلالت بر معانی مشترک یا مشکل، یا عام و خاص و از این قبیل است و جز آن‌ها محکومات هستند. یا آنکه این معانی لفظی اگر تفسیر دارد تأویل ندارد و علم آن‌ها مخصوص خدا و راسخین در علم نیست. بعضی هم در تفسیر محکم و متشابه به یک یا چند مثل اکتفا کرده‌اند: حروف اوایل سوره‌ها متشابهات است یا آیات منسوخه و مجمل [متشابه هستند]. با آنکه این حروف معانی لغوی ندارد و آیات منسوخه و یا مجمل یک معنا بیشتر ندارد. متشابه فاعل از تشابه به معنای شبیه نماست که در یابنده معانی مختلف و شبیه با هم از لفظ و کلمه در می‌یابد و دچار اشتباه می‌شود و بسا یک حقیقت و معنا دارد و معانی شبیه ندارد. پس مثال‌هایی که آورده‌اند یا معانی مختلف ندارند و یا اگر دارند با هم شبیه‌اند، نه آنکه متشابه باشند مانند لفظ مشترک که در لفظ شریکند، یا افراد کلی چه متواطی^۱ و یا مشکک^۲ که در معنا با هم شریک‌اند، و حقیقت و مجاز که در وجه شبه شبیه‌اند. پس این گونه بیان‌ها و توضیح‌ها و مثال‌ها،

۱. متواطی: در لغت یعنی موافقت و سازواری و در اصطلاح منطق: «آن کلی است که حصول معنا و صدق آن بر همه افراد ذهنی و خارجی آن یکسان باشد. مانند انسان که بر همه افراد ذهنی و خارجی انسان منطبق شود، خواه قوی باشد خواه ضعیف، دانشمند باشد یا نادان. چنانکه نمی‌توان گفت یکی انسان است و دیگری بیشتر از او انسان است». (لغت نامه دهخدا به نقل از تعریفات جرجانی).

۲. مشکک: در لغت یعنی آنچه درباره آن شک شده. و در اصطلاح منطق «هر کلی که صدق وی بر افراد خود بالسویه و برابر نباشد چنانکه شیرینی، سپیدی، سیاهی، چه شیرینی شکر تیغال و شکر و عسل یکسان و برابر نیست و سپیدی روز و برف و گچ و سیم متفاوت است. کلی مشکک همیشه در اعراض باشد نه در جواهر چون تلخی و تند و شیرینی و سپیدی و ترشی و بلندی و کوتاهی و غیره. (لغت نامه دهخدا «یادداشت مؤلف»: دهخدا).



معانی جامع و کامل «محکم» ام الکتاب و متشابه را نمی‌رساند. محکم: ثابت و پایدار و نامتغیر است و از جهت اصل و مرجع و منشأ فروع بودن، ام الکتاب است. متشابه در مقابل محکم، مختلف و متغیر و فرع است. پس آنچه از اصول شناخته و اعتقادی راجع به مبدأ و توحید و معاد و حشر و بهشت و دوزخ و اصول و صفات خداوند و اصول علمی و اخلاقی از احکام و سنن اجتماعی و تاریخی در قرآن آمده از محکومات و ام الکتاب است، و آنچه از اوصاف و کیفیات تشبیهی و صفات و تمثیل‌ها و فروع که تا اذهان و اندیشه و محسوسات بشری تنزل یافته و برای کسانی اشتباه انگیز است، از متشابهات است که باید به محکومات برگردد و تأویل یابد. همین استحکام و ثبات که هماهنگ با تشابه و تحول است، برهان ابدیت و جاودانگی کتاب است که هماهنگ با تحول و تکامل پیش می‌رود، همچون اصل حیات که در فروع استعدادها و صورت‌های متشابه و شاخه‌ها جریان دارد و همه از آن است و برگشت همه بدان، و همچون سرچشمه جوشان و مَوَاج از تحوّل و تنوّع و در بسترهای حدود و گونه‌های مایه گیر و متشابه پیش می‌رود تا از ماندن در حدود و تشابهات رهیده شود.

«فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ». ... فَأَمَّا الَّذِينَ... گذشت و عبور از تفصیل محکم و متشابه و تقسیم و بیان و تفصیل از چگونگی دریافت اشخاص و پیروی از آن‌ها ست. مفهوم مخالف تفصیلی «فَأَمَّا الَّذِينَ...» مردم دیگری را می‌نمایاند که چون راست بین و راست منش‌اند، از متشابهات پیروی ندارند و یا پیرو محکومات‌اند. «فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ»، ثبات و نفوذ زیغ را می‌رساند که زیغ (یعنی کجی و حیرت زدگی) منش روحی و روش علمی آنان گردیده پیروی از غرایز پست و شهوات آنان را از راست بینی و راست گویی منحرف و متحیرگردانیده است. این گونه آدمیان نه حق را چنانکه هست می‌بینند و



نه بدان می‌گیرند. حق و حقایقی را می‌خواهند که وسیله و مطابق با کج منشی و هواهایشان باشد و همین که نبود آن را تأویل می‌کنند و آن را در امتداد متشابهات و مشتبهات انحرافی خود می‌گردانند. تفریع «فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ»، به «ما» ابهامی و به صورت فعل و حدوث به «ما»، «وَأُخِرُ مُتَشَابِهَاتٍ» که جمع است، همین حدوث تشابه را در قلب و دید آنان می‌نمایاند. خاصیت قلوب زنگاری و مُعَوِّج (زیغ گرفته) همین است که تابش انوار آیات بدان به گونه خطوط پراکنده و منکسر انعکاس می‌یابد و از این زاویه چه بسا محکم متشابه می‌نماید. ضمیر «مِنْهُ» راجع به «الکتاب» است: واما آنان که در قلوب‌شان زیغ جای گرفته، آنچه را که از کتاب متشابه نماید همی پیروی فکری و عملی می‌کنند، نه از محکم کتاب پیروی می‌کنند و نه از مجموع متشابهاتی که می‌تواند محکومات را بنمایاند، چنانکه مجموع شعاع‌ها و الوان طیفی نمایانده نور کامل است. این پیروی ناشی از منش ناخودآگاه زیغ قلوب آنان است و روش آگاهانه و غایی آن‌ها فتنه جویی و تأویل یابی است. «ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»، مفعول له و بیان غایب است و عطف «ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»، مسیر اندیشه آن‌ها را می‌نمایاند: پی جویی تأویل «ما تَشَابَهَ مِنْهُ» در مسیر «ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ» است نه آنکه بخواهند همچون راسخان در علم به تأویل متشابهات علم یابند. این‌ها خلفا و همانند کاهنان بابل هستند که از رصد خانه تاریک و محدود ذهنشان کتاب آسمان وحی را رصد می‌کنند تا تأویل آیات متشابه را دریابند و دامی برای جادوگری و ساحری خود سازند. این‌ها همکاران همان بابلیان و اسرائیلیان‌اند: ﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ...﴾^۱، که ملک سلیمان را پوک و متلاشی کردند، اختلاف، نفاق، مذهب سازی، گروه بندی، دشمنی و کینه توزی،

۱. و آنچه را که شیطان [صفت]‌ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند پیروی کردند. بقره (۲).



اشعری، معتزلی، جبری، تفویضی، حدوثی، قدیمی، صوفی، شیخی... از رصد - خانه‌های همین‌ها سربرآورده است. و همه به آیات استناد کردند. همین گروه‌ها با تأویل آیاتی چون ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ﴾^۱، دیوانگان شهوت و مقام و خیانت‌کارانی چون معاویه و یزید را برکرسی خلافت اسلامی مستقر کردند تا درخشندگی محکّمات را که به گروندگان، استحکام فکری و اجتماعی و اقتصادی می‌داد و آن‌ها را به سوی عزّت و قدرت و کمال پیش می‌برد، پوشانند و اسلام را مسخ کردند و اکنون هم پایگاه‌های مرئی و نامرئی استعمارگران‌اند. این پیشگویی که در زمان نزول قرآن اثری از آن به چشم نمی‌آمد، خود یکی از معجزات قرآن است: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ». و شاید که عطف «وابتغاء تأویلِهِ» راجع به گروهی دیگر باشد: گروهی از کج دلی و کج اندیشی، برای فتنه جویی و گروهی از سادگی و فرومایگی برای یافتن تأویل از «ما تَشَابَهَ» پیروی می‌کنند.

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ». مرجع ضمیر «تَأْوِيلَهُ»، مانند ضمیر «ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»، ظاهراً «ما تَشَابَهَ مِنْهُ» است: تأویل «ما تَشَابَهَ» را از کتاب جز خدا نمی‌داند، نه آن‌ها که قلوب‌شان را زیغ گرفته و فتنه جویان‌اند. شواهدی هم هست که ضمیر «تَأْوِيلَهُ» همچون ضمائر منه، ما تشابه منه، راجع به «الکتاب» باشد: ۱. ظاهر ما تشابه این است که تشابه را ذهن‌های کج آنان انتزاع می‌کند و یا آن ذهن‌ها را متشابه می‌نمایاند. پس واقعیت و تأویل ندارد ۲. متشابهات در قرآن، مشخص و جدا در عرض محکّمات نیست تا موضوع خاص تأویل یا علم به تأویل گردد که مخصوص خدا یا خدا و راسخان در علم است. ۳. تأویل مصدر مزید از «أول» (به سکون واو) است که به

۱. بگو بار خدا یا تویی که فرمان فرمایی. آل عمران (۳)، ۲۶.



معنای فعل معلوم: برگرداندن ناشئ و فرع به منشأ و اصل، و به معنای مجهولی: برگشت خود به آن است. تأویل به معنای برگرداندن متشابهات به محکّمات، باید برای ارائه و هدایت باشد که ارائه نشده است، و اگر تأویل به معنای برگشت و در مقابل تنزیل باشد، مخصوص آیات متشابه نیست. ۴. در این آیه تأویل به محکّمات یا بوسیله محکّمات، نیامده تا همین راجع به متشابهات باشد. ۵. اگر ضمیر «تأویل» راجع به «ما تشابه منه» باشد شامل هر یک از متشابهات و مجموع متشابهات است، با آنکه علم به تأویل از بعضی متشابهات، مخصوص خدا و راسخان در علم نیست و برگشت مجموع متشابهات هم خود به محکّمات است، مانند صفات الهی و اوصاف ملکوت که به صورت های حسی تمثیل شده: (ید، عین، بصر، نظر، سمع، خشم، محبت، کراهت، کلام و روح که برای خداوند آمده یا لذات و آلام مخصوص جسمانیات که درباره بهشت و دوزخ آمده است) که برگشت همه این ها به صفات علیا و منزّه از محسوسات و برتر از جسمانیات است و علم به این ها مخصوص خدا و یا خدا و راسخان در علم نیست. اگر محکّماتی جدای از متشابهات در قرآن باشد، همان آیات و کلمات صریح الدلالة است که تأویلات متشابهی ندارد، با آنکه برای آن ها هم در روایات و تفاسیری، به درست یا نادرست، تأویلاتی آمده است و همین خود دلیلی اجمالی است که محکّمات هم قابل تأویل است و نیز بیشتر شأن نزول ها تأویلات تطبیقی است^۱ و هرچه از آن تنزل یافته تفصیل و متشابه است: ﴿کتابُ

۱. این گونه تأویلات در تفاسیر روایتی بسیار آمده که با شک در اسناد و دلالات یک یک این روایات و مجموع آن ها، دلالت اجمالی در باز بودن راه تأویل دارد. در تفسیر های عرفانی - مانند تفسیر لاهیجی و سور آبادی - تا آن حد در تأویل و تطبیق پیش رفته اند که کلمات و لغات صریح الدلالة آیات نیز تأویل یافته است. «وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً... مِنْ دُونِ «فلان»، و الله «علی» است که مردمی آن ها را ندّ علی گرفتند. اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. الله «علی» است که نور ولایتش بر آسمان ها و زمین تابیده! فرعون



أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ^۱، همانند مشیت حکیمانه تقدیر و تکوین که از «أم الكتاب» به صورت‌های ثابت و متغیر درمی‌آید: ﴿يَمَحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾^۲. پس محکمت و أم الكتاب در مرتبه اعلای مشیت است و هرچه نازل شده تفصیل و متشابهات: «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» نه آنکه محکمت و متشابهات جدا و در عرض و مقابل هم باشند؛ «منه» بیان منشأ است نه به معنای تبعیض و برای تقسیم. «وآخر متشابهات» در مورد «و منه...» گویا ناظر به همین مرتبه نزولی دارد که متشابهات فروع و ناشی از أم الكتاب است. با این تبیین، تأویل کتاب؛ برگشت، نه برگرداندن، آن به محکمت و «أم الكتاب» است. همچنان که نوشته‌ها و گفته‌های بشری از احساس بصری و سمعی و تقدیرات ذهن به معانی تأویل می‌یابد و هر چه معانی عبارت، از علمی و فکر برتری نزول یافته باشد، تأویل و صعودش برتر است. تأویل رؤیا و احادیث که به تکرار در سوره یوسف آمده همین برگشت صورت‌های متشابه رؤیایی است که قوای تخیل را به واقعیت اصلی آن می‌نمایاند، البته اگر رؤیای صادق انعکاس واقعیات باشد، نه احلام درهم «أَضْغَاثَ أَحْلَامٍ». یوسف رؤیای خود و رفیق زندانی و ملک را به واقعیاتی که در حال حدوث بود تأویل کرد.

→ «أَنَارُكُمْ الْأَعْلَى» به حق گفت و جنگ موسی با او از جهت انحصار و رنگ بود. (تفسیر شریف لاهیجی، ج ۴، ص ۷۰۳).

موسی با موسی در جنگ شد
موسى و فرعون کردند آشتی

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد
چونکه آن رنگ از میان برداشتی

(مؤلف)

مولوی: مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۷ و ۲۴۶۸.

۱. کتابی است که آیات آن استحکام یافته سپس از جانب حکیمی آگاه به روشنی با جزئیات بیان شده است. هود (۱۱)، ۱.

۲. خدا آنچه را بخواهد می‌زداید و اثبات می‌کند و أم الكتاب در نزد اوست. رعد (۱۳)، ۳۹.



همچنین است آنچه در سورة كهف از تأویل کارهای متشابه و به صورت ظالمانه‌ای که به دست بنده خدا و همراه موسی انجام شد آمده است. از آیاتی که راجع به تأویل دانی یوسف و همراه موسی آمده معلوم می‌شود که علم به تأویل، شناخت خاص روانی و رابطه و انطباق صورت‌های متشابه با اصول و واقعیات است و الهامی است نه اکتسابی: ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...﴾^۱، «رَبِّ قَدْ آتَيْنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...»^۲، «فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَّدُنَّا عِلْمًا»^۳. پس هرچه حقایق تنزل یافته به صورت‌های محسوس و متشابه با اندیشه‌های پایین در آمده برتر از دریافت‌های ذهنی باشد، علم به تأویل آن‌ها نیز برتر از افکار و دریافت‌هاست، و چون نزول قرآن از مبادی اعلای الهی و ذهن کلی عالم است، تأویل جامع و کامل آن را جز خدا نمی‌داند: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ». و همین تبیین، تأیید قرائت به وقف «إِلَّا اللَّهُ» است که «وَالرَّاسِخُونَ» کلام استینافی و ابتدایی و خبرآن «يَقُولُونَ...» با ارجاع ضمیر «تَأْوِيلَهُ» به «الكتاب» است. مفهوم حصر همین است که تأویل مجموع کتاب را جز خدا نمی‌داند، نه بعضی کتاب یا متشابهات و یا مراتب نازل تر آن‌ها را. از آیه ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ...﴾^۴، و آیه ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ...﴾^۵، می‌توان فهمید که با احاطه علمی در مسیر تحول جهان و

۱. و آن چنان است که پروردگارت تو را برمی‌گزیند و بخشی از تأویل احادیث را به تو می‌آموزد. یوسف (۱۲)، ۶.

۲. پروردگارا از پادشاهی به من داده‌ای و تأویل احادیث را به من آموخته‌ای. یوسف (۱۲)، ۱۰۱.

۳. پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی داده بودیم و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم. كهف (۱۸)، ۶۵.

۴. بلکه چیزی را دروغ شمردند که به دانش آن احاطه نداشته‌اند و تأویل آن تاکنون به دست آنان نرسیده است. یونس (۱۰)، ۳۹.

۵. آیا چشم به راه چیزی جز تأویل آن هستند؟ روزی که تأویلش فرارسد... اعراف (۷)، ۵۳.



ظهور قیامت و تکامل عقلی و علمی انسان، آیات قرآن تأویل می‌شود و آیاتی تأویل شده یا تأویلش رخ نموده است. از این رو با این دریافت، عطف «والراسخون» به «اللّه» هم شاید رسوخ، عبور و نفوذ و ثبوت را و ظرف «فی العلم»، صورت‌های حقایق معلومات را که معبر و منفذند می‌رسانند: راسخین در علم (نه علما) در پرتو هدایت قرآن و الهامات آن، از اظلال و صورت‌ها و متشابها می‌گذرند تا خود را در پرتو اصول و حقایق کلی و ثابت رسانند که از آن‌ها نمی‌توانند پیش‌تر روند^۱ و متشابها را در پرتو آن حقایق عینی درمی‌یابند. این‌ها در ظرف علوم پیش‌رفته و با پله‌های آن بالا می‌روند و حجاب‌های غرور انگیز را از میان برمی‌دارند: ﴿نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ...﴾^۲. و علمای حرفه‌ای و انبانی مغرور که شعاع محدود علمی‌شان گوشه وسطی را روشن می‌کند و حجاب ماورا می‌شود، در حجاب معلومات‌شان چنان درمی‌مانند که جز همان خط شعاعی رانمی‌بینند و ماورای آن را تکذیب می‌کنند. «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ». چون علم‌شان محدود است نه علم احاطی، قرآن یا آیاتی از آن را که تأویلش رانیافته‌اند و یا زمان تأویلش نرسیده است، تکذیب می‌کنند (مانند فاقد حس یا حواسی که مدرکات دیگر را به مقیاس حسی که دارد درمی‌یابد یا آن‌ها را باور ندارد). راسخون در علم در حد وصف رسوخ‌شان، احاطه علمی به تأویلات دارند و چون در یک شعاع مستقیم رسوخ می‌یابند، نه از زوایای محدود و مختلف، اختلافی ندارند. «أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ مَنْ لَا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ»^۳ هم چنان که همه پیغمبران، با اختلاف

۱. «أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدُودِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْقُيُوبِ...» نهج البلاغه، خطبه

۹۰ (الاشباح): راسخون در علم همان کسانی هستند که خدا آن‌ها را از فرو رفتن و نفوذ در سدهایی که در

برابر غیب‌ها زده شده بی‌نیاز ساخت و برتر آورد. (مؤلف).

۲. نورشان پیشاپیش آنان به پیش می‌تازد... تحریم (۶۶)، ۸.

۳. کلینی، الکافی، اسلامیه، تهران، ج، ۱۴۰۷ هجری قمری، ج ۱، ص ۲۴۲ معنعن تا امام باقر علیّه السلام.



زمان و محیط، از جهان و عالم و مبدأ و معاد و اصول حیاتی، یک دید و یک دعوت داشتند؛ هم این که ائمه طاهرین علیهم السلام وحدت دید و بینش داشتند، امام و نمونه‌های کامل راسخان در علم بودند. «نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ»^۱، آنان خلفا و خاندان همان پیغمبری بودند که محکّمات و متشابهات قرآن بر قلب او نازل شده است: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ»، و از او بر قلب پاک فرزندان معصومش پرتو افکند. هم این که در بسیاری از روایات ما آنان را راسخان در علم یا نمونه‌های کامل آن شناسانده‌اند، دلیلی برای عطف «الرّاسخون» به «الله» است. مگر آنکه آنان، چون موطن وحی و تنزیل اند و مانند شخص پیغمبر ﷺ، از همان طریق تأویل را درمی یابند، مشمول حصر «الله» باشند، نه از راسخان که صعودشان با رسوخ در علم است، و انطباق راسخین در علم به آنان در حد درک مخاطبان و مدعیان باشد، چه آن‌ها را از راسخون یا مشمول حصر یا واسط بدانیم. اگر «الرّاسخون» عطف به «الله» باشد، «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ...»، جمله وصفی یا حالی برای «الرّاسخون» است: راسخان در علم که تأویل کتاب یا آیات و یا مراتبی از تأویل آن را می دانند، این صفت و بینش و حال و مقال را دارند که می گویند: ایمان آوردیم و همه از پیشگاه پروردگار ماست. ضمیر متصل «آمنّا به»، راجع به «الکتاب» است. این ایمان به کتاب با آن وصف عمیق «الرّاسخون»، ایمان علمی و برتر از ایمان اولی و فطری را می رساند. ایمان به کتاب با محکّمات و متشابهاتش که بسا برای عالمانی شبهه انگیز و برای زائغ القلوب فتنه انگیز است، این‌ها با رسوخ علمی، اگر علم تفصیلی به تأویل ندارند، ایمان علمی اجمالی و قاطع به همه دارند: «كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا». «کل» بدون عطف و اضافه، و اضافه «عند» و صفت «رب»، بیان «آمنّا به» است: چنان ایمان علمی و شهودی به کتاب دارند که می گویند: همه محکّمات و



متشابهات آن از پیشگاه پروردگارمان است. همان پیشگاه (عند) که ام الکتاب: ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ... وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾. و لوح محفوظ: ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾^۱ و کتاب مکنون: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۲ است که جز اندیشه قلوب پاک از زیغ و آلودگی نمی تواند با آن تماس گیرد؛ همان مقام والایی که آیاتش پیش از تفصیل و تفریق و تشابه، محکم و جمع بوده است: ﴿كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ﴾^۳، ﴿وَقُرْآنًا... وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾^۴. راسخان در علم همه کتاب را از آن پیشگاه اعلای رب می دانند که تشابه و تنزیل آن برای تربیت و بالا بردن عقول مستعد است. اگر «الراسخون» مبتدا و «يقولون» خبر آن باشد، با پیوستگی وصف «الراسخون» تناسب ندارد، چون هر عالم و جاهل مؤمن، با ایمان تحقیقی یا فطری، همین وصف و مقال «آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» را دارد و منحصر به وصف راسخان نیست. گرچه با وقف به «إِلَّا اللَّهُ» و پیوستگی وصف «الراسخون» إشعار به این دارد که راسخون قدرت دریافت تأویل و یا زمینه آن را دارند. بنابراین بحث وجدال بیش از لزوم در ترکیب آیه، تا آن جا که همین آیه به صورت متشابهات درآید و هر گروهی برای نظر خود آن را ترکیب و تأویل کند، اگر از زیغ قلب نباشد، از بی مغزی یا پوک مغزی است. «وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ». تذکر، آگاهی حاصل از تنبیه و تذکیر و یا برخورد

با مسائل متشابه و متضاد است، و «الْبَاب» جمع «لَبَّ» به معنای مغزاندیشمند و مایه دار و نمودار تکامل آدمی است. مقیاس تکامل دیگر جانداران هم حجم و وزن و تقسیمات اسرارآمیز مغز آن هاست. شاید جمع آمدن «الباب» ناظر به همین

۱. بلکه آن قرآن مجیدی است در لوحی حفاظت شده. بروج (۸۵)، ۲۲.

۲. آن بدون شک قرآنی است کریم در کتابی نهفته، جز پاکیزه شدگان بدان دست نمی یابند. واقعه (۵۶)، ۷۷ تا ۷۹.

۳. کتابی است که آیاتش استحکام یافته سپس به تفصیل و جزئیات پرداخته است. هود (۱۱)، ۱.

۴. و قرآنی بخش بخش نازل کردیم... و آن را به تدریج فرو فرستاده ایم. الاسراء (۱۷)، ۱۰۶.



جامعیت باشد: «أُولَئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ... لَا يَأْتِي لَأُولَى الْأَلْبَابِ» بیش از مغز، انگیزه‌ها و طلب‌هایی است که از درون می‌جوشد و می‌خواهد و می‌جوید و دوست می‌دارد و عشق می‌ورزد و نفرت دارد و پیش می‌راند و می‌هراسد، و چون در سراسر وجود انسان و در حرکات قلب و نبض و با جریان خون است، نام و نشانی از مبدأ و منشأ آن جز «قلب» نمی‌توان یافت. همان چیز است که مغز و اعصاب حسی و تحریکی را زیر نفوذ می‌گیرد و برای خواست‌هایش، به دیدن و شنیدن و لمس و تخیل و تفکر و حرکت وامی‌دارد. اگر قلب مستقیم و در طریق حق و خیر و کمال بود، همه ادراکات و دستگاه‌ها را بدان سو پیش می‌برد و اگر متمایل به باطل و هواها (زایغ) بود همه را بدان جهت می‌دارد و مغز را در دیوار اوهام و شهوات تهی و پوک می‌کند، [البته] بیماری‌های ارثی و عصبی هم در پی مغزی و آفت زدگی مؤثر است.

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ».

این دعا و التماس خاضعانه، بیان پیوستگی راسخان در علم به مقام ربوبی و آگاهی و هشیاری و نگرانی‌شان به جواذب مخالف و جنبش‌های درونی است تا مبادا انحراف و نوسان و تجرّی در قلب‌شان پدید آید و به پیروی از متشابهات و فتنه و تأویل جویی کشیده شوند: «وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ»؛ و هم احساس کامل به نیازمندی و جذب‌شان را به مقام ربوبی می‌نمایاند. نسبت «زیغ قلب» به «رب» از جهت صفت ربوبی در زمینه استعداد زیغ «وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ»، و یا اختیار و خواست آن است: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»^۱، که هم با فعل لازم اختیاری آمده (زاغوا) و هم با فعل متعدی (ازاغ). و نیز در دیگر آیات در قرآن نسبت به شخص و قلب و

۱. پس همین که به راه کج رفتند خدا دل‌هایشان را به راه کج کشانید و خدا مردم فاسق را به راه راست نمی‌برد.



بصر و اختیاری و غیراختیاری و به معنای کجی و انحراف و حیرت زدگی آمده است: «فَلَمَّا زَاغُوا»، «وَمَنْ يَزِيغُ مِنْهُمْ...»، «فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ»، «لَا تُزِيغُ قُلُوبَنَا»، ﴿كَأَدَّ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ﴾^۱، همان طور که ﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ﴾^۲، ﴿وَإِذْ زَاغَتِ الْابْصَارُ﴾^۳، ﴿أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْابْصَارُ﴾^۴. چنان که صفت ربوبی در زمینه و اختیار زیغ امداد می‌کند، در زمینه خیر و رحمت و اختیار آن‌ها «وَهَابٍ» بی دریغ است: «إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ». تکرار خطاب، همین [بی دریغ بودن] را می‌رساند.

«رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ». این مناجات عمیقِ ایمان و بُعد دید راسخین را تا مسیر نهایی می‌نمایاند. صفت ثبوتی «جامع»، به جای فعل حدوثی «تَجْمَعُ» کشندگی و پیش بری را و «لِيَوْمٍ»، به جای «فِي يَوْمٍ» مالکیت و تصرف و غایت را می‌رساند، «لَا رَيْبَ فِيهِ» از نظر دید ایمانی و رسوخ علمی و یقینی راسخان است، هم در ابعاد نزولی که به همه ابعاد تا حواس و مشاعر و اذهان نازله و مختلف نزول یافته «كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» و هم در تحولات و تکاملات ذهنی و عقلی مردم. «إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ» که از متشابهات و اظلال حروف و کلمات و تمثیل‌ها و محدوده آن‌ها می‌گذراند و حدود را از میان برمی‌دارد و روز به روز او را به ظهور حقایق عریان می‌رساند، «لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ» که هرچه هست و آنچه هست بی شبهه متشابهات و ریب، در آن روز آشکارا رخ می‌نماید. صفت ربوبی «جامع الناس» شعاعی از اسم کامل و جامع (الله) با همه تجلیات و برخوردها و تضاد در نمودها است. عدول از خطاب و اسم رب: (رَبَّنَا)، به اسم جامع «الله» گویا ناظر به همین باشد. فعل مضارع «يُخْلِفُ» از إخلاف: انجام ندادن وعده و انجام دادن کار

۱. نزدیک بود که دل‌های گروهی از آنان به راه کج برود. التوبه (۹)، ۱۱۷.

۲. بینایی به راه کج نرفت. النجم (۵۳)، ۱۷.

۳. و هنگامی که بینایی‌ها به راه کج رفتند. الاحزاب (۳۳)، ۱۰.

۴. یا چشم‌ها از آن‌ها منحرف شد. ص (۳۸)، ۶۳.



دیگر به جای آن است، وگذااردن چیزی به جای آنچه باید. «میعاد» به معنای مصدري وعده، و به معنای اسمی وعده گاه است: همان مبدأ و جامع همه صفات، از آن چه با وحی وعده داده و وعده گاهی که لازمه و علت غایی حرکات خروشان و پیشرو است، خلاف نمی کند و سکون و وقفه و مانع در میان نمی آورد. آن روز میعاد، هماهنگ با تأویل انسان و جهان، روز تأویل کامل همه کتاب است. «یوم یأتی تأویله...» که جز خدا نمی داند «ولا یعلم تأویله الا الله...». از این شب متشابهات و اظلال تا آن روز میعاد، تأویلات درحد رسوخ در علم و نفوذ در اعماق و بطون است و هر چه رسوخ پیش تر رود، ایمان به عظمت عمق و لجه ها بیش تر گردد تا خروش: «أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» از دل و زبان شان برآید. همان سان که هر چه در علم و کشف اسرار آفرینش پیش می روند، عظمت و عمق آن را بیشتر درمی نگرند. آن که به ساحل نزدیک تر شود و در آب های آن قدم گذارد، عظمت و عمق و خروش دریا را بیش تر درمی یابد. توقف ذهن در سطح جهان و پدیده ها و ترکیبات و فعل و انفعال های آن، چون توقف نظر در سطح دریا و حباب ها و امواج آن است که موجب غفلت از عظمت و اعماق دریا می شود. توقف در متشابهات و تمثیل و ترکیبات و تبلور حروف و کلمات آیات قرآن هم از رسوخ در بطون و اعماق و دریافت تأویلات باز می دارد. تفسیر که پرده برداری از کلمات و دریافت معانی لغات و تمثیل هاست، باید کلید درهای بسته باشد تا راه اندیشه و تدبّر را باز کند: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۱، و با تدبّر است که می توان وحدت همه آیات و متشابهات و محکمت و مبدأ آن را دریافت ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۲، متشابهات آن را از اسماء و صفات الهی

۱. آیا قرآن را مورد بررسی و تدبّر قرار نمی دهند یا قفل های دل ها بر آن ها زده شده است؟ محمد (۴۷)، ۲۴.

۲. آیا پس قرآن را مورد بررسی و تدبّر قرار نمی دهند که اگر از نزد کسی جز خدا آمده بود حتماً اختلاف بسیاری در آن می یافتند؟ النساء (۴)، ۸۲.



«سمع، بصر، ید، دوستی، خشم، کلمه، روح، استقرار بر عرش» تنزیه و تأویل کرد و هم چنین تمثیل‌های لذات و نعمت‌های بهشت و در مقابل آن آلام و عذاب‌های دوزخ: ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، أَكْلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ﴾^۱، ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ، فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ، وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَائُهُمْ﴾^۲. هم چنین است احکام متشابه و متغیر و ناسخ و منسوخ و غیره... بخصوص که متشابهات، لازمه نزول و تنزیل از علم و اراده اعلی است، همانند وجود مطلق و بی‌تعیّن که در مراتب آیات نازله انعکاس‌ها و تعین‌ها و تشابه‌ها را پدید آورده است، و علم و اراده اعلی که به صورت نیروهای نسبی و حیات و ترکیبات درآمده است، و همه به «أم الكتاب» و وجود قدرت و اراده مطلق تأویل می‌یابند^۳ و همین که تشابه از لوازم نزول و تنزیل است، دیگر نباید

۱. مثل بهشتی که به پروا پیشگان نوید داده شده مانند باغ‌هایی است که جوی‌های آبی در زیر درختان آن جاری است. میوه‌های آن همیشگی است و نیز سایه آن. آن است سرانجام کسانی که پروا پیشه کردند و سرانجام

کافران آتش است. رعد (۱۳)، ۳۵.

۲. مَثَلُ بهشتی که به پروا پیشگان نوید داده شده مانند باغی است که جوی‌هایی از آبی ناگندیده در آن است، و جوی‌هایی از شیر که مزه آن دگرگون نشده است، و جوی‌هایی از پالوده، و آنان در آن باغ هرگونه میوه‌ای و از پیشگاه پروردگارشان آمرزشی دارند [آیا چنین کسی] مانند آن شخص است که جاویدان در آتش است و آبی جوشان به وی نوشند تا روده‌هایشان را پاره پاره کند؟ محمد (۴۷)، ۱۵.

۳. وجود مطلق و بی‌تعیّن مانند باران است که قبل از رسیدن به زمین هیچ شکلی ندارد. پس از فرود آمدن بر روی زمین و قرار گرفتن در ظرف‌هایی مانند رودخانه و دشت و درّه، شکل ظرف را به خود می‌گیرد و نام‌هایی مانند رودخانه و برکه و تالاب و دریاچه و مانند این‌ها بر روی آن می‌گذارند. این نام‌ها همان «تعیّن»‌ها و «تشابه» هاست که به صورت معینی شبیه به یکدیگر هستند. و علم و اراده اعلی که دانش و اراده پروردگار است مطلق به شمار می‌رود، اما وقتی در مخلوقات به صورت حیات دربیاید و با عناصر مختلف و شبیه به هم ترکیب شود به نام‌ها و نشانی‌های مختلف درمی‌آیند.



برای متشابهات قرآن که فرقان و قول فصل است، توجیهاتی کرد و خواصی آورد؛ برای اینکه مؤمنان بیندیشند و تدبیرکنند و ثواب بیشتر نصیب‌شان شود، برای این که مردم آزمایش شوند و زانغ القلوب‌ها و فتنه جویان از مؤمنان خالص و راسخان متمایز گردند، تا خضوع و تسلیم آرد، تا همه در حد ایمان و علم از آن بهره‌مند شوند. این‌ها یا بعضی از این‌ها شاید که از نتایج و خواص متشابهات باشد، نه حکمت و علت اصلی آن که همان حکمت و راز وجود و آفرینش است. تأویل متشابهات، کشیدگی و برگشت و جمع آن‌ها به سوی امهات و اصول است که جز خدا که نور هستی و آفریننده و نازل‌کننده و قبض‌کننده است، آن را نمی‌داند: «وَلَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» چون سایه‌ها که در امتداد نور پدید می‌آیند و پیوسته تغییر و تحول دارند و با شعاع‌های آن بلند و کوتاه می‌شوند و برمی‌گردند و قبض می‌شوند: «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا، ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا»^۱. راسخان در علم از متشابهات عبور می‌کنند تا به اعماق و بطون آن‌ها برسند. نه چون کج اندیشان فتنه جو در متشابهات توقف دارند و نه چون جامدان جمود می‌ورزند. راسخان، در تفسیر لغات و کلمات و تنزیل آیات، تأویل نسبی را درمی‌یابند و به آن چه نرسند ایمان علمی و کلی دارند: «كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» و از زیغ قلوب اندیشناک: «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا» و چشم به رحمت خاص پروردگار: «وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً» و به افق روشن و روز جمع: «إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ». پس تأویل در خط برگشت تنزیل و در ابعاد طولی و اعماق و بطون همه کتاب است، و محکمت و متشابهات در سطح و اوج صعود و موج نزول آیات است، نه جدا و مشخص از هم و نه مقابل هم تا متشابهات به محکمت عرض شود

۱. آیا ندیده‌ای که چگونه پروردگارت سایه را گسترانید و اگر می‌خواست بی‌گمان آن را ساکن قرار می‌داد و آنگاه خورشید را بر آن راهنمایی قرار دادیم. سپس آن [سایه] را به نرمی به سوی خود برگردانیم؟ الفرقان (۲۵).



که همین امر نیز منشأ تشابه و فتنه گردد. روایات صحیح و معتبر هم همین را می‌نمایاند. «ما فی القرآن آیهٌ إِلَّا وَلَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ مَا فِیهِ حَرْفٌ إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ وَلِكُلِّ حَدٍّ مَطْلَعٌ». [ما یعنی بَقَوْلِهِ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ، قَالَ] ظَهْرُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ. مِنْهُ مَا مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَعْدُ، يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كُلُّمَا مِنْهَا شَيْءٌ وَقَعَ^۱. شاید «كُلَّمَا» متعلق به «يَجْرِي» نباشد و جواب شرط مقدر و یا حذف شده باشد. «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ حَدًّا وَ مَطْلَعًا» که گویا با گذشت و صعود از هر بطن و حدی افقی باز و چشم اندازی نمایان می‌شود. «وَلِلْبَطْنِ بَطْنٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ». وَ لَوْ أَنَّ الْآيَةَ إِذَا نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ ثُمَّ مَاتَ أُولَئِكَ الْقَوْمُ مَاتَتِ الْآيَةُ لَمَا بَقِيَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ، وَلَكِنَّ الْقُرْآنَ يَجْرِي أَوَّلُهُ عَلَى آخِرِهِ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ آيَةٌ يَتْلُونَهَا هُمْ مِنْهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ^۲.

از این گونه مضامین عالی و پرمایه، روایات دیگری هست که منابع و متون آن در دسترس این مهجور زندانی نیست و باید مراجعه شود.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. هیچ آیه‌ای در قرآن نیست مگر آن که آن را ظاهر و درونی و در آن حرفی نیست مگر آن که آن را حدی است و هر حدی را طلوع گاه و افقی. [منظورش از اینکه ظاهری و باطنی است چیست؟ گفت:] ظاهر و باطنش تأویل آن است، برخی از آن [تأویل] چیزی بوده که گذشته است و برخی از آن هنوز انجام نگرفته است. جریان می‌یابد همچون جریان خورشید و ماه. همین که چیزی از آن جریان یافت واقع و یا نمودار می‌شود. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۸۹، چاپ بیروت، ۱۴۱۰ هجری قمری به نقل از تفسیر عیاشی ج ۱، ص ۱۱ به نقل از ابو جعفر امام باقر (ع).

۲. و اگر آیه‌ای که درباره مردمی نازل شد آن گاه آن مردم مردند، آیه بمیرد و از حرکت بازماند، از قرآن چیزی باقی نمی‌ماند، ولی قرآن اولش بر آخرش جاری است، و برای هر قومی آیه‌ای است که آن را همی تلاوت کنند که هم آنان خیر یا شری از آن دریابند. (فیض کاشانی، الوافی، کتابخانه امیرالمؤمنین (ع)، اصفهان، ۱۴۰۶ هجری قمری. ج ۹، ص ۱۷۶۹ از قول ابی جعفر امام باقر (ع)).



{ ۱۰ } همانا آنانکه کافر شدند هرگز نه دارایی های شان اندکی آنان را از خدا بی نیاز کرده و نه فرزندان شان، همین هاینده گیرانه آتش.

{ ۱۱ } همچون روش فرعونیان و آنان که پیش از ایشان بودند: تکذیب کردند به آیات ما پس گرفتشان خدا به گناهان شان و خدا سخت عقوبت است.

{ ۱۲ } بگو مر آنان را که کافر شدند: به زودی مغلوب می شوید و محشور می شوید به سوی دوزخ، و بدآمده بستی است.

{ ۱۳ } راستی برای شما آیه ای بود درباره دو گروهی که با هم برخوردند، گروهی می جنگید در راه خدا و دیگری کافر که آنان را می دیدند دو چندان خودشان دیدنی به چشم، و خدا تأیید می کند به یاری خود آن که را بخواهد، به حقیقت در این امر عبرتی است برای دارندگان بینش ها.

{ ۱۴ } آرایش شده برای مردم دوستی شهوات از (نوع) زنان و فرزندان و انباشته های بسته های از طلا و نقره و اسبان نشان دار و چارپایان و کشت، این بهره زندگی دنیا است و خدا است نزد او نیک بازگشت.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ﴿۱۰﴾

كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۱۱﴾

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿۱۲﴾

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَىٰ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿۱۳﴾

رُزِقَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ﴿۱۴﴾



{ ۱۵ } بگو: هان بیگاهانم شما را به گزیده‌تر از این‌های تان؟ برای آنان که پروا گیرند، نزد پروردگارشان است باغستان‌های خرمی که جاری است از بُن‌شان نهرها، جاویدان‌اند در آن. و زوج‌های پاکیزه شده، و خشنودی از خدا و خدا بس بیناست به بندگان.

{ ۱۶ } هم آنان کسانی هستند که می‌گویند پروردگار ابراستی ما ایمان آوردیم پس بیمارز گناهان مان را و نگه‌دار ما را از عذاب آتش.

{ ۱۷ } آن پایداری کنندگان و راستگویان و فروتنان و بازدهندگان و آمرزش جویان در سحرگاهان.

{ ۱۸ } گواهی داده خدا: همانا نیست خدایی مگر او و گواهی داده فرشتگان و دانش داران درحالی که ایستاده‌اند به قسط، نیست خدایی مگر هموی عزیز حکیم.

{ ۱۹ } به حقیقت که آیین نزد خدا اسلام است و اختلاف نکردند آنان که داده شدند کتاب را مگر پس از آنکه آمدشان علم، به سبب تجاوزکاری در میان‌شان، و آن که کافر شود به آیات خدا پس به راستی خدا تند حساب است.

{ ۲۰ } پس اگر آنان با تو محاجّه کنند بگو تسلیم کرده‌ام رویم را برای خدا و آن که پیرویم کند. و بگو به کسانی که کتاب به آنان داده شد و اُمّی‌ها آیا تسلیم شده‌اید؟ پس اگر تسلیم شده‌اند در حقیقت هدایت یافته‌اند و اگر روی گردانند، پس تنها وظیفه تو ابلاغ است و خدا بس بیناست به بندگان.

قُلْ أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ

بِالْعِبَادِ ﴿١٥﴾

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٦﴾

الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُتَّقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿١٧﴾

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ

اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩﴾

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ

وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٠﴾



شرح لغات:

دأب: روش، کوشش، عادت به چیزی که از کوشش حاصل شود یا کوششی که عادت شود.

عقاب: عذاب و سختی‌ها و مصائبی که در پی گناه و یا لازمۀ آن باشد. هر چه از پشت سر در پی چیزی آید.

مِهَاد: فرش، فرش گسترده، بستر، زمین گود، از «مَهَدَ»: فرش یا بستر خواب را گسترد و آماده کرد، برای کاری آماده شد، کسب کرد.

فِئَة: گروه، قبیله، گروه از دیگران جدا شده و شکل گرفته و به هم گراییده، به صف کشیده شده. از «فَأَى»: چیزی را شکافت و از هم جدا کرد، سرش را شکافت، یا از «فَىء»: سایه برگشت.

يُؤَيِّدُ: از «أيد»: نیرو، تأیید، رساندن نیرو برای انجام کاری دشوار، در فارسی به معنای تصدیق گفتار یا کار انجام شده.

فَنَاطِيرَ: جمع «قِطَار»: مال بسیار، انباشته، صد رطل، مقدار بسیار و سر بسته و انباشته‌ای که در روزگاران مختلف، وزن و اندازه مختلف داشته است، پل.

خَيْل: گروه اسب و استر. مجازاً: سواران، سوارکاران، از «خَالَ»: دچار خیال شد، گمان کرد، از این جهت که خیل داران و سواران دچار خیال برتری می‌شوند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ». «کفروا» حدوث و گرایش به کفر را از گذشته تا حال می‌رساند؛ «لَنْ تُغْنِيَ»: ابدیت منفی را درآینده؛ «عنهم»: دفاع و نگهداری آن‌ها، «مِنَ اللَّهِ»: آنچه از جانب خداست: ایمان، مواهب، بصیرت، استعدادها، یا عذاب‌ها و شکست‌هایی که از جانب خدا و به اقتضای سُنَنِ الهی به کفرپیشگان باید برسد. «شیئاً»، مفعول «لَنْ تُغْنِيَ» و بیان آن یا بیان «مِنَ اللَّهِ» است، «أُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ»: جمله اسمیه و



اشاره کنایی به بعید، و ضمیر جمع بیان ثبات، تأکید و حصر است: کسانی که به کفر گراییدند، نه اموالشان و نه اولادشان آنان را در برابر آنچه از جانب خداست، از ایمان به حق و شناخت وظایف که برای مؤمنان است، و یا عذاب و شکستی که برای کافران، هیچ گونه بی‌نیازی، یا هیچ چیزی که از جانب خدا نباشد (شیئاً) از سقوط نگه نمی‌دارد، این‌ها خود گیرانه آتش‌اند. این از لوازم کفر است که هرچه آدمی فطریات و استعدادهای انسانی را که حِرز بقا و حیات است، زیر پرده‌های شهوات و آمال گذارد و آن‌ها را در تاریکی‌های آن پنهان کند، به جمع مال بیش از ضروریات و وسیله حیاتی و جمع نفرات که از همه نزدیک‌تر اولاد است، حریص‌تر می‌شود، تا زیر چنین سپری خود را از آسیب‌های طبیعی و اجتماعی و عوامل فساد نگه دارد. کافر - به معنای اصلی - همین است، که عَرَضیات گذرا و علاقه‌های اعتباری را که خود او باید سر رشته‌های ناتوان آن‌ها را نگه دارد تا نگسلد، به جای جوهریات و مواهب ذاتی نگهبان و وسیله بقا می‌گیرد، با اینکه این‌ها همه نیاز است نه بی‌نیازی؛ هرچه نیاز بیش‌تر نیازمندی و نگرانی بیش‌تر و تهاجم موجبات سقوط و فنا شدیدتر. «لَنْ تَغْنِي عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ وَلَا اَوْلَادُهُمْ... شَيْئاً». کافر که به مبدأ و مسیر حیات و مسئولیت‌های ناشی از آن ایمان فطری و عقلی ندارد، از خود و خلائق و خلق بیگانه، و بایگانه یعنی مال و مظاهر آن، یگانه می‌گردد و با آن‌ها ترکیب می‌یابد و بالا و پایین می‌رود و زیر و زیر می‌شود و با موج آن‌ها موج بر می‌دارد و حباب و کف و برخورد به دیوارهای ساحل، آنگاه برگشت و فنا: ﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً﴾ و آنچه نافع است پایدار می‌ماند: ﴿وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ﴾^۱. آن‌ها کف‌اند، چون ترکیبی هستند از هوای درون و پرده و نمایی از آب دارند و روی

۱. و اما کف روی آب، تو خالی از بین می‌رود، و آن چه به مردم سود می‌رساند پس در زمین درنگ می‌کند و

می‌ماند. الرعد (۱۳)، ۱۷.



امواج متضاد و گسیخته و ناپایدار می روند. از دیگر نظر، گیرانه آتش اندکه مواهب و انگیزه های انسانی شان با شهوات و غرایز پست نامقاوم شان تا حدپوکی و پوکه قابل احتراق درگیر است. «أَوَلَيْكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ»: آتش جنگ ها و احتراق نفوس و استعدادها شعله هایی است از همین گیرانه (وقود) ها، و دودهایی که فضای بشری و طبیعی را مسموم ساخته، از همین دوزخ افزایش جویی است. آیا انسان با همه استعدادها و مواهب عالی و متعالی برای همین است و باید ساقط شود؟ ساقط تر از دیگر جانوران و خشک و پوک و پوکه دوزخ؟ هم سوختن و هم سوزاندن و هم تهی و بی سپر در برابر حوادث و عوامل فنا؟ مگر از درون خود سرچشمه ندارد تا بجوشد و آتش ها را خاموش کند و استعدادها را برویاند و علم و حیات نیرومندی یابد تا آن را وقایه و سپری در برابر حوادث سازد؟^۱ آن سرچشمه چگونه و به چه وسیله باید باز و جاری گردد؟ جز با ایمان و پیوستگی به مبادی حیات و حرکت صعودی به سوی آن و درپرتو آیات و علم راسخ و رساننده به تأویل متشابهات؟ چون سرچشمه ایمان درپرتو شعاع های آیات جاری شد و دیده ها باز و علم ها راسخ گردید و قدرت توحیدی به حرکت آمد و به حرکت آورد و رویاند، آتش های آتش افروزان و هیمة کشان اموال، سردو صف شان در برابر صف ایمان شکسته و ورشکسته، و اموال شان و نفرات شان که یگانه وسیله غنا و تاخت و تاز شان

۱. از علم سپر کن که بر حوادث از علم قوی تر سپر نباشد.

(ناصر خسرو، قصیده شماره ۷۹، بیت ۳۰)

آن علمی که ناصر خسرو به آن می بالد همان است که با رهبری و رهگشایی و هدف یابی ایمان پیش رود و راسخ گردد و مسئولیت آورد، نه دریافت های جامدی که از مسئولیت برهاند و فتنه و سرکشی آورد و یا وسیله زندگی پست و کاسه گدایی گردد.

فغان که کاسه زرین بی نیازی را گرسنه چشمی ما کاسه گدایی کرد. «مؤلف»

(صائب تبریزی، غزل شماره ۵۸۷، بیت ۲).



بود، و بالشان می‌گردد: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ...» این حقیقتی است از درون حیات، در متن تاریخ متضاد و متحرک.

«كَذَّابٍ آلٍ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا، فَأَخَذَ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ». «کذاب»، تشبیه و تمثیلی از مضمون «ان الذين كفروا...» است: روش آنان چون روش فرعونیان است و آنان که - در چشم انداز تاریخ - پیش از آل فرعون بودند که با استغنا از اموال و نفرات، آیات ما را تکذیب کردند و خدا در اوج تکذیب و طغیان آنان را گرفت و گرفتارشان کرد؛ مهارشان را گرفت و از مرکب طغیان‌شان فرود آورد. این أخذ خدا به سبب و در دنباله «ذنوب» و از آثار روش (دأب) آنان آمد، نه همین به سبب تکذیب که خود محصول و دنباله آن رفتار و روش آنان بود که روش‌شان دنباله‌هایی شد که تعقیب‌شان کرد. «وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ»: همان شدید العقاب که از درون موسی خروشید و از همه وجود و اعضایش جوشید تا آن چهره پرمهر را که برای رهایی گوسفندی در بیابان‌ها دوید و آن زبان و آن دست، تا عصای چوپانیش، یکباره دگرگون شد و طوفانی از خشم برآورد و از هر سو طاعی را تعقیب کرد، دریای آرام را طوفانی کرد تا مهارش زد و از مرکب طغیان به دهان طوفانش کشید. همان اراده «شدید العقاب» که از قلب همان طبیعت سر برآورده تا به هر فرد و ملتی که با آفرینش و طبیعت هماهنگ است نیرو بخشد و پیش برد، و آن را که با سنن بستیزد مهار یا طرد کند؛ چه آن‌ها که با اتکا به اموال و نفرات‌شان طغیان کنند و چه آنان که با همکاری یا تسلیم راه طغیان را بازکنند. اسم ظاهر و واحد «اللَّهُ» و تکرار آن «اخذ هم الله... والله شدید العقاب»، بعد از ضمیر جمع متکلم «آیاتنا»، همین ظهور فعالیت اراده واحد و برتر از اسباب و آیات را می‌رساند.

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بئس المهاد» . این فرمان و



اعلام نهایی پس از بیان آن سُنن آمده است. آنچه روی پرده تاریخ و جوامع پدید می‌آید، و آنچه در پس پرده و برتر از دیده‌ها جریان دارد، آن غناجویی و اتکا به اموال و اولاد و نفرات و افساد و پوکی و پوکه شدن در اوج طغیان، و آن سر بر آوردن نیروی متقابل و خروشان «شدید العقاب»، همین که این تقابل و تضاد مشخص گردید و به کمال خود رسید؛ غلبه این و مغلوبیت آن، حتمی و اعلام شدنی است: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ». سین تقریبی و تأکیدی، مغلوبیت نزدیک و حتمی کافران را، و فعل مجهول، نامشخص بودن فاعل و عامل غلبه را می‌رساند که همین گونه صفوف انسان‌های مؤمن و آگاه نمایان می‌شود. این شکست مرگ آور مشهود است و راز آن شهودِ حشری رانده شدن به سوی دوزخ و به هم پیوستن آن‌ها در آن جایگاه آماده است. چون با فاصله زمان و مکان، روش و دأب آن‌ها با فرعونیان پیش از آن‌ها و پس از آن‌ها، یکی است که به هم می‌رسانند و از هم پیروی می‌کنند: تکیه به اموال و نفرات، طغیان بر خلق و خالق و تکذیب آیات. «و تُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ».

«قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَتِ الثَّقَاتِ فِتْنَةُ تُفَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلِهِمْ رَأَىٰ الْعَيْنِ وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ».

خطاب به مسلمانان برای نشان دادن نشانی از آن سُنن: «ان الذين كفروا... کذاب آل فرعون... قل للذين كفروا...» است که تکوین یافت و در فراز تاریخ و در واقعه بدر شکل گرفت و رخ نمود. آن اولین صف آرای و برخورد دو گروه «فِتْنَةُ» بود که اندیشه و فکر و عقیده آنان را از هم جدا کرد و در برابر هم واقع شدند و سرآغاز شکست طاغیان گردید. شاخص ناهم سطحی و جدایی آن دو گروه همین بود که یکی در راه خدا می‌جنگید: (فِتْنَةُ تُفَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) و دیگری پایدار و غوطه و در کفر: (وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ). آن باشناخت هدف‌های حیات و روشنی راهش پیش



می‌رفت و نبرد می‌کرد، و این دربرده‌های کفر و جاهلیت و امانده بود. «کافرة» که وصف ثبوتی و درمقابل «تقاتل فی سبیل الله» آمده، بیان این است که این‌ها درکفر ثابت مانده بودند و راه جامع و مشخصی نداشتند. سران برای دفاع از امتیازات و اموال، و افراد متوسط متعصب برای حمایت از عقاید و بت‌ها به میدان کشیده شده بودند، اوباش بی‌اراده و چشم و گوش بسته هم مزدور بودند. پیشروان در راه خدا با آن که به چشم خود و از نزدیک کافران را دو برابر یا چند برابر می‌دیدند، پایدار ماندند تا پیروز شدند:

«يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ». ترتیب بیان و تأیید قرائت «يَرَوْنَهُمْ» ظاهر در آن است که مرجع «يَرَوْنَ» و «مِثْلَيْهِمْ» فیه اول - يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - باشد و مرجع ضمیر مفعول «یرونهم» گروه دوم: آن‌ها کافران را دو چندان خود می‌دیدند، و چون گروه مشرکان به تقریب سه برابر مسلمانان بود، شاید «مِثْلَيْهِمْ» إشعار به تکرار و تضعیف عددی باشد، مانند «لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ»، یا دو چندان خودشان با اضافه عدد مسلمانان که بین سیصد تا چهارصد بود که به تقریب همان سه برابر می‌شود. و اگر آن آیه و آیات: ﴿إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا وَ لَوْ أَرَأَيْتَهُمْ كَثِيرًا لَفُتِلْتُمْ وَ لَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ... وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّقَاتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا... مَفْعُولًا﴾^۱. راجع به یک واقعه باشد، باید مسلمانان آن‌ها را کمتر از آنچه بودند دیده باشند: دو مثل شان نه بیشتر و نیز «يَرَوْنَهُمْ» خود می‌دیدند - به سبب ارائه خدا - یا به قرائت ضم یا «يُرَوْنَهُمْ» ارائه و نمایاندن که تغییری در دیدشان بوده که برای رسول خدا، در خواب و یا خواب مخصوص، پیش آمده است: «إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا» و برای

۱. آنگاه که خدا آنان را به تودر حالت خوابت اندک نمایاند و اگر آن‌ها را بر تو بسیار می‌نمایاند همه سست و ناتوان می‌شدید و درباره امر [جهاد] با یکدیگر ستیزه می‌کردید... و آنگاه که آنان را به شما مسلمانان هنگامی که به هم برخوردید در چشم‌تان اندک می‌نمایانید و اندک می‌نمایانید شما را در چشم آنان تا انجام دهد خدا امری را که شدنی بود. انفال (۸)، ۴۳، ۴۴.



دیگران هنگام التقا و در بیداری. و یا چون خوابی، «وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّقِيْتُمْ»: خداوند آنان را به پیغمبرش اندک نمایاند، و همچنین به چشم دیگر مسلمانان، تا سست و ناتوان نگردند، و مسلمانان را در چشم آنان اندک نمود که به میدان جنگ کشیده شوند تا امر و قضای خدا تحقق یابد. امر خدا از نفوسی سر برآورد که دارای استعداد و مخزن ایمان بودند، و همین که با نیروی مقاوم برخوردند بسط یافتند و خود را چند برابر دشمن دیدند و دشمن آنان را چنان که بودند، اندک و کم سلاح می دیدند: «لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا». از این نظر شاید که ضمیر جمع فاعل و مفعول «یرونهم مثلهم»، راجع به «فِتْنَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» مسلمانان باشد: آنان خود را دو چندان «فِتْنَةٌ كَافِرَةٌ» می دیدند. یا همه ضمائر راجع به فتنه اول باشد: آنان خود را دو چندان خود می دیدند. و شاید که ضمیر فاعلی راجع به «فِتْنَةٌ كَافِرَةٌ» باشد که مرجع قریب است و ضمائر مفعول و مضاف الیه راجع به فتنه اول: کافران مسلمانان را دو چندان که بودند می دیدند. یا ضمیر مضاف الیه راجع به فتنه دوم: آنان مسلمانان را دو چندان خودشان می دیدند و یا همه ضمائر راجع به فتنه کافره باشد: آن کافران خود را دو چندان که بودند می دیدند. همه این احتمالات با امکانات روی داده و واقعیات سازگار است: ضمیر فاعل «یرونهم مثلهم» راجع به فتنه اول یا دوم باشد و با هر یک از این دو تقدیر، ضمائر «هم» یا راجع به اول و یا دوم و یا مختلف باشد که هشت تقدیر می شود. و نیز شاید که خطاب: «قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ»، متوجه به مسلمانان و نویدی برای ایشان باشد یا به کافران و بیم آنان، یا به هر دو باشد. با قرائت «يَرَوْنَهُمْ وَ تَرَوْنَهُمْ» و به فتح «یا و تا» و یا به ضم هر دو که به ۶۴ احتمال و تقدیر یا بیش تر می رسد. اگر این آیه مخصوص واقعه بدر نباشد، بیان سنت جاری و عموم در تاریخ هردو گروه (فته) است که در برابر هم واقع می شوند. آنهایی که در راه خدا و نجات و رستگاری خلق پیکار می کنند و گروه کافر که سد راه خدا و بند خلق است.



این سُنّت تاریخی نمودار اراده عام الهی است: «وَاللَّهُ يُوَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ». تأیید: رساندن یا رساندن پی در پی نیرو است. اسم مضاف: «بنصره»، به جای فعل (ینصر)، اشعار به مخزن نیروی یاری بخش و پایداری دارد که بر طبق مشیت خدا در مجرای نفوس هادی و «فی سبیل الله» هدایت می شود و بسط می دهد و چشم و دل و جوارح را دگرگون می نماید تا خود را چند برابر و دشمن را اندک می بیند و دل ها و قدم ها را ثبات و دست ها را توان می بخشد.

فرمان های مقدماتی که در دیگر آیات آمده برای جریان همین نصر خاص و مشیت است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا... وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا...﴾^۱. [و این ها] در تاریخ حوادث و برخوردها که آن مشیت و یاری را می نمایند عبرت است: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ». عبرت: عبور به سوی دیگر، عبارت: سخنی است که به مقصود عبور دهد: آن ها که بصیرت و بینش نافذ دارند، از حوادث گذشته و مشهود و پیروزی گروه اندک، به سُنّت و مشیت خدا برای آینده و همیشه می گذرند، نه آن که آن ها را یک حادثه استثنایی بنگرند و در کنار آن متوقف گردند. «أُولَى الْأَبْصَارِ» کسانی هستند که از خود بینش دارند و غرور نژادی و طبقاتی و غنای به ثروت و دود شهوات یا دنباله روی از آن ها و دیدن با چشم آن ها، بینش شان را نگرفته است:

«زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ». تزین: آرایشگری، دگرگون نمایاندن و آراستن ظاهر و پوشاندن

۱. ای کسانی که ایمان آورده اید چون با گروهی برخورد کردید پایداری ورزید و خدا را بسیار یاد کنید باشد که رستگار شوید، و از خدا و فرستاده اش فرمان ببرید و با یکدیگر ستیزه نکنید... و مانند کسانی نباشید که با حالت سرمستی از سرزمین خودشان خارج شدند... انفال (۸)، ۴۵ و ۴۷.



متن و واقع. فعل مجهول «زُیِّنَ» از جهت مشخص نبودن و تعدّد علل و اسباب تزیین است: علل نفسانی و شیطانی و اجتماعی. قرآن ترین کردار و رفتار مفسدین و گناهکاران را گاه به شیطان نسبت می دهد که هرچه می کنند نیک و اصلاح می پندارند: ﴿وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱. ﴿وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ﴾^۲. ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۳، وگاه خداوند تزیین اعمال را به خود و علل عمومی نسبت داده است: ﴿وَكَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ﴾^۴، وگاه همچون این آیه مجهول آمده است: ﴿زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ﴾^۵؛ و همچنین تزیین زمین گاه به طبیعت آن نسبت داده شده است: ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... وَازَيَّنَّتْ﴾^۶ وگاه به خدا و عوامل و وسائط: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^۷. همین که شهوت یعنی تمایل جاذب و لذّت بخش به مشتهیات، از حدّ طبیعی و غریزی که در همه جانوران است درگذشت، خود محبوب و جاذب و تخیلی می گردد و پیوسته با حب آرایش می یابد و همه مشاعر و بینش و چشم و گوش و قوای انسان را همچون رنگین کمان و سراب، بدان سوی نامحدود و مجهول می کشاند، و به همان چشم می دوزد و افزایش می جوید تا در تارهای شهوات و بافت های آن درمی ماند و پوک می گردد؛ دیگر نه بصیرت

۱. و شیطان آنچه را انجام می دادند برای آنان زیبا جلوه داد. انعام (۶)، ۴۳.

۲. و آنگاه که شیطان کارهایشان را برایشان به زیبایی آراست. انفال (۸)، ۴۸.

۳. پروردگار من به سبب آنکه مرا گمراه کردی حتماً [کارهایشان را] در زمین برایشان زیبا جلوه خواهم داد و همگی را گمراه خواهم کرد. حجر (۱۵)، ۳۹.

۴. و بدین ترتیب برای هر امتی کارشان را زیبا جلوه دادیم. انعام (۶)، ۱۰۸.

۵. کارهای بدشان برای آنان زیبا جلوه داده شد. توبه (۹)، ۳۷.

۶. مثال زندگی این جهان تنها و تنها... و زیبا آراسته شد. یونس (۱۰)، ۳۰.

۷. ما آنچه را بر روی زمین است به صورت زینتی برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک بهتر عمل می کند. کهف (۱۸)، ۷.



عبرت‌انگیزی: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»، و نه حرکتی از خود و درون دارد، زنده‌ای فاقد حیات انسانی. همین، راز اصلی و سر فصل و عطف است که بسا همان آگاهان نیرومند و حاکم بر شهوات که در صف خدا و خلق بودند، فاقد بصیرت و توان گردیدند و دگرگون شدند و به حزب شیطان و طبقه ستمگران پیوستند و یا رهبر وقائد آن‌ها شدند. آیا همان بدریان را که این آیات و آیات دیگر برای آنان نازل شد، می‌شود از یاد برد که مرکب‌شان دو اسب و چند شتر بود که به نوبت سوار می‌شدند و سلاح‌شان چند شمشیر و نیزه بود که دست به دست می‌کردند و غذای‌شان چند دانه خرما بود که به هم ایثار می‌کردند، آن مردان با ایمان و آگاه که شعارشان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بود و بسط یافتند و همچون صاعقه بر سر مشرکان قریش فرود آمدند و صفوف‌شان را از هم گسیختند و از قلعه غرور طبقاتی به چاه‌های مذلت‌شان کشاندند، همان مردان «بَدْرُواْ حُدَیْبِیَّهٖ وَبِیْعَتِ رِضْوَانٍ (رضی اللہ عنہم) و فتح مکه، چند سال پس از رحلت رهبر عظیم صلی اللہ علیہ وسلم که مقاومت‌ها درهم شکست و مانع‌ها در سطح ظاهر، از میان رفت و درهای فتوحات باز شد و سیل غنایم و زینت‌های دنیا به سوی‌شان روان گردید، رسالت خود را انجام یافته دانستند، و به خوشی و سکون گراییدند و حب شهوات با همه جلوه‌هایش در چشمان‌شان تزیین یافت. همان «طلحه و زبیر و عبدالرحمان عوف و...» دارای میلیون‌ها دینار و درهم و هزاران اسب و شتر و گاو و گوسفند شدند و منابع عمومی و چراگاه‌ها را به تصرف خود درآوردند و چندین کاخ در مدینه و کوفه و بصره و اسکندریه بر پا ساختند با صدها کنیز؛^۱ با این تغییر دید در روحیه، مفاهیم و اصطلاحات قرآنی و تلاوت، اقامه صلات، زکات، انفاق، حق، عدل، قسط، جهاد، فقاہت... مسخ یا راکد شد. شعار نفی و اثبات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به صورت ذکر و برای ثواب درآمد. همان‌ها که عقبگرد



کردند و در صف واماندگان و راندگان قریش در مقابل علی علیه السلام کشیده شدند و دشمن را در درون خود پرورش دادند! این اصل تاریخی و نفسانی و خطری است که در این آیه تبیین شده است. «زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ...» بیان تفصیلی مشتهیات بیرونی و منشأ شهوات و حب آنهاست که از درون انسان ساقط و متن غرایز حیوانی و افزایش جویی نامتعادل برانگیخته می شود تا آنجا که مشتهیات محدود و بیرونی به حب افزایش جوی شهوات نفسانی منتقل می گردد. این حقیقت را همین بیان آیه می رساند و هربیانی همچون: «زَيْنَ لِلنَّاسِ النِّسَاءِ» یا «حب النساء» یا «شهوات النساء و...» رسای بدان نیست. «مِنَ النِّسَاءِ»، اولین منشأ و وسیله شهوات است که در پی آن، و به جای حب غریزی و عاطفی اولاد پسر و دختر، شهوت افزایش فرزندان پسر «البنین» که وسیله دفاع و تأمین قدرت نظامی و اقتصادی باشد، می آید. نقدینه طلا و نقره که وسیله مبادله و تأمین دیگر شهوات است، وسیله شهوت افزایش جویی و ذخیره ای محسوب می شود. «القناطر» به ماده و هیأت جمع، مقدار بسیار و افزایشی، و «المقنطرة» که مفعول اشتقاقی از آن است، نگهداری و ذخیره را می رساند. «حب الشهوات» به محصولات طبیعی می رسد و حیواناتی چون اسب و اشتر را که وسیله حرکت و کوشش است به انحصار درمی آورد و وسیله تفاخر می شود: «الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ» اسبان رها شده در منابع طبیعی و چراگاه های عمومی یا داغ زده و نشان دار، همچون محصولات انحصاری صنعتی و مارک دار است تا حریم امتیازش برای ممتاز محفوظ باشد، و همچنین حیوانات تغذیه ای (أنعام) و زمین های آباد و کشتزار: (وَالْحَرْثِ). رشته های حُب این مشتهیات که رنگ آمیزی و آرایش شهوات می شود و انسان را به همه استعدادها در میان می گیرد و وامانده و خشکیده می سازد. این ها در حقیقت وسیله بهره گیری و توشه راه است تا عابر و رهنورد از آنها بهره گیرد نه در تار و پود آنها بماند و نه از



بهره آن‌ها چشم پوشد، و از حیات دنیا و رَحِم طبیعت به حیات علیا رسد که مجمع کمال و نیکی ثابت و غایی است: «ذَالِكْ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ». نیکی نزد او و از او و به سوی اوست. مانند همین آیات، با ترتیب و تعبیرهای دیگر در «سوره انفال» وراجع به کارزار بدر، با همان دأب آل فرعون و لوائه در آغاز برخورد و تزیین آمده است: ﴿كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا... كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا...﴾^۱، ﴿وَإِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ... وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ...﴾^۲؛ «وَ إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ...»^۳؛ و همین تقارن مضامین می‌تواند قرینه‌ای باشد که «الناس» در آن آیه «زَيْنَ لِلنَّاسِ» ناظر به قریشیان و همانند و هم طبقه آنان است.

«قُلْ أُوْنَسِبُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَالِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ».

«انباء»، خبر و آگاهی به چیزی است که وسیله آگاهی بدان برای همه فراهم نیست. «قُلْ أُوْنَسِبُكُمْ»، اعلام و استفهام آگاهی است تا آن کس که آماده آگاهی است توجه کند، آن کسی که جاذبه ایمانش وی را به خود می‌کشد تا از بندهای تزیین شهوات برهد و قلبش می‌تپد تا از آن‌ها آزاد گردد. مورد خطاب اینانند نه آنان که در میان تنیده شهوات و تزیین‌ها پوسیده شده‌اند و بینشی ندارند تا ماورای آن‌ها و دورنمای آنچه را بهتر و گزیده‌تر و پایدار است بنگرند: «بِخَيْرٍ مِّنْ ذَالِكُمْ». «ذالک» اشاره به جمع شهوات و منشأ آن‌ها که مشتهیات است، با جمع «ذالکُم» که از ترکیب فشرده و خاص قرآن است آمده به جای «اولئک، لکم». «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا»، متعلق به فعل مقدّر یا «بِخَيْرٍ مِنْ ذَالِكُمْ» و وصف تقوا إشعار به علت است، چون تقوا حرکتی

۱. مانند رفتار خاندان فرعون و کسانی که پیش از آنان بودند کفر ورزیدند... مانند رفتار خاندان فرعون و

کسانی که پیش از آنان بودند تکذیب کردند... انفال (۸)، ۵۲ و ۵۴.

۲. آنگاه که خداوند آنان را به تو نشان داد... و آنگاه که نشان‌تان داد آن‌ها را... انفال (۸)، ۴۳ و ۴۴.

۳. و هنگامی که شیطان اعمالشان را برایشان بیاراست... انفال (۸)، ۴۸.



صعودی با وقایه گیری و ناشی از ایمان است، نه همین ایمان «لِلَّذِينَ آمَنُوا»؛ همان ایمانی که ازبندها می رهند و هر بند شهوتی را وسیله و پله ای می سازد تا از هر گزیده ای به گزیده تر رسد تا پیشگاه ربوبی و مبدأ تجلیات ربّ با همه جمال و کمالش و سرچشمه حیات که از آن بهشت ها و بوستان ها روید و ریشه هایش نخشکد: «جَنّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»، همه آراسته و زینت است، نه آرایش: «تَزِينٌ». زینت جاذبه جمال است که زنده می دارد و ایمان و تقوا آن را کامل می کند و ابعاد آن را وسیع می گرداند تا به سرچشمه خالص آن رسد. تزیین به بند می کشد و می کشد. آن از خداست و سرچشمه روحی و وجدانی دارد و این از شیطان است و فریبده: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ؟ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۱. آن یک اصل است و جوهر و ابدیت دارد، و این نما و عرض و فریب و گذرا که نباید بدان چشم دوخت و در بندش گرفتارش: ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ﴾^۲؛ ﴿تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۳؛ ﴿يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الدُّنْيَا﴾^۴؛ ﴿وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۵. چون عرض است و تأویل آن به جوهر،

۱. بگو چه کسی زیوری را که خدا برای بندگان [از دل طبیعت] بیرون آورده و پاکیزه های روزی را حرام کرده است؟ بگو آن ها بهره کسانی است که در زندگی این جهانی ایمان آوردند، در حالی که در روز قیامت ویژه آنان است. اعراف (۷)، ۳۲.

۲. و چشمانت را به آنچه از آرایش زندگی این جهانی به گروه هایی از ایشان بهره داده ایم برای اینکه در این بهره آنان را بیازماییم، مدوز، و روزی پروردگارت بهتر و پایاتراست. طه (۲۰)، ۱۳۱.

۳. خواستار کالای زندگی این جهانی می شوید. النساء (۴)، ۹۴.

۴. کالای این جهان پست تر را می گیرند. الاعراف (۷)، ۱۶۹.

۵. آنچه به شما داده پس بهره زندگی این جهانی و زیور آراسته آن است و آنچه در پیشگاه خداست بهتر و پایدارتر است چرا خرد نمی ورزید؟ قصص (۲۸)، ۶۰.



نباید چون کافران بدان چشم دوخت تا زینت و تزیین شود، و چون متاع است باید از آن بهره گرفت و گذشت، نه آنکه بارانداز گردد، تا کشش ایمان و محرک تقوا و بسط شعور شخص را از زینت ناپایدار و خیر نسبی بگذرانند و به سرچشمه و خیر مطلق رسانند: «بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا...» که ابدی و جاودان است: «خَالِدِينَ فِيهَا»، و همسران و هر چه با شعور و روح منبسط و متعالی جفت و هماهنگ می شود و پاکیزه می گردد: «وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ» بالاتر و برتر از همه «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ» است. همان خوشی و خشنودی و جمال که از خدا برآنان می تابد و وا می تابد و همی بازتاب دارد: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»؛ «إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً»^۱، که فضل و مغفرت و رحمتی دربردارد: «فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا»^۲؛ «وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ»^۳؛ «بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ»^۴. وزن و بی نشانی (لام تعریف) رضوان^۵، اطلاق و گسترشی وصف ناشدنی رامی رساند. انسان گرفتار غرایز پست و تزیین شهوات، از خود و از استعدادهای ناشکفته و پرمایه از کمال و جمال خود ناآگاه است و خداست که به آنچه داده و دارد و درپیش دارد بیناست: «وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ».

«الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». «رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا» وصف و بیان کمال «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» و پیوستگی به رب و هماهنگی با جمع است. پس

۱. هم خداوند از آن ها خشنود است، و هم آن ها از خدا خشنود هستند. مائده (۵)، ۱۱۹.

۲. به سوی پروردگارت برگرد در حالی که هم او از تو خشنود است و هم تو از او. فجر (۸۹)، ۲۸.

۳. ... فضل و خشنودی خدا را... الفتح (۴۸)، ۲۹.

۴. ... از جانب خدا آمرزش و خشنودی است... الحديد (۵۷)، ۲۰.

۵. ... از جانب خود به رحمت و خشنودی... التوبه (۹)، ۲۱.

۶. رضوان بر وزن فِعْلان مصدر است و اضافه بودن «الف ونون» مفهومی گسترده تر به رضوان می دهد. و بی نشان بودن آن یعنی «ال» تعریف بر سر آن نیامده و تنوین نکره در آخر آن آمده است که مفهوم اطلاق و گسترش وصف ناشدنی رامی رساند یعنی خشنودی خداوند بیش از حد تصوّر و شناخت و بیرون از حساب ماست.



از مراحل آگاهی و تصدیق و ورود درجاده ایمان و قدرت نگاهدار و پیشرو تقوا، نجوایی است ازدرون قلب و وجدان و وجود که زبان مترجم آن است، چون باز هم اندیشناک و نگران‌اند، نه از «سیئه، عصیان، اثم، یا طغیان»؛ بلکه از ذنوب، از آثار تیرگی‌ها و تاریکی‌ها و دنباله و باقی مانده گناهان که از گذشته خود و گذشته‌ای که از آن‌ها گذشته‌اند، از آدم‌ها و حواها و پیش از آن نسناس‌ها و دیگر جانوران که جواذبی به سوی سقوط و برضد ایمان و تقوا دارند، و اگر لطف ربّ همی آگاهی و مغفرت نرساند تا آن‌ها محو و ریشه‌کن شوند، با غفلتی و انصرافی به پستی و به عقب برمی‌گردانند و پیوسته شهوات را تزئین می‌کنند و چهره ددها و نسناس‌ها را می‌آرایند تا به بندکشند و به دوزخ کشانند: «وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». تا آن وقایه ربّ به وقایه تقوا امداد نرساند، از خطر کشش‌های منفی و تزئین شهوات نمی‌رهد و سبکبال و مجذوب حق و جمال مطلق نمی‌گردد و به عند ربّ «عِنْدَ رَبِّهِمْ» و بهشت جاوید نمی‌رسد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ: تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ... يَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱. کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ». پنج نام و نشان از بی‌نشان‌ها، پنج وصف اسمی و منصوب و معطوف به هم و بدون عطف به آیه قبل که عالی‌ترین مرتبه ایمان و تقوا و پیوستگی به ربّ که درهریک و همه این‌ها تجلّی می‌کند. آن ایمانی که حق، جاذبش و قلب، مجذوبش و ربّ،

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می‌رهاند. به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید... تا گناهانتان را بر شما ببخشد و شما را در باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است و [در] سراهایی خوش دربهشت‌های همیشگی درآورد این [خود] کامیابی بزرگ است... صف (۶۱)، ۱۰ تا ۱۲.



پرورش دهنده اش و اندیشه و عقل آزاد، سازنده اش و تقوای پیشبر، نگهدارش باشد، خود در این اوصاف و ابعاد نفسی و خلقی به شکلی هماهنگ نمودار می شود، نه ایمان تأثیری و تقلیدی و توارثی و نه تقوای خمیدگی و خمودگی و لا شعوری و نه عقل محدود و نه خلق تحمیلی و ساختگی و یک بُعدی؛ ایمانی که نیرو و توان بخشد: «الصَّابِرِينَ»؛ صبر و استقامت در برابر هر مهاجمی که بخواهد به درون نفوس و جامعه ایمانی نفوذ کند، شیطان و بت با همه چهره هایش [که هجوم می آورد] تا سرمایه های معنوی و مادی را بر باید؛ ایمانی که از کجی و کج اندیشی و کج زبانی، راست و مستقیم گرداند که عمل با زبان و هر دو با اراده و ایمان هماهنگ شود: «الصادِقِينَ»؛ ایمانی که در برابر حق و مسئولیت های ناشی از آن خضوع آورد: «وَالْقَانِتِينَ»؛ و راه پخش و رساندن سرمایه های معنوی و مادی را به دیگران باز گرداند: «وَالْمُنْفِقِينَ».

این ها اوصافی است که در روز و هنگام آفتاب بروز دارد و در متن زندگی و آن گاه است که وارد غوغاها و غبارها و کشمکش می شوند، همین که پرده شب فرو افتاد، خزندگان به لانه ها و پزندگان به آشیانه ها و گوسفندان به آغل ها برگشتند، گرگ ها به تیز کردن دندان پرداختند و در کمین درآمدند و سلاخان به آماده کردن کارد و چاقو؛ اینان با کشش کهکشان ها و جاذبه انوار اختران، به ابدیت روی می آورند و از خود و از کوتاهی ها در انجام مسئولیت ها و از غفلت ها دستی به آسمان دارند و اندیشه ای از خود و استغفار: «وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ».

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

«شَهِدَ» از شهود، بصری یا علمی: علم خداوند به ذات خود، شهود به یکتایی: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، ذات و صفات و آثار آن است، یا از شهادت به معنای گواهی که با حروف تعدیه مصرح می گردد: «شَهِدَ لَهُ، بِهِ، عَلَيْهِ» که شهادت با کلام و الهام و نظام همگی



شاهد یگانگی و یکتایی و نافی ترکیب و شرک است. عقول فطری، و وحی پیغمبران و پیوستگی جهان همه گواه این حقیقت‌اند و آن را اعلام می‌کنند. «قائماً بالقسط»، حال «الله»، یا «أنه لا اله الا هو» که پس از عطف «والملائكة واولو العلم» آمده تا آن‌ها را در برگیرد. «قسط»: هر چه را در مرتبه و به جای خود نهادن و فراخور آن استعداد و موهبت دادن، «قیام به قسط»، ظهوری از صفت «الْحَيُّ الْقَيُّوم» است. همان خدای حی قیوم علم شهودی دارد یا شاهد است که جز او خدایی در حال و نمودار قیام به قسط نیست و همچنین ملائکه و اولو العلم. یکتایی و حیات و قیومیت ذاتی او در قیام به قسط نمودار است که همه اجزای درشت و ریز و پیدا و ناپیدا را با هم پیوسته و حیات و کمال می‌بخشد و هریک را در حد خود هماهنگ و نگهداری می‌کند و برپا می‌دارد و آنچه از نیرو و تشعشع و خواص ذاتی و جاذبه دارند با ترازوی قسط و حق به هم می‌دهند ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾^۱، نه ریزها و ریزترها بر آن میزان بس دقیق و قسط طغیان می‌کنند و نه درشت‌ها و درشت‌ترها با همه نیرومندی، آن‌ها را از مدار خود می‌رانند و یا جذب و محو یا ازافاضه بدان‌ها امساک می‌کنند. می‌شود که به قرینه پیوستگی نزدیک، «قائماً بالقسط» حال و بیان از موضع و کار «الملائكة و اولو العلم» یا شهود توحیدی باشد: ملائکه قسط را در آفرینش و اولو العلم با شهود و علم به تأویل، در اجتماع انسانی به پا می‌دارند، تا آن را با آفرینش هماهنگ گردانند و به توحید ذات و صفات گرانند: «لا اله الا هو»، و حیات انسانی با قیام به قسط پایه گیرد و دوام و کمال یابد و عزت و حکمت همه را فرا گیرد: «العزيز الحكيم».

«قائماً بالقسط» که مفرد آمده، نه «قائمین بالقسط»، باید حال «الله» باشد. تأخیر آن با فاصله «والملائكة و اولو العلم» پیوستگی و هماهنگی کامل «ملائكة و اولو العلم» را با «الله» و نیز به واسطه و

۱. آسمان را بر افراشت و ترازو را بر نهاد. الرحمن (۵۵)، ۷.



تبعیت از «الله» می‌رساند، گویا «ملائکه و اولوا العلم» هم با شهادت به توحید، قائم به قسط هستند. به هر صورت، گواهی خداوند به توحید پیش از بیان قولی، با قیام به قسط ظهور دارد. شهادت، ظهور و بروز شخص و یا علم به چیزی است که در قول و فعل آشکار و مشهود گردد. این شهادت وحی هماهنگ با شهادت فعلی خدا و فرشتگان و اولوا العلم است. قوانین جاری عالم که ظهور اراده حکیمانه مبدأ و تدبیر مدبّرین و قوای عالیه است، هر موجود را در حدی که برایش تقدیر شده و در ترکیبات اجزایش به پا داشته، با قوانین کلی و کلی‌تر پیوسته می‌دارد تا قوانین عمومی واحد و شامل و فراگیرنده‌ای که همه نمایاننده یک اراده و مشیت است و به سوی یک وحدت مطلق پیش می‌برد.^۱ آن اندیشمندان آگاه که در عمل و گفتار صابر و صادقند و

۱. اینشتن*، در مقدمه «علم به کجا می‌رود» تألیف ماکس پلانک*، ترجمه احمد آرام*، چنین گفته است: «...از این قرار عالی‌ترین وظیفه دانشمند فیزیک اکتشاف کلی‌ترین قوانین اساسی است که به صورت منطقی می‌توان با آن‌ها تصویری از جهان ساخت، ولی برای دست یافتن به چنین قوانین اساسی راه منطقی وجود ندارد، تنها راه اشراق و علم حضوری است و آن از این احساس نتیجه می‌شود که در ماورای ظواهر نظامی وجود دارد که تجربه آن نظم موجود را محسوس‌تر می‌سازد... از این گذشته ترکیب مفهومی و عقلی که نسخه بدلی از جهان تجربتی است، ممکن است رفته رفته ساده‌تر شود و به صورت چند قانون اساسی در آید که تمام ترکیب عقلی به صورت منطقی بر آن استوار باشد. در هر پیشرفت علم، دانشمند فیزیک نیک درمی‌یابد که با ترقی تجربه، قوانین اساسی بیش از پیش ساده شده است، وی از این امر دچار شگفتی می‌شود که در آن چیزی که به نظر بی‌نظمی و پریشانی می‌رسد، چه نظم عالی نهفته است. این نظم را نمی‌توان ساخته فکر خود وی دانست، بلکه وابسته و جزء لاینفک جهان ادراک حسی است...». پلانک در همین کتاب، در پایان بحث «تصویری که دانشمندان از جهان خارجی می‌سازند» می‌گوید: «...ولی در پایان کار از جهانی که فقط جنبه حسی داشت به یک جهان واقعی متافیزیکی رسیدیم. این جهان جدید بدان سان در برابر ما قرار گرفته که امکان شناختن مستقیم آن وجود ندارد. و این سرزمین اسرارآمیز است و حقیقت آن را با نیروی فکر بشری نمی‌توان دریافت، ولی در ضمن تلاش و کوششی که برای فهمیدن این جهان می‌کنیم به زیبایی و آهنگ داری آن متوجه



اندیشه خود را با جهان بزرگ و جهان آرا پیوسته دارند و منفق و مستغفرنند: «الصابرين و الصادقين... آیه سابق» آن‌ها هم در اندیشه شهودی و اشراقی، وحدت و قسط عالم را درمی یابند و هم برای هماهنگی اجتماع با جهان، قسط را بر پا می دارند...

«وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ»^۱، و همگی این حقیقت و حرکت به

→ می شویم...

در بحث «از نسبی تا مطلق» گوید: «...پیش از آنکه به سخن پایان دهم، می خواهم دشوارترین مسأله را عنوان کنم. و آن این است: آیا می توان گفت که مفهومی علمی، که اکنون برای آن رنگ مطلق بودن قائلیم روزی نخواهد آمد که معلوم شود تنها معنای نسبی دارد و به امری که جنبه مطلقیت آن بیش تر است رهنمون شود؟...»

«شَهِدَ اللَّهُ... وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ». اولوالعلم دارای بینش وسیع و خاص و تحرک علمی هستند مانند «اولوالالباب»، «اولوالابصار»، «اولوالاسماع»، نه عارضی و وابسته مانند: عالم، ذو علم، ذوالمال، ذوالشوک و... (مؤلف).

۱. قسط و عدل، دو لغت است و دو مفهوم دارد و از هر جهت مترادف نیستند، گرچه گاه در یک مورد و به یک معنی آمده است. قسط: سهم و نصیب، هر قسمت از کالای تقسیم شده. قایبط، (فاعل مجرد): ظالم، برنده حق دیگران و متجاوز. مُقْسِطٌ، (فاعل مزید): اداکننده حق و سهم دیگران، تقسیم کننده یا اداکننده دین در زمان‌ها و ماه‌ها. گویا از همین لغت است، «قسطاس»: ترازو و هر وسیله سنجش. عدل: همتا، یکسان، قضاوت بی طرفانه و بدون تمایل و انحراف به یک سو، پاداش، سنجش، وسط راه، دو شخص یک سان، دو چیز هم وزن. عادل: کسی که قوای روحی و نفسیش معتدل باشد و یکی از غرایز و قوایش بر دیگری چیره نشود. در قرآن قسط و عدل هر یک در مورد خاصی آمده، و گاه هر دو در یک مورد: ﴿... فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا...﴾. حجرات (۴۹)، ۹ (پس اصلاح کنید بین آن دو را به عدل و دادگری پیشه کنید...) اصلاح بین دو طایفه به عدل، همین است که هیچ گونه تمایل و وابستگی به یک طایفه نباید در اصلاح دخالت داشته باشد. قسط آن است که حق اجتماع و حقوق مالی هر یک چنان که هست به آن‌ها داده شود. ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ... فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً...﴾. نساء (۴)، ۳ (اگر نگرانید که درباره دختران یتیم قسط را انجام ندهید [از آن‌ها چشم ببوشید و بگذرید] و با زنان دیگری که برای شما پاکند [و این گونه نگرانی درباره آنان نیست] ازدواج کنید... تا چهار زن و اگر نگرانید که عدالت نکنید پس یک زن). رسم بود که دختران یتیم را برای دست یابی و بردن اموال‌شان به زنی می گرفتند و سهم مالی و حق آنان را می بردند،



→ لذا «الاتقسطوا» گفته است و درباره زنان متعدد، نگرانی از رعایت عدالت در رفتار و حقوق در بین است، لذا «الاتعدلوا» گفته و چون عدالت کامل بیش از رفتار و کردار، در توجهات و تمایلات درونی نیز باید رعایت شود، در آیه دیگر چنین آمده: ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ...﴾. نساء (۴)، ۲۹: (و شما هرگز نمی توانید میان زنان عدالت کنید هر چند [به عدالت] حریص باشید پس به یک طرف یک سره تمایل نورزید [تا آن زن دیگر] را سرگشته [= بلا تکلیف] رها کنید). در قرآن، «قسط» و مشتقات آن بیشتر در موارد تأدیه حقوق افراد و اجتماع و اموال و پاداش ها و کیل و وزن آمده است. و عدل در موارد خلقیات و احکام و شهادت و اسناد و راه و روش ها. و نیز قرآن اقامه قسط را اولین منظور و هدف اجتماعی رسالت همه رسل می نمایاند: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضَىٰ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾. هود (۱۱)، ۴۷: (و برای هر امتی فرستاده ای است، پس هنگامی که فرستاده آنان آمد، به قسط در میان شان داوری می کند و به ایشان ستم نمی شود)؛ ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...﴾! حدید (۵۷)، ۲۵: (رسولان را ما با براین روشنگر فرستادیم و با آنان کتاب (اصول احکام و مسئولیت ها) و میزان (معیارهای تشخیص حق و باطل) نازل کردیم تا مردم به قسط قیام کنند). که نتیجه غایی ارسال رسل و بیّنات و کتاب و میزان، قیام خود مردم برای اجرای قسط است: رساندن و رسیدن همه مردم، به فراخور استعدادها و مواهب طبیعی و روحی اکتسابی، به آن چه درزندگی و اجتماع سهم هستند، تا جلوی استعدادهای باز شود و موانع در میان نباشد و هر که سهم خود را دریابد و فرد و گروهی بیش از استعداد و عمل، از بهره های خلقت و فراورده ها نبرند و از دیگران بهره گیری نکنند و هر کس به مقیاس استعداد و ذوق های ذاتی و اکتسابی درجای خود قرارگیرد و از حقّی که دارد بهره مند شود. این اساس مجتمع سالم و طبیعی و هماهنگی با نظام جهان و زندگی است که با اختیار و عقل و بینش و مکتبی شدن باید صورت گیرد. به تعبیر آیه «لِيُقِيمُوا النَّاسَ» نه آنکه بدان و ادار شوند: «لِيُقِيمُوا النَّاسَ». بنابراین، مجتمع قسط اجتماعی است که هر کس به حق خود از هر جهت برسد. و این را، بنابر این تعریف، شاید عدل نامید. بلکه این اساس عدل است. چون در مجتمع قسط که هر کسی به فراخور استعداد و اکتساب نایل می شود، لازم نیست که عدل اجتماعی برقرار شود. در چنین اجتماعی، تفاوت استعدادها و تولیدها و مصرف ها بازمنشأ اختلاف و فاصله و پیدا شدن طبقات در میان است که با رهبری اجتماعی و استقرار عدالت، و پیش از حقوق، باید نیازها و عقب ماندگی ها از میان برود تا مجتمع و هماهنگی صورت گیرد ﴿...أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ...﴾. شوری (۴۲)، ۱۵: (...مأمور شدم که میان شما عدالت کنم...)؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ...﴾. نحل (۱۶)، ۹۰: (درحقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد...)؛ ﴿...هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ...﴾. نحل (۱۶)، ۷۲: (...آیا او با کسی که به عدالت



سوی آن را اعلام می‌کنند «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ». «إِنَّ الدِّينَ» که با تأکید و بی‌حرف عطف و فاصل آمده لزوم و پیوستگی این آیه را با آیه سابق می‌نمایاند، لام «الدِّین» گویا اشاره به دین معهود و حق و یا لام استیعاب است، و مفهوم ظرف «عندالله» إشعاریه حصر در مقابل «الناس» دارد. «الاسلام» ظاهر

→ فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است یکسان است؟). اقامه قسط پایه‌گذاری مجتمع سالم و مورد رسالت همه رسولان بوده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا...» و اقامه عدل: اِکمال آن و تکمیل رسالت. شکل گرفتن خود به خودی اجتماع و تمدن، آغاز بهره‌کشی و بهره‌دهی و بردن حقوق مردم (ناس) و جلوگیری آنان از مواهب روحی و طبیعی بوده است. و گسترش آن از دوره آهن بود که با دست یافتن به آهن کشاورزی و صنعت و کشتی‌سازی و ابزار جنگ و دیگر صنایع، تحول و تمرکز یافت و جنگهای فنی و طبقه‌ای و طبقات حاکم پدید آمد. در طلیعه این گونه تحول و تمدن بود که رُسل برای اقامه قسط برانگیخته شدند. شاید آغاز دوره آهن و دسترسی به آن، از اجبار جوی‌گذاخته‌ای بود که از زمان‌های قدیم در روی زمین فرو آمده بود و نیاز به استخراج و ذوب داشت و با یافتن آن، قدرت و نیروی اقتصادی و جنگی به دست بشر آمده که هم قدرت جمعی در آن بود و هم ناتوانی و بینوایی و هم سودها و بهره‌ها ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا... وَآتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَتَوَكَّدْنَا بِالْحَدِيدِ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ...﴾. الحديد (۵۷)، ۲۵: (به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به قسط برخیزند، و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است، پدید آوردیم) که «بأس» هم مضمن معنای جنگ و قدرت و شدت است و هم بینوایی و نیازمندی شدید. با ارسال رُسل و انزال حدید و پیدایش درگیری‌های درونی و بیرونی مجتمعات است که معلوم می‌شود چه کسانی به یاری خدا و رُسل برای اقامه قسط بر می‌خیزند: (وَلْيَعْلَمْ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلُهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ): (تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان او و پیامبرانش را یاری می‌کند. آری خدا نیرومندی شکست‌ناپذیر است). پس از ارسال رُسل و اِکمال‌اش، باید این مسئولیت سنگین تاریخی را پیروان رُسل و مؤمنین به آن‌ها به عهده گیرند که گواهان اراده خدا و نمایندگان او هستند و باید با همه قدرت به پا دارندگان و نگهبانان قسط باشند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ﴾. نساء (۴)، ۱۳۵: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید پیوسته به عدالت قیام کنید): ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ...﴾. مائده (۵)، ۸۱. تا نظام اجتماع را با نظام جهان هماهنگ کنند: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ...﴾ (مؤلف)



در معنای لغوی است: تسلیم شدن و یا به سلامت گراییدن که از لوازم تسلیم و منشأ معنای اسمی و وصفی گرویده به آیین اسلام - یا گرایش به اسلام - است، چنانکه افعالی از مصدر به معنای لغوی آن در قرآن آمده است: ﴿أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ، وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱؛ ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ﴾^۲؛ ﴿وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۳؛ و دیگر مشتقات آن در دیگر آیات: به راستی و به یقین آن دین خدایی و حق، و یا همه دین، در نزد خدا - همان خدای یکتا و قائم به قسط - تسلیم شدن و به سلامت گراییدن است. چون هر چه هست از پیدا و ناپیدا، نزد خدا و در پیشگاه او و تسلیم اراده اوست؛ پس همین آیین تشریعی خدا برای انسان مختار و آزاد است که درگزیدن آیین، چون به خود واگذارده شود، از نزد خود و پیش خود - عند نفسه، نه عند الله - دین می سازد و آن را دین خدا می نمایاند و خود را از آفرینش که «عند الله» است جدا و دور می دارد. آن یک: وحی و الهام و آهنگ آفرینش و قیام به قسط و هدایت است؛ و این یک: اوهام و وسوسه ها و ستم و امتیازات و گمراهی. تسلیم به آن: توحید فکر و قوا و رستن از بندبها و قیود اجتماع ظالمانه و پیوستن به جهان و جواذب آن و دیگران و باز شدن بینش و حرکت و شکوفایی و گسترش در همه ابعاد حیات است، و تسلیم به این: کشیده شدن به بندها و جدایی ها از خود و جهان و دیگران و کینه جویی و فرسودگی و جمود و قیود و پوسیدگی.^۴ این گونه دین و قوانین ناشی از آن، یا ساخته و پرداخته اوهام

۱. روی خود را برای خدا تسلیم کردم، و هر کس در آسمان ها و زمین است برای او تسلیم شد. آل عمران (۳)، ۸۳، ۱۹.

۲. چه کسی از جهت دینداری بهتر از آن کس است که روی خود را برای خدا تسلیم می کند. النساء (۴)، ۱۲۵.

۳. و همراه با سلیمان تسلیم پروردگار جهانیان شدم. نمل (۲۷)، ۴۴.

۴. یعنی خودداری از تسلیم به یک جهان بینی. این سطحی بودن، این رسوخ ناپذیری روح، معلول کیفیت ناپایدار حیات امروزی و افسردگی عمیق انسان کنونی است. «از کتاب «در جستجوی رستگاری رسالت جهان سوم»، استوکی کارامایکل، ترجمه سیاوش برزگر. (مؤلف).



و اوضاع محیط است، و یا تحریف و مسخی از وحی و کتاب الهی که به رنگ محیط جاهلیت و تعصبات و اُمَنیه‌ها و امتیازات و اختلافات درآمده است: «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ». این بیان حصری تأکید همین حقیقت است که آیین خدایی همان توحید و تسلیم است، «اِخْتَلَفَ»، حدوث اختلاف و امتیاز میان دین عندالله و دین عند الناس را می‌رساند که آن یک از آغاز، توحید شهودی خدا و فرشتگان و اولوالعلم و قیام کنندگان به قسط و تسلیم گرایندگان بوده که با کتاب وحی داده شده تادریافت علمی شود. «اوتوا الكتاب... جائهم العلم». گرچه کتاب داده شدگان و دریابندگان علم، چنان که باید کتاب را نگرفتند و نائل به دریافت علمی (اولوالعلم) نشدند و خودخواهی، سودجویی و ستم‌پیشگی آنان را از آیین توحید و تسلیم بازداشت و به سوی اختلاف و سرکشی کشاند: «بغياً بينهم» تا به آیات خدا که نشانه‌های توحید و تسلیم است کافر شدند و آیین‌های ناشی از بغی و ترکیب یافته از توحید و شرک و تسلیم و طغیان و اختلاف‌آور را به جای آیین خدا و توحید و قیام به قسط نمایانند که همان خدا «سریع الحساب» حساب آن را می‌داند و می‌رسد: «وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ». آیات کلامی و نظامی خدا بیانگر یک اراده و یک حکم و قیام به قسط است. کفر به آیات، بغی و سرپیچی است و در مقابل آن قرارداد و منشأ درگیری با آن و اختلاف ناشی از آن است و هرچه که منشأ کمال و توحید و تعالی است، کفر بدان موجب سقوط و برخورد و اختلاف در کیفیت و کمیت می‌گردد که حسابش را جز خدا نمی‌داند. این اختلاف ناشی از بغی است که برخلاف اختلاف در مراتب وحی و نبوت و هماهنگی با تکامل در توحید و تسلیم و راه گشای به سوی آن است.



«فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسَلَمْتُ فَإِنْ أَسَلَمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ.»

مُحَاجَّه، حجت آوردن هریک از دوطرف مقابل است برای تعریف و شناخت و یا اثبات مدعای خود، ضمیر فاعلی «حاجُّوک» راجع است به «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» که با علم و به انگیزه بغی، در شناخت آیین خدا و دعوت و نشانه پیغمبران اختلاف پیش آوردند.

اسلام، بازداشتن از سرپیچی و مقاومت و واداشتن به تسلیم است و اشعار به نوعی معارضه و مقاومت دارد «أَسَلَمَ»: او را یا آن را از معارضه و مقاومت بازداشت و به تسلیمش آورد.

وجه، روی و وجهه درون است که از هر چه سرپیچید و به هر چه و هرسو روی آورد، مشاعر و عواطف و قوا و حواس و روی ظاهر را بدان جهت می کشاند. آدمی به طبیعت اولی، محکوم حواس و شهوات و آرزوهای ناشی از آنهاست و وجهش در آن جهت است و همه قوای درون و مشاعر و عواطف و حواس و جوارح و نیروهای بیرونی و آیین و هروسیله ای را برای رسیدن به آنها استخدام می کند و هر ستم و تجاوزی را روا می شمارد که کلمه جامع آن «بغی» است: «بَغْيًا بَيْنَهُمْ». بغی: آرزو، طلب، ستم، ناروا. «بَغْيَةً»: مطلوب نهایی و به دست نیامده.

همین که عقل فطری انگیزه های انسانی بیدار شد و وجه به سوی هدفها و مقاصد برتری کشانده شد، کشاکش و تضاد درونی آغاز می شود، مگر آن که قدرت ایمانی و شناخت، وجه را برهاند و تسلیم خدا و حق گرداند. پس هر که از بند جواذب نفسانی و مختلف و تضادهای ناشی از آنها خود را رها نهد و وجه خود را منقلب و تسلیم خدا کرد، به آیین اسلام که آیین خدا و وحی و نبوت و آفرینش



است، روی آورده است؛ «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...»؛ «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ودر محیط سالم درآمده و آیین راستین و راستی پیغمبران به حق را شناخته است و مجالی برای جدال و محاجّه نیست. چه درباره اصل آیین و چه آورنده و نشانه‌های آن: «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ». تکرار نشدن فعل معطوف و اظهار ضمیر - به جای اظهار «وَأَسْلَمَ مَنْ اتَّبَعَنِ» - پیوستگی تابع و متبوعی به حق را در همه ابعاد فکری و نفسی و عملی شان می‌رساند: اگر آنان که کتاب داده شده‌اند با تو مُحاجّه کردند، بگو من وجه خود را تسلیم خدا کرده‌ام و هر که در هر جهت پیرو من است و به من پیوسته؛ پس چه مُحاجّه‌ای شما را با من است؟ و اگر شما هم تسلیم شده‌اید و به آیین خدا راه یافته‌اید، مُحاجّه‌ای بر شما نیست. «وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ؟ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا». تصریح به اسم ظاهر و موصوف «لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» به جای «لهم»، نظر خاص به آنان را می‌رساند، و از جهت عطف «والأُمِّيِّينَ»، تفصیل و تثبیت خطاب و استفهام و جزاست. در این آیه که اُمّیین عطف و مقابل «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» و به جای «المشْرِکِینَ» آمده، قرینه‌ای است که منظور از کتاب داده شدگان یا اهل کتاب، آشنایان به کتاب، کتاب داران و مکتب است، نه همین منسوبین به کتاب آسمانی. کتاب خدا در مرتبه اول متوجه این‌هاست و منسوبین به اُمّیین هم به آنان چشم دوخته‌اند. پس آنان هم مسئول خود و هم مسئول دیگران‌اند و اگر تحول یافتند و تسلیم به اراده خدا شدند، دیگران را در پی خود می‌کشند، و دین خدا همین انقلاب درونی و بیرون آمدن از خود و رهایی از بندهای خود پرستی و دیگر پرستش‌های زاینده از آن؛ توحید و تسلیم وجه به خداست که منشأ دگرگونی انسان‌ها و اجتماعات و توحید انسان می‌گردد.

انگیزنده این رهایی و انقلاب، از عمق فطرت برمی‌آید و رهنمای آن، عقل فطری



و وحی پیمبران است و جز آن هرچه و به هر صورت باشد شرک است و بند است و بغی است و اختلاف. اختلاف در امتیازات؛ خون؛ طبقات و در اصول و فروع و در مایه و صورت دین خدا. اگر تحول و تسلیم به خدا نشد، تسلیم به هوا و بت‌ها می‌شود و این بغی است؛ و خدای یگانه و معبود به حق در چهره تبار اسرائیل و مسیح درمی‌آید و مثلث می‌شود و مثلث در اندیشه‌های گوناگون و نظام پست اجتماعی مرع و مخمس و همچنین خدایان آسمان و زمین، ارباب انواع و ارباب مردم، راهبان و احبار و طاغیان که همه بغی است و دشمنی و کینه توزی و سرمایه سوزی: «بغیاً بینهم». آنگاه در برابر پیغمبر اسلام و داعی به توحید و آزادی و تسلیم، صف می‌آریند و مُحاجّه می‌کنند: پیمبران باید از نسل اسرائیل باشند نه عرب، از نژاد اسحاق باشند نه اسماعیل، از سرزمین فلسطین باشند نه جزیره العرب، باید دارای چنین و چنان اوصاف باشند و باید هر چه را ما داریم، از کتاب و اندیشه و پرستش و نظام زندگی، تصدیق و تثبیت کند و همچنین... این مُحاجّه‌های بغی آمیز و حجت تراشی‌های اختلاف انگیز جز مسخ چهره و آیین خدا نیست و آیین خدا جز تحوّل روح و فکر و اندیشه و اجتماع و تسلیم نیست. از هماهنگی و سلامت قوای فکری و نفسی تا تسلیم وجه و وجهه همه به خدا و حاکمیت مطلق او. اگر کتاب داده شدگان و مکتبیان و همچنین مکتب ندیده‌های مادرزاد (امیین) تسلیم‌اند؛ هدایت یافته‌اند: «فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا» و اگر از اسلام و دعوت بدان روی گردانند، بر تو جز بیان و ابلاغ نیست: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ» و نه قهر و سلطه: ﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾^۱. اسلام و بغی و پذیرش و ردّشان، وابسته به نهادها و خلال درونی و بندها و وابستگی‌های اجتماعی است که جز خدای بصیر دانا، حدود و قابلیت و استعدادها را نمی‌داند: «وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ». هر قابل حق جویی را

۱. تو بر ایشان دارای قهر و سلطه نیستی. غاشیه (۸۸)، ۲۲.



توفیق هدایت می دهد و ناقابل سرکش را خود کفایت می کند و از مسیر اسلام که مسیر فطرت و حق و کمال است، از میان برمی دارد. ﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۱.



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. پس اگر به آنچه شما به آن ایمان آورده اید ایمان آوردند در حقیقت هدایت یافته اند، ولی اگر روی گردانیدند در نتیجه تنها خود ایشان در گونه ای اختلاف شکاف انداز گرفتار شده اند؛ پس خدا به زودی [شر] آنان را از تو کفایت خواهد کرد در حالی که او شنوای داناست. بقره (۲)، ۱۳۷.



إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ
النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ
بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ ﴿١١﴾

۲۱} همانا آنان که کافر می شوند به آیات خدا
و می کشند پیغمبران را به هیچ حقی و کسانی از مردم
را می کشند که به حق عادلانه امر می کنند، پس نوید
بده آنان را به عذابی دردناک.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٢٢﴾

۲۲} همان ها هستند کسانی که تباه شده
کارهای شان در دنیا و آخرت و نیست برای شان هیچ
یارانی.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ
الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ
بَيْنَهُمْ ثُمَّ يُتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ
مُعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾

۲۳} آیا نمی نگری بدانان که داده شده اند بهره ای را
از کتاب که خوانده می شوند به کتاب خدا تا حکم
کند میان شان سپس سرپیچی می کنند گروهی از آنان
درحالی که روی گردانندگان اند؟

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا
مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا
يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾

۲۴} این بدان سبب است که آنان گویند هرگز مس
نمی کند ما را آتش مگر روزهایی شماره شده، و
فریفته است آنان را در دین شان دروغ هایی که به
دین می بستند.

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ
وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا
يُظْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

۲۵} پس چگونه است آنکه که آنان را جمع کنیم
برای روزی که شکی در آن نیست و رسیده شود
هرکس بدانچه خود فراهم کرده است درحالی که
آنان ستم نشوند.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ
تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ
تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾

۲۶} بگو بار خدایا ای دارنده دارایی! همی دهی
دارایی را به هر که بخواهی و برگیری دارایی را از
هرکه بخواهی و فرهی دهی هرکه را بخواهی و زیون
کنی هرکه را بخواهی، همان به دست توست
گزیدگی، همانا تو بر هر چه بس توانایی.



{ ۲۷ } همواره می رانی شب را در درون روز و می رانی روز را در درون شب و همی بیرون می آوری زنده را از مرده و بیرون می آوری مرده را از زنده و روزی می دهی هر که را بخواهی بی حساب.

{ ۲۸ } نباید گیرند مؤمنان کافران را اولیایی جز از مؤمنان و آن که به جای آرد آن را پس نیست از خدا در چیزی مگر آنکه پروا گیرید از آن ها نوعی پرواگیری و همی بر حذر می دارد شما را خدا از خویش و به سوی خداست بازگشت.

{ ۲۹ } بگو اگر پنهان دارید آنچه را در سینه های شماست یا آشکار کنید آن را می داند آن را خدا و می داند آنچه را در آسمان ها و آنچه را که در زمین است و خدا بر هر چیزی پس تواناست.

{ ۳۰ } روزی که باز یابد هر کسی آنچه را که انجام داده از هر خیری، در حالی که رو در رو شده و آنچه انجام داده از بدی که پس آرزو می کند که کاش میان آن و میان او روزگاری دور بود و بر حذر می دارد شما را خدا از خود و خدا پس مهرورز است به بندگان.

{ ۳۱ } بگو اگر شما چنین هستید که دوست می دارید خدا را پس پیروی کنید مرا تا دوست بدارد شما را خدا و بیامرزد برای تان گناهان تان را و خداست آمرزنده مهربان

{ ۳۲ } بگو فرمانبری کنید خدا و پیغمبر را، پس اگر روی گردانند خدا دوست نمی دارد کافران را.

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٧﴾

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٢٨﴾

قُلْ إِنْ تَخْشَوْنَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يُعَلِّمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمَ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٩﴾

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٣٠﴾

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣١﴾

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾

شرح لغات:

اَللّٰهُمَّ، در اصل «یا الله» بوده، میم به جای حرف ندای «یا» آمده است، این تغییر شاید به علت خاصی باشد که خضوع و پیوستگی کامل داعی را با مدعویش از «یا الله» می‌نمایاند.

مُلک، به (ضم میم) به معنای مصدری: سلطه، قدرت، تصرف. به معنای مفعولی: آنچه در تصرف و مورد مالکیت است. (به کسر میم) بیشتر به معنای مفعولی و آنچه در تصرف است آمده: مال.

تَنَزَّعُ، از «نَزَعَ»: چیزی را از بن برکندن، ریشه کن کردن، از کاری خود داری ورزیدن، از هر جهت به کسی شبیه بودن، با اشتیاق به کسی روی آوردن. «نَزَعَ و تنازع»: برآشتن بر هم، برانگیخته شدن به روی هم، زد و خورد با هم.

خَیر، به معنای مصدری: برگزیدن. به معنای مفعولی: آنچه را گزیده. به معنای وصفی: گزیدگی، چون گزیدگی از میان چند چیز است متضمن معنای تفضیلی آمده، نه آن که خود از اوزان صفات تفضیلی مانند «أَفْضَل و فَضْلَى» باشد. «هَذِهِ خَيْرٌ مِنْ هَذَا». ﴿مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِو وَمِنَ التَّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾^۱.

تَوَلَّجُ، از «وَلَّجَ»: نفوذ دادن در هر جانب، آهسته و به تدریج داخل شدن. [ایلاج: راندن و وارد کردن چیزی در چیزی].

مَیّت: فاقد حیات، جاندار بیجان شده، مردنی، آنچه در حال مردن است. یَحْذَرُ، از «حَذَرَ»: از خطر خود را بر کنار داشتن، هشیار خطر بودن، آماده دفاع شدن. «يُحَذِّرُ» از «تحذیر»، باب تفعیل، به دیگری اخطار کردن، دیگری را از خطر هشیار کردن، آماده دفاع کردن.

۱. آنچه در پیشگاه خداست از بازی و دادوستد بهتر و برگزیده تر است و خدا بهترین روزی رسان است. الجمعة



صُدور، جمع «صدر»: سینه، پیش در آمد، جلو، پیشین، آغاز.

تُخَفُّوا، از «إخفاء»: آشکاری را نهان کردن، پنهان را در میان داشتن. در مقابل «إبداء»: پنهانی را، به گفتار یا کردار، آشکار ساختن.

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ». افعال مضارع «يَكْفُرُونَ، يَمُرُونَ، يَأْمُرُونَ»؛ بیان روش همیشگی و شامل گذشته و حال و آینده است. کفر به آیات الله، قطع رابطه ذهنی از نشانه‌ها و نمودارهای خدا و پیوستگی و پیچیدگی به خود و در خود و شهوات طغیانگراست که دریچه‌های بینش به آیات را می‌بندد و از تسلیم به حق و قیام به قسط باز می‌دارد و قوا و استعداد های متعالی را راکد و خفه می‌کند. سر باز زدن از اسلام و طغیان ناشی از کفر، نخست مقاومت‌های وجدانی و درونی را سرکوب می‌کند، و اگر یارانی و میدان بروزی یافت، هر مقاوم بیرونی و اجتماعی را می‌کشد و از سر راه خود برمی‌دارد. کفر به طغیان می‌رسد و طغیان از درون به بیرون سر می‌کشد، عطف «و یقتلون»، همین مطلب را می‌رساند. بغیر حق به جای «بغیر الحق» هر حقی را می‌رساند: حَقُّ توجیهی، حَقُّ نسبی، حق مطلق.

پیغمبران را پیوسته می‌کشند بی آن که پیش خود توجیه به حقی داشته باشند، بی آن که موافق حق نسبی خلق «قسط» و حق مطلق باشند. نه همین پیغمبران را می‌کشند که رسالت‌شان اسلام به خدا و حق و انقلاب درونی و بنیادی است، بلکه هر آمر به قسط و مقام مانعی را از هر گروه و مذهبی باشد، می‌کشند. «و یقتلون الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ». عطف و تکرار فعل «و یقتلون»، بیان ستمگری و طغیانی بیش‌تر و شدیدتر است. «یأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ» پیش از بیان فاعل «یأْمُرُونَ» من الناس (نوعی تحمیل قسط و مقاومت در برابر بغی را می‌رساند. قید «من الناس» بیان فاعل «یأْمُرُونَ» و تعمیم آن است: آمرین به قسط را از توده مردم و از هر گروه و مذهبی که



باشند می‌کشند.^۱ این عطف دلالت برهم قدمی و هم هدفی آنان با پیامبران دارد، گرچه پیامبران و مقام رسالتشان را نشناخته باشند. چون قیام به قسط از اصول رسالت پیامبران به حق است: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ»، ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...﴾^۲. سرنوشت کیفری قاتلین پیامبران و قاتلین آمرین بالقسط هم یکی است: «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ». «بشارت»، خبر و یا پدید آمدن آثار و مقدمات خوشی و نعمت است که در اینجا [به شکل تهکم] کنایه نکوهیده‌ای از علایم عذاب آمده است: آنان که باکشتن پیامبران و آمرین به قسط می‌پندارند که موانع سرکشی و ستمگری خود را از میان بر می‌دارند و محیط امنیت و آرام برای بغی خود فراهم می‌سازند، بشارت‌شان ده به عذابی بس دردناک. عذابی که درزمینه مسخ شدن چهره انسانی و قوای آن در زندان کفر فراهم می‌شود که نه چون انسان فطری تحرک و تکامل و گسترش دارد و نه چون حیوان غریزی فاقد آن است. رنج ناهماهنگی و تضاد و برخوردهای باطنی و وحشتی که از انعکاس سایه‌های درهم ستم و جنایت و کشتارهای نابه حق و خشم خلق با خود دارند، علایم و بشارت‌های همان عذاب الیمی است که تکامل یافته است و با همه ابعادش رخ می‌نماید. القانی و زمانه ما»

پس از آیه «شَهِدَ اللَّهُ...»، آیین عام و شامل خدایی اسلام و منشأ اختلاف و اعلام اینکه هر که اسلام آورد و تسلیم شود هدایت یافته است، بیان شده. آیات ۱۹ و ۲۰ آن تأکید همان نخستین هدف اجتماعی

۱. در روایت است که طایغان بنی اسرائیل در یک ساعت آغاز روز چهارم و سه نفر از پیغمبران و مردان خدا را کشتند و ۱۱۲ نفر دیگر از بندگان خدا را که می‌خواستند آنان را از کشتن پیغمبران بازدارند، پس از آن کشتند (مؤلف)

۲. ... به راستی پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم برای اینکه مردم به قسط قیام کنند. الحديد (۵۷)، ۲۵.



پیغمبران است نه هدف نهایی. آمرین به قسط از دیگر مردم «من الناس» گرچه از پیغمبران و پیروان پیغمبران نباشند (اگر دعوت پیغمبران به آن‌ها نرسیده باشد یا چنان که هست دریافت نکرده‌اند و به صف معاند و مخالف آن دعوت نپیوسته‌اند) هدف پیغمبران را انجام می‌دهند و در آن جهت، آگاهانه یا ناآگاه، در راه آن‌ها می‌روند و کُشندگان پیغمبران و کُشندگان آنان در یک مسیر هستند که پایانش عذاب الیم است: «فبشرهم بعذاب الیم...» و ساخت و سازها و کارهای آن کُشندگان در میان طوفان حوادث و زمان از میان می‌رود و کسی به یاری‌شان نمی‌رسد:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِينَ». «فی الدنيا و الآخرة» ظرف «حبطت» است: همان کسان که به آیات خدا کافر شده پیغمبران و آمرین به قسط را می‌کشند، درد دنیا و آخرت اعمال‌شان فرو می‌ریزد و به باد می‌رود. و شاید چون کارها و ساخت و سازهایی که برای تأمین بقا و زندگی برتر دارند، نه ریشه ایمانی دارد و نه دمساز با فضای دنیا و آخرت است تا رویش یابد و بهره‌ور گردد؛ اعمالی که حبط می‌شود باید از همان گونه اندیشه‌ها و نقش‌ها و ساخت و پرداخت‌ها باشد، نه ستم‌ها و گناهان که می‌ماند و تصویر و نمایان می‌شود: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۱ و مبشرش عذاب الیم است: (بغی‌شان عذاب الیم و اعمال‌شان چون گردبادی بر رمیم)، دیگر برای نجات‌شان یار و یابری ندارند: «و ما لهم من ناصرین»، خرد و اندیشه و کار و کوشش و مال و سلاح و سپاه یاری‌شان نمی‌کند.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ». مفهوم «ألم تر» اعجابی و انکاری برای جلب نظر است و «إِلَى الَّذِينَ» منتهای چشم انداز غفلت شده را می‌نماید. فعل مجهول



«أوتوا» و نکره آمدن «نصیباً» به جای «علموا و عرفوا و النصیب» اشعار به بهره‌اندک و ناچیز و یا نامشخصی دارد که به آنان داده شده است و با طلب و کوشش خود آن را دریافته‌اند، همان بهره‌شان از کتاب جامع و کامل که به پیغمبران گذشته وحی شده است. چون کتاب تشریع، مانند کتاب تکوین، دارای جهات و ابعادی است که مجموع آن کتاب الله و کتاب وحی است که باید همه آن دریافت شود و حاکم بر فرد و اجتماع گردد تا قیام به قسط تحقق یابد: «يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ». آنچه تجزیه و مورد بهره‌گیری واقع شده، (من الکتاب)، و آن که به حاکمیت مطلق آن خوانده شده «الی کتاب الله» است و وصف «أوتوا نصیباً» بیان زمینه و آمادگی برای پذیرش این دعوت است؛ آن‌ها که نصیبی از کتاب دارند باید بیش از دیگران این دعوت را بپذیرند. چرا نمی‌پذیرند؟ یا بیان سبب غرور و سرپیچی آنان است که آیه بعد نیز همین موضوع را می‌رساند: چون نصیبی از کتاب دارند چنان فریفته و مغرور شده‌اند که از این دعوت اعراض می‌کنند، با آن که چه بسا بی‌کتاب‌ها هستند که آن را می‌پذیرند. شاید «الکتاب» در «نصیباً من الکتاب» اشاره به همان باشد که در مطلع این سوره آمده است: «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ...» با همان بیان، یعنی کتاب کامل و جامع همه که «عندالله» است و وحدت فوق زمان دارد و در شرایط زمان و تکامل استعدادها به تدریج نازل شده که کامل آن «مصدقاً لما بین یدیه» است و «ما بین یدیه» طلعه و مبشر کمال آن است. پس آن‌ها که نصیبی از آن کتاب داده شدند و در معرض طلوع آن بودند که طالع شد و تنزل یافت، باید حاکمیت و حکومت آن را در میان خود (لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ) بپذیرند تا قسط همه جانبه را اقامه کند. ﴿وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...﴾^۱. چون حاکمیت کتاب و اقامه قسط با مزاج باغی و امتیازجوی آنان سازگار نیست و یا

۱. و کتاب و میزان را همراه با آن‌ها نازل کردیم برای اینکه مردم به دادگری قیام کنند. الحديد (۵۷)، ۲۵.



نشناختند، چنانکه باید بشناسند، ازاین دعوت روی می‌گردانند و یک سراعراض می‌کنند: «ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ»، معرضون ثبات در اعراض را می‌رساند: این‌ها روی می‌گردانند نه روی‌گرداندنی که امید و اندیشه برگشتی بدانان باشد، [بلکه] ثابت و پایدار در اعراض‌اند.

«ذَالِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ».

ذالک اشاره است به مفهوم فعل «یتولی» و صفت «معرضون». «باء» سببیه است، «قالوا» بیان و زبان زد تقلیدی و شعار قوم آن‌هاست که نیندیشیده و بی علم و گمان، به زبان می‌آورند و این «قالوا» بجای «علموا...» است. «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ...» نفی ابدی و کیفی و کمی عذاب موعود است. «و غرهم» عطف به «قالوا» و بیان سبب آن است. «فی دینهم» ظرف «غرهم» است. «ما کانوا» عادت تکوین یافته را می‌رساند. «یفترون» استمرار آن را:

این روی‌گردانی و اعراض از دعوت به حکومت کتاب، به سبب آن است که بی آن که بیندیشند می‌گویند هرگز آن آتش و عذاب موعود با پوست بدن ما تماس نمی‌یابد، مگر چند روزی معدود و محدود، نه برای همیشه، و آن‌ها را در اصل و متن دین‌شان مغرور کرده است. آنان چنین عادت داشتند که همی به خدا و کتاب و پیمبران افترا ببندند تا با حاکمیت جز کتاب سازش یابند. این غرور و افترا، منشأ چنان گفتار و شعار بوده و همه این‌ها به سبب بهره‌گیری از یک جهت و یک بُعد از کتاب «أَوْتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ» و روی‌گرداندن و اعراض از جهات و ابعاد دیگر و حاکمیت همه آن است؛ ازاین رو همان نویدها و افتخارات و امیدها که برای کمال و حرکت بنی اسرائیل بود، منشأ و اماندگی و غرورشان گردید. برای قومی چون بنی اسرائیل که در اجتماع فرعونى مقهور و زبون و دچار و ازدگی و خودباختگی



بودند، باید پیش درآمد و سرآغاز کتاب، نویدها و بشارت‌ها و بیان افتخارات گذشته و نشان دادن نیروهای نهفته‌شان باشد، تا هشیار و آگاه شوند و به خود آیند و به استعدادهای خود و امدادهای نهایی و غیبی خدا متکی شوند و پیروزی‌های گذشتگان خود را به یاد آورند، و نیروهای خفته و عقب‌رانده را بیدار و فعال گردانند. آنگاه همه اصول و احکام کتاب را دریابند و به حاکمیت آن که همان حاکمیت اراده خدا و قوانین به هم پیوسته آفرینش است، تسلیم شوند و از حاکمیت و قوانین جابرانه فراعنه و جباران رها شوند و دعوت کتاب را گسترش دهند. موسی با آن ید بیضا، این گونه نوازش‌ها و نویدها و یادآوری افتخارات و القاب گزیدگان و قبیله خدا و پیمبر زادگان را به گوش بنی اسرائیل همی خواند و چند قدمی آن‌ها را با خود هم قدم کرد و امواج دریا را شکافت و از محیط خفقان شرک و ظلم‌شان رهاند و به بیابان باز و پر فروغ و آزاد سینا رساند تا به مسئولیت‌های خود آگاه و آماده فراگرفتن و اجرای احکام کتاب و حاکمیت آن شوند. چندان نپایید که همان نوازش‌ها و نویدها و افتخارات که نصیبی از کتاب بود، در مزاج بنی اسرائیل منشأ غرور و اُمْنیه شد و اثر منفی گذاشت و به اعراض از حاکمیت کتاب و تن دادن به حاکمیت غیر آن و شعارهای برتری قومی و تباری و شَعْبِ اللَّهِ تبدیل گردید. حاکمیت کتاب را از یادها بردند و به هر بت و گوساله طلایی سر فرود آوردند و به هر گناه و ظلم آلوده شدند و می‌گفتند «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ»: هرگز آن عذاب موعود به ما نمی‌رسد و اگر برسد تنها به پوست بدن ما می‌رسد و آن هم چند روزی. نه کیفیت آن نگرانی آواراست و نه کمیت آن. پس دیگر چه نگرانی داریم، و چون نگرانی نیست چه مسئولیتی در برابر خدا و خلق داریم. مسیر و روشی یک سر در جهت عکس دعوت کتاب و پیمبران. نصیب کتاب، در متن دین‌شان غرور و برتری‌جویی آورد و در نوشته‌هاشان افترا و فریب: «وَعَزَّوْهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا



يَفْتَرُونَ». تا آن که از مسئولیت و تعهد نسبت به خدا و خلق و نگرانی از عذاب ابدی که از اصول دعوت پیمبران است، [در گفته‌ها و نوشته‌هایشان] چندان به چشم نمی‌آید، مگر دربارهٔ قوم و میان خودشان و عذاب‌هایی در حد نیامدن باران و خشکی زمین و کاهش محصول. دید محدود و نصیب یک جهتی کتاب، موجب عادت به افتراهایی غرور انگیز شد: «ما کانوا یفترون». و اگر همین «یفترون» بود چه بسا غرور انگیز نبود، چون ظاهر فعل آگاهانه است و غرور نا آگاهانه. همهٔ پیمبران و مصلحین انقلابی که در میان خلق مشرک و ستم زده و مقهور و برای رهایی آنان قیام می‌کردند، آغاز دعوت‌شان همین آگاهی و امیدها و نویدها و نوازش‌ها بود تا رانده شدگان و ناتوان نگهداشته شدگان (مستضعفین) پیش آیند و نیرومند و آزاد شوند و کتاب حاکم و قسط قائم گردد. سپس با گذشت روزگاری پیروان‌شان نصیبی از کتاب را گرفتند و دیگر نصیب‌ها را با افترا تأویل کردند و چشم‌ها و گوش‌ها را در پوست افترا و غرور بستند و از هر مسئولیتی در میدان متضاد حیات برکنار و عقب رانده شدند و با هر ناسازگار با کتاب سازگار شدند.

و چه بسا مردمی که با کتاب و نبوت نا آشنا بودند که با احساس مسئولیت، با اصول کتاب هماهنگ و پیشتاز شدند و وابستگان به کتاب واماندند و لگد کوب شدند. چرا پیوسته به گذشته و گذشتگان و دیگران بنگریم؟ مگر ما مسلمانان نمایشگر تاریخ و تنبیه این آیات: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ ... وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ ...» نیستیم؟ مگر ما کتاب خدا را تقسیم و تجزیه و جویده نکردیم؟ ﴿كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ. الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ﴾^۱ به وابستگان به

۱. چنان [عذابی] که بر بخش بخش کنندگان [کتاب خدا] نازل کردیم. بر کسانی که قرآن را جویده و پاره پاره قرار دادند [نیز نازل کنیم]. حجر (۱۵)، ۹۰ و ۹۱.



اسلام اصیل و روح اسلام یعنی «طایفه امامیه» بنگریم: همان‌ها که به امامت، ولایت، عدالت، انتظار و قیام عقیده دارند و پیوسته به جویبار وحی و سرچشمه نبوت و درکناره‌های کوشند. همه آموزش‌هایی هستند در جهت آگاهی، امید بخشی، مبشر، محرک، انگیزنده، پیشرو، پیشبر و ناسازگار با هر متکبر جبار. این حقایق زنده عینی و حیاتی را با واقعیت کنونی مقایسه کنید: و اخوردگی، یأس، رکود، زبونی، انزال از دنیای پرخروش، و سازشکاری‌ها! چرا؟ چون همه این عقاید و انتساب‌ها به صورت تخیلات شاعرانه و ذهنی و بادهای غرور درآمده از شناخت کتاب با همه مسئولیت‌ها و جوانب و ابعادش باز داشته است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ». چون امامان، شهیدان، شفیعیان، ساقیان کوثر، بهشت با همه قصور و حورش، از آن‌ما. تکلیف ما و انجام مسئولیت‌های فردی و گناه مان در همین حد است. آن‌ها را هم آب ولایت و شفاعت می‌شوید و دیگر هیچ. چون آنان هستی و جان خود را برای شفاعت ما دادند، همچون پیروان موسی و مسیح مُخَرَّف که رسالت‌شان بوسیله قربانی سوخته‌ای و خمیری و غسل تعمیدی و نان متبرک و شراب مطهر، نجات و شستن گناهان بنی اسرائیل بود. موسی برای همین با فرعون مصاف داد و عیسی برای همین به دار آویخته شد و بس: «لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا يَأْمًا مَّعْدُودَاتٍ» دیگر چه مسئولیتی! گرچه بارکش و باج ده هر سارق و رکابدار هر راکب و عصای هر طاغی و لقمه هر خورنده و نشانه هر تیرانداز باشیم،^۱

۱. فَأَنْتُمْ غَرَضُ لِنَائِلٍ وَأَكْلَةُ لَأَكِلٍ وَفَرِيَسَةُ لِّصَائِلٍ. (علی عليه السلام، نهج البلاغه، کلام ۱۴): پس شما هدفی برای هر تیرانداز هستید و لقمه‌ای برای هر خورنده و هر شکاری برای شکارچی. (مؤلف)



اجرای کتاب و اقامه قسط و دیگر مسئولیت‌ها و نصیب‌ها و سهام، از آنِ امامان و آنچه بی‌مسئولیت است نصیب و سهم ما: «وَعَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ». اگر دزدان مجهز و مسلح به صندوق خانه و تخت خواب و ته مانده اموال و شرف و ناموس ما دستبرد زنند، بازخوش حال و سرخوشیم که ولایت داریم، ولایتی که تخیلات شعری و شاعران حرفه‌ای و مداحان باجگیر و خانقاهیان تعریف و توصیف می‌کنند! اگر کارد به استخوان رسید و احساس زبونی کردیم، با ذکر مصایب اهل بیت و طول غیبت، اشک می‌ریزیم و ندبه می‌کنیم تا هم عقده‌های خود را بگشاییم و هم ثواب آن، خسارت‌ها را جبران کند تا با وجدان راحت به بازار رویم و دلّال و پادو و مصرف‌کننده کالاهای پسمانده دیگران باشیم و لقمه نانی به دست آریم و بس! نه مسئولیتی از کتاب داریم و نه نسبت به اجتماع و نه نسل. و هر که مدعی شود که بیش از این شناختی و مسئولیتی دارد منحرف است و عامل ... و انتظار ظهور و ثواب‌ها و مفاهیم آن در همین اشک و ناله خلاصه می‌شود و بیش از آن جمع اموال برای ساختن جایی و پناهگاهی در مقابل مساجد. چون امام زمان (علیه السلام) از آن ما و کشور ماست و پیش از همه به سراغ ما می‌آید: به کجا برود؟ به مساجد که راه ندارد چون همه راتب و راتبه‌گیر و رتبه‌دار دارد. ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ...﴾^۱. مسیر جهان در جهت کشف حقایق و مطلع روزی است که پرده از رازها بر می‌دارد و بی‌مایگی و پوچی این غرورها و اُمَنیه‌ها را می‌نمایاند:

۱. و برخی از آنان بی‌سوادانی [ناآگاه] هستند که کتاب را چیزی جز آرزوهایی نمی‌دانند. البقره (۲)، ۷۸.



«فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ». «فکیف» تفریع از آیه قبل و طرح سؤالی هراس انگیز است! چگونگی حال و وضع کسانی است که به تاریکی غرورها و افتراها و اوهام خوی گرفته‌اند و تاب تابش شعاعی از حقایق را ندارند. خبر «کیف» نیامده تا هرکه هرچه می‌تواند تصویر کند و دریابد. «اذا»، تحقق فعل ماضی «جمعنا» را در پی این شب پراکندگی‌ها و جدایی‌ها می‌نمایاند. ضمیر جمع فاعل، راجع به قوای مقهور اراده قاهر مطلق و حاکم بر عالم است و ضمیر جمع مفعول راجع به «الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ» با همه اوصاف آن‌ها است: «يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابٍ... قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ... وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ» است. «لِیَوْمٍ»، به جای «فی یوم»، اشعار به علت غایی «جمعنا»، یا مالکیت جمع، دارد که همه را به سوی آن می‌کشاند و تاریکی‌ها و شب دنیا را می‌زداید و از هر جهت حقایق را روشن می‌کند. «لاریب فیه» نفی هر ربی از حقیقت عینی و خارج از اذهان است، گرچه ذهن‌های محجوب به جهل و یا علم محدود و حجاب‌های آن دچار ریب باشند. مانند ﴿ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾. چه حقیقت عین دنیا و جهان ماده و استعداد، همین حرکت به سوی فعلیت و ظهور و کمال و نور است و اجزا و مواد طبیعی و حیاتی آن همی از فشردگی و ابهام باز و روشن می‌شوند و آنچه درکمون و درون دارند ظاهر می‌شود و تفصیل و گسترش می‌یابد و نهایت این حرکت پیوسته و هماهنگ، ظهور کامل نهان‌ها و نهادها و از میان رفتن ابهام‌ها و تاریکی‌هاست. شاید «فیه» همین نفی ظرف «ریب» است که متعلق آن هر حقیقتی می‌تواند باشد: از کتاب و آیین و اصول دعوت که در ظرف دنیا و به سبب انحراف‌ها و غرورها و افتراها، ریب آوراست، در آن روز همه عین الیقین می‌شوند و ریب‌ها نفی می‌گردد. یا نفی ریب هم از روز و هم از اظلال و اوهام گذشته است: پس چگونه است حال و وضع آن شبروان که به نصیبی از کتاب روی آوردند و از



حاکمیت جامع و نور کامل و رهنمای آن اعراض کردند و در تاریکی بافته‌های ذهنی، خود را از عذاب واقعی مصون پنداشتند و دچار غروری از افترا و فریب شدند که ما جمعشان کنیم و آنان را برای روزی که درباره آن ریبی راه ندارد و یا در آن روز هر ریبی منتفی می‌شود. در آن روز جامع، اختلافات ناشی از بغی و امتیاز خواهی و سودجویی از کتاب و امتیازات و اعتبارات و انتساب‌ها که همه جوانب زندگی با آن‌ها سنجیده می‌شدند، از میان می‌رود و ترازوی قسطی که به گونه کتاب جامع در دنیا نازل شده بود «وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ» نصب می‌شود تا همه کس با میزان و کسب عمل سنجیده شوند، نه با معیار غرورها و امنیه‌ها و ادعاها و شخصیت‌های پوچ. «وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ» هر کس به مقیاس بازده اعمالش بهره کامل و تام می‌گیرد و محیط بهشت یا جهنم خود را به پا می‌دارد. «وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ». ﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً... بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱.

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ...». اعلام التجاء (پیوستن و پناهندگی) و دعایی است بی آنکه در خواستی در آن باشد چون تقرب و التجاء خود مطلوب است و همین را می‌نمایاند. «مالک الملک» به تقدیر حرف ندا و وصف «الله» یا منادای دیگر است. «ملک» (به ضم میم) چه به معنای مصدری (تصرف و تسلط) و یا مفعولی «مملوک» مفهومی ذاتی دارد: مانند تصرف و تسلط ارادی انسان بر قوای ادراکی و تحریکی خود و اخص از نسبت‌های

۱. و گفتند جز روزهایی چند آتش ما را مس نمی‌کند... آری هر کس کار بدی به دست آورد و خطایش او را در برگرفت، پس آنان یار آتش جاودانه‌اند. و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند هم آنان یار بهشت‌اند هم ایشان در آن جاودانه‌اند. بقره (۲)، ۸۰ تا ۸۲.



اعتباری و نسبی و قراردادی است، همچون مالکیت اموال و ملک (به کسر میم) دارای مفاهیم اعم از تصرف به حق و تدبیر است. چه بسا کسانی «مالک ملک» (به کسر میم) هستند و «مالک ملک» (به ضم میم) نیستند.

«مالک الملک» اشاره به آن تصرف و تسلط مطلق و نافذ و یا همه هستی و پدیده‌های آن است که قیام به آن «مالک الملک» دارد و در تصرف حکیمانه او است. «ایتاء»: دادن و رساندن، اشعار به پذیرش و استحقاق گیرنده دارد و در مقابل «نزع» (از ریشه و بن کردن) آمده و اخص از اعطاء (بخشش) است. «تشاء»، استمرار مشیت را در درون و مسیر اجتماع و افراد می‌رساند. «ایتاء» و «نزع» آن «ملک»، از جهت نوع آن است نه کمال آن: خداوندی که مالک این ملک عظیم و پرشکوهی! آن گونه ملک را می‌دهی به هر که بخواهی و قابل و پذیرای آن باشد، و برمی‌کنی آن را از هر که بخواهی.

این دعا بیان این حقیقت عظیم و خروشان و شهود آن و پیوستگی به آن است. چنانکه داعی از درون خود آن را می‌نگرد و با آن هم راز و هماهنگ است. راز و مناجاتی با «مالک الملک» است نه اعلام به دیگران که این حقیقت را چنانکه هست نمی‌فهمند و آنان که نصیبی از کتاب را گرفتند و از حاکمیت کامل آن اعراض کردند و نمی‌خواستند آن را بدانند. آن‌ها با نصیب داران دنیا متحد و هم دست بودند و می‌خواستند که حرکت زمان و حیات متوقف باشد یا به مراد خودشان بگردد و همیشه ملک از آن قوم و ملت و طبقه خودشان باشد. آن‌ها نمی‌خواستند که جز از فرزندان اسرائیل پیمبری و رهبری برخیزد و دارای قدرت و تصرف و تحول باشد و ملک و ملت نوینی پدید آرد، از این رو که پیمبری و ملک ناشی از آن را محدود به بنی اسرائیل و سنت جاری در میان آن‌ها می‌پنداشتند، پیمبری زاده اسماعیل را نمی‌پذیرفتند و دیگران را هم از پذیرش آن باز می‌داشتند. پس آنان هم «ایتاء ملک»



را موهبتی الهی می دانستند ولی محدود به قوم و ملت خود و اراده و ملک مطلق خدا را تابع خواست خود. آیه، بیان نامحدودی مشیّت خدا و محدودیت ایتاء ملک در مشیّت خداست، یعنی موهبتی الهی و درزمینه شایستگی و برطبق مشیّت و قوانین الهی است، و چون معنوی و الهی است عزل و نصب دارندۀ آن موهبت همچون نبوت، به خواست مردم نیست، خواه این موهبت زمینه مساعدی برای ظهور کامل داشته باشد یا نداشته باشد، چنانکه بیش تر دارندگان این قدرت تدبیر و تصرف در زمان خود، زمینه مساعد نداشتند و سپس اصول و اندیشه های آنان ظاهر شد و منشأ قدرت و حکومت پیروان آنان گردید. پس این «ایتاء ملک» یکسر در جهت مقابل سلطنت های قراردادی و میراثی و استبدادی و فاقد بستگی و تصرف به حق و رهبری خلق است. همان ﴿الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ﴾^۱ و ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾^۲، این گونه آیات را در این موارد می دهند، با آن که این گونه ملوکیت نمودار نزع ملک حقیقی و موهبتی است که از گریبان مردان گزیده و جهنده و در فواصل حیات، سرمی زند و اجتماعی عزتمند و شایسته پدید می آورد، و یا در زمینه مردم شایسته آماده سر برمی آورد و حرکت و عزّت می بخشد. همانند یاخته های زنده و فعّال که با پیوستگی و تقسیم و رابطه محکم (ارگانیک) رشد می کند و در جهات افقی و عمودی رشد و تکامل می یابد و مخالف و ناشایست را می راند و شایسته را جذب می کند و همی در مسیر حیات پیش می رود و همین که دوره کمالش به پایان پیری رسید و یا دچار عوامل متضاد نیرومندتر گردید، از درون سست و ناتوان و دچار مرگ و «نزع ملک» می شود. به دلالت افعال «تؤتی»، «تشاء» و «تنزع» بر حدوث و استمرار؛ سه عامل «مشیّت» و «ایتاء» و «نزع ملک»، پیوسته

۱. کسانی که بهره ای از کتاب بدانان داده شد... آل عمران (۳)، ۲۳.

۲. کلمات را از جایگاه های خود برمی گردانند... النساء (۴)، ۴۶.



در حال فعالیتند. «ایتاء» و «نزع» دو نیروی مثبت و منفی و متضاد در درون اجتماع است که چون هر یک به کمال خود رسید، مشیت دیگری را نفی می‌کند: یا «ملک» عزت بخش پدید می‌آید و یا «نزع» ذلت آور:

«وَتُعْزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». عزت، قدرت، امتناع و دفع در مقابل عامل متضاد است و ذلت مقابل آن. «ملک» به معنای جامع: تصرف و تدبیر و جذب و رهبری که همی می‌سازد و پرورش می‌دهد و پیش می‌برد و از درون اجتماع و در برابر طبقه متضاد و حاکم، قدرت مقاومت و پایداری و دفاع (عزت) می‌آورد تا آن که نیروهای متضاد که از درون پوچ و از خود بیگانه شده ضربه پذیر می‌شود و ملک و آن گاه عزت با همه لوازمش از آن نزع (سلب) می‌گردد. این چنین، امواج متضادم و پرخروش و صاعد و نازل تاریخ آدمی پیش می‌رود و تند و کند می‌شود و هیچ گاه توقف ندارد مگر در دید کسانی که در اندیشه و شهوت خود بند شده‌اند، و ملک خود را پایدار و روز خود را روزگار می‌پندارند. آن نفخه‌ای که در نای حیات می‌دمد و اوتار آن را به اهتزاز در می‌آورد و دیدها را باز می‌کند و از میان علاقه‌ها و وابستگی‌ها بیرون می‌کشد، به طغیان و امی دارد و می‌خروشانند تا ملکی را بدهد یا نزع کند و عزت بخشد یا ذلت آورد؛ همان مشیت است: «تَوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ». سلسله جنبان همه عوامل و علل و سنن و برانگیزنده امواج متضاد و متضادم همان است که از عمق تاریخ و حیات برانگیخته می‌شود و هرکسی در حد دید خود نمودها و آثار آن را می‌بیند، و همان را همه می‌پندارد. این مشیت، ناشی از خیر مطلق است و به سوی آن رانده می‌شود. «بیدک الخیر». خیر صفت مشبه است از فعل «خار» به معنای مفعول (گزیده شده) و به معنای مصدری (گزیدن اصلح) و چون گزیدگی [امری] نسبی و از چند چیز مورد نظر است، متضمن معنای



تفضیلی است، با آن که از اوزان صفات تفضیلی (أَفْعَل و فُعَلَى) نیست. از این جهت گاه با نسبت به جزء دیگر (مُفَضَّل عَلَیْهِ) می آید: «هذا خیر من ذالک». ﴿مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِو و مِنَ التَّجَارَةِ﴾^۱، و گاه مطلق و بی اضافه: ﴿وَاللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى﴾^۲، ﴿ءَأَرْبَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ﴾^۳، فلاسفه الهی خدا را به نام یا صفت (خیر مطلق و خیر کلی)، می خواندند. تقدیم ظرف «بیدک» و لام استغراق یا جنس «الخیر» بیان حصر است^۴، «یَد»: قدرت تصرف و قبض و بسط و نمودار مشیت و اراده است همچون دست آدمی که مظهر اراده او در تصرفات و قبض و بسط هاست:

به دست (قدرت تصرف) تو هر چه هست خیر است. از جهت علت فاعلی، چون هستی و خیر مطلق است از او شرّ نشاید و آنچه شرّ می نماید سلب (نزع ملک و عزت) و نفی است که منشأ آن به اراده و دستِ اختیار خلق است که خود را از مسیر مشیّت اثباتی (کمال و خیر) منحرف یا متوقف می گردانند و از جهت علت غایی، از درون تضاد دو مشیّت (ایتاء ملک و عزت و نزع آن ها) خیر (آنچه گزیده و اصلح و برتر است) برمی آید و همی در مسیر کمال و خیر پیش می رود؛ پس آنچه هستی و بقا و دوام و کمال دارد خیر است، و شرّ: نیستی هستی نما و به اختیار است و خود زمینه و مقدمه خیر است و هر توجیه و تقدیری در این آیه چون «بِیَدِکَ الْخَيْرُ وَ الشَّرُّ» نارواست. «إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ»، دلیل «بِیَدِکَ الْخَيْرُ» و متضمن علت فاعلی و غایی است: هستی خیر مطلق است و هستی همه و تصرف و تدبیر در همه

۱. آنچه در نزد خداست از باری و دادوستد بسی بهتر است. الجمعة (۶۲)، ۱۱.

۲. در حالی که خدا بهترین است و پادارتر. طه (۲۰)، ۷۳.

۳. آیا پروردگاران پراکنده بهتر است یا الله؟ یوسف (۱۲)، ۳۹.

۴. طبق قاعده نحو وقتی خبر که در اینجا به شکل ظرف (بیدک: در دست توست) پیش از مبتدا که در این جا «الخیر» است بیاید، و نیز حرف تعریف (ال) به معنای استغراق (یعنی همه انواع آن اسم را در خود فراگیرد) یا به معنای جنس (همه گونه های آن اسم) باشد، منحصر بودن آن مطلب را می رساند. در این جا «بیدک الخیر» یعنی همه انواع خیر و به گزیده تنها در دست قدرت توست و بس.



از اوست. پس خیر به دست اوست و چون شرّ ناتوانی در شناخت و یا انجام خیر است و او بس دانا و تواناست، پس نه منشأ شرّ است و نه قصد شرّ دارد.

«تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ». عطف بیان از «مالک الملک» است.

«ایلاج»، نفوذ دادن آرام و به تدریج و در خلال و از همه جهات است. «لایل و نهار» به جای «ظلمات و نور» مفهوم خاص و خصوصیتی را می‌رساند. با گسترده شدن دامنه‌های تاریک و روشن شب و دیدن سایه‌ها در خلال شعاع‌های نور و در اعماق دریاها و سطح زمین و قلّه کوه‌ها، زندگان به سوی مأواها و لانه و آشیانه و خانه رو می‌آورند و گرد هم در می‌آیند و با فشار و نفوذ (ولوج) شب، سنگینی تاریکی شدیدتر می‌شود تا فرمان سکون و سکوتش در روابط حسی و ادراکات درونی نفوذ و اختیار واراده و حرکت را از همه سلب می‌کند و همه را در بی‌حسی و بی‌خبری و ناآگاهی (خواب) فرو می‌برد: «تولج اللیل فی النهار»، پس از آن نوبت روز است که با ایلاج اشعه لطیف‌اش در خلال زمین و دریا و درون خوابگاه‌ها، حواس و اعصاب خفتگان را برمی‌انگیزد و به پهنه زندگی می‌کشانند و محکومین فرمان شب را مالک و حاکم برایشان می‌کند: و «تولج النهار فی اللیل» که نمودار دیگری از هماهنگی و تناوب و تضاد «ایطاء» و «نزع ملک» و عزّت و ذلّت است. سبک خوابان با طلوع فجر و تماس نور و هماهنگ بابانگ تکبیر و آوای پرندگان برمی‌خیزند (خیزشتربان که دمید آفتاب...) و سنگین خواب‌ها را برمی‌انگیزند و ملک و زمام و رهبری را از ناشایستگان نزع می‌کنند و با مشیّت «مالک الملک» کاروان حیات را به سوی کمال، به سوی بقا، به سوی ابدیت، به سوی حیات و عزّت به راه می‌اندازند:

«و تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ». «میّت»، ضد حی با همان



معانی حقیقی و مجازی و تمثیلی و لوازم وسیعی که دارد: حیات بدنی، روحی، عقلی و اجتماعی ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾^۱. چنانکه «میت» به فاقد حیات، نادان، زبون، نادار و ساکن گفته می‌شود: «مَاتَتْ الرِّيحُ»: باد ساکن شد؛ «میت»: (مخفف) مرده، «الْأَرْضُ الْمَيِّتَةُ». و [میت]: (مشدد) مرده و مردنی و آنچه گرایش به مرگ دارد: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^۲. همان «مالک الملک» است که زنده را از درون خاک مرده، مؤمن را از کافر (بیان منقول از صادقین علیهم‌السلام)^۳ و عالم را از جاهل و جنبنده هشیار را از ساکن ناآگاه و عزیز «مالک ملک» را از زبون «مملوک» و شایسته را از ناشایست، بیرون می‌آورد. در درون هر ضدی، ضد دیگری پدید می‌آید و همین که آن ضد کمال و ثبات یافت دیگری را نفی می‌کند و خود نمودار می‌گردد. اخراج حی از میت، همچون ایلاج نهار در لیل است که پرتو نافذ خورشیدش خفتگان دچار سکون و احلام را برمی‌انگیزد و از نهان‌خانه تاریکی بیرون می‌کشد تا تقدیر شب را که تاریکی‌هایش از مغرب دامن گسترده پشت سرگذارند و به مشرق روی آورند و تقدیر آینده را خود به دست گیرند و به مسئولیت‌های آن قیام کنند و دیگر وحشت زدگان شب را که هنوز در بستر زوایای اوهام (مقدرات احلام و هذیان‌های پراکنده) خفته‌اند برانگیزند و به سوی نور و صحنه حیات کشانند و گروه‌هایی را که مسلح به سلاح فکروبینش شده‌اند به میدان جنگ سایه‌ها و اندیشه‌های اهریمنی رهبری کنند. «ایلاج نهار» در سطح حواس خفتگان است و مشهود. «ایلاج حیات» در اعماق مردگان است و مرموز. «ایلاج» علت فاعلی و «اخراج» نتیجه غایی آن است. تناوب و تضاد لیل و

۱. آیا کسی که مرده بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری قرار دادیم تا با آن در میان مردم راه برود... انعام. ۱۲۲، (۶).

۲. هم تو [سرانجام] مرده‌ای هم آنان مردنی هستند. الزمر (۳۹)، ۳۰.

۳. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۳، ص ۶۵.

نهار و حیات و موت، هماهنگ با تناوب و تضاد و ایتاء ملک و عزّت و نزع آن‌ها در مدار وسیع اجتماع است: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ...» که محصول همه خیر است «بِيَدِكَ الْخَيْرُ» و بهره آور و روزی رسان:

«وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ». «رزق»، روزی به هرگونه بهره مادی یا معنوی گفته می‌شود. «رزقه الله المال، الملك، العلم، الاولاد، الزيادة...». کم و بیش روزی به اندازه بهره‌مندی است نه داشتن، چون بهره‌مندی از بهره‌ها و مواهب به اندازه استعدادها و شرایط مادی و معنوی و متفاوت است. حساب آن را جز خدا نمی‌داند و هرگونه حسابی با واقعیت راست نمی‌آید: «بَغَيْرِ حِسَابٍ» چه بسا مردمی که بسیاری از مواهب طبیعی و معنوی و استعدادها را دارند و بهره‌شان از آن اندک است و چه بسا که اندک دارند و از آن بهره‌مندند، بهره‌ای که مقدار کمی و کیفی آن در مسیر مشیت است، نه هیچ حساب دیگر، و مشیت در مسیر بهره‌آوری و کمال خیر است که از این تضادها و تناوب‌ها و تحول‌ها برمی‌آید و پیوسته ایجابی است و چون «تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ و...» جهت سلبی ندارد.

«لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ». «اتَّخَذَ»: اخذ با کوشش و سازش را می‌رساند، «وَلِيٌّ»: دوست متصرف و یاری‌رسان و کارگزار است، «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»^۱، نه دوست عاطفی و قلبی. «مِنْ»، بیان منشأ و مبدأ، «دُونِ» مقابل فوق مکانی یا مقامی و یا نزدیک بدان و یا جزء آن، متعلق به «لَا يَتَّخِذُ» و صفت مصدر آن «اتَّخَذَ» یا صفت ولایت مفهوم از اولیاست: نباید مؤمنان کافران را اولیا گیرند، اتخاذی و یا ولایتی که دون مقام مؤمنان و ناشی از

۱. خدا ولی کسانی است که ایمان آوردند آنان را از تیرگی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد و کسانی که کفر ورزیدند اولیای آنان طاغوت است آنان را از نور بیرون می‌آورند و به سوی تیرگی‌ها می‌برند. البقره (۲)، ۲۵۵.



آن باشد. اگر «مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» قید نهی باشد، مفهوم آن جواز ولایتی است که هم سطح مؤمنان باشد و یا مقام آن‌ها را برتر دارد نه آنکه آن‌ها را زیر دست گردانند. و اگر قید نباشد بیان نهی است: هرگونه که مؤمنان کافران را اولیا گیرند برکنار از ولایت ایمانی و دُون مقام مؤمنان است: ﴿لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ...﴾^۱، ﴿لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾^۲، ﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَّ وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾^۳. که ظاهر در نهی از اتخاذ هرگونه ولی یی جز خدا و مؤمنان است. در سورة ممتحنه پس از نهی از ولی گرفتن دشمنان خدا و خلق مؤمن و بیان آثار این گونه ولایت‌ها، آنچه نهی نشده و تجویز شده رابطه نیکی و قسط و دهنده‌گی با کافران بیگانه‌ای است که سرجنگ و دشمنی ندارند و مؤمنان را از خانه و شهرشان نرانده‌اند: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^۴. جز آن هرگونه ولایت کافران خروج از ولایت خدای «مالک الملک» است:

«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ». فعل غایب و «مَنْ يَفْعَلْ»، فعل و عمل (پیمان و بند و بست) و نوعی اعراض را می‌رساند، «مِنَ اللَّهِ» به جای «مِن ولایت الله» نفی هر رابطه‌ای را، و «فِي شَيْءٍ» نفی هر وضع و ظرف ثابتی را می‌رساند: هرکه از مؤمنان کافران را اولیا گیرد و با آنان پیمان ولایتی بزند از ولایت خدا و آثار و ظرف آن گسیخته و در وضع ثابتی از آن نیست. ملک و عزت و حیاتی

۱. رازدار را از غیر خود انتخاب نکنید. آل عمران (۳)، ۱۱۸.

۲. یهود و نصارا را ولی خود انتخاب نکنید برخی از آنان ولی برخی دیگر هستند. المائدة (۵)، ۵۱.

۳. دشمن من و دشمن خودتان را به عنوان ولی انتخاب نکنید. الممتحنه (۶۰)، ۱.

۴. خدا شما را از کسانی که درباره دین با شما نجنگیده‌اند و شما را از سرزمین‌تان بیرون نکرده‌اند باز نمی‌دارد که درباره آنان نیکی کنید و به سوی ایشان دادگری را بکشانید. زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد. الممتحنه



که «مالک الملک» بر طبق مشیّت حکیمانه‌اش برای این گروندگان به حق، و نزع آن را از طبقات قریش و عرب و عجم و روم خواسته است، تا آن گاه ثبات می‌یابد و از موانع و عوامل متضاد پیروزمندانه می‌گذرد که ولایت خدا آن را رهبری کند و حوزه ولایت مؤمنان به یک دیگر آن را استحکام دهد. اتخاذ ولایت کافران، مؤمنان و حوزه پیشرو و وحدت ایمانی را دچار حوادث متضاد می‌گرداند و چون جواذب دنیایی و فریبنده کافران در نفوس بیشتر مؤمنان قوی تر است، آن‌ها را به تدریج و با توجیهات انحرافی از حوزه جاذبه و ولایت خدا خارج می‌کند تا از آن‌ها می‌شوند:

﴿مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۱، و حزب الله که با پیوستگی به ولایت خدا و رسول و مؤمنان باید بر همه موانع و تضادها غلبه کند:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾^۲

مغلوب تضادهای داخلی می‌گردد که نتیجه آن سلطه و استبداد طاغوت و نفوذ بیگانه (دون المؤمنین) است و استقرار و ثبات و تصرفات و آثار ولایت خدا از آنان سلب (نزع) می‌شود:

«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً». «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا»، استثنا از «لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ» و تعمیم و تأکید این نهی، «تَتَّقُوا مِنْهُمْ» به جای «تَتَّقُوهُمْ»، بیان منشأ «اتِّقَاء»، و «تَقَاة» بیان و نوع و تأکید آن: نباید مؤمنان کافران را اولیا گیرند در هر وضع و شرایطی که باشند مگر آنکه از آنان پروا گیرند. پروایی که

۱. و هر کس از شما آنان را به ولی بودن بگیرد پس او هم از ایشان است. بی گمان خدا مردم ستمگر را به راه نمی‌برد. مائده (۵)، ۵۱.

۲. ولی شما تنها خدا و فرستاده او و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند؛ همان کسان که نماز را برپا می‌دارند و در حالی که در رکوع هستند زکات می‌پردازند. و کسانی که خدا و پیامبرش و کسانی را که ایمان آورده‌اند ولی خود بگیرد [پیروز است] پس بی گمان حزب خداست همان پیرو شوندگان. مائده (۵)، ۵۵ و ۵۶.



منشأش ترس از آنان و سلطه واقعی آنان باشد نه ضعف ایمانی مؤمنان و یا دوستی با کافران، و این آن گاه است که مجتمع و یا فرد مؤمن برتر و یا هم سطح با کافران نباشد، و ناچار باشند برای نگهداری ایمان و یا حوزه ایمانی و هدف‌های آن وقایه (سپر) گیرند تا از دید و دسترس و ضربه دشمن پنهان و درامن و امان در آیند و سنگر گیرند نه آنکه سپر افکنند و سنگر رها کنند که اثبات این گونه تقیه، نفی اصول جهاد و هجرت و شهادت و منافی ولایت خداست، با آنکه تقیه برای ادامه ولایت خدا و مؤمنان و نفی ولایت کافران در هر وضع و شرطی است. از این نظر شاید که استثنای «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا» منقطع و برای تأکید نهی باشد.

«وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ». «يُحَذِّرُ»، استمرار تحذیر، «نَفْسَهُ» مفعول دوم که به جای «مِنْ نَفْسِهِ، آيَةً، عِقَابَهُ» آمده، نهایت تحذیر است که حذر از خدا، خود خداست، نه همین عقاب و عذاب او و تبیین از نهی «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ»، چه، ولایت کافران ملازم با ولایت طاغوت و در مقابل ولایت خدا: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا... وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ...» و جبهه گیری و معارضة و تقابل با خود خداست که همه آیین و اوامر و نواهی برای رفع این تقابل و رهایی از هر ولایت و نظامات ناشی از آن و پیوستن به ولایت خدا و نظامات ناشی از او و هماهنگی با نظام و قوانین آفرینش آمده است. پس اتخاذ ولایت کافران گناهی چون دیگر گناهان نیست که توبه پذیر و یا زمینه شفاعت داشته باشد و یا حسنه‌ای بتواند سیئه آن را محو کند. شاید که «يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» راجع به استثنای «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» و یا نهی و استثنای (به فرض اتصال) هر دو باشد: نباید مؤمنان کافران را به ولایت گیرند جز در مورد اتقاء و در حد وقایه گیری و برای نگهداری ولایت خدا، و مؤمنان باید همی بر حذر باشند از خدا و نفوذ ولایت کافران در فکر و عقیده، اتقای از کافران باید در مسیر ولایت خدا و کوشش برای آن



باشد: «وَالِلّٰهِ الْمَصِيرُ»، «مَصِير»، سیر در خط رجوع و تحول است. «إِلَى»، بیان منتهای آن و همین ولایت خدای قاهر و حاکم و متصرف بر جهان و انسان است. پس چون مصیر نااختیاری در راه رجوع و تحول و تکامل و به سوی خداست، مسیر اختیاری مؤمنان هم باید هماهنگ با آن مصیر باشد و از ولایت کافر که ضد این مسیر است بر حذر باشند.

«قُلْ إِنْ تَخْضَعُوا فِيْ صُدُوْرِكُمْ أَوْ تُبْدُوْهُ يَعْلَمُهُ اللّٰهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ». امر «قُلْ» مشعر به رسالت آن حضرت و تثبیت خبر «يعلمه الله» است که آن خبر از خدا و گوینده آن، همین رسول و مبلغ است. «ما فی صدورکم» به قرینه ظاهرایات و ضمیر «کُم»، انگیزه‌های خویشاوندی و باقی مانده عواطف در رسوبات و جاذبه‌های جاهلیت بوده که هنوز در دل‌ها و درون سینه‌های بیشتر مسلمانان جای داشته، گاه همین گونه رشته‌های عاطفی، بر اندیشه‌های توحیدی چیره و منشأ اتخاذ ولایت کافران می‌شده است. چون این عواطف و جاذبه‌های جاهلیت هنوز در قلوب مسلمانان جا داشته و باید به تدریج و با نفوذ کامل ایمان از سینه‌ها پاک و زدوده شود، تا حدی اختیاری نبوده است، زیرا اختیاری که مورد تکلیف و مؤاخذه قرار می‌گیرد نه خود «ما فی الصدور» است بلکه اخفاء یا ابداء آن [مؤاخذه دارد]. «إِنْ تَخْضَعُوا مَا فِيْ صُدُوْرِكُمْ...» و تهدید «يعلمه الله» نیز خود باید راجع به ابداء باشد. چون آشکار کردن آن انگیزه‌ها و کشش‌های به سوی کافران است که منشأ اتخاذ ولایت آنان می‌شود نه اخفای آن‌ها. شاید «يعلمه الله» خبر از واقعیتی باشد که خدا می‌داند و آن‌ها خود ناآگاه‌اند و مشعر به تهدید نباشد. هم چنانکه خدا به همه چیز دانا است، «وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ». این آیه، هم مضمون است با آیه: «لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ»



إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ ﴿١﴾. با تفاوت و ترکیب کلمات و تقدم وتأخر جمله‌ها که متناسب و هماهنگ با روش و روابط هریک از این دو آیه است، آن آیه در پایان بیان احکام اسناد و گروگان و تأمین و تضمین و نهی از کتمان شهادت و وجوب ابداء آن، آمده که چون دربارهٔ علایق و روابط مالی است با پیش درآمد، «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ...» آغاز گردیده و «إِنْ تُبْدُوا» که مورد نظر آن آیه است پیش از «ان تخفوا» و با تناسب علاقه‌ها و جاذبه‌های مالی و با نفوس «ما فی انفسکم» و تناسب حقوق و حساب آن، جواب شرط «ان تبدوا»، «یحاسبکم به اللّٰه»؛ آمده است. در این آیه که پس از نهی از اتخاذ ولایت کافران جز در مورد اتقاء آمده، چون نظریه اخفای عواطف و جواذب قومی و قبیله‌ای و رسوبات جاهلیت است، به تناسب عواطف و انفعال‌ها با «ما فی صدورکم»، «ان تخفوا» مقدم داشته شده و در تناسب ناآگاهی شخصی از این گونه عواطف و انگیزه‌های درونی و جواب شرط «یعلمه اللّٰه» آمده است. آغاز آن آیه «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ...»، پایان این آیه «و یعلم ما فی السماوات و الارض» است. هم چنین [با توجه به] دیگر خصوصیات بلاغت هریک و تفاوت آهنگ خاص در هریک از این دو آیه با آنکه هر دو بیان یک حقیقت است، «یَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ...». بیان عام و کلی برای «یَعْلَمُ» است: همان خدای عالم به آنچه در آسمان‌ها و زمین است، آنچه را در درون سینه‌هاست و منشأ و نهایت آن‌ها را می‌داند و علمش همان قدرت او بر هر چیز است: «و اللّٰه علی کل شیءٍ قَدِيرٌ».

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا». «یوم تجد» شاید ظرف «قدیر» باشد، از جهت ظهور قدرت او در

۱. آنچه در آسمان‌ها و در زمین است از آن خداست. و اگر آشکار کنید آنچه را در درون‌تان دارید، یا آن را پنهان سازید، خدا بوسیلهٔ آن شما را محاسبه می‌کند. بقره (۲)، ۲۸۴.



تکامل و ظهور ضمائر و انگیزه های درونی «ما فی صدورکم» و اعمال ناشی از آن و یا ظرف «یعلمه، یعلم» از جهت فعلیت و ظهور علم خدایی: خدا آنچه را در قلوب و آنچه در آسمان ها و زمین است می داند و خدا بر هر چیزی بس تواناست، آن علم یا توانایی در روزی که هر نفسی آن چه را از خیری انجام داده در حالی که [آن خیر] حاضر شده، آشکار می شود. شاید هم ظرف «يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» از جهت روز بروز تحذیر و نهایت مصیر باشد: خدا شما را تحذیر می کند از خود و مصیر به سوی اوست در روزی که می یابد هرکسی ... و شاید که «يَوْمَ تَجِدُ» ظرف همه این افعال و صفات: «يَحْذَرُ اللَّهُ، المصير، یعلمه، یعلم، قدیر»، یا فعل مفهوم «احذروا... ولیحذروا... اذکروا» باشد، چون فعلیت و تحقق و کمال و نهایت این افعال و صفات در چنین روزی است که باید هشیار و به یاد آن بود، این گونه آن را تصویر کرد.

«یوم تجد کل نفس...» تجد، از وجدان مقابل فقدان، یافتن چیزی است که مفقود شده است و در جستجوی آن بوده اند، چون عمل خیر ناشی از اراده و اختیار است، مقصود از «کُلُّ نَفْسٍ» هر نفس انسانی است که عمل ارادیش برای ابقا و بقای محدود و نامحدود انجام می گیرد: از تغذیه، تولید مثل، جمع و تکثیر اموال، بنا و تحکیم برای ابقا و تأمین نفس و بقای شخصی. یا در مدار وسیع تر و برتر برای مصلحت و خیر دیگران و احراز شخصیت و تأمین ابدیت که به معنای تطبیقی خیر، راه خدا و خیر خلق است. پس عمل خیر چون افشاندن بذراست و فقدان آن در لابلای خاک های زمین، گسترده شدن آن به امید وجد آن در فصلی و مرحله دیگری است. و عامل خیر چون با هدایت آیین و عقل فطری، عمل را باقی و روینده می داند، گرچه فصل آن را نداند، پیوسته در جستجوی آن است، و یافتن آن در هنگام بروز و حضور آن پس از طی زمان و تحول و تشخیص یافتن آن است. ظاهر «ما



عملت» این است که هر نفسی عمل خود را می‌یابد نه آثار و پاداش آن را و نه عمل دیگری را. «من خیر» بیان ابهام «ماعملت» و یا تعمیم آن است: هر خیری که انجام داده گرچه ناچیز بوده باشد و به چشم نیاید، چون انسان خود از لفافه‌های طبیعت و زمان بروز می‌کند، عملش هم که وابسته به اوست بارز می‌شود: ﴿يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ...﴾^۱. «مُحْضَرًا» به جای «حَاضِرًا» که کشانده شدن و احضار عمل را می‌رساند، حال «تجد»، و یا مفعول دوم آن با تضمین معنای علم است: می‌یابد آن را در حال حاضر شدگی یا می‌یابد آن را حاضر شده. اگر «و ما عملت من سوء...» استیناف و مبتدا باشد خبر آن «تَوَدُّ...» است. درآیه خبری از یافتن و احضار عمل سوء نیست، بلکه تنها آرزویی است که میان او و آن عمل، جدایی افتد و از آن دور باشد تا از نزدیکی و دامن‌گیری و دنیاالگی آن رهایی یابد. یا عطف به «ما عَمِلْتَ مِنْ خَيْرٍ»، و «تَوَدُّ...» حال فاعل است و معنای آیه چنین می‌شود: و از عمل دوری می‌جوید، و هر عمل بدی را که انجام داده احضار شده می‌یابد، درحالی که دوست می‌دارد و آرزو می‌کند که میان او و آن عمل فاصله دوری باشد. پس بنا به عطف، عمل خیر و شر، هردو در آن روز دریافت و احضار می‌گردد و چنان که شخص عامل به عمل خیر تقرب می‌جوید و نمی‌خواهد از آن دور بماند، از عمل بد دوری می‌جوید و از آن نفرت دارد. چون «لَوْ» آرزوی نشدنی را می‌رساند، هر بدی و دوزخی که از آن برآمده پیوسته همراه و ملازم عامل است و هیچگاه فاصله‌ای دور و یا نزدیک از او نمی‌گیرد. «أَمَد»، نهایت فاصله زمانی و مکانی است. و می‌شود که «یوم تجد»... ظرف مقدم برای فعل «تَوَدُّ» و ضمیر «بَيْنَهُ» راجع به «یوم» باشد: آن روز هرکسی می‌یابد آنچه را انجام داده... آرزو می‌کند که میان او و آن روز فاصله درازی باشد. با این ترکیب، «تجد» صفت «یوم» و به تقدیر «يَوْمَ الَّذِي مَا عَمِلْتَ مِنْ

۱. روزی که ایشان ظاهر هستند هیچ چیزی از آنان بر خدا پنهان نمی‌ماند. مؤمن (۴۰)، ۱۶.



خَيْرٍ مُحَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ شَوْءٍ» جمله مفصل و به جای «مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ وَمِنْ شَوْءٍ مُحَضَّرًا» آمده است.

به هر صورت و هر ترکیبی، مفهوم و آهنگ خاصی را، با وحدت معنای اصلی و مشترک آیه «وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» می‌نمایاند. عطف و تکرار «وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» اخطار به دو خطر است: درآیه سابق پس از نهی «لَا يَتَخَذَ الْمُؤْمِنُونَ...» آمده است و دراین آیه، پس از ارائه مسیر نهایی و روزی که در پیش است: «یوم تجد کل نفس...». آن آیه هشدار است از اتخاذ ولایت کافران که متقابل با ولایت خدا و سلب مالکیت و تصرف خداوند است؛ این آیه هشدار است به روز بروز مالکیت مطلق خدا که دوره اختیار انسان به سر آمده و اعمال از حوزه تصرف عامل به حوزه تصرف و اراده خدا و ابراز کامل او در آمده است. آن اخطار در آغاز مسیر است و این در نهایت آن. هر دو اخطار به مقتضای صفت «رؤوف» است: «وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ».

چون نسبت به بندگان بسی مهربان است آن‌ها را از آنچه باید بر حذر باشند بر حذر می‌دارد و عاقبت محذور را می‌نمایاند. همین احساس و پی جویی و گریز از آن و نگرانی که از عمق قلب آدمی می‌جوشد و او را هشیار و مراقب می‌دارد، از نمودارهای صفت «رؤوف» است.

این آیه بیان و نتیجه‌ای از آیه قبل: «قُلْ إِنْ تُخَفُّوْا...» است. چون آنچه از نتایج و مبادی اعمال و خلیات و انگیزه‌های درونی و نفس در احاطه علم خدا هستند، همان که به آن چه در آسمان‌ها و زمین است احاطه دارد و علم خدا عین وجود و ایجاد و بقا است، پس هیچ عملی که وجود یافته معدوم نمی‌شود و در مسیر حیات تحول و کمال می‌یابد، گر چه عامل، عمل خود را در خلال زمان و پرده‌های طبیعت



و غفلت گم کند یا از یاد ببرد. روزی برمی آید که آفاقِ درون و برون حیات را روشن می کند و تاریکی های دنیا و طبیعت را از میان می برد. در آن روز هر نفس عامل آنچه را گم کرده از چشم اندازش دور شده می یابد و آن را در برابر خود حاضر شده می نگرد. تقابل خیر با سوء - با آنکه خیر مقابل شرّ، و سوء مقابل حسن است - اشعار بدین دارد که هر خیری نیک و مطلوب است و هر سوئی شرّ و مطرود. این گونه بیان و تقابل از بلاغت خاصّ قرآن است. «ما»ی ابهامی «ماَعَمِلَتْ» و «مِنْ» استیعابی «مِنْ خَيْرٍ وَ مِنْ سُوءٍ» دلالت بر این دارد که هر عمل کوچک و بزرگ بقا دارد، گرچه در لفافه طبیعت و غفلت پنهان شود، در مسیر کمال حیات همی آشکار و آشکارتر می گردد و با عامل و احاطه بر او، یا به سوی قرب و کمال و خوشی ها پیش رود و پیش می برد یا در جهت بُعد و سقوط و آتش می کشاند و این مقتضای الوهیت و علم احاطی اوست: «يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ». و نیز مقتضای اسم خاص «رؤوف» است که هر عملی را که از مبدأ اختیار و [موجود] زنده است، ابقا نماید و نیز عمل خیر را پیش برد و مضاعف نماید و «سوء» را تحت الشعاع خیر گرداند و با عمل خیر، «سوء» را ناتوان و محو کند: «وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ».

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ». «إِنْ كُنْتُمْ» بجای «إِنْ تُحِبُّونَ» ثبات و جایگزینی فعل را می رساند. «حَبّ» انفعال نفسی و آگاهانه از تأثیر مطلوب است که چون جای گرفت و تکوین شد و ثبات یافت، از مقوله فعل و جاذب می گردد «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ». با این تعریف، چون جاذبه های طبیعی و غرایز حیوانی آگاهانه نیست، جز به مجاز بدان ها «حَبّ» گفته



نمی‌شود. «حُبّ» تکوین یافته فعلی و تعقلی، مرتبه کامل حُبّ عاطفی و انفعالی است. جزای شرط «إِنْ كُنْتُمْ...»، «فَاتَّبِعُونِي» است و «يُحِبِّكُمُ اللَّهُ»، نتیجه آن است. افعال مضارع، استمرار «حُبّ» را می‌رساند: اگر راستی چنین شده‌اید که همی خدا را دوست می‌دارید باید از من پیروی کنید تا خدا شما را در نهایت آن دوست بدارد. پس تبعیت از رسول مُبَيَّنِ راستی محبت به خداست. و شاید که «يُحِبِّكُمُ اللَّهُ» قرینه و جزای شرط مقدر باشد: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ وَ تُحِبُّونَ (أَوْ تُرِيدُونَ) أَنْ يُحِبِّكُمُ اللَّهُ، فَاتَّبِعُونِي» و «يُحِبِّكُمُ اللَّهُ» جزای نهایی و پس از جزا است: اگر راستی خدا را دوست می‌دارید، (یامی خواهید) که خدا شما را دوست بدارد از من پیروی کنید، خدا شما را دوست می‌دارد. با این ترکیب، «فاتبعونی» بیان طریق برای جلب محبت خداست تا تابع همچون متبوع محبوب، از هر جاذبه‌ای برهد و در حوزه جاذبه محبوب مطلق واقع شود، چه کوشش محب همین است که کششی از محبوب دریابد و گر نه، کوشش (عاشق بیچاره) به جایی نرسد و نرساند، و همین منظور نهایی محب صادق است که محبت انفعالی فعال گردد و عقل و اندیشه و احساس او را فرا گیرد «ان کنتم تحبون الله...» و به کوشش و جستجویش و دارد تا طریق جلب محبت محبوب را بیابد. **«خانه آنلاین» «طالقانی و زمانه ما»**

حُبّ انسان، کشش اختیاری و آگاهانه به آن چیزی است که سود یا لذت یا کمال آورد و در واقع صورت تکامل یافته‌ای از جاذبه عمومی است که در جذب و انجذاب ذرات و غرایز و کشش‌های زندگان برای بقا و کمال جریان دارد. هر محبوبی و جاذبی کمال و لذت و بقایی در بردارد. انسان پیوسته در جستجوی محبوبی است که بقایش بخشد و از نقص به کمالش رساند. از حب شهوات تا جمال صوری و هنر و علم. از هر محبوب و جاذب نسبی که خود را رها کنید به محبوب والاتری می‌رسد. و همین که مبدأ هر کمال و خیری را شناخت می‌کوشد به سویش بگراید و راهی به سویش



یابد که مجذوبش کند و از جاذبه هر محبتی او را برهاند و یک سر به سوی او روانه شود. این حب باید در وجودش جای گیرد و تکوین یابد تا آماده حرکت گردد: «ان کتتم تحبون الله...» نه همین «ان تحبون الله» تبعیت از آن کس که این راه را رفته، عنایت و حب محبوب را جلب می‌کند: «یحیبکم الله».

برای رسیدن به مقام کامل و والای حب خدا چه طریقی می‌توان یافت جز طریق محقق و پیموده شده‌ای که در راه و روش حیات رهبری نمودار شده که از هر جاذبه محبت شرک آمیز و بازدارنده رهیده است و مجذوب و حل جمال و کمال مطلق گردیده تا به افق اعلای کمال رسیده و به حوزه و جاذبه و قوس نور و قدرتش آویخته شده ﴿وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى، ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۱. برای انسان متکامل و مجذوب حب کمال، جز پیروی از او و مانند او راه دیگری نیست. «قل ان کتتم تحبون الله»، و پیروی از راه و روش او همان راه خدا و تنزه از هرگونه شرک است: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۲. چون تبعیت و تقلید نخستین انگیزه فطری انسان برای تکامل راه و روش است، اگر این انگیزه به سوی تقلید از نمونه‌های منحرف و یا ناقص کشاند موجب رکود و نقص و آلودگی و انحراف می‌شود و به جای آن که از افق وسط و فطری انسانی به افق اعلا پیش برد، به سوی افق ادنای حیوانی سقوط می‌دهد، و تبعیت از شخص کامل و نائل به افق اعلا، به مرتبه اطاعت می‌رساند. چون در هر مرتبه از تبعیت، جاذبه حق کامل تر و احساس به کمال بیشتر می‌گردد تا به اطاعت، آنگاه به تسلیم مطلق می‌رساند: «فَقُلْ أَسْلَمْتُ

۱. در حالی که او در افق اعلی بود. سپس آویزان آمد و نزدیک شد. تا [فاصله‌اش] به قدر [طول] دو [انتهای]

کمان یا نزدیک ترشد. النجم (۵۳)، ۷ تا ۹.

۲. بگو این است راه من که من و هر کس پیروی‌ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم و منزّه است خدا و من

از مشرکان نیستم. یوسف (۱۲)، ۱۰۸.



وَجِهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعْنِ»، در این مرتبه است که از هر ولایتی می‌رهد: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ» و خود به مقام ولایت می‌رسد:

﴿الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾^۱ آنکه به افق اعلای تسلیم و کمال رسیده ولایت مطلق بر مؤمنان دارد: ﴿الَّذِينَ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾^۲.

محبت و ابعاد و مراتب آن. حب و دوستی میل و جذب به هر چیزی است که لذت بخش و ملایم با ادراک و یا سبب بقا و کمال باشد. سرچشمه و منشأ هر حبی، حب ذات است و هر چه ابعاد شناخت خود بیشتر و عمیق‌تر باشد، حب بدان بیش تراست و هر چه اثرش در بقا و دوام و کمال ذات بیشتر شناخته شود، حب بدان شدیدتر و عمیق‌تر می‌گردد. چون آدمی تحت همین ترکیب جسمی واجزا و لوازم و حواس آن رامی‌شناسد، با آنچه ملایم و لذت بخش و مؤثر در نگهداری و سلامت و بقای آن باشد محبت می‌ورزد. بعضی از این گونه محبوب‌ها مستقل و بلاواسطه یا وسائط است، مانند غذا، لباس، مسکن و وسایل دفاع از گرما و سرما و بیماری، و بعضی از آن‌ها بواسطه یا وسائط است، مانند: مواد و ابزار و وسایل که آن‌ها را آماده می‌کند و یا می‌سازد و آنچه این گونه مواد و وسایل را فراهم می‌کند. و هم چنین محبوبیت فرزند و زن و خویشان و قبیله و ملت و کشور که به حسب تأثیر و احساس و قرب و بُعد متفاوت است. بعضی از این‌ها از جهت سلامت و بقای محبوب است گرچه نامطبوع باشد، مانند برخی از غذاها و دواهای درمانی، و بعضی مطبوع است مانند غذاهای

۱. مردان و زنان باایمان ولی یکدیگراند. توبه (۹)، ۷۱.

۲. پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. احزاب (۳۳)، ۶.



دارای مزه و رنگ و بوی مطبوع و زیبایی و تناسب و لطافت در لذات جنسی و بقای نوع. بعضی از محبوب‌ها کمالی است، مانند اصوات و آهنگ‌ها برای حس شنیدنی و زیبایی‌ها و تناسب برای حس دیدنی که قدرت درک و احساس و توجه و نزدیکی و دوری و تقابل و محاذات این‌ها در اشخاص و شرایط متفاوت و مربوط به حواس است. تا آنگاه که ادراکات ذهن به کار افتد و به اخذ و ضبط و ترکیب و تصویر آنچه از حواس دریافتی آغاز کند و وسعت یابد، محبوب‌ها و معشوق‌ها می‌گزینند، مثال‌ها و نمونه‌هایی می‌سازد که بسا جز در ذهن وجود ندارد، و آن نمونه‌های جمال و کمال حسی را با جمال معنوی مانند علم و قدرت و عدل و احساس، ترکیب و تصویر می‌کند و گاه با تلقین و یا جاذبه حسی آن‌ها را به اشکال بت‌های قدرت و زیبایی و قهر و جنگ در می‌آورد. این مسیری است که اجتماع بشری در تاریخ خود پیموده و اکنون در سر فصل گزینش عقاید و افکار است. با تکامل قدرت درک ذهن، جمال حسی تحت الشعاع جمال معنوی قرار می‌گیرد. حب و شیفتگی به پیمبران و رهبران از این قبیل و برتر از زمان و مکان و نیازهای زندگی و جمال و کمال محسوس است و بدان حد می‌رسد که برای زنده نگاه داشتن یاد آن‌ها داستان می‌سازد و حماسه می‌سراید و در راه تحقق هدف‌ها و مقاصد آنان از لذات محبوب‌های دیگر می‌گذرد و مال و جان بذل می‌کند. این شیفتگی و خود باختگی برای همان صفات عدل و احسان و علم و قدرت است، گرچه خود بهره‌ای از شخص و صفات آنان نداشته باشد و در فواصل زمانی و مکانی دوری باشد، چون این صفات شایسته و مخصوص



انسان است، چنانکه هر موجودی صفات کمال و جمال شایسته و مخصوص به خود دارد مانند جمال و زیبایی اندام و چهرهٔ انسان که با جمال سبزه و گل و درخت و دیگر پدیده‌های طبیعت و پدیده‌های صنعت مانند آهنگ و بنا و خط و لباس و فرش و ظرف متفاوت است. با آهنگ تعالی و تجرید ذهن و تفکر، صفات از قید زمان و مکان و تصویر و ترکیب آزاد می‌شود و نمونه‌ها و نمودها در پرتو صفات و تجلیات صفات رخ می‌نماید و گرایش از موصوف‌های پراکنده به سوی صفاتی چون علم و قدرت و جمال و حکمت می‌شود که در همهٔ پدیده‌های جهان و روابط و قوانین آن ظهور دارد و از صفات نسبی و اضافی به صفات مطلق و جامع و مبدأ همهٔ صفات و تجلیات می‌گراید. این منتهای صعود در خط تکامل انسان است که از محبت به نیازهای جسمی و لذات آن آغاز شده در مسیر هر جاذبه و محبوی گذشته تا به محبت و شیفتگی موصوف‌هایی به صفات روحی و اخلاقی آنگاه صفات نسبی و مجرد و مطلق تا مبدأ صفات می‌رسد و هر مرتبهٔ عالی جامع‌تر و خالص‌تر از مرتبهٔ سافل و مرتبهٔ سافل فاقد مرتبهٔ عالی است، چنانکه طفل، فاقد درک و لذات بالغ است، و مجذوب مال و شهوات، فاقد لذات قدرت و ریاست و همهٔ این‌ها، از لذات علم و معارف محروم‌اند و آنکه مجذوب علم و معارف است، از صفات مطلق و مبدأ صفات محجوب است، و به عکس، آنکه به مرتبهٔ عالی‌تر رسیده مرتبهٔ پست‌تر را به صورت کامل ترداد و هرچه شناخت و آگاهی بیشتر شود، محبت‌ها خالص‌تر و جامع‌تر می‌شود. انگیزهٔ حب، آگاهی و شناخت می‌آورد و آگاهی محبت می‌افزاید و



افزایش آن، که در اصطلاح عرفا و شعرا «عشق» است، همه حواس و مدرکات را به سوی محبوب و وصل آن می کشاند و همه استعدادها را در راه آن برمی انگیزد و شور و حرکت و شعر و هنر پدید می آورد و در پرتو آن جمال و کمال متعالی، دیگر اشیاء را می نمایاند، یا تصویر می نماید و می آراید و بدانها حرکت و حیات و گرمی و شور و شورش می بخشد:

آتش عشق است کاندر نی فتاد

شورش عشق است کاندر می فتاد^۱

و دردها و رنجها را می زداید:

ای دوی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما^۲
پس اگر انگیزه حب در ضمیر آدمی - کمون متبلور کائنات و طبیعت - مبدل و متکامل نشود شعله آن خاموش می گردد، حرکت و شور و تکامل متوقف می شود و توقف، سردی و مرگ است و موجب توقف وصل اوست. بی نیازی و یا احساس به بی نیازی، زوال محبوب است و چون وصول به هر محبوب محسوس و محدود و نسبی موجب توقف و یا زوال پذیر است، پس یا باید حرکت حیات و تکامل که انگیزه آن محبت است متوقف شود و یا محبوب های برتر و ثابت تری گزیند که دارای مراتب و مقاماتی باشد تا با وصول به هر مرتبه و مقام، محبوب برترش رخ نماید و جاذبه آن به سوی صعود و تکامل بکشاند و جوهر حب را که شعاع هایی از آن در مراتب گذشته

۱. مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد رومی، دفتر اول، بیت ۱۰.

۲. همان، بیت ۲۴.



پرتو افکنده با همه تجلیات و جمال و کمالش بروز دهد و همین که جاذبه حب از سرحد جاذبه‌های زایل و فانی رهایی یافت و به عقد جوهرهای مجرد و به صورت عقیده درآمد و به کمال و جمال مطلق که همه محبوب‌ها پرتوی از آن است، گرایید پیوسته به عکس جاذبه‌های دیگر، قوت و شدت می‌یابد: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾^۱. چون آدمی مجذوب است به آنچه نیازش را برآورد و مجذوب جمال و احسان و علم و قدرت است، اگرچه در زندگی گذرا به آن‌ها نیازی نداشته باشد، تا آنجا که برای وصول بدان‌ها و در راه عقیده بدان‌ها از دیگر لذات و مال و جان می‌گذرد، پس آن که مبدأ هربی نیازی و احسان و علم و قدرت جمال باشد محبوب و مقصود نهایی انسان متکامل است.

در دو عالم غیب و ظاهر اوست اوست

دوستی دیگران بر بوی اوست

دوستی اصل باید کرد و بس

کتابخانه آنلاین «طالقانی» فرع را بهر چه دارد دوست کس

اصل داری فرع گو، هرگز مباش

تن بمان و جان همه ای خواجه تاش^۲

و همان آخرین منزل سالکان و اولین منزل نازلان است:

تَرَكْتُ هَوَى لَيْلَى وَ سَعْدَى بِمَعَزَلٍ

وَعُدْتُ إِلَى مَصْحُوبٍ أَوَّلِ مَنْزِلٍ

۱. و کسانی که ایمان آوردند عشق شدیدتری به خدا دارند. بقره (۲)، ۱۶۵.

۲. شاعر و منبع شعر دانسته نشد.



نَقْلُ قُودَاكَ حَيْثُ شِثَتْ مِنَ الْهَوَى

وَمَا الْقَلْبُ إِلَّا لِلْحَبِيبِ الْأَوَّلِ

كَم مَنَزِلٍ فِي الْأَرْضِ يَأْلَفُهُ

الْفَتَى وَحَيْنُهُ أَبَدًا لِأَوَّلِ مَنَزِلٍ^۱

بیان و تعبیرات عارفان و پارسایان و اشعار شاعران دلباخته که آمیخته با تشبیهات و استعارات محسوس است، برای نمایاندن جمال مطلق و ازلی و انعکاس همان است. در حقیقت نیروی محرک و انگیزنده و شکوفنده، همان حب مکمون است نه محبوب‌ها. همان است که از درون طبیعت می‌جوشد و به صورت قوه و نیروی جاذبه و آگاهی و علم و عمل درمی‌آید و محبوب می‌گزیند، می‌رساند، می‌گریزند و می‌گذرد و تجربه می‌کند، از محسوس به ذهن و عقل تجربه می‌کند تا هر چه قدرت دارد می‌رود، تجربه پس از تجرید، و تکمیل پس از کمال. اگر حقیقتش تعریف و تجربه ندارد، آثارش

۱. عشق لایلا و سعدا را ترک کرده به گوشه‌نشینی رفتم، و به رفیق همراه نخستین منزل بازگشتم. قلبت را از عشق به هرجا خواستی منتقل کن، در حالی که قلب حاضر نیست جایگاه عشق کسی جز معشوق نخستین باشد. چه بسا منزلی در سراسر زمین هست که جوان به آن انس می‌گیرد، در حالی که همیشه برای نخستین منزل با اشتیاق می‌نالد.

شاعر و منبع این بیت‌ها شناخته نشد، لیکن آقای «ابوالفضل خوش منش» می‌نویسد: «اشعار فوق منسوب به ابوحامد غزالی است. ضبطی که آیت الله طالقانی از این ابیات به دست می‌دهد با ابیات منسوب به ابوحامد که در کتب مختلف آمده مغایر است:

وَعُدْتُ إِلَىٰ مَصْحُوبِ أَوَّلِ مَنَزِلٍ	ترکت هوی لیلی و سعدی ببعزل
مَنَازِلُ مِنْ تَهْوَىٰ رَوَيْدِكَ فَانْزِلِ	و نادت بی الاشواق مهلاً فأنها
لِنَسْجِي غَزَاً فَكَسَرْتُ مَغْزَلِي	نسجت لهم نسجاً رقيقاً فلم أجد

و در باورقی توضیح داده‌اند که بیت سوم با دو بیت دیگر همخوانی ندارد و احتمالاً الحاقی باشد...

ابوالفضل خوش منش، سید محمود طالقانی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۹۲، ص ۲۸۴.



حرکت و شور و جذب و انجذاب است که جهان را پرکرده و پرخون و خطر همچون نیروی جاذبه با همه مظاهر جمال و جلال و خطرهایش [کرده است]. ایمنی از خطرهای و برخوردها و کشش‌های متضاد و ذنوب ناشی از آن‌ها و توقف و سقوط، ایمان است و حب به محبوب مطلق و پیروی و هم‌قدمی با آن که این راه را پیموده و از خطرات آن گذشته و وحی‌های آن را منعکس کرده است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

اطلاق صفت محبت به خدا مجازی و از جهت معانی و لوازم مشترک است، زیرا الفاظ و لغات عمومی آن مفاهیم و معانی را می‌نمایانند که مطابق احساس و ادراک متعارف عموم باشد و برای همین ادراک‌ها وضع و طبقه‌بندی شده است و چون از مفهوم مطابقی و یا لازمی هر صفتی انفعال و تغییر و استکمال برمی‌آید و ذات باری منزّه و برتر از این‌هاست، اطلاق آن صفات به خدا معانی دیگر و برتری دارد. چنانکه کلیه صفات و لوازم آن از جهت نسبت، مفهوم متغیری را می‌نمایاند. مفهوم نسبت محبت به مقام سافل و یا متعلّم، انجذاب و استکمال است و نسبت به مقام برتر و معلّم، جذب و اکمال و بخشیدگی و بخشودگی. نسبت صفت محبت به خدا مفهومی در همین حدود دارد. آن که به سویش گراید و از رسولش پیروی کند و متصف به صفاتی چون تقوا و صبر و توکل و طهارت و عدل و خشوع شود و در سنگر جهاد درآید، شایسته محبت خدا می‌گردد و خدا راهش را می‌گشاید و موانع و جاذبه‌های مخالف را از میان برمی‌دارد و رشد و تقریش می‌دهد و بخشیده و بخشنده‌اش می‌گرداند.



«يُحِبُّكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ». «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. يُحِبُّ الصَّابِرِينَ. يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ. يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ. يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرَّضُونَ». چنانکه کفر و کفران و ظلم و طغیان و سرکشی و اعراض از حق و سرخوشی به هواها و فساد و خیانت و گناه و بداندیشی و بدبینی و بدگوی شعله محبت را خاموش می دارد و استعدادها و مواهب انسانی را می کشد و از جاذبه کمال حق می راند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ. لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ. لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ. لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ. لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ. لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ. لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ. لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ. لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلَاً فَخُوراً. لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّاناً أَثِيماً. لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ. لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ». آن ها با خود و خلق یگانه و دوست اند؛ این ها از خود و خدا و خلق بیگانه و با همه دشمن اند.

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ». اطاعت، فرمانبری از فرمان (امر و نهی) کسی است که مطاع و ولی شناخته شده است. کمال این شناخت برای بسیاری از مردم با اتباع (پیروی) یا تقلید علمی از راه و روش و یا پس از آن، از کسی است که همی شایسته پیروی شناخته شده است، گر چه مقام ولایت و اطاعتش را نشناسد و یا پیروی از او آزمایشی باشد. پس چون اطاعت آگاهی و شناخت و خضوع روحی است، می شود که کسی مطیع نباشد و تابع باشد و یا شاید با تبعیت و یا پس از آن آماده اطاعت و مطیع گردد. به بیان دیگر، اتباع پس از شناخت اجمالی از روش و عمل و اطاعت با بینش و شناخت تفصیلی از مقام معنوی است. حب خدا مانند هر حبی به جستجوی راهی برمی انگیزد و مسئولیتی می آورد تا به قرب محبوب رساند. نخستین راه تبعیت از کسی است که این راه را پیموده و از موانع و دوافع و مراحل آن گذشته است. در این راه یا پس از [رسیدن به



مقام [قرب، بینش و آگاهی به مسئولیت تابع رخ می‌نماید و حس شناخت حقوق و حدودش بیدار و فعال می‌گردد تا قربش را دوام دهد و هر چه بیشتر خود را به محبوب نزدیک گرداند و از فرمان‌های او الهام بگیرد و الهامات عملی او را تحقق دهد و الهامات علمی را تکامل بخشد. این همان اطاعت است. از این نظر، امر «فَاتَّبِعُونِي» و «اطيعوا»، ارشاد به طریق محبت خدا و قرب است و در این مقام متعالی، اطاعت رسول خدا همان اطاعت خدا و قرب اوست که گویا از همین جهت بی‌فاصله و تکرار «واطيعوا» - «اطيعوا الله و الرسول» - آمده تا چون احکام و فرمان‌ها بسط یافت و در مسیر زندگی نازل شد، اطاعت رسول به صورت سنت گسترش یابد و در طول اطاعت خدا درآید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱ که پس از امر به تأدیه امانات و حکومت به عدل و در مورد تنازع آمده است، اطاعت در این مسائل خیر و احسن تأویل است، «ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» و سرپیچی از اطاعت آن مقام «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ»، کفر است و روی گرداندن از خدا و قطع رابطه و محبت او که سقوط است «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ». فعل منفی «لَا يُحِبُّ»، به جای اثبات «إِنَّ اللَّهَ يَعْدُو الْكَافِرِينَ» همین إعراض و قطع مطلق رابطه را می‌رساند. چون دشمنی (عداوت) هم نوعی ربط و توجه است. [خدا دوست نمی‌دارد] یعنی یکسر واگذار به خود می‌شوند. «الْكَافِرِينَ» به جای ضمیر جمع «هُم» برای تعمیم و إشعار بدین است که سرپیچی از اطاعت خدا و رسول کفر است.

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و پیامبر و صاحبان امر از خودتان فرمان ببرید. نساء (۴)، ۵۹.



إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ
وَأَلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٣﴾

{ ۳۳ } همانا خدا پاکیزه کرد و گزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان.

ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾

{ ۳۴ } تباری که برخی از آن‌ها از برخی دیگر هستند و خدا بس شنوا و داناست.

إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ
مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٥﴾

{ ۳۵ } آنگاه که گفت زن عمران: ای پروردگارم من نذر کردم برای تو آنچه در شکم خود دارم که آزاد باشد، پس نیک بپذیر از من که همانا تو، تویی بس شنوا و دانا.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا
أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ
الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي
أُعِيدُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ ﴿٣٦﴾

{ ۳۶ } پس همین که آن را بنهاد گفت: پروردگارم! من آن را نهادم مادینه. و خدا داناست راست به آنچه بنهاد و نیست نرینه همچون مادینه، و همانا من او را مریم نامیدم و همانا پناه می‌دهم او را به تو و تبار او را از آسیب شیطان رانده شده.

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا
حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا
زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ
يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لِكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ
حِسَابٍ ﴿٣٧﴾

{ ۳۷ } پس به خوبی پذیرفت او را پروردگارش پذیرفتنی نیک و رویانیدش رویشی نیک و زکریا را کفیل او گرفت. هرگاه زکریا بر او در محراب در می‌آمد همی یافت نزد او روزی‌ای را گفت: ای مریم از کجا (چگونه) است برای تو این؟ گفت آن از نزد خداست. همانا خداوند روزی می‌دهد هر که را خواهد بی حساب.



{۳۸} در آن هنگام برخواند زکریا پروردگارش را، گفت: پروردگارا ببخش برایم از نزد خود ذریه‌ای پاکیزه. چه براستی تو بس شنوای درخواستی.

{۳۹} پس آوا دادند او را فرشتگان در حالی که او ایستاده نماز می‌گزارد در پرستشگاه، که همانا خدا مژده می‌دهد تو را به یحیی همان که گواهی دهنده است به کلمه‌ای از خدا! و بزرگوار و پارسایی است خوددار و پیمبری است از شایستگان.

{۴۰} گفت پروردگارا از کجا باشد مرا پسری با آنکه پیری مرا فرا گرفته است و زنم هم نازاست. گفت این چنین است خدا، انجام می‌دهد هر چه را بخواهد.

{۴۱} گفت پروردگارا بگذار برایم نشانه ای. گفت: نشانه تو آن است که سخن نمی‌گویی با مردم سه روز جز به رمز و یادآور پروردگارت را بسیار و بستیای شامگاهان و بامدادن.

{۴۲} و آن گاه که فرشتگان گفتند: ای مریم همانا خدا برگزیدت و پاکت کرد و برگزیدت بر زنان جهانیان.

{۴۳} ای مریم به فروتنی روی آر برای پروردگارت و سجده گزار و رکوع کن با رکوع کنندگان.

{۴۴} این موضوع از اخبار راز نهان است که وحی می‌کنیم آن را به سوی تو. نبودی نزد آنان آن گاه که همی افکندند چوبه‌های خود را تا کدامین آنان به کفالت آرد مریم را و نبودی نزد آنان آن گاه که با هم ستیزه جویی می‌کردند.

هَٰذَاكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (۳۸)

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ (۳۹)

قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۴۰)

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعِشِيِّ وَالْإِبْكَارِ (۴۱)

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (۴۲)

يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳)

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (۴۴)



{ ۴۵ } آن گاه که فرشتگان گفتند: ای مریم خدا براستی بشارت می دهد تو را به کلمه ای از خود، نامش مسیح عیسی فرزند مریم آبرومندی است در دنیا و آخرت و از مقربان.

{ ۴۶ } و سخن گوید با مردم در گهواره و بزرگسالی و از شایستگان است.

{ ۴۷ } مریم گفت پروردگارا چگونه باشد برای من فرزندی با آن که نسوده مرا بشری؟ گفت چنین است، خدا می آفریند آنچه را خواهد. همین که بگذراند فرمانی را پس همین بس که می گویدش باش پس می شود.

{ ۴۸ } به او می آموزد کتاب و حکمت و تورات و انجیل را.

{ ۴۹ } و هم او فرستاده ای است به سوی بنی اسرائیل که همانا با خود آورده ام نشانه ای از پروردگار شما که براستی می آفرینم برای شما از گل همچون پیکر پرنده و می دمم در آن پس می شود پرنده ای به اذن خدا و بهبود دهم کور مادرزادی (یا دیوانه) و سپس را و زنده می کنم مرده را به اذن خدا. و آگاهی دهمتان به آنچه می خورید و آنچه انبار می کنید در خانه های تان. براستی در آن نشانه ای است برای شما اگر باشید مؤمنان.

{ ۵۰ } و همی گواهی دهنده ام مرا آنچه را پیش رویم است از تورات و تا حلال کنم بعضی از آنچه حرام شده بر شما؛ و آورده ام با خود نشانه ای از پروردگار شما پس پروا گیرید خدا را و فرمان برید مرا.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنْ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٥﴾

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٤٦﴾

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿٤٨﴾

وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾

وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِإِحْلَالِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿٥٠﴾

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ
مُسْتَقِيمٌ ﴿٥١﴾
{ ۵۱ } همانا خداست پروردگار من و پروردگار شما
پس بپرستید او را این است راه راست.

شرح لغات:

اصطفی، (اصطفی از باب افتعال با قلب تاء به طاء): آن را خواست تصفیه کند آن
هم پذیرفت، پاکیزه‌اش کرد، از آلودگی و آمیختگی صافش کرد، برگزیدش، خالصش
کرد. از صفا و صفوة: پاکیزه، گزیده، خالص.

آل، از اهل که «هاء» به «الف» مبدل شده و تصغیرش «أهیل» است: منسویین
خاص خونی و روحی که نسبت به شخص ممتازی داده می‌شود.

ذُرِّیَّة، با سه حرکت ذال، از «ذَرَوَة»، واو و راء دوم قلب به یاء شده است. یا از
«ذُرْوِیَّة»: منسوب، نسل، اولاد. از «ذَرَّ» (مشدد): غبار پراکنده، پاشیده، مورچه ریز،
ریز از هر چیز. یا «ذُرِّیَّة» از «ذَرَّ»: تکثیر، تفریق، آفرینش، بذرافشانی، پاک کردن دانه.
یا از «ذَرَوَة»: بالا، بلند.

مُحَرَّر، از «حُرَّ» (به ضم حا): آزاد، آزادمنش (به فتح حا): کتاب را پاک نویس
کردن، گرمی تشنگی، رنج.

كَفَّل: سرپرستی کرد، در برگرفت، روزیش داد، شخص یا مال را ضمانت کرد.
مِحْرَاب: صدرخانه، برترین موضع، جای امام در مسجد، جایگاه شیر، محل
مقدس در معبد، مکان حرب = جنگ و درگیری.

هَنَالک: اشاره به مکان دور یا مقام بلند یا حال و کیفیت. اصل آن «هنا»: اشاره به
نزدیک با «هاء»: ههنا: با کاف خطاب: اشاره به متوسط. با لام تأکید یا اختصاص:
«هنا لک»، مانند «ذا» در «هذا»، «ذاک» و «ذالک».

لدن، به ضم و فتح و کسر لام و سکون دال و اعراب مختلف لام: ظرف زمان و



مکان همچون «عند» ولی اخص از «عند» و نزدیک تر از آن. لَدُنْ (به صورت فعلی) به معنی نرم شد از هر چیزی.

عَاقِر، از «عقر» (به فتح عین): نازا، بی نتیجه. (به ضم): زخم زدن، نحر کردن، دست و پا را قطع کردن، از پیشرفت باز داشتن (به کسر): رمز، بهت زدگی.
عَشِيٍّ: آغاز تاریکی، پایان روز، تاری چشم، شبکوری، شباهنگی، شب چرانی، بخشش خواهی.

إِبْكَار، (به کسر همزه) مصدر: به بامدادان درآمدن، روی آوردن صبح. بُكْرَةً (به ضم باء) بامدادان، آغاز صبح. (به فتح)، جمع بکر (به کسر باء) دختر، نخستین فرزند، آغاز کار، کاری سابقه.
اقلام، جمع «قلم»: آن چه برای نوشتن تراشیده شده، چوبه بخت آزمایی. «قَلَم» (به سکون لام) تراشیدن، بریدن، بریده بریده کردن.

مسیح: نام یا لقب عیسی بن مریم (شاید که عربی و عبری آن مرداف باشد) به معنای مفعولی: روغن مال شده، پاک شده از بدی ها. به معنای فاعلی: مسح کننده، پاک کننده، سیاحت گر.

کهل: بزرگسال، آن که عمرش در حدود بیش از سی و یا پنجاه باشد.
هیئة: حال و چگونگی شکل و صورت، صورت جالب و نیک، از «هَاء»: نیک شد، به سوی آن روی آورد، مشتاق آن شد، برای چیزی آماده شد.
اکمه: کور مادرزاد، شب کور، تار چشم، رنگ پریده، دیوانه شده. از «کمه»: کور شدن، غبار گرفتن، زائل شدن عقل.

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ». از ریشه و هیأت فعل «اصطفی» گزیدن و تصفیه و خالص کردن و برتر آوردن، برمی آید، و مفهوم ضمنی و لازمی آن نوعی درهمی و آمیختگی سابق را می رساند که این معنی



از افعال و مصادر مرادفی (مانند اختیار، انتخاب، اجتناء) مفهوم نمی‌شود، چون مفهوم این مصادر همین با اختیارگزیدن و گزیده (نخبه) را برداشتن و چیزی را برای خود گردآوردن است و اشعاری به آمیختگی و تصفیه و شایستگی و برتری گزیدن را ندارد، و نیز «اصطفاء» دلالت ضمنی دارد که حقیقتی خالص و پاک و ذاتی، با عوارض نامتجانس، درهم و آلوده شده است و نیرویی می‌تواند آن را تصفیه و خالص و گزیده گرداند. این امر در ترکیب انسان متعالی باید همان گوهر ذاتی و ممیز استعدادی باشد که آمیخته و محکوم یا در حال تضاد با غرائز و جواذب متسافل گردیده است، و می‌شود که با آمادگی و انگیزه‌های درون و نیروی جاذبه امدادی و قاهر خلاص و خالص و تصفیه شود و برتر آید. آن قدرت قاهر باید همان محبت خدا به بنده - به تعبیر قرآن - و اثر آن باشد: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ». و در حدیث آمده است: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ فَإِنْ صَبَرَ اجْتَبَاهُ فَإِنْ رَضِيَ اصْطَفَاهُ»^۱. «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا جَعَلَ لَهُ وَاعِظًا مِنْ نَفْسِهِ وَ زَاجِرًا مِنْ قَلْبِهِ يَأْمُرُهُ وَ يَنْهَاهُ»^۲. این مراتب محبت خداست. خواست و گرفتاری و درگیری، آنگاه پایداری و کوشش و پذیرش و گزیدگی و سپس خلوص و تصفیه و همچنین آگاهی درونی و شناخت نیک و بد و اختیار کامل و مسئولیت. فعل «اصطفی» (از باب افتعال) مطاوعه، مبالغه، طلب و این قبیل معانی و مراتب را می‌رساند.

عامل محرک درونی و مؤثر فاعل «اصطفی» آن قدرت تکامل بخش است که

۱. چون خداوند بنده‌ای را دوست بدارد او را درگیر آزمایش می‌کند، چون صبر کرد او را می‌گزیند و چون راضی شد او را تصفیه می‌کند. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۴۲، باب ۱۸، فضل التگری والصر...

۲. چون خدا بنده‌ای را دوست بدارد پند و اندرز دهنده‌ای از خودش بر او می‌گمارد که همی او را امر و نهی می‌کند. این حدیث در حکمت ۱۵۴ نهج الفصاحة بدین صورت آمده است: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا جَعَلَ لَهُ وَاعِظًا مِنْ نَفْسِهِ يَأْمُرُهُ وَ يَنْهَاهُ»: هنگامی که خدا خواست به بنده‌ای خیری دهد پند دهنده‌ای از وجود خود او برایش قرار می‌دهد که به او امر و نهی می‌کند.



نیازمند آماده را به سوی کمال می‌کشاند و از جاذب و تضادهای درونی و محکومیت غرائز و صفات حیوانی می‌گذراند و جهش می‌دهد تا گزیده و مصطفی و آزاد و مختار گردد. همچون ماده جامد یا مایع که جوهر اصلی و تکوین شده آن با مواد دیگری در آمیخته و ترکیب یافته و نیازمند به قدرت و تدبیری است که آن را بگدازد و بجوشاند و تجزیه و تبخیر کند تا جوهر صافی آن بارز و خالص گردد. در هر مرتبه و مرحله‌ای علل و عوامل عمومی حیات و توارث و تکامل، همین آمادگی را برای ورود چنین نیروی محرک پیش برنده، فراهم می‌سازد تا از آن مرتبه بگذراند. فواصل عمیقی که در همه پدیده‌های طبیعی و حیاتی و جهش‌های آن‌ها رخ نموده را جز با اعتراف و اعلام ورود چنین امر عامل و جاذب برتر و نیروی حرکت بخش و ضربه جهاننده آن نمی‌توان توجیه کرد. ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۱. در مسیر آفرینش «خلق» پدیده بشری و سرفصل‌های تاریخی آن، امر خدا (کمال مطلق) فرمان و جهش داده تا افرادی چون «آدم و نوح» و گروه‌هایی چون «آل ابراهیم و آل عمران» گزیده و تصفیه شده‌اند. در آغاز تحول، یک یک و جدا جدا و با فاصله، آنگاه گروه گروه و پیوسته و گسترده. «آل»: گروه گزیده و پیوسته به سرسلسله ممتاز است نه همین خاندان و فرزندان. همان‌ها که خصایص روحی او را داشته باشند و کار و رسالت او را به عهده گیرند: ﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...﴾^۲، ﴿رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾^۳، ﴿إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾^۴. آل عمران باید

۱. آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان. اعراف (۷)، ۵۴.

۲. در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت داده‌ایم. نساء (۴)، ۵۴.

۳. پروردگار ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود... بقره (۲)، ۱۲۸.

۴. در حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و این پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند. آل عمران (۳)، ۶۸.



منسوبین به عمران پدر مریم باشند که در همین آیات تصریح شده است «إِذْ قَالَتِ إِمْرَأَتُ عِمْرَانَ»، مریم بنت عمران ﴿مَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي...﴾^۱ و نه عمران (عمرام) پدر موسی. و در اناجیل، نامی از پدر و مادر مریم نیامده است.

ذکر آل عمران با آن که از سلاله و آل ابراهیم بودند، قرینه‌ای برای امتیاز واصطفای آنان از آل ابراهیم است. گویا در فاصله‌ای از اصطفای آدم آنگاه نوح و سپس ابراهیم، راز اصطفاء و خصایص آن به وراثت در آل ابراهیم، مانند اسحاق و اسماعیل و یعقوب و دیگر گزیدگان وابسته انتقال یافته، سپس آن خصایص انتسابی (آلی) مغلوب و مکمون گردیده تا در شخص عمران و آل او بارز گشته است، هم چون همه خصایص وراثتی که در پدیده‌های حیاتی و آلی که گاه در کمون و مغلوب است و گاه بارز می‌شود.

«عَلَى الْعَالَمِينَ»، بیش از اصطفای شخصی، بیان برتری (تفوق) بر دیگران است، چون افعال اصطفاء، هم مطلق می‌آید: ﴿سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى...﴾^۲، ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا...﴾^۳؛ هم با تعلیق به خلق: ﴿كُلُوا ارْزُقُوا أَنِ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَا صُطِفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ...﴾^۴ و هم با تعلیق بر مردم و سبب: ﴿قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَ بِكَلَامِي...﴾^۵ و هم برای مردم: ﴿...إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ...﴾^۶ و هم به ظرف: ﴿وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا...﴾^۷.

۱. و مریم دخت عمران را همان کسی... تحریم (۶۶)، ۱۲.

۲. درود بر آن بندگان که [آنان را] برگزیده است. نمل (۲۷)، ۵۹.

۳. سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم به ارث دادیم... فاطر (۳۵)، ۳۲.

۴. اگر خدا می‌خواست برای خود فرزندی بگیرد قطعا از [میان] آن چه خلق می‌کند آن چه را می‌خواست برمی‌گزید... زمر (۳۹)، ۴.

۵. فرمود ای موسی تو را با رسالت‌ها و با سخن گفتنم بر مردم برگزیدم... اعراف (۷)، ۱۴۴.

۶. ...خداوند برای شما این دین را برگزید... بقره (۲)، ۱۳۲.

۷. ...و ما او را در این دنیا برگزیدیم... بقره (۲)، ۱۳۰.



«العالمین»، جمع «العالم» است که با اطلاق به همه آفرینش گفته می شود و با اضافه، به پدیده هایی که با صفات و قوانین خاص و پیوسته به هم باشند: عالم طبیعت، عالم ستارگان، عالم ذرات، عالم نباتات، عالم حیوان تا نخستین مراحل عالم انسان و رسیدن به مراحل کمال اراده و اختیار و تدبیر و برتری بر عالمیان؛ عالم انسان. چون جمع آن به واو یا یاء و نون است: (العالمون، العالمین) منصرف به گروه ها و اصناف عقلمند (انسان ها) می شود، و اطلاق به دیگر پدیده ها باید تبعی و مجازی باشد. اضافه «نساء» که درباره مریم آمده است: «وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» همین انصراف به عقلمندان را می رساند. در این آیه هم به قرینه مقام باید نظر به آن گروه ها از مردم باشد که به مرتبه اصطفا نرسیده اند، چه پیش از آن ها یا در زمان شان یا پس از آن ها، و شامل دیگر گزیدگانی که چون آن ها یا کامل تر از آن ها باشند، نمی شود.

این ها: آدم، نوح، ابراهیم، آل ابراهیم، عمران، مردانی بودند که خود را از جواذب غریزی و حیوانی و بندهای روابط عادی اجتماعات تصفیه و آزاد کردند و برتر آمدند و با رسالتی که داشتند اندیشه و اخلاق بشری را پیش بردند و روابط عادی و عمومی را دگرگون کردند و چنان نقش اراده انسان را در تاریخ نمایانند که اگر نبودند، هنوز هم انسان ها در تاریکی اوهام به سر می بردند و قرن ها تحولات فکری و مسیر تاریخ به آن چه هست نمی رسید.

«ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». «ذُرِّيَّة»، چه موصوف و چه منسوب به «ذَرَّ» یا «ذَرَّ» یا «ذَرَّ» باشد، إشعار دارد به ریزی و پراکندگی و از نهان برآمدن و رشد یافتن و پراکنده شدن. مفهوم ریشه های آن و مرادف با (نسل: فرو ریختن و بیرون آوردن و اولاد) نیست. «بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»، به تقدیر فعل: (نشأ، ظهر، بدأ) ها، راجع به «ذُرِّيَّة»، «مِنْ» بیان منشأ و مبدأ، «بَعْضٍ» به تقدیر ضمیر «ها». جمله حال یا



وصف فاعل «اصطَفَى»، (آدم) و معطوف‌های آن: خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را برگزید و تصفیه کرد و برتری داد بر جهانیان در حال یا وصفی که ذُرّیه‌ای بودند که بعضی از آنان از بعضی دیگر ناشی شده و برآمده است. به این ترتیب، آدم هم باید ناشی از ذُرّیه‌ای باشد، و شاید «ذُرّیه...» حال یا وصف آل ابراهیم و آل عمران باشد. آن جهش در جهت تکامل، به اراده مبدأ حیات و تکامل است «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى...» که با تأکید و تقدم فاعل آمده، «ذُرّیهٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»، بیان سنت طبیعی و جریان توارث و تسلسل نشوء^۱ «ذُرّیه» گزیده است که باز مربوط به صفات خاص فاعل و ارده او می‌شود: «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». چون صفات مبدأ در مراتب نازل، پدید آورنده و ربط دهنده معلول‌ها با علل است، صفات اضافی «سمیع» و «علیم» چون دیگر صفات اضافی تحقق وهستی دهنده استعدادها و رازهای مکمون است که به زبان کلام و حال جویای کمال خود هستند. خدا که به رازها و خواست‌های درونی آنان شنوا و داناست، خواست آنان را برمی‌آورد و استعدادها را صورت هستی و کمال می‌دهد تا «ذُرّیه»، متوارث و متسلسل گردد. پس این دوآیه، هم علت فاعلی را می‌نمایاند و هم علل طبیعی را، و جزاین گونه تبیین، توجیهی برای ربط علل با معلول‌ها و تأثرات و کمال‌ها و جهش‌ها نمی‌توان یافت. با این دودید است که می‌توان جهان را با استعدادها و ربط‌ها و علیت‌ها و پدیده‌های آن شناخت. آن که برای کشف رازهای آفرینش چنان به عوامل و فعل و انفعال‌ها و پدیده‌های ناشی از آن می‌نگرد چشم راستش ناتوان یا نابیناست، و آن که چنین به علت فاعلی می‌نگرد چشم چپش [ناتوان یا نابیناست] و قرآن هر دو چشم را باز و بینا می‌کند تا به آفرینش به همه ابعادش بنگرند.

کوشش ارزنده دانشمندان زیست‌شناس برای کشف اسرار توارث



و مراکز حفظ و انتقال صفات نوعی و فردی در همین حدود است که دنیای اسرارآمیزی را می‌نمایاند و بینش ما را برای درک و رهبری این گونه آیات قرآن وسیع و دگرگون می‌کند و ازاینکه ما از فرآورده‌های کوشش‌های آنان می‌توانیم به آسانی بهره مند شویم بسی تقدیرآمیز است، اما نتوانستند علل و راز و چگونگی و تنظیم و تدبیری که در اصول توارث است بنمایانند که هنوز و یا همیشه از چشم انداز آن تجربه‌ها برتر است. کشف اصول توارث از تجربه در رنگ گیاه آغازگردید^۱ و به رنگ چشم و بال حشرات آنگاه صفات حیوان و انسان گسترش یافت تا آن که با تجربه‌های متوالی و دقیق، اکنون مرکز یا عامل وراثت را در هسته واحد حیاتی (سلول) یافته‌اند.

واحد حیات (سلول) از پوستی ساخته شده که آن را فرا گرفته و ماده لزجی (پروتوپلاسم) که گویا حافظ و ماده تغذیه است و هسته شبکه‌مانندی که از ذرات بسیار ریز ترکیب یافته است. همین ذرات است که پس از تکوین نطفه از مبدأ حیات نر و ماده (اسپرماتوزوئید، اوول) تقسیم و تکثیر می‌شود و اوصاف و خصایص پدر و مادر را منتقل می‌کند و باقی و حافظ فرد و نوع است و پیکر و اعضای زنده را با همان خواص و صفات نوعی و فردی می‌سازد.

درحقیقت همان خصایص و اوصاف مکمون درذرات است که هر پدیده زنده ای را با اندام و جهازات خاص به خود برمی‌آورد و با

۱. مندل * (mandel) کشیش اطریشی اولین کسی بود که با کاشتن نخود اصل توارث را کشف کرد (۱۸۶۵) او با تلقیح گل‌های مختلف با یک دیگر به آن نتیجه رسید که صفات رنگی هریک از آن‌ها محفوظ می‌ماند و درنسل‌های دیگر آشکار می‌شود و هیچ‌گاه ناپود و یا مخلوط نمی‌شود. (مؤلف). «بیولوژی سولومون» نوشته الدراسولومون، ص ۲۴۳.



مکتسباتی که ثبات می‌یابد متکامل می‌گرداند، وگرنه هر پدیده زنده‌ای در جای خود می‌ماند. گویا در هر ذره هسته‌ای هزارها صفات میراثی و صفات اکتسابی ثبات یافته نهفته است که با تلقیح و دمیده شدن در جنس مخالف ترکیب و تکثیر و بر پا و ظاهر می‌شود و قیامت‌شان قیام می‌نماید. این ذرات با آن چه آن را فرا گرفته که (سلول) می‌نامند با همه خصایص باقی می‌مانند و منشأ تولید و توارث هستند.^۱

۱. این سلول‌ها که بالقوه فنا ناپذیر هستند، قادرند در بعضی از شرایط موجود زنده‌ای را نظیر آن چه خود از آن به وجود آمده‌اند، تولید کنند، با این روش ادامه حیات تامین می‌شود. از هم اکنون باید توجه داشت که آن سلول‌های مولده در هر جاندار مستقیماً «از تخمی به وجود می‌آیند که آن جاندار را به وجود آورده است و از همان تخم اختصاصات تغییر ناپذیر می‌شود...».

از آغاز تقسیمات تخم عده زیادی از سلول‌ها به نام «سوما» تنوع حاصل کرده اعضا و دستگاه‌های بدن را به وجود می‌آورند و عده قلیلی بنام (ژرمن) بدون آن که تغییری متحمل گردند، منشأ سلول‌های مولده را تشکیل می‌دهند. لای تغییر بودن سلول‌های ژرمن و انتقال آن‌ها با حفظ جنس اختصاصی، از نسلی به نسل دیگر بطور دائم صورت می‌گیرد و این سلول‌ها هیچ گاه از تنوع سلول‌هایی که از تقسیم تخم نتیجه می‌شوند به وجود نمی‌آیند. اگر تصور شود که هر موجود زنده‌ای نطفه‌ای به وجود می‌آورد و این نطفه پس از نمو و حصول تنوع تشکیل موجود زنده دیگری می‌دهد و سپس موجود اخیر برای به وجود آوردن نسل بعد از خود نطفه تولید می‌کند صحیح نیست، بلکه نطفه هر نسلی مستقیماً از نطفه نسل ما قبل خود سرچشمه می‌گیرد و ارتباط هر نسلی با نسل قبل و بعد از خود به طور مستقیم است. تشکلات بدن هر موجود زنده‌ای که از نطفه‌ای به وجود می‌آید در حکم زائده‌ای است که به صورت یک جوانه بر روی ساقه اصلی ماده زنده مولده ظاهر می‌گردد. جدا شدن سلول‌های ژرمن از سلول‌های دیگر بدن (سوما)، معمولاً از همان آغاز تقسیمات تخم اتفاق افتاده و گاهی کاملاً آشکارا صورت می‌گیرد. «نقل از کتاب راز وراثت تألیف: «ژان روستان»، ترجمه: «دکتر محمود بهزاد»، از صفحه ۷ الی ۸.

«... نشان می‌دهد که هسته قسمت اصلی سلول است؛ چنانکه اگر سلولی را به دو بخش چنان قسمت کنند که پاره‌ای از آن دارای هسته شده و پاره‌ای دیگر فاقد آن گردد، ملاحظه می‌شود که پاره فاقد هسته ضعیف شده می‌میرد در صورتی که بخش واجد هسته قسمت از دست رفته را مرمت می‌کند و به حیات خود ادامه می‌دهد. پس جا دارد با میکروسکوپ قوی این عنصر ذی قیمت و ضروری حیات را مورد آزمایش قرار دهیم.



→ قسمت اعظم هسته مانند توده‌ای مرکب از ذرات مخصوص به نظر می‌رسد که ماده متشکله آن وقتی با معرف‌های شیمیایی تثبیت می‌گردد، مواد رنگی قلبایی نظیر «بلو دومتیلن» را به شدت جذب می‌کند. این ماده «کرماتین» نام دارد، و قطعات کرماتین به «کروموزوم» موسوم است. از مطالعات (مورگان) و «جریج» و «استورتون» و «سیلر» و «استرن» و غیره و هم چنین از تحقیقات تازه‌ای که توسط «گونو» و «ناریل» به عمل آمده چنین به ثبوت رسیده است که مقر اختصاصات ارثی و انتقال دهندگان آن اختصاصات که مدت‌ها مجهول مانده بودند، غیر از «کروموزوم‌ها» چیز دیگری نیست. در این جا نظریه‌ای را که بر طبق آن انتقال اختصاصات ارثی را توسط کروموزوم‌های سلول‌های مولده می‌دانند قبول می‌کنیم و ملاحظه خواهیم کرد که چگونه آزمایش‌های مختلف هر لحظه آن را تأیید می‌کند... اکنون بپذیریم که صفات و اختصاصات ارثی در کروموزوم‌ها یعنی ذرات مستقر در سلول‌های مولده جادارد. تئوری کروموزومی وراثت متضمن دو کیفیت اساسی زیر است: یکی آن که اداره و رهبری نمو تدریجی تخم به دست کروموزوم‌ها انجام می‌گیرد؛ دیگر آنکه بعضی از کروموزوم‌های موجود در تخم تا هنگام تشکیل گامت‌های موجودی که از نمو همان تخم حاصل می‌شود باقی می‌مانند. لذا بقا و استمرار وراثت نه فقط بوسیله سلول و هسته آن از نسلی به نسل دیگر امکان پذیر می‌گردد بلکه به کمک کروموزوم‌های سلول مولده انجام می‌گیرد. اگر دیده می‌شود فرزندی به والدینش شباهت دارد از آن جهت است که تخم مولد فرزند از کروموزوم‌هایی نتیجه شده که بعضی از آن‌ها قبلاً نمو پدر را تأمین و دسته دیگر نمو مادر را رهبری کرده‌اند.

تعداد کروموزوم‌ها در افراد هر نوع ثابت و مشخص است. گامت انسان دارای ۲۴ کروموزوم است. اگرچه کروموزوم‌های اوّل انسان به سهولت قابل رؤیت است، در عوض کروموزوم‌های اسپرما توئید کاملاً آشکار نیست و مانند جسم کدری روی هم انباشته شده و درون سرکوچک آن جای دارند. هر کروموزوم کیفیتاً با کروموزوم هم جوار خود اختلاف دارد و هنگام نمو، نقش مخصوص خود را بازی می‌کند، در بعضی از انواع جانوران اختلاف عمل کروموزوم‌ها موجد اختلافات در شکل آن‌ها نیز شده است. کروموزوم‌های انسان که اندازه آن‌ها از ۱ تا ۸ میکرون و ضخامتش از ۰/۵ تا ۱ میکرون است، شباهت بسیاری به حروف الفبای زبان‌های مشرق زمین و هم چنین بعضی از علامات مخصوص موسیقی مانند آه کشیدن دارند و امتیاز آن‌ها از یک دیگر خالی از اشکال نیست. تخم چون از اتحاد دو گامت نتیجه می‌شود و هر گامتی دارای یکی از هر قسم کروموزوم است لذا در هسته تخم از هر قسم کروموزوم دو تا موجود می‌شود که یکی از آن‌ها مادری و دیگری پدری است. به عبارت دیگر، هر تعداد کروموزوم که در هر سلول مولده وجود دارد، تخم به همان تعداد کروموزوم جفت دارد. پس هسته تخم انسان ۲۴ جفت کروموزوم را واجد خواهد بود یعنی ۴۸ کروموزوم که ۲۴ عدد آن مادری و ۲۴ عدد دیگر پدری است. هنگامی که تخم تقسیم می‌شود تا دو سلول نخستین به وجود



→ آورد هر یک از ۴۸ کروموزوم طولاً به دو قسمت می‌شود و دو کروموزوم نظیر یا به عبارت دیگر دو قلو به وجود می‌آورد، یکی از هر دو کروموزوم حاصل متعلق به یک سلول شده و در نتیجه هر سلول جدید دارای ۴۸ کروموزوم می‌شود. در هر تقسیم بندی نیز همین روش ادامه می‌یابد، یعنی ۴۸ کروموزوم هم چنان از طول نصف می‌شوند و به هر سلول جدید نیمی از هر کروموزوم موجود می‌شود که هر یک از آن‌ها عقبهٔ بلا فصل کروموزوم تخم خواهد بود. ۲۴ کروموزوم، وارث مستقیم ۲۴ کروموزوم پدری و ۲ کروموزوم، وارث ۲۴ کروموزوم مادری می‌شود.

پس چنان که ملاحظه می‌شود، نصف شدن کروموزوم‌ها از طول که در هر تقسیمی صورت می‌گیرد، ذرات کروموزومی را به دقت دو قسمت می‌کند و هیچ گونه تغییری در ترکیب آن‌ها به وجود نمی‌آورد، بطوری که کروموزوم‌های تمام سلول‌های بدن عیناً نظیر کروموزوم‌های تخم لقاح شده باقی خواهند ماند. کروموزوم‌ها همیشه در هستهٔ سلول دیده نمی‌شوند بلکه در فاصلهٔ بین دو تقسیم نامرئی می‌گردند. به درستی محقق نیست که در این هنگام چه می‌شوند، معلوم نیست یک مرحلهٔ غیر قابل رؤیت بودن را طی می‌کنند یا آن که به ذرات بی‌نهایت کوچک تقسیم و سپس به صورت کروموزوم متشکل می‌گردند؟ آن چه محقق است آن است که همیشه هنگامی که تقسیم سلولی می‌خواهد آغاز شود، یک رشتهٔ دراز کروماتین گلوله شده ظاهر می‌شود و سپس قطعه قطعه می‌گردد و قطعات آن کروموزوم‌ها را تشکیل می‌دهند. حال باید دید گامت‌ها که تأمین ارتباط بین نسل‌ها را به عهده دارند چگونه تشکیل می‌شوند...» (بخش دوم قوانین وراثت از همان کتاب صفحات ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸).

«در هر موجود زنده‌ای که نر و ماده داشته باشد در همان مرحلهٔ اول عده‌ای از یاخته‌ها کنار گذاشته می‌شوند و برای فعالیت‌های جنسی ذخیره می‌گردند. این یاخته‌ها که در جهاز مخصوص تولید جای دارند، در طول مدت رشد موجود، خیلی کمتر از دیگر یاخته‌های بدن تغییر و تبدیل می‌یابند و شاداب و تازه نفس می‌مانند تا وقتی که به منظور تولید جوانه و شاخهٔ تازه‌ای، به وجودشان احتیاج پیدا شود.

به علاوه تقسیم این یاخته‌ها با روشی صورت می‌پذیرد که با روش تقسیم سایر یاخته‌ها که پیشتر دربارهٔ آن صحبت داشتیم تفاوت دارد و خیلی از آن ساده‌تر است. کروموزوم‌هایی که هستهٔ مرکزی این یاخته‌ها را تشکیل می‌دهند. به هنگام تقسیم، مانند کروموزوم‌های یاختهٔ دیگر به دو نیمه تقسیم نمی‌شوند، بلکه از یک دیگر دور و جدا می‌گردند، به قسمی که هر یاختهٔ فرزند فقط نیمی از کروموزوم‌های یاختهٔ مادر را دریافت می‌کند... کروموزوم‌ها به شکل جفت‌های خاص وجود دارند، جز در یک حالت استثنایی و آن این که یک جفت کروموزوم خاص وجود دارد که اجزای ترکیب کنندهٔ آن در موجود ماده متشابه و در موجود نر متفاوت هستند. این کروموزوم‌های خاص را کروموزوم‌های جنسی می‌گویند و آن‌ها را با علامت X و Y مشخص



نسبت «ذُرِّيَّه» به «ذَرَّ» یا وصف انتزاعی از آن و تسلسل منشأ که از «بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» برمی آید، همچون خلاصه جامعی از سنت توارث است که از اصطفاء (تصفیه و گزینش) سرچشمه می گیرد یا منشأ اصطفاء است... آیات بعد در واقع بیانی از راز انعکاس و اکتساب مؤثر و تحول بخش روحی و اخلاقی است که افرادی را برای گزیدگی و اصطفاء آماده می کند.

اصطفاء جهش تکاملی در نوع انسان است که چون دیگر پدیده ها، صفات و خصایص او را دگرگون می کردند، گرچه در ساختمان اندامی و عضوی تغییرات مشهودی پیش نیاید تا به تدریج اعضای رئیسه با آن خصایص منطبق و هماهنگ گردد. این تغییر تدریجی در اعضای چون مغز و اعصاب و چهره و زبان نمایان تر است. از این نظر تغییر و تکمیل ساختمان عضوی معلول صفات و غرایز و

→ می سازند. یاخته های یک موجود زنده نر یک کروموزوم X و Y دارا هستند. قرار گرفتن یک کروموزوم Y بجای یک X نماینده اصلی اختلاف دو جنس است. قابل توجه ترین نکته در عمل تولد، این حقیقت است که موجود زنده جدیدی که از درهم آمیختن یک جفت یاخته جنسی (گامت) پدر و مادر به وجود می آید به وضع غیر مشخص و دلخواه رشد نمی کند، بلکه به صورت نسخه ای صادق، اما نه همیشه دقیق، از پدر و مادر بزرگ خود نمو می کند...

واضح است که قسمت اعظم نوع حیوان باید در هر دو دسته کروموزوم های پدری و مادری وجود داشته باشند، اما صفات متعدد و مختلف کوچک تری که بر حسب افراد تفاوت می کنند به طور جداگانه فقط از پدر و مادر به فرزند رسیده باشند. اما با آن که تقریباً تردیدی نیست که بعد از گذشتن مدتی دراز یعنی پس از چندین نسل، بسیاری از خواص و صفات اصلی جانوران و گیاهان مختلف دستخوش تغییر (که تکامل آلی شاهد بارز آن است) شود، تغییراتی که در مدت کوتاه و محدود مطالعاتی که ماحصل آن ها علم بشری است مشهود شده اند، تغییراتی بالنسبه کوچک است که در صفات فرعی روی داده است. مطالعه در این گونه صفات و انتقال آن ها از پدر و مادر به فرزندان موضوع اصلی علم جدیدی است به نام (ژنتیک). این علم که هنوز در دوران کودکی است می تواند نکات مهیج و جالبی درباره مرموز ترین و نهفته ترین نکات زندگی به ما بیاموزد، مثلاً دانسته ایم که علیرغم پدیده های زیستی، قوانین توارث تقریباً به سادگی قواعد ریاضی هستند و نشان می دهند که مادر این جا با یکی از اساسی ترین پدیده های حیات سر و کار داریم. به عنوان مثال عیب معروفی از چشم را که (کور رنگی) نام دارد مورد مطالعه قرار می دهیم... نقل از کتاب «یک، دو، سه بی نهایت» تألیف «ژرژ گاموف» * ترجمه «احمد بیرشک»، صفحات ۲۵۱ الی ۲۵۷. (مؤلف)



مختصات نوعی و فردی است نه علت آن‌ها، همان‌ها که در ذرات هسته سلول تولیدی نهفته برطبق آن اندام و اعضای هرپدیده آلی ساخته می‌شود، آنگاه چنین صفاتی ثبات و تکامل می‌یابد و با تأثیرات محیط به نسل‌های دیگر منتقل می‌شود. اراده و اختیار و اکتساب می‌توانند صفات و خصایص عالی روحی و میراثی را در نسل‌های انسان تکامل یافته و گزیده نگه دارند و یا کامل‌تر کنند.

در همه یا بیشتر آیاتی که ذریه و مشتقات آن آمده ناظر و مُشعر به همین گونه صفات عالی و میراثی است: ﴿...قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي؟ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ...﴾^۱، ﴿...وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ...﴾^۲، ﴿...وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُليْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ...﴾^۳، ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...﴾^۴، ﴿فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ...﴾^۵، ﴿...وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ...﴾^۶، ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ...﴾^۷، ﴿ذُرِّيَّةٌ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ...﴾^۸، ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِّنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا...﴾^۹، ﴿وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ

کتابخانه آنلاین «مطالعاتی و زمانه‌ها»

۱. ... گفت از دودمانم؟ فرمود پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد... بقره (۲)، ۱۲۴
۲. ... و از نسل ما امتی فرمانبردار خود... بقره (۲)، ۱۲۸.
۳. از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را... انعام (۶)، ۸۴.
۴. به یاد آور هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت... اعراف (۷)، ۱۷۲.
۵. سرانجام کسی به موسی ایمان نیاورد مگر فرزندان او از قوم وی... یونس (۱۰)، ۸۳
۶. ... و کسانی از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان که کارشایسته کردند... رعد (۱۳)، ۲۳.
۷. پروردگارا من [یکی از] فرزندانم را در دره‌ای بی‌کشت سکونت دادم... ابراهیم (۱۴)، ۳۷.
۸. فرزندان کسانی که [آنان را در کشتی] با نوح برداشتیم... اسراء (۱۷)، ۳.
۹. آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر آنان نعمت ارزانی داشت از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم... مریم (۱۹)، ۸۵.



الْكِتَابِ...^۱، ﴿وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ﴾^۲، ﴿رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ...﴾^۳، ﴿وَأَصْلَحَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي...﴾^۴، ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ...﴾^۵.

«ذُرِّيّه» که در این آیات آمده است به دلایل صریح و ضمنی، وراثت از اوصاف را می‌رساند: امامت (رهبری)، اسلام، تعهد، اصلاح، هدایت، گزیدگی (اجتباء)، نبوت، کتاب، بقا، ایمان، بهشت که همه این‌ها از سرسلسله‌های تحول یافته و گزیده (مصطفی) سرچشمه گرفته و استعداد برای آن‌ها به وراثت در ذُرّیه جاری و مکمون شده است تا در شرایط محیطی و محرک عمیق روحی به صورت‌های مختلف و در بعضی از ذُرّیه‌ها ظهور کند.

این سه اصل: اصطفاء، وراثت، شرایط محیطی و روحی را درباره تکامل انسان عالی از این آیات می‌توان دریافت؟^۶

۱. واسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و در میان فرزندان‌ش پیامبری و کتاب قرار دادیم. عنکبوت (۲۹)، ۲۷.

۲. و [تنها] نسل او را همان بازماندگان قرار دادیم. صافات (۳۷)، ۷۷.

۳. پروردگارا آنان را در باغ‌های جاوید که وعده‌شان داده‌ای با هر که از پدران و همسران و فرزندان‌شان که به صلاح آمده‌اند داخل کن... غافر (۴۰)، ۸.

۴. و فرزندانم را بر اینم شایسته گردان... احقاف (۴۶)، ۱۵.

۵. کسانی که گرویده و فرزندان‌شان آن‌ها را در ایمان پیروی کرده‌اند... طور (۵۲)، ۲۱.

۶. تجربه و اندیشه دانشمندان به این واقعیت رسید که موجودات آلی و زنده در حال تغییر بَطّیء و تکمیلی هستند و برخلاف نظر گذشتگان از فلاسفه، انواع، متوقف و در بسته و محدود به جنس و فصل خاص نیستند. آن‌گاه افکار متوجه کشف علت یا علل این تحولات تدریجی گردیدند. لامارک* (۱۷۴۴) این تغییرات و تحولات را معلول سه اصل اساسی می‌دانست:

۱. تأثیر شرایط محیط و تلازم آن با به کار بردن و رشد بعضی از اعضا.

۲. وراثت اعضای رشد یافته و انتقال به نسل‌های بعد.

۳. تمایل به تغییر محیطی عضو.



«اصطفاء»: برتر آوردن، تصفیه، گزینش. خداوند «اصطفای این شخصیت‌های گزیده را مستند به خود و اراده‌امری خود کرده که در واقع جهشی در مسیر تکامل آدمی است. آنگاه زمینه این امر را مستند به توارث و جهت‌ها و حرکت‌های روحی: «ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ... إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ...»، و هم چنین آیات بعد دربارهٔ تکوین یحیی «هَذَا لَكَ دَعَا زَكَرِيَّا...» و پیدایش عیسی ...^۱

→ پس از او داروین* اصول تنازع در بقاء و انتخاب طبیعی و بقای اصلح را ابراز کرد. سپس با کشف تکوین نظم از دو عامل نر و ماده، آنگاه هستهٔ سلول مولد و چگونگی تقسیمات آن و انتقال صفات بوسیلهٔ آن‌ها و سپس کشف جهش در بعضی از گیاهان، افکار محققین متوجه به اصول اولی وراثت گردید و بسیاری از نارسایی‌ها و مسایل معض که در نظریهٔ لامارک و داروین بود تبیین شد و نظریه‌ها در کیفیت و کمیت تأثیر این عوامل، گوناگون گردید و اختلاف نظرهای دیگری پیش آمد.

اکنون واقعیت مسلم این است که هر چه پدیدهٔ زنده پیچیده‌تر و کامل‌تر شود عوامل تکامل شدیدتر و فعال‌تر و سریع‌تر می‌گردد و یا عوامل دیگری از درون ساختمان پیچیدهٔ آن پدید می‌آید. رویش مخ و سلسله اعصاب با همهٔ جهازات ادراکی و تحریکی از نمودارهای مرتبهٔ عالی و منشأ درک و حفظ و اندیشه و انعکاس‌های پیاپی از محیط درونی و بیرونی است و محصول کار آن‌ها و بروز خصایص میراثی و تسریع تکامل و جهش‌ها و تأثیر آن‌ها در تغییر دیگر اعضا و جهازات است. (مؤلف)

۱. اصول و عواملی که دانشمندان طبیعی زیست‌شناسی برای تغییرات و تحولات انواع کشف و تبیین کرده‌اند و می‌کنند تا مرز انسان است. آیا تحولات تا همین مرز متوقف می‌شود، یا اندیشهٔ خود را نتوانسته‌اند از این مرز که درون آن بسیار مرموز و اسرارآمیز است عبور دهند؟ داروین با تحقیقات شخصی و پیروی از بعضی نظریه‌های پیشینیان خود، عامل اصلی تغییرات و تنوع جانوران را، تنازع در بقا و انتخاب طبیعی و بقای اصلح می‌دانست. عوامل دیگری را چون محیط زیست و تغذیه و توارث و آن‌چه شناخته شده یا ناشناخته مانده، یا فرعی می‌دانست و یا عامل ادامهٔ حیات، نه تغییر و تحول. آن‌چه داروین در مدت کوتاه تحقیقات خود بررسی کرد و نتیجه گرفت و نظرداد، محدود به یکی از ابعاد زندگی جانورانی است که در چشم اندازش بوده است. آیا این گونه استنتاج‌های محدود و خاص را می‌توان، و درست است که به همهٔ ابعاد و دامنه‌های بس وسیع حیات گسترش داد؟ آیا همهٔ جانوران ریز و درشت و آن‌هایی که در محیط‌های باز و بلامنازع، رشد و تحول یافته یا نیافته مانده‌اند، مشمول قانون کلی تنازع در بقا بوده‌اند؟ آیا تعاونی که در زندگی بیشتر جانوران و حشرات نسبت به هم و اولاد خود دارند، نیز مشمول تنازع در بقا است؟ دانشمندان پیرو این مکتب با هم دستی استعمارگران آزمند، اصل تنازع در بقا را تا مرزهای زندگی روحی و اخلاقی و اجتماعی انسان پیش



«إِذْ قَالَتْ امْرِأْتُ عِمْرَانُ رَبِّ نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ». «اذ» ظرف زمان، برای فعل مفهوم از «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» یا از صفات «السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» یا فعل مقدر «أُذْكَرُ»: ذُرَّیه‌ای که بعضی از بعض دیگر ناشی شده، خدا بس شنوا و دانا بود (به یادآر) آنگاه را که زن عمران گفت... و شاید که ظرف باشد برای «اصطفی آل عمران» که مفهوم آخرین معطوف است: برگزیده آل عمران را آنگاه که زن عمران گفت... «نذر»: تعهد و تصمیم برای انجام کاری است که خیر و گزیده باشد. «محرراً»، حال برای «ما فی بطنی» و یا مفعول له برای «نَذَرْتُ»، به معنای فعل یا مصدر: نذر کردم آن را که در شکم دارم در حالی که آزاد شده یا خالص و مخلص باشد و یا بشود.

لحن آیه و مضمون این دعا و نذر، دلالت بر یک آگاهی ناگهانی و انقلاب و

→ بردند و جانوران وحشی آدم نما مکتبی شدند و شعار برتری قومی و نژادی و تنازع طبقاتی را ساختند و مسابقه تسلیحاتی را به راه انداختند و جنگ و دندان‌های آن‌ها را به گونه سلاح‌های مهیب در همه اطراف زمین و اعماق دریا و فضا نفوذ دادند و می‌دهند تا هم نان ضعفا را بگیرند و هم جان‌شان را! چون زندگی بر اصل تنازع در بقا و بقای اصلح است!

اصلح هم یعنی همین‌ها. نه صالح و اصلحی که پیمبران خدا برای اقامه قسط و عدل و پاک کردن معبد خدا از ناپاکان آدم نما شناسانده بودند. پس از کشف قانون توارث و پیشرفت دانش (ژنتیک)، اصل تحول، از عوامل محیط خارجی به درون زندگان کشانیده و دریافت شد. در نظر این‌ها اختلاف زن‌ها، منشأ اختلاف اصولی جانوران و منشأ تحول تکامل تدریجی یا ناگهانی و جهش می‌شود.

این تحقیقات درست یا نادرست، تا مرز انسان پیش می‌رود. آن چه مرز انسان را [از دیگر جانداران] جدا می‌کند اندیشه و اراده اختیاری و عملی است که مرز و حدی برای این فصول و ممیزات نیست. هر چه در اندیشه و اختیار پیش رود و از مرز جانوران دور گردد، میدانش وسیع‌تر و تکاملش بیش‌تر می‌شود. عمل ناشی از اندیشه عملی و ایمانی سازنده موجب کمال و بقای انسان است. چنان که اندیشه و رفتار، چهره‌های ظاهری آدمی را تغییر می‌دهد و منشأ اخلاق و عادات و ملکات مختلف می‌شود، باید موجب تغییر وراثتی نیز باشد «ذریه بعضها من بعض». و همین تغییر تدریجی در وراثت و جهت کمال و تراکم آن‌ها، زمینه‌ای برای تحولات و جهش‌های روحی و اصطفاست که در این آیات، بیاناتی درباره آن‌ها آمد و اشاراتی بدان‌ها شد. (مؤلف)



تحول درونی دارد که شاید ازانعکاس محیط، برای آن زن وارسته و حساس و وارث گزیدگان پیش آمده باشد. آیا آن انعکاس پرتوی از روش پارسایان وارسته و خداپرستان از دنیا گسسته بود یا از دیدن مرغی که در بالای شاخه درخت جوجه اش را می خوراند، چنین تحول و حرکت و هیجانی برای آن زن نازا و یا حامله رخ داد؟ هر دو در تفاسیر نقل شده است. این گونه تنبّه و تحوّل که از توجّه و برخورد به یک پدیده عادی و ناچیز پدید آمده منشأ کشف ها و الهاماتی گردیده است و در تاریخ بسیار رخ داده است، و شاید بیشتر برق های علمی و روحی که برای نفوس و اذهان آماده رخ نموده و مبدأ تحولاتی گردیده از همین قبیل باشد. سقوط سیبی از درخت برای ذهن و قّاد «نیوتون»^{*} هم چون برقی بود که جاذبه عمومی را روشن کرد. گویا اوصاف توارثی «ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» و اکتسابی^۱ و برخورد با عوامل خارج چنین تنبّه و تحوّل برای آن زن پارسا پیش آورد و او را از محیط انحطاط یافته و گرفتار به بندهای آن رها کنید و تعهد کرد که یگانه ثمره حیاتش برای خدا و آزاد باشد:

«نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا». این «محرّر» نباید به معنای آزاد شده یا آزاد شونده از بندگی (بردگی) باشد، چون آل عمران اگر خود برده دار نبودند برده هم نبودند، بلکه آنان آزادی بخش برای آزادی بردگان روحی و اخلاقی، که ریشه هرگونه بردگی است، بودند. و اگر آن مادر (زن عمران) برده بود نمی توانست

۱. بعضی از محققین این علم (ژنتیک)، وراثت صفات اکتسابی را به کلی نفی و برخی دیگر اثبات کرده و هر دو گروه نظر خود را به تجربه استناد داده اند. شاید جمع هر دو نظر این باشد که آن گونه صفات اکتسابی که همان حالت عَرَضی داشته باشد متوارث نشود و یا در نسل های بعد محو گردد و آن گونه که در انسان به صورت عادت راسخ (ملکه) درآید متوارث شود. مانند بعضی از صفات گیاهان و جانوران که بر اثر تکرار ثبات می یابد و مشمول قوانین وراثت می شود و یا برخورد با محیط بارز می گردد. از مضمون این آیات هم همین امر برمی آید. سرنوشت فرد در دنیا و آخرت و اجتماع هم وابسته به آن گونه از صفات است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». (مؤلف)



آزادکنندهٔ فرزندش باشد و اگر آزاد بود فرزندش برده نبوده، پس معنای «محرّر» یا باید آزاد شده از قیود روحی و غرایز نفسی و تصفیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى...» باشد و یا آزاد شده از شرایط محیط و تأثیرات آن^۱ که هر دو ملازم هم هستند و سرانجام هر دو یکی است.

همین آزادی از شرایط و بندها و ولایت و تصرف خلق نیز به معنای خادم مفید شدن است، زیرا معابد برای بندگی و رهایی از بندها و شرایط و حدود محیط تأسیس شده تا هر قید و حد فردی و طبقه ای، جز حدود اخلاق انسانی و کمال روحی، را بردارد. مسجد در محیط اسلامی و شرایط خاص آن صورت کاملی از محیط آزادی و آزاد منشی است تا با رفت و آمد و انجام عبادت در آن و شعار تکبیر از هرگونه عبودیتی آزاد شوند. از این جهت است که از نظر قرآن ظالم تر از هر ظالم، مانع و مخرب حدود مسجد است: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا...﴾^۲.

در منقولات آمده است^۳ که همسر عمران نازا بود و شوهرش پس از آبستنی او

۱. آزادی از شرایط و بندهای محیط، نمودار و نشانهٔ بارز تکامل است: گیاهان با آن که تا حدی از محکومیت طبیعت آزاد شده و در محیط محدود خود مواد طبیعی را تغییر می دهند و وسیلهٔ تغذیه و نمو و تولید مثل خود می شوند، پایبند جا و محل هستند و کوشش برای فراهم کردن وسیلهٔ غذا و هوا و تولید ندارند. جانوران هرچه کامل تر شوند پایبندی شان کم تر و آزادی و نیاز و کوشش آن ها برای تأمین حیات بیش تر و از دسترس شان دور تر و اعضای شان مجهز تر می شود، تا انسان که با تشخیص و اراده و اختیار کامل به راه افتاده تا انسان متکامل و کوشا که می خواهد هر چه بیش تر خود را از بندهای طبیعت و غرایز و شرایط و روابط محیط منحط برهاند و یکسر آزاد و حاکم بر خود و طبیعت و قیدها و سنت ها شود. (مؤلف)

۲. و کیست بیدادگر تر از آن کس که نگذارد در مساجد خدا نام وی برده شود و در ویرانی آن ها بکوشد. بقره (۲)، ۱۱۴.

۳. ابن جریر طبری در تفسیر خود با استناد به ابن اسحاق نام زن عمران را (حسنه دختر فاقود) ذکر کرده و نسبت عمران شوهر او را (عمران بن یاشهم بن آمون بن حزقیاء... تا سلیمان بن داود بن ایشا) و نیز از ابن اسحاق نقل



درگذشت. ظاهر آیه که نذر را زن عمران تعهد کرده و خبر «كَفَّلَهَا زَكْرِيَّا» همین بی‌شوهری او را می‌رساند، پس شاید بیش از عوامل وراثتی، روحی متأثر و رمیده از محیط عادی و بندهای آن داشت که با آزادی و وارستگی که در محیط مغابد دید و با مرغی که آزاد بال می‌زد و جوجه‌اش را می‌پروراند، چنین دعا و نیاز پرسوزی سرداد و با خدایی که به الطاف و صفاتش ایمان داشت، تعهد کرد و خواست تا نذرش را بپذیرد، همان خدایی که شنوا و داناست، راز را که از اعماق قلبش برخاسته می‌شنود و خواست او را می‌داند و امیدش را برمی‌آورد: «فَتَقَبَّلَ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ».

«فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ: رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ، وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَدُرِّتُهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». «فَلَمَّا وَضَعَتْهَا»، تفریع به «إِنِّي نَذَرْتُ» و «فَلَمَّا»، إشعار به انتظار و امید او دارد. ضمیر مونث «ها» راجع به «ما فی بطنی» از نظر واقع یا پس از ولادت است. «رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ»، بیانی نومیدانه و مؤدبانه است از این که آرزویش آوردن پسری «محرر» بود، تا از عهده آزادی و مسئولیت آن برآید، اینک می‌نگرد که دختری آورده است! این بیان، امید و انتظار شخصی همیشگی آن زن را می‌رساند. این که می‌گویند به پسری گزیده بشارت داده شده بود و آن بشارت در ولادت فرزند مریم (عیسی) تحقق یافت، از این بیان بر نمی‌آید. بنا به قرائت مشهور که «تاء»، «بِما وَضَعْتَ»، به سکون آمده است و هم چنین با قرائت نامشهور به کسر «تاء»، این کلام

→ کرده که (زکریا و عمران دو خواهر را به زنی گرفتند، همسر زکریا مادر یحیی شد و همسر عمران مادر مریم، عمران در زمان حاملگی زنش درگذشت و این زن پیش از این نازا بود. آن‌ها خاندانی بودند که نزد خدا مکانی داشتند. زن عمران گاهی که در سایه درختی بود چون مرغی را دید که جوجه‌اش را می‌خورد روحش برای داشتن فرزندی برانگیخته شد.) و به اسناد خود از عکرمه نیز همین گونه نام و نشان زن عمران را نقل کرده است. چون در کتاب‌های عهدین نام و نسبی از مادر و پدر مریم نیامده معلوم نیست که ابن اسحاق و عکرمه و دیگر ناقلان، این نام‌ها و نسب‌ها را از چه سند و مستندی نقل کرده‌اند. (مؤلف)



باید معترضه و اعتراض به خبر زن عمران باشد: «وَضَعْتُهَا أَنْثَى» یعنی خدا خود داناتر است به آنچه زاییده یا زاییده ای. ضمیر غایب «وَضَعْتُ» به سکون «تاء» با خطاب، إشعار به اعراض دارد و به قرائت فعل متکلم و به ضم «تاء»، هماهنگ با کلام «رَبِّ اِنِّی وَضَعْتُهَا اُنْثٰی» نیست. گرچه می شود که این کلام هم از مناجات آن زن و پیوسته به سابق و لاحق باشد. چون هماهنگ با این مناجات جمله «وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتُ» است نه «اللَّهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتُ». و نیز با قرائت ضم «تاء» مفهوم آیه، بیش از تأثر و تحیر آن زن، تردید اندیشه او را می رساند، با آن که قرائت مشهور إشعار به رمزی و رازی از شخصیت آن مولود دارد که سپس به گونه ای آشکار گردید. جمله اسمی و تقدیم «اللَّهُ» و وصف تفضیلی و الصاق با «اللَّهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتُ» به جای جمله ای چون «رَبُّهَا یَعْلَمُ، یَعْلَمُ اللَّهُ مَا وَضَعْتُ و...» احاله به علم خاص و برتر و ثابت خدا درباره آن مولود در مقابل اندیشه مادرش است که می پنداشت دختری «اُنْثٰی» چون دیگر دختران آورده است. با این بیان نباید معلوم آن علم برتر و عمیق تر همان شخصیت گزیده آن مولود (مریم) باشد که سپس نمایان شد و مشهود گردید؛ بلکه باید معلوم آن علم خدا، پدیده پیچیده و مرموز و درونی مریم باشد که جز با این خبر، معلوم کسی نگردید و نسبت ها پیش آورد و منشأ ولادت مسیح بی پدر گردید و معلوم شد که آن زن مانند دیگر زنان و نیز دیگر مردان هم نیست. پس شاید که خبر «وَلَیْسَ الذَّکَرُ کَالْاُنْثٰی»، کلام خدا و پیوسته به خبر قبل و عطف «بِمَا وَضَعْتُ» باشد، و یا استیناف و «الذَّکَرُ»، اشاره به جنس و یا تعهد ذهنی و «الْاُنْثٰی» اشاره خاص و جمله استدراک از «اللَّهُ اَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتُ»، باشد: خدا به آنچه آن زن آورده داناتر است که این نوزاد چون دیگر انثی ها نیست و چون جنس مرد، با این که او آرزویش را داشت، مانند این «انثی» نیست. اگرچنانکه بعضی گفته اند این جمله «وَلَیْسَ الذَّکَرُ کَالْاُنْثٰی» کلام آن زن باشد، معترضه و بریده از سابق است: «وَلَیْسَ الذَّکَرُ کَالْاُنْثٰی»

لَيْسَ الْأُنْثَى كَالذَّكَرِ»، (این مولود انثی مانند آن پسری که آرزو داشتیم نیست) مناسب تر می نمود. بنابراین، مفهوم «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ» درمقابل «إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى» آن است که این دختر از آن گونه مؤنث های عادی نیست و منصوص «وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى» آن است که مذکرهای عادی هم چون این زن نیستند و چون نمی شود که هیچ گونه ای از مذکر یا مؤنث نباشد، باید پدیده مزدوج باشد، چنان که سپس بی لقاح خارج بارورگردید و باکره زا شد. پس هم دارای جهاز و غده نرینه بوده و هم مادینه، همان گونه که در همه گیاهان شکوفنده و گل روی و بسیاری از انواع حیوانات بی مهره و اندکی از نوع مهره داران است و آدم هایی هم به ندرت دارای این خصایص و جهازات مزدوج هستند که از طریق خود باروری (پارتنوز) تولید مثل می کنند.^۱

«وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ». عطف به «إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى» و پس از کلام معترضه خدا آمده است. گویا همین که زن عمران با نظری آگاهانه چهره فرزندش را دید و با روشن بینی و یا حدس و الهام، به امتیاز روحی و جسمی او پی برد و او را شایسته و مورد نذرش شناخت، نام مریم را برایش گزید. مریم یعنی خدا پرست و پارسا یا خدمت گزار معبد و یا سرباز زن و طغیانگر.^۲ مفهوم «محرر» متضمن همین معانی است: آزاد از شرایط و سنن طبیعی و اجتماعی و وقف عبادت و خدمت در معبد. پس از این نام گذاری، او و ذریه اش را به خدا سپرد تا در حریم امن خدایی از القائات و وسوسه ها و جاذبه های شیطان رانده شده و ضد تکاملی، مصون باشند:

«وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». آن وراثت اصطفائی و آن

۱. رجوع شود به زیر صفحه ۱۵۹ از کتاب «خلقت انسان» تألیف آقای «دکتر یدالله سبحانی» که در ذیل همین

آیات نمونه ها و اصطلاحات و اسناد علمی این گونه پدیده ها بیان شده است. (مؤلف)

۲. مستر هاکس آمریکایی در قاموس کتاب مقدس مریم را به (یاغی گری) ترجمه کرده است. (مؤلف)



پاکی و خلوص و وارستگی و هیجان روحی زن عمران بود که در حریم و مجرای امر خدا خرق سنن عادی طبیعت و اجتماع قرارگرفت و در همان پناه گاه خدا، از دخترش مولودی غیرعادی، نه غیر طبیعی، رخ نمود و به پا خاست تا دیگران را از بندها و وسوسه‌های شیطان برهاند و زمین را از آلودگی و تاخت و تاز شیطان‌صفتان پاک گرداند. پس همین که مسیح دست و زبان گشود تا نفوس و ابدان و ارواح را مسح کند و فریب‌ها و آلودگی‌ها را بزدايد، شیطان به چهره‌نگهبانان آیین مقدس رخ نمود و ولادت مسیح پاک را دستاویز خود ساخت و سخنانش را تحریف کرد و او را مولود نامشروع و دروغ گو خواند تا این که سرانجام با همه رنج‌ها و شکنجه‌ها، رسالت مسیح پایه گرفت و مردمی به وی گرویدند. بازشیطان به چهره روحانی درآمد و ولادت غیر عادی مسیح را وسیله ساخت تا او را خدا و فرزند خدا و معبود خلق و آفریننده و کارگردان جهان و بخشنده همه گناهان نامید. پس از قرن‌ها فریب و گمراهی خلق و دشمنی و کینه توزی میان اهل کتاب درباره مسیح، این آیات پرتو افکند تا چهره مسیح و مادر و خاندان و دعوتش را در میان وسوسه‌های توهین آمیز و غلو انگیز بنمایاند و دستاویز شیطان را قطع کند، شیطان به چهره دیگری درآمد و کوشید تا دو ملت دشمن و متخاصم را آشتی داد و آن‌ها را در مقابل این آیات محکم و داعی این رسالت و پیروانش به یک صف درآورد و باز مردم را به گمراهی و ستیزه و جنگ و خون کشاند و راه کمال و آزادی را بست. گویا با آن پیش بینی‌ها و نگرانی‌ها بود که مادرِ بزرگِ مسیح این کلمات و مناجات را از سوز دل به زبان آورد «وَأَنِّي أُعِيذُهَا بِكَ...».

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا». «تَقَبَّلَ»، کمال پذیرش و فراگرفتن و با توجه روی آوردن و ملتزم شدن است. «رَبُّهَا» با اضافه، إشعار به سرپرستی و تربیت خاص دارد: پذیرفت و به مقتضای صفت «رَبِّ»، برای تربیت



برگرفت، نه، چنان که گفته‌اند، «نَذَرْتُ» را قبول کرد. «بَقُولُ»، و «نَبَاتاً»، مصدر و مفعول مطلق و بیان نوع است و چون هر دو موصوف به «حَسَن» آمده چگونگی «تقبل» و «انبات» را می‌نمایاند و نیازی به آوردن مصدر که از هیأت فعل «تقبل» و «انبات» باشد نیست. «بَقُولُ حَسَن» تأکید برای «تَقَبَّلَهَا» و نوید خیر و نیکی است، «وَأَنْبَتَهَا نَبَاتاً» بیان اثر فعلی این گونه «تَقَبَّلُ» است:

پروردگارش او را بپذیرفت پذیرفتنی نیک، همچون بذر پرمایه و مستعد که نیروی پرورنده‌اش آن را در برمی‌گیرد و جذب امداد می‌کند و می‌رویاند تا برگ و گل و شکوفه برآورد و به بذربنشیند: «وَأَنْبَتَهَا نَبَاتاً حَسَنًا»: و رویاند او را رویاندنی نیکو. می‌شود که «نَبَاتاً» اسم نوعی مفعول لَه باشد: او را رویاند تا همچون نیکو گیاهی شد. می‌شود این استعاره (رویش چون گیاه نیکو و زیبا) که برای هیچ انسان گزیده‌ای جز مریم در قرآن نیامده، گویای چگونگی وحی خاص و راز جسمی مریم باشد: همان که «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ»، نمایانده است، چون آن گونه گیاهان که رویش سریع و برگ گل‌های نیکو و شکوفه‌های معطر دارند، دارای ترکیب مزدوج از نرینه و مادینه هستند و در بیشتر آن‌ها این ترکیب در یک بوته گل پربرگ و الوان و گاه در دو شاخ از یک ساقه است و آن گونه گیاهان و درخت‌های شکوفه‌ای که جهاز نر و ماده منفصل دارند، برای تولید مثل نیازی به تقارب و تماس، مانند جانوران ندارند و تولید بذران‌ها بوسیله عامل دیگری چون باده‌ها و زنبورهاست.^۱

۱. چون بعضی از درخت‌ها از طریق ریشه و یا شاخه (قلمه) تولید مثل می‌کنند نیازی به گل و شکوفه ندارند، و بعضی درخت‌ها شکوفه و بذر هم می‌آورند، مانند توت سفید. درخت‌های بذراور و دارای شکوفه‌ها و گرده‌ها بسیار فراوانند و عامل تلقیح‌شان بادها هستند که آن گرده‌ها را در فضا پراکنده می‌کنند و همان اندکی که بر شکوفه‌های مادینه می‌نشیند کار تلقیح را انجام می‌دهد. آن گیاهانی که گل‌ها و شکوفه‌های الوان و پر پشت و معطر دارند، بیش از جلب آدم‌ها، جالب زنبورهای مفیدند که عامل و حامل لقاح آن‌ها هستند. شکوفه‌ها را



«وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا، كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا، قَالَ يَا مَرْيَمُ: أَنَّى لَكَ هَذَا؟ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ». «وَكَفَّلَهَا» به قرینه عطف به افعال «تَقَبَّلَهَا، أَنْبَتَهَا» با تشدید، و فاعل آن ضمیر، راجع به «رَبُّهَا» است، زکریا مفعول دوم است: پروردگارش او را پذیرفت و رویاند و کفالتش را به عهده زکریا گذارد. توالی و ترتیب این افعال مطابق است با دوران رشد و تربیت مریم. اسم «رَبِّ» مضاف، او را پذیرفت و در برگرفت و تربیتش کرد و رویاند تا چون گیاهی نیکو به سن رشد رسید و آنگاه پروردگارش او را برای تربیت و تغذیه روحی کامل تر به کفالت زکریا درآورد. این کفالتی که پروردگار به عهده زکریا گذارد، شاید به امر الهامی یا تدبیر قرعه «إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ» یا هر دو

→ برگ‌های سبز (کاسبرگ) در بر می‌گیرد و درون آن‌ها برگ‌های الوان و جواهر نشان (تاجک) برآمده که لوله‌های ظریف و گرده‌دار را با رشته‌ها و دریچه‌هایی فرا گرفته و در قسمت پایه‌های آن ماده شیرینی نشسته که جز زنبورهای عسل و مانند آن‌ها نمی‌توانند در آن‌ها نفوذ کنند و بدان دست یابند. شکوفه‌ها با رنگ‌ها و بوهای گوناگونی که آرایش شده‌اند، بعضی در پرتو نور و بعضی در تاریکی شب زنبورها را که در پی روزی به هر سو پراکنده می‌شوند به سوی خود جلب می‌کنند. آن‌ها به درون شکوفه‌ها می‌خلند تا از شهد گرده‌های درون آن‌ها کامیاب شوند. زنبورها که با شور و عشق به دور آن‌ها می‌گردند، همین که به درون آن‌ها راه یافتند لوله‌های حامل ماده لقاح را تهییج می‌کنند تا گرده‌های نرینه بر روی مادینه می‌ریزد و یا با بال‌ها و اندام‌هایشان آن گرده‌ها را به شکوفه‌های دیگری که جنس مخالف است می‌رسانند. وحی و تمثّل این زنبورها روی شکوفه‌ها، همانند تمثّل فرشته وحی برای مریم بود: «وَأَنْبَتْنَا نَبَاتًا حَسَنًا»، «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا». بطور کلی گیاهان از جهت جهاز تولیدی دو گونه‌اند:

۱. گیاهانی که جهاز مولّد سلول‌های نر و ماده روی دو پایه (درخت) جداست مانند خرما و پسته.

۲. گیاهانی که جهاز مولّد سلول‌های نر و ماده روی یک پایه است که خود بر دو قسم‌اند:

الف. گیاهانی که سلول‌های نر و ماده در یک گل می‌رویند، مانند: سیب و گلابی و گیلاس و بیش‌تر گیاهان بوته‌ای.

ب. گیاهانی که جهاز مولّد سلول‌های نر و ماده هر کدام بر شاخه‌های مختلف از یک درخت‌اند، مانند: گردو و بلوط و ذرت. بعضی از گیاهان هم با تلقیح گرده (سلول نر) تولید مثل می‌کنند و هم بدون دخالت سلول نر (بکرزایی یا پارتوژنز) مانند انجیر. (مؤلف)



بوده و شاید فاعل «كَلَّمَهَا»، زکریا باشد که با قرائت تخفیف «فاء» مناسب تر است. پس به ظاهر آیه:

رشد روحی و برازندگی مریم توجه بیشتر زکریای پیغمبر^۱ و خویشاوند او را جلب کرد تا او را به معبد آورد، و به تربیت و تغذیه روحی او پرداخت و گاه و بیگاه به محراب خاص عبادتش می شتافت: «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا». «كُلَّمَا» دلالت به تکرار، «عَلَيْهَا» اشعار به تفوق و سرپرستی، «وَجَدَ» (رای) یافتن آن چه را که نبوده، و «رِزْقًا» اشاره به نوعی خاص و نامعین دارد. محراب جای و غرفه خاص و مقدسی بوده است.^۲ جایگاه مخصوص مسجد را محراب گویند،

۱. با شناسایی که در قرآن (همین آیات از سوره آل عمران، انعام آیه ۸۶، مریم آیه ۱ و ۷، انبیا آیه ۹۰) از زکریا آمده، او پیغمبر و مربی و سرپرست معبد و پدر یحیی بوده است که خداوند یحیی را در سنین پیری به او و همسرش، عطا کرد. و این شناسایی در کتاب های عهد جدید جز در فصل اول «انجیل لوقا» نیامده که بعضی از مطالب آن مطابق با این آیات است و آن اشارات و مطالبی که در این انجیل آمده بیش از این نیست «که در آن روزها مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه به شتاب رفت و به خانه زکریا درآمده به ایصابات سلام کرد... و مریم قریب سه ماه نزد وی ماند پس به خانه خود مراجعت کرد.» آن زکریا که یکی از نوشته های عهد عتیق به وی منسوب است و مشتمل بر رؤیاها و پیشگویی هایی از آینده بنی اسرائیل و سرزمین قدس و صهیون است، اگر واقعیت داشته باشد، این زکریا پدر یحیی نبوده است. چون وقایع نگاری عهد عتیق تا اواخر اسارت در بابل است و از زکریای پدر یحیی و پدران او که در طلیعه ظهور مسیح بودند خبری نیست. مسیحیان بعضی اشارات و بشارات مبهم از کتاب زکریا را درباره مسیح موعود می دانند و به همین قدر دلخوش اند. (قاموس کتاب مقدس، مستر هاکس) چون آن زکریا در بابل و همزمان با داریوش بزرگ یا داریوش مادی می زیست، بعضی از محققین چنان که در دائرة المعارف فارسی آمده، تاریخ او را به (۵۱۹ ق.م) منطبق ساخته اند. آن گاه نوشته شدن کتاب زکریا را با همین تاریخ تطبیق کرده اند. با آن که کتاب های منسوب به پیمبران و کاهنان بنی اسرائیل به خط یا املاي آن ها نبوده و شاید سال ها پس از آن ها از زبان های مختلف نقل و تدوین گردیده از این تحقیق و تطبیق محققانه تر که در دائرة المعارف فارسی ذکر شده - یا نام و نشان مذهب و کلیسای زکریا - پدر یحیی و شوهر ایصابات خاله مریم، نیامده است: «زکریا و ایصابات از قدسین کلیسای کاتولیک رومی هستند! (جلد ۱، ص ۱۱۷۵)». (مؤلف)

۲. در کتاب اول پادشاهان باب ششم چنین آمده است: (و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست



شاید برای آنکه مقام درگیری و جنگ با هواهای شیطانی است، یا آنکه جایگاهی است که شخص خود را در آنجا از مشاغل دنیا برهنه می‌سازد. یا بالای مجلسی را گویند که گاه به نقش و نگار آراسته می‌شد: ﴿يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبَ وَ تَمَاثِيلَ﴾^۱. محراب مریم غرفه‌ای بوده در اطراف بیت المقدس.

از این تعبیرات و ترکیب کلمات معلوم می‌شود که زکریا - پیغمبر و سرپرست بیت المقدس - که برای سرپرستی و تربیت روحی مریم گزیده شده بود، به تناوب داخل آن مکان مقدس می‌شده و هرگاه و هر مرتبه که وارد می‌شد یک گونه روزی خاص «رِزْقاً» نزد مریم می‌یافت. مفسرین آن رزق خاص و گوناگون را به میوه‌های تازه و نابه‌هنگام تفسیر کرده‌اند که در زمستان میوه تابستانی و در تابستان میوه زمستانی بود. آن تفسیر با تشبیه «أَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا» تناسب دارد که گویا آن میوه‌های متنوع از همان گیاه نیکو و رویان و تراونده برمی‌آمد و در چشم زکریا بارز و نمایان می‌شد و تغذیه جسمی و روحی مریم در آن مکان و محیط مقدس و تربیت‌های الهام بخش بود، نه آن که طعام پخته و ساخته‌ای بوده که در آن زمان این همه تنوع نداشته در آن مکان هم نیازی بدان نبوده است. و شاید تعبیر آیه از تنوع تکامل، را برساند، «كُلَّمَا دَخَلَ... رِزْقًا»، که هر بار زکریا نوعی از آن را می‌یافت نه آنکه می‌دید؛ هم چون روزی بهشتیان ﴿كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا

→ ذراع و بلندیش بیست ذراع...) بنا به نوشته قاموس کتاب مقدس: «آن لفظ بر محل مقدس در هیکل دلالت می‌نمود که خدای تعالی مشیت و اراده خود را در آن جا برای بنی اسرائیل ظاهر می‌فرمود. و گاهی از اوقات قصد از تمام هیکل است و محراب‌های قبایل مثل محراب دلفی، محلی بود که از آن جا جواب سؤال سائلین داده می‌شد، چنان که مثلاً کاهن دلفی بر کرسی مثلی که در محراب بر شکاف سنگی گذاشته شده بود تلفظات غیر مفهومی می‌نمود، و شخص مخصوصی که برای همین کار معین بود تلفظات وی را برای جماعت ترجمه می‌نمود. محراب‌های مرقوم را در نزد بت پرستان رتبه و جلال عظیمی بود لکن پس از آن ناچیز شده...».

(مؤلف)

۱. و هر چه از محراب‌ها و تمثال‌ها که می‌خواست برای او انجام می‌دادند. سبأ (۳۴)، ۱۳.



الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا^۱ که تجلی ایمان و عمل صالح است ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾^۲. میوه‌های طبیعی هم این همه تنوع را ندارد و مانند دیگر غذاها برای بقا و رشد جسم است نه جان که پرورنده آن همان ایمان و معارف جان بخش و روح پرور است. رزق، هم روزی جسم را گویند و هم جان را «رَزَقَهُ اللَّهُ الْإِيمَانَ، الْعِلْمَ الْمَقْبُولَ، الْوَلَدَ، أَلْمَالَ...». پس این معنا تأویل نیست و اگر باشد نابه جا و بی دلیل نیست. مریم هم چون پیمبران دارای رسالت نبوده تا معجزه داشته باشد، و آن که انسان را همین جسم، و روزی را ماده پرورش آن می‌پندارد، باید خود را تأویل کند.^۳ همین تأویل و تغییر انسان است که دید و بینش را دگرگون می‌کند و قدرت می‌افزاید، و بهره‌ها می‌آورد و با هم دستی قوای طبیعت صورت‌ها و رنگ‌ها و بوها و مزه‌ها پدید می‌آید که در موارد اصلی طبیعت نیست. از بهشت ملکوت و اراده خلاقه انسان، یا اراده او همان از پیشگاه خدا و بیرون از حساب است: «قَالَ يَا مَرْيَمُ: أَنَّى لَكَ هَذَا؟ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» اگرچنان که بعضی گفته‌اند، «رزقا» همان روزی متعارف در معبد باشد، نظر آیه به سؤال زکریا و آزمایش مریم است تا بنگرد که رشد روحی و توحیدی مریم او تا چه حد پیش رفته، مناسب با این توجیه است که «وَجَدَ عِنْدَهَا» بیان، «وَقَالَ أَنَّى لَكَ هَذَا»، جواب شرط «كُلَّمَا» باشد، مریم با همان دید توحیدی و برترگفت: «هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ...». رزقا (با تنوین نکره) روزی خاص و ناشناخته و

۱. ... هر گاه میوه‌ای از آن روزی ایشان شود می‌گویند این همان است که پیش از این [نیز] روزی ما بوده و مانند آن [نعمتها] به ایشان داده شود... بقره (۲)، ۲۵.

۲. وکسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند مژده ده... بقره (۲)، ۲۵.

۳. کردهای تأویل حرف بکر را خویش را تأویل کن نه ذکر را
بر هوا تأویل قرآن می‌کنی پست و کز شد از تو معنی سنی (مؤلف).
(مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین رومی، دفتر اول، بیت ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴)



«كُلَّمَا دَخَلَ...» تنوع آن را می‌رساند. گفته شده که میوه‌ها و غذاهاى متنوعى برايش آورده مى‌شد. راغب گوید: (رزق: عطای جاری دنیایی یا آخرتی: نصیب مال، جاه، علم). در فارسی هم روزی در مورد مال، مقام، اولاد و علم آورده مى‌شود.

دربیان آیاتی مانند ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^۱ را گفته‌اند که مقصود هرگونه روزی است و آیات ﴿...يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...﴾^۲، ﴿...مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾^۳ شاید که «السَّمَاءِ» و «السَّمَاوَاتِ» که در مقابل «الْأَرْضِ» آمده مقصود روزی‌های معنوی باشد. ﴿وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ﴾^۴، تعمیم روزی رادراصلاح قرآن می‌رساند. مریم که در غرفه عبادت روی آورد و تحت تکفل زکریای پیمبر و مشتاق اشراقات و کشف مشکلات بود، در چنین شرایطی باید حکمت‌ها و معارف متنوع و اشراقاتی نوبه نو روزی‌اش گردد^۵ که آن‌ها را برای زکریا در آن خلوتگاه بیان می‌کرد و او را به اعجاب برمی‌انگیخت تا آرزو و امیدی در آن پیر سالخورده پدید آمد: «قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ...».

«هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ، قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِن لَّدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ». «هُنَالِكَ» اشاره‌ای بدان مکان عالی و مقدس و حال و کیفیتی دارد که زکریا از مریم مشاهده کرد: «أَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا... كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ... قَالَتْ هُوَ

۱. و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم اتفاق می‌کنند. بقره (۲)، ۳، انفال (۸)، ۳ و حج (۲۲)، ۳۵.

۲. ... شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد... فاطر (۳۵)، ۳.

۳. ... شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد... سبأ (۳۴)، ۲۴.

۴. و روزی تان را آن قرار می‌دهد که تکذیب کنید. واقعه (۵۶)، ۸۲.

۵. فهم‌نا ن کردی نه حکمت ای رهی ز آنچه حق گفتت «كُلُوا مِن رِّزْقِهِ»

رزق حق حکمت بود در مرتبت کان گلوگیرت نباشد عاقبت

این دهان بستی دهانی باز شد کو خورنده لقمه‌های راز شد

گر ز شیر دیوتن را و ابّری در فطام او بسی نعمت خوری (مؤلف)

(مولانا جلال الدین رومی، مثنوی معنوی، دفتر سوم، از بیت ۳۷۴۵ تا ۳۷۴۸)



مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. زکریا همین که آن دختر نذر شده و به معبد هبه شده ازمادری نازا را در آن مکان عالی و مقدس با آن مقام و احوال و روزی‌ها مشاهده کرد، هیجان و تحوّل و تغییری در روح و قوای حیاتیش پدید آمد و امید به قدرت فعّال ربوبی یافت و به او روی آورد: «هَذَا لَكَ دَعَا زَكْرِيَّا رَبُّهُ» و درخواست کرد تا شاید ربوبیت فعّال و بخشنده، ربّی که پیوسته استعداد می‌دهد و برمی‌آورد و می‌جهاند، به وی فرزند یا فرزندان هبه (بخشش بی سابقه در زمینه استعدادی) کند که وارث گزیدگی «اصطفاء» باشند. مانند مریم پاکیزه «طیّبه»، از موانع رشد و رویان و شکوفان: ﴿...كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾^۱، و زمینه‌ای پاک: ﴿بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَ رَبُّ غَفُورٌ﴾^۲، ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ...﴾^۳ و چون نسیمی پاک و جریان دهنده: ﴿وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ...﴾^۴. جمال و کمال روحی مریم بر روح زکریا پرتو افکند و منقلبش کرد تا یکسر رها شد و به تجلیات ربوبی ربّ پیوست «رَبُّهُ، رَبِّ» تا این که او را خواند و خواست و دعایی از دل و جانش برخاست که فضل آن ربوبیت خاص «مِنْ لَدُنْكَ» و برتر از اسباب و علل سبب ساز، به او ذریه‌ای هم چون مریم بخشد. او در این مقام با همه شعور آگاه بود که پروردگارش شنوای رازها و خواست‌هاست: «إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ».

این سومین انعکاس شدید و مهیجی بود که در زمینه وراثت اصطفائی و در آن محیط مقدس پرتو افکند و صفات و خصایص موروثی را بیدار و فعّال گردانید: از محیط قدس و مقدّسان، بر زن عمران و از او به مریم و از مریم به زکریا. «ذُرِّيَّةٌ

۱. سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش [در زمین] استوار و شاخه‌اش در آسمان است. ابراهیم ۲۴، (۱۴)

۲. ...سرزمینی است پاکیزه و پروردگاری آمرزنده. سبأ (۳۴)، ۱۵.

۳. و سرزمین پاک [و آماده] گیاهش به اذن پروردگارش برمی‌آید... اعراف (۷)، ۵۸.

۴. و با وزش بادی پاکیزه آنان را به حرکت درآورد. یونس (۱۰)، ۲۳.



بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

«فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ». ندا آوازی است که از دور برسد و اشعار بدان دارد که چهره فرشتگان ناپیدا و آوای شان رسا بود. «الْمَلَائِكَةُ» دلالت بر نوع یا گروهی دارد که با هم و یا در مراتب پیوسته به هم و هماهنگ باشند، مانند هماهنگی قوای ذهنی و ادراکی و تحریکی برای اظهار یا انجام اراده شخص. «وَهُوَ قَائِمٌ» حال برای ضمیر راجع به زکریا. «يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ» حال برای ضمیر قائم «أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ...» تبیین ندای فرشتگان است. این حالات و کیفیات و شرایط روحی و مکان برای جهت گیری و دریافت موج ندا بوده: درحالی که قوای روحی و بدنی او در جهت عبادت خدا قیام کرد و در حریم و غرق گاه محراب از خود رهیده به خدا پیوسته بود «يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ» ندای فرشتگان به او رسید و تبیین شد که خداوند بشارت می دهد تو را به یحیی. برخورد با این گونه روزی ها که در محراب نصیب مریم می شد، زکریا را تکان داد و با مریم هم راز و هم ندا گردید، چنان که در محراب و حال قیام نمازی و نیازی، الهام و بشارت فرشتگان روزی اش شد. تبشیر: ارائه «بشره» (روی) به نیکی و خوشی (خوشرویی) یا نمایان شدن خوشی در چهره شخص بشارت داده شده «مُسْتَبَشَّر» است. دریافت این ندا در آن حالات روحی «قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ» چهره زکریا را باز و شاداب و امیدوار کرد. از بیان این آیه و آیه: ﴿يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا﴾^۱. معلوم می شود که این نام «یحیی» نمایاننده او صاف و مختصات روحی و خلقی او و بی سابقه بود و پیش از تکوین ولادتش و در پی آثار بشارت،

۱. ای زکریا ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می دهیم که قبلاً همنامی برای او قرار نداده ایم...



بدان موسوم و موصوف گردیده است. بشارتش فرزندی بود بی هیچ نام و نشانی، همان «حَیّ»، همی زیست کننده و سراپا حیات. اسمی به معنای وصفی، پیش از ولادت که پیش از آن چنین اسم و وصفی برای کسی نبوده است «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا...» همچون عیسی مسیح که نسخه کامل تری از این انعکاس های روحی توارثی بود (عیسی: یعیس: یزید و زنده می ماند، زنده شده و زنده کننده به مسح) با اشتراکی که ریشه لغات عبری و عربی با هم دارد، شاید «یحیی» مستقبل از حیات باشد، مانند نام رمزی (حَیّ بن یقظان: زنده زاده بیدار و آگاه)^۱. همان آگاه و هشیاری

۱. به نام (حَیّ بن یقظان) دو کتاب معروف است: یکی از ابو علی سینا* (۳۷۰-۴۲۸هـ) و دیگری از ابن طفیل اندلسی* (۵۰۶-۵۸۱هـ). مطابق با ۱۱۱۰-۱۱۸۵م). محقق مصری احمد امین این دو کتاب را به انضمام جزوه دیگری به همین نام از سهروردی* (۵۷۸هـ) که نسخه خطی آن را یافته است و مؤلف آن را (قِصَّةُ الْفَرَبَةِ الْفَرَبِيَّة) نامیده با مقایسه و تحقیق و تعلیق به مناسبت هزاره ابو علی سینا منتشر کرده است. به نوشته ابن محقق مصری، کتاب «حَیّ بن یقظان» ابن سینا را استاد میکائیل بن یحیی با شرح و اقتباس خود (۱۸۸۹م) منتشر کرده است و «حَیّ بن یقظان» ابن طفیل در مصر و دمشق مکرر چاپ شده و در (۱۷۶۱م) به زبان لاتین و سپس به انگلیسی، اسپانیایی، آلمانی و روسی ترجمه شده است. آن سه کتاب به گونه نام و بیان رمزی، آدمی را تصویر می کند که راه تأمل علمی و شناخت را پیموده و می خواهد دیگران را بدان هدایت کند. «حَیّ بن یقظان» ابن سینا بر طبق مشرب علمی و استدلالی خودش او را به صورت پیر بنا و تجربه آموخته ای تصویر کرده که رمز عقل است و در میان رفقای مختلف که اشاره به غرایز و شهوات و تخیلات نفسانی است، گرفتار شده کارش سیاحت، وضعش قدس، و راهش علم الفراسة (منطق). او می کوشد تا با استدلال از اقالیم نفس و تخیلات بگذرد. «حَیّ بن یقظان» ابن طفیل تصویر طفلی است که با هوش سرشار و فطرت بیدار و ناآلوده، در محیط طبیعی با پدیده های مختلف مواجه می شود. او با تجزیه و تحلیل آن پدیده ها ترکیب و خواص و امتیازات هر یک را می شناسد، او در جزیره ای از طبیعت مادی تکوین شده یا از جزیره دیگر بوسیله امواج دریا آمده، آهویی او را شیر داده تا به سن رشد رسیده و به تقلید از حیوانات و پوست آن ها بدنش را پوشانده و از استخوان و شاخه درخت، سلاح شکار و دفاع ساخته و مانند آن ها برای اظهار اندیشه و نیازهای خود، صداهای حیوانات را سر می دهد. آتش را بر اثر درگرفتن برقی کشف کرد. حرکات و اشکال هندسی را شناخت. اعضای مادرش آهو را پس از آن که مُرد بررسی کرد تا به قلب او که منبع حیات است رسید. به آسمان اندیشید، همه جهان را مانند یک پیکر زنده شناخت، با بررسی تناهی و حدوث اجسام به نیروی



→ آفریننده و تنزه او از صفات و متعلقات و کثرت و ترکیب پی برد، در ۳۵ سالگی قوای خود را بررسی کرد و دریافت که آن قوه‌ای که بدن مسایل نامتناهی را کشف می‌کند، همان حقیقت ممتاز از او جانوران است و چون از سنخ اجسام نیست، جوهری است باقی و متکامل که باید بوسیله آن به مبدأ کمال رسد و به اوصاف او همانند شود و تسلیم او گردد و به فرمانش رضایت دهد و به دیگران رحم آورد و خدمت کند، آب به درختان رساند و آن‌ها را آرایش دهد و حیوانات ناتوان را از چنگال درندگان و بند بوته‌ها برهاند و به کمترین غذا برای نگه‌داری بدنش اکتفا کند و برای تشبیه به اجرام سماوی و تقرب به مبدأ هستی و کمال، به سرعت به دور خود و مغاره‌اش و جزیره می‌چرخید تا از خود بی‌خود و در جلال و جمال مطلق مستغرق می‌شد و خود و جهان را شعاعی از او و پیوسته و معلق و متعلق به او می‌دید. او در آن حالات و لذات و کمالات به سرمی‌برد تا آن که مردی (آبسال) را که بدن جزیره رانده شده بود یافت. پس از فرار و وحشت از آن مرد، با هم انس گرفتند و «آبسال» کلمات و لغات را به وی می‌آموخت، و «حیی بن یقظان» مشاهدات و شناخت‌های خود را [به آبسال می‌گفت]. آبسال آن چه را از شریعت دریافته بود، از حقایق و معانی و مثل‌ها و تصویرهای اوصاف خدا و فرشتگان و بهشت و دوزخ با مشاهدات «حیی بن یقظان» مطابق یافت و وضع جزیره خود را پس از گرایش شریعت و تحولی که در مردم آن جا پدید آمده برایش بیان کرد. «حیی بن یقظان» آن بیان را با مشاهدات خود منطبق دید و بدان گرایید، ولی در این اندیشه‌ها و تردیدها بود که چرا در شریعت امثال و تمثیل‌ها آمده و عبادات مختصر گردیده و تنعم به لذات جسمی مباح گشته است؟ مال برای او مفهومی نداشت، چون هر کس به اندازه احتیاج و نگه‌داری بدنش می‌تواند از بهره‌های طبیعت بهره‌مند گردد، پس چرا باید مال اختصاصی باشد تا احکام معاملات و زکات و حدود و سرقت در میان آید؟ چون او همه مردم را مانند خود، با آن هوش و فطرت روشن می‌پنداشت و نمی‌دانست که تا چه حدی فطرت و عقل و درک مردم ناقص و تاریک است. رفیقش کوشید تا او را برای نجات مردم و وطن بدن سوی جزیره برد، با آن که مردم جزیره گزیده و فهمیده‌تر از دیگران بودند، سخنان و اشارات او را نمی‌فهمیدند و سرگرم همین ظواهر شریعت و جمع اموال و پیروی از شهوات بودند. چون «حیی بن یقظان» به غربت خود در میان آن مردم پی برد، دوستش را گذاشت و به جزیره اول خود بازگشت. «حیی بن یقظان» شهر و رُردی، برای رسیدن به کمال، سلوک در نفس و ریاضت رامی‌نمایاند. اواز سواحل سبز و خرم می‌گذرد تا از شهر قیروان سر درمی‌آورد و گرفتار حاکم طاعی و مردم ستمگر آن می‌شود و در چاه عمیقی به زندان می‌افتد که بالای آن برج‌ها برآمده و گاه‌گاه خود را به بالای برج و دریچه‌های آن می‌رساند تا این که هدهد، نامه‌ای می‌آورد و او را راهنمایی می‌کند، از امواج خروشان دریا و از سدهای یأجوج و مأجوج و وادی جن و از میان جمجمه‌های عاد و ثمود می‌گذرد و از گذرگاه چهارده تابوت، تا مشاهده اجرام سماوی و شنیدن آهنگ‌ها و نغمه‌های آن‌ها و تعلیم از آن‌ها تا آفاق پوشیده از ابر، و از مغاره به



که همی رو به زندگی و کمال می رود.

اوصاف خاصی که نمودار حرکت حیات و ذهنی و خلقی و رسالت اوست این است: «مُصَدِّقاً بِكَلِمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّداً وَ حَضُوراً وَ نَبِیّاً مِنَ الصَّالِحِينَ». گویند منظور از کلمه خاص در این آیه، عیسی است: ﴿وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ﴾^۱، ﴿بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ﴾^۲ و در انجیل یوحنا به او اشاره شده است.^۳ چون به نوشته اناجیل، عیسی شش ماه پس از یحیی متولد شده، تصدیق یحیی به آمدن عیسی نادرست است و باید مقصود تصدیق به نبوت و قیام به رسالت عیسی باشد. چون کلمه به کلام و کتاب هماهنگ و پیوسته به هم گفته می شود، شاید که در آن جا نظر به کتاب و وحی باشد: که یحیی تورات و وحی موسی را از آمیختگی و پیرایه ها راست نموده و چنانچه بود می نمایاند، و تصدیق می کند. یکی از مفسرین (ابو

→ سرچشمه حیات و ملاقات با ماهی های صومعه پدر سالخورده می رسد و در برابرش سجده می کند و از زندان و دشواری ها شکایت می کند. آن پدر به وی دستور می دهد که به زندان باز گردد تا دوباره خلاص شود و به جلال ابدی نایل آید.

این فشرده ای از راه و روش و کوشش روحی و فکری یک انسان هشیار و گزیده و سالک طریق کمال از نظر سه فیلسوف و عارف بزرگ است که هر یک بر طبق روش و طریقه خود، چهره «حیی بن یقظان» را تصویر نموده اند. قرآن چنین شخص واقعی و تاریخی را، از مقدمات ولادت و توارث و انعکاس ها تا اوصاف شخص و رسالت او را با تعبیراتی جامع در این سوره و سوره مریم تبیین کرده است. (مؤلف)

۱.... و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست... نساء (۴)، ۱۷۱.

۲.... به کلمه ای از جانب خود که نامش مسیح است... آل عمران (۳)، ۴۵.

۳. در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز بواسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت... و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد... و یحیی براوشهادت داد... «یُوحَنَّا باب اول» در «انجیل متی: ۳» یحیی آن موعود را چنین توصیف کرده است: «من شما را به آب به جهت توبه تعمید می دهم، لکن او که بعد از من می آید توانا تر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. او غربال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکو پاک کرده گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد کرد...» این اوصاف کاملاً منطبق با مسیح است یا رسول خاتم؟ (مؤلف)



عبیده) هم کلمه رابه کتاب تفسیر کرده است^۱ و در قرآن هم کلمه به معنای کلام آمده است: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ...﴾^۲، ﴿...وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا...﴾^۳، ﴿...وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا...﴾^۴، ﴿أَقْمَنَ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ...﴾^۵. و چون در این آیه کلمه با «باء» ملابست آمده «بِکَلِمَةٍ»، اشعار به پیوستگی کلمه با یحیی دارد که گویا کلمه‌ای که یحیی آن را راست و تصدیق می‌کند همان است که با او بوده است و خود دریافته نه آنچه در نوشته‌های علمای یهود یافته‌اند. و در دیگر آیات «مُصَدِّقًا» با لام تعلق یافته است: ﴿...مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ...﴾^۶، ﴿...مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ...﴾^۷ بدون تعلق هم آمده است: ﴿...مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ...﴾^۸، ﴿...وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ...﴾^۹. اوصاف جامع و کامل دیگر یحیی که از خواص حیات برتر است و مکرر در قرآن آمده و فرشتگان پیش از ولادتش بشارت داده‌اند: «سَيِّدًا» است به معنی بزرگوار؛ با گذشت و دارای اراده نافذ و سرپرست خلق؛ و «حَصُورًا» یعنی چنان مالک خود باشد که همه انگیزه‌ها و تحریکات غرایز و شهوات متضاد با کمال را در حصار محدود نگه می‌دارد و ضبط می‌کند؛ و «نَبِيًّا» تا به مقام نبوت و خبرگیری و خبرگزاری وحی می‌رسد؛ «مِنَ الصَّالِحِينَ» گزیده از اوصاف و محیط وراثی از شایستگان است.

۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۷۴۳.

۲. بگوای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است... آل عمران (۳)، ۶۴.

۳. ...و کلمه کسانی را که کفر ورزیدند پست تر گردانید و کلمه خداست که برتر است... توبه (۹)، ۴.

۴. ... و سخن پروردگارت از روی راستی و داد به کمال رسید... انعام (۶)، ۱۱۵.

۵. پس آیا کسی که فرمان عذاب بر او محقق شد... زمر (۳۹)، ۱۹.

۶. ... مؤید آنچه [از کتاب‌های آسمانی] پیش از خود است... آل عمران (۳)، ۳ و مائده (۵)، ۴۸.

۷. ... تصدیق کننده برای چیزی است که با شماست... آل عمران (۳)، ۸۱.

۸. ... تصدیق کننده کسی که پیش از آن است... انعام (۶)، ۹۲.

۹. و این [قرآن] کتابی است که تصدیق کننده... احقاف (۴۶)، ۱۲.



«قَالَ رَبِّ اَنِّیْ یَکُونُ لِیْ غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِی الْکِبَرُ وَامْرَأَتِی عَاقِرٌ قَالَ کَذٰلِکَ اللّٰهُ یَفْعَلُ مَا یَشَآءُ». گویا همین که زکریا از بی خودی و جذبۀ ملکوتی به خود آمد و شگفتی او را فرا گرفت، این گونه استفهام تعجبی، نه انکاری، و از پروردگارش، نه از فرشتگان بشارت دهنده، کرد. او در ندای فرشتگان و بشارت‌شان شک و انکار نداشت، اعجابش از انطباق این بشارت با شرایط و وضع خود و زنش بود که: چگونه و از کجا برایش پسری است؟ با آن که پیری و سالخوردگی همه وجود و اعضایش را فرا گرفته: «بَلَغَنِی الْکِبَرُ» به جای «بَلَغْتُ الْکِبَرُ» و زنش هم که نازا بوده: «وَامْرَأَتِی عَاقِرٌ». در سوره مریم پیری و فرتوتی زکریا به صورت مبین‌تر نمایانده شده است: «قَالَ رَبِّ اِنِّیْ وَهْنَ الْعِظَمِ مِنْیْ وَاسْتَعْلَ الرَّأْسُ شَیْئًا...»^۱ گویا سالخوردگی ابراهیم آنگاه که به پسری بشارت داده شد چون زکریا نبوده که در سوره حجر به مس پیری تعبیر شده است: «قَالُوا لَا تَوْجَلْ اِنَّا نَبْشُرُکَ بِغُلَامٍ عَلِیمٍ. قَالَ اَبَشِّرْ تُمُوْنِیْ عَلٰی اَنْ مَّسِّنِی الْکِبَرُ فِیمَ تَبْشُرُوْنَ. قَالُوا بَشِّرْنَاکَ بِالْحَقِّ فَلَا تَکُنْ مِنَ الْقَانِطِیْنَ»^۲. جواب وحی برای رفع اعجاب زکریا همین احاطه به مشیتِعالیه و فوق جریان و علل طبیعی بود: «قَالَ کَذٰلِکَ اللّٰهُ» (به تقدیر امر و مشیت) چنین است امر و اراده خدا که هرچه بخواهد انجام می‌دهد: «یَفْعَلُ مَا یَشَآءُ»: مشیت او مطلق است و هیچ حد و نسبتی که انسان در می‌یابد و آن را قانون می‌پندارد و با آن مانوس می‌شود، آن را محدود نمی‌کند. از این آیات و آیات سوره مریم معلوم می‌شود که در زمینه آرزو و دعای زکریا «اِذْ نَادٰی رَبَّهُ نِدَآءً خَفِیًّا»^۳ و هیجان روحی که با دیدن

۱. گفت پروردگار من استخوانم سست گردیده و [موی] سرم از پیری سپید گشته... مریم (۱۹)، ۴.

۲. گفتند مترس که ما تو را به پسری دانا مژده می‌دهیم. گفت آیا با این که مرا پیری فرا بسوده است بشارتم می‌دهید، به چه بشارت می‌دهید؟ گفتند ما تو را به حق بشارت دادیم پس از نومیدان مباش. حجر (۱۵)، ۵۳ تا ۵۵.

۳. آنگاه که [زکریا] پروردگارش را به ندایی آهسته ندا داد. مریم (۱۹)، ۳.



مریم در محراب و آن روزی های متنوع پیش آمد، استعداد و قوای او دگرگون شد و بشارت فرشتگان به او رسید.

«قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمًا وَادْكُرَ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ». پس از مشاهده آن آیات قدسی مریم و پس از آن بشارت صریح به مولودی که با آن صفات خاص رخ می نماید و پس از جواب قاطع به اعجاب و تحیر زکریا که این چگونه در سن کهولت و فرسودگی انجام می گیرد و از میان رفتن وسایل طبیعی، باز زکریا از پروردگارش آیه ای (نشانه ای) برای خود می خواهد. آیا دراصل تحقق بشارت هنوز تردیدی داشت، یا شک داشت که بشارت ربانی است یا وسوسه شیطانی؟ مانند درخواست ابراهیم: ﴿... رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى...﴾^۱ پروردگار هم دعای او را اجابت کرد و اعجاز (آیه) اش این شد که «أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ...» یعنی: «أَلَّا تَقْدِرَ الْكَلَامَ»! یا «أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ» خبری باشد انشایی، مانند ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ...﴾^۲. ﴿... كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...﴾^۳ که فرمان نهی باشد تحقق و پیوسته. و چون در اصطلاح قرآن هر نمود تکوینی و حکم تشریعی والهی آیه خداست، شاید نفی و خبر به معنای نهی باشد. و اگر «أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ» به کسر میم قرائت شده باشد، نهی صریح است: آیه تو این است که نباید سه روز با مردم سخن گویی. بنابراین، آیه به معنای فرمان است نه معجزه، مانند «مَانَسَخَ مِنْ آيَةٍ...». «وَادْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» قرینه ای است که آن دستور سکوت عبادی بوده، چنان که درباره مریم و ولادت عیسی که انعکاس روش و روحیه زکریا و عیسی بودند، همین دستور آمده: ﴿فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ

۱.... پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می کنی؟... بقره (۲)، ۲۶۰.

۲. و مادران [باید] فرزندان خود را شیر دهند... بقره (۲)، ۲۳۳.

۳.... روزه بر شما مقرر شده است... بقره (۲)، ۱۸۳.



لِّلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنِ أَكُلَمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا^۱. وگویا روزه صمت (سکوت) برای بنی اسرائیل و یا کاهنان و مرتاض‌های بنی اسرائیل، بخصوص در موارد خاص یا به نذر، معمول بوده و برای همه نوعی عبادت و برای زکریا و مریم آمادگی و سازندگی و گزینش «يَحْيَىٰ وَ عِيسَى وَ اصْطَفَاء» بوده است. خودداری [از سخن گفتن] - وقایه داشتن یا تقوا - از انگیزه‌ها و طغیان شهوات پست و هواها، منشأ فزاینده‌ی قدرت روحی و اراده و تعالی انسان مؤمن می‌شود. آن چه شخصیت‌های گزیده‌ای چون زکریای نبی سالخورده و مریم پاک و از شهوات رسته را از خود غافل می‌کرد و به تأثیر و تأثر از عوامل و انگیزه‌های خارج از خودشان می‌کشاند و قوای قدسی و ذخیره‌های روحی‌شان را می‌پراکند، سخن بود. نیروهای جسمی کارمایه‌ای است که بخش مهم آن مبدل به حرکات تشعشعی می‌شود و به صورت اندیشه‌ها و تخیلات و کلام‌های ذهنی درمی‌آید و سپس با حرکات‌های هوای داخلی و صوت و مخارج حروف و تموج هوای بیرون، به صورت کلام لفظی جریان می‌یابد که حامل اندیشه‌ها و روحيات و خلقيات و دوستی‌ها و دشمنی‌هاست. تا آن جا که شخص را از خود بی‌خود می‌سازد و با اندیشه‌ها و اخلاق و آرزوها و امیدها و یأس‌ها و خوشی‌ها و ناخوشی‌های دیگران ترکیب می‌دهد و یک سر از خود و قوا و وجدانیات و فطریات خود بیگانه می‌شود. انسان مؤمن و متقی و خوددار از بازگشودن مجرای کلام، به خود و فطریات باز می‌گردد [و قوایش ذخیره می‌شود] و ربوبیت پروردگار را در درون و اطوار وجود خود و جهان مشاهده می‌کند و به یاد می‌آورد و می‌ستاید: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ».

«رَبِّ اجْعَلْ لِّي آيَةً»، به جای «أَرِنِي آيَةً» گویا اشعار به همین دارد که او از

۱. بگوی من برای [خدای] رحمان روزه نذر کرده‌ام و امروز مطلقا با انسانی سخن نخواهم گفت. مریم (۱۹)،



پروردگارش دستوری و امری می خواست تا آن را انجام دهد و آماده تولید چنین مولودی شود. «وَإِذْ كَرَّرْتَكَ كَثِيرًا وَسَبِّحَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ»، عطف به «آيَتُكَ...» جزء همان آیه یا مکمل آن است. خود داری از تکلم، اندیشه های پراکنده و نامنظم را که زبان وسیله اظهار آن است و قدرت زبان پیوسته آن ها را به جریان می اندازد و متوقف می کند و نیروهایی که در ارتباط با دیگران است، ذخیره و محصور می سازد و موجب تقویت اراده و اندیشه منظم می شود تا شخص هر تصویری را به درستی تصدیق کند و روح تعالی یابد و صفات ربوبی پرتو افکند و تنزه او را دریابد: «وَإِذْ كَرَّرْتَكَ كَثِيرًا وَسَبِّحَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ». «عَشِيِّ» شامگاه، «إِبْكَارِ» بامدادان تا برآمدن خورشید. در این دو هنگام تدبیر و تنزه پروردگار مشهودتر است. این آیات و فرمان ها همچون آماده باش برای توارث و تکوین فرزند بشارت داده شده بود: (يَحْيَى زنده هشیار: حَيَّ بْنَ يَقْظَانَ). همان که حیاتش جریانی بود از سرچشمه های پاک و نیالوده و صفاتش: «مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ»^۱.

۱. در اناجیل اوصاف یحیی چنین آمده است: «در آن ایام یحیی تعمید دهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده می گفت: ... و این یحیی لباس از پشم شتر می داشت و کمر بند چرمی بر کمر و خوراک او از ملخ و عسل بزی بود...» (متی ۳) به همین مضمون نیز مرقس در باب اول گفته است. بعضی از آن چه در انجیل لوقا باب اول درباره زکریا و یحیی به تفصیل آمده با بعضی از آن چه در این آیات و سوره مریم آمده مطابق است، مقایسه شود: «در ایام هیروдіس پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا نام از فرقه آتیا بود (آتیا به تشدید باء: خداوند پدر من است. بانی خانواده ای بود از نسل هارون. هنگامی که داوود کهنه را به ۲۴ دسته برای خدمت هیکل تقسیم کرد دسته هشتم به اسم آتیا بود. زکریا پدر یحیی منسوب بدین دسته بود. قاموس کتاب مقدس) که زن او از دختران هارون بود که ایصابات نام داشت و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرائض خداوند بی عیب سالک بودند و ایشان را فرزند نبود زیرا ایصابات نازا بود و هر دو دیرینه سال بودند. واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهنات می کرد، حسب عادت کهنات نوبت او شد که به قدس خداوند درآمد بخور بسوزاند و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت می کردند. ناگاه فرشته خداوند به طرف راست



«وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ». «وَإِذْ قَالَتْ» برگشت و عطف به «وَإِذْ قَالَتْ إِمْرَأَةُ عِمْرَانَ» و ظرف «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ...»، «ذُرِّيَّةَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ...» است: خداوند آن‌ها را صافی کرد و برگزید در حالی که ذریه‌ای بودند که بعضی از بعضی دیگر پدید آمده‌اند، آن اصطفاء و وراثت آنگاه بود و یا آنگاه پرتوافکند که زن عمران گفت: ... و فرشتگان گفتند: ای مریم خداوند تو را صافی کرد و برگزید و پاکیزه‌ات ساخت و باز صافی و گزیده‌ات کرد بر زنان جهانیان. تکرار فعل «اصْطَفَاكِ» اشعار به اصطفائی مکرر و پی در پی دارد که مریم کانون آن‌ها گردید: از مواریث گذشتگان تا پرتو اصطفائی که از مادرش زن عمران باز تابید و از او به زکریا و یحیی و از آنان به مریم تا منشأ ظهور مسیح شد.

این ندای فرشتگان به گوش هوش مریم طنین افکند که شخصیت و موقعیت

→ مَذْيَح بخور ایستاده بروی ظاهر گشت. چون زکریا او را دید در حیرت افتاده ترس بر او مستولی شد. فرشته به او گفت ای زکریا ترسان مباش زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجات ایصابات برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد، زیرا در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و بسیاری از بنی اسرائیل را به سوی خداوند، خدای ایشان خواهد برگردانید و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید تا دل‌های پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا او قومی مستعد برای خدا مهیا سازد. زکریا به فرشته گفت: این را چگونه بدانم و حال آن که من پیر هستم و زوجه ام دیرینه سال است. فرشته در جواب وی گفت: من جبرائیل هستم که در حضور خدا می‌ایستم و فرستاده شدم تا به تو سخنی گویم و از این امور تو را مژده دهم. و الحال تا این امور واقع نگردد گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخن‌های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست باور نکردی. و جماعت منتظر زکریا می‌بودند و از طول توقف او در قدس متعجب شدند، اما چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند پس فهمیدند که در قدس رؤیایی دیده است. پس به سوی ایشان اشاره می‌کرد و ساکت ماند و چون ایام خدمت او به اتمام رسید به خانه خود رفت. و بعد از آن روزها زن او ایصابات حامله شده مدت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت به این طور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد...». (مؤلف) انجیل لوقا، باب اول.



خود را دریابد و از آن باز نتابد تا منشأ ولادت انسانی خدایی و انقلابی و گزیده و تاریخی^۱ شود. در این آیات نقش زن در وراثت صفات غالب و بازتاب آن‌ها در نسل‌های بعد آشکارا تعیین شده است.^۲

«یا مَرِیمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَاسْجُدِی وَارْکَعِی مَعَ الرَّاكِعِینَ».

قنوت عبارت است از خضوع و عبادت پیوسته؛ سجود: خاکسایي و فروتنی کامل؛ رکوع: خشوع و سر فرود آوردن و اطاعت؛ و هر سه نمودار مراتب تحولات روحی و کمالی است که در ترکیب نماز اسلامی به صورت قیام پیوسته و خم شدن بر پشت، و سر به خاک نهادن، تشریع گردیده است و چون در عبادات یهودیان و مسیحیان این گونه عبادت نیست، باید این اوامر، ارشاد به همان معانی لغوی و یا معمول در میان آنان باشد.

«لِرَبِّکِ» متعلق به «اقْنُتِی»، و معطوف‌های آن است و لام از جهت بهره‌ای که به شخص قانت و ساجد و راکع از صفت رب و قرب و کمال او می‌رسد برای اختصاص یا انتفاع است. قید «مَعَ الرَّاكِعِینَ»، شاید پیوسته و مکمل همه باشد. اگر این اوامر جدا جدا باشد و مانند نماز اسلامی راجع به یک واحد و اجزای آن نباشد، ظاهر این قید، «مَعَ الرَّاكِعِینَ»، خاص به فعل «ارْکَعِی» و افعال «اقْنُتِی» و «اسْجُدِی»

۱. چونکه مریم مضطرب شد یک زمان از سرافرازان عزت سر مکش
همچنان که بر زمین آن ماهیان از چنین خوش محرمان خود در مکش «مؤلف».

مولانا، مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت‌های ۳۷۶۷ و ۳۷۶۹.

۲. تجربیات و تحقیقات دانشمندان علم وراثت همین را می‌نمایند که صفات غالب پیوسته از جانب زن منتقل می‌شود و از جانب مرد بسیار اندک است و سبب آن را بدین گونه یافته‌اند: «کروموزوم‌ها که ناقل صفاتند و از سلول‌های ماده و نر یکسان تقسیم می‌شوند و تشکیل نطفه می‌دهند، در سلول ماده همانندند و در سلول نر یکی همانند ماده و دیگری به گونه دیگر است. و اگر وراثت صفت غالب و بازگرد را در مرد یک از هزار فرض کنیم، با ضریب احتمالات، از جانب زن یک میلیون بار بیش از مرد است». ن.ک به کتاب «یک، دو، سه، بی‌نهایت» از «ژرژ گاموف»، ص ۲۵۷. «مؤلف»



مطلق از آن است و هر سه امر پیوسته به ندای فرشتگان به مریم بود تا او را به مقام اصطفایش آگاه کند، چه همین آگاهی بسا منشأ غرور و آفت تکامل شود و شخص را به خود متوجه گرداند [و از دیگران برکنار سازد]. و نیز حقیقت معنوی این اوامر، پیوستگی به کمال رب و در معرض آن بودن و خود شکستن و از خود فانی شدن و سر به فرمان نهادن است: از پیوستن به رب «اقتتی» تا فانی مطلق «اسجدی» که صورت آن سر به خاک نهادن و از خود و جهان محجوب شدن است، چون در این مراتب و حالات، جذبۀ ربّ سالک را به غرق گاه خود می‌کشاند و از جمع به دور می‌دارد، فرمان «ارکعی مع الرّاکعین» برای آمدن و پیوستن به جمع راکعان است تا با هماهنگی با آنان در برابر احکام ناشی از آن رکوع کند. فرشتگانی که به مریم خطاب کردند از همان نوع فرشتگان رابط و بشارت دهنده و آگاه‌کننده‌اند، همان‌ها که به زکریا ندا و بشارت دادند. این خبر و بشارت فرشتگان به مریم که خدا او را برگزیده و پاکیزه کرده از زنان جهان برتری یافته، مقام بس بزرگی را می‌نماید که برای هر که، به خصوص زن جوانی چون مریم با همه ایمان و عبادتش، شاید غرور انگیز و حجابی بوده است. این ندای دوم: «یا مریم اقتتی لربک...» فرمان قنوت (خضوع و طاعت پیوسته با سکوت) و سجده (منتهای فروتنی تا حد سر به خاک نهادن و خود را در برابر ربّ چون خاک فرو آوردن و مستعد دریافت هر فیض و فرمانی شدن) و رکوع مع الرّاکعین (تواضع برای خدا و با راکعین) که خود را از صف دیگر راکعان جدا نساختن، برای همین است که روح پاک و تابناک و تقرّب جوی او را هیچ رنگ تعلّق و حجاب غروری نگیرد و محجوبش نسازد: برای قرب هر چه بیش‌تر و زدودن کدورت‌های نفسی، همی در حال قنوت باشد و در برابر ربّ سر به خاک نهد و هماهنگ با راکعان، نه جدای از آنان، رکوع کند: «یا مریم اقتتی لربک و اسجدی و ارکعی مع الرّاکعین».

«ذَالِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَا مَهْمُ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ». «ذَالِكَ» اشاره است به «اصطفاء» و راز و نیازها و پرتوها و توارث‌ها و حوادثی که در آیات گذشته بیان شده است و آن چه در پی آن‌ها می‌آید. «مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ»، بیان منشأ آن‌هاست. «نَبَأُ» خبری سابقه و ناگهانی و آگاه کننده. «غَيْب» ماوراء محسوسات و مشهودات است. «نُوحِيهِ إِلَيْكَ»، إشعاریه استمرار دارد: آن اصطفای متوارث و پیوسته و آن انقلاب‌ها و تأثیرات میراثی و رازها و اندیشه‌هایی که در غیب قلوب بود از «أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» است و دریافت آن‌ها بواسطه وحی: «نُوحِيهِ إِلَيْكَ».

آنچه در نوشته‌های مسیحیان آمده مشهودات و منقولات مختلف و پراکنده‌ای است از ظواهر رویدادها بی آن که مستند باشد به آنچه از اصطفاء و تحولات و وابستگی‌های روحی و توارثی که گاه گاه و پراکنده نمودار می‌شده و برای بعضی مشهود بوده و نوشته و نقل گردیده است. و همین نوشته‌ها هم در آن زمان و محیط جاهلیت حجاز در دسترس همه نبوده تا گفته شود که شخص درس ناخوانده‌ای که تاریخ ولادت و طفولیت و جوانی و معاشرت‌ها و مسافرت‌هایش جزء به جزء روشن است، این «انباء» را از آن نوشته‌ها رونویس کرده یا آموخته باشد، چنان که سرکشان قریش برای سرباز زدن از رسالت و مسئولیت توحیدی آن می‌گفتند که این‌ها (آیات وحی) را به دروغ به هم بافته و به یاری دیگران آن‌ها را ساخته و یا افسانه‌هایی است که رونویس کرده صبح و شام برایش دیکته می‌کنند:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ. فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا. وَقَالُوا أَطِيرٌ الْأَوَّلِينَ اِكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾^۱. ﴿وَلَقَدْ

۱. و کسانی که کفر ورزیدند گفتند این [کتاب] جز دروغی که آن را برافته [چیزی] نیست و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده‌اند و قطعاً [با چنین نسبتی] ظلم و بهتان به پیش آوردند. و گفتند افسانه‌های پیشینیان است که آن‌ها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او املاء می‌شود. فرقان (۲۵)، ۴ و ۵.



نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ^۱. پس از دوره نخست رسالت و نزول آیات، عرب جاهلیت در برابر بلاغت و حکمت قرآن شکست خورد و با رسوایی از این افتراها و توجیه‌ها دم فرو بست و یا تسلیم گردید. تاجاهلیت مغرور به تعلیم و تمدن نما، سر برآورد و همان سخنان و نسبت‌ها به گونه تحقیقات علمی و تاریخی و از اندیشه و زبان مستشرق غربی و غرب زده دنبال رو رخ نمود. بعضی از این‌ها به دلیل انطباق بعضی از احکام حقوقی قرآن با آنچه ملت‌های قدیم داشتند، گفتند همه احکام محکم و مبین قرآن از روی الواح پوسیده و خاک خورده حمورابی* یا بابلی و یا کلدانی و یا نوشته‌های هندوان نوشته شده است! چون به این دانشمندان محقق! تفهیم شد که رسول عرب در متن جزیره‌ای منقطع قیام نموده و نه خود به این سرزمین‌ها پا نهاده و نه گروه تحقیقی به آنجاها فرستاده، با رسوایی سکوت کردند. و یا بعضی دیگر از مسیحیان متعصب به سراغ بُخیرای راهب نسطوری که در اطراف شام می‌زیست، رفتند، یعنی آن مرد اُمّی هزارها مسایل مبدأ و معاد و اصول احکام و حکمت‌های تاریخی و اجتماعی که همیشه مورد بحث اندیشمندان بوده و هست و خواهد بود، در همان مهمانی و پذیرایی نیم روز یا یک روز، از آن راهب آموخت یا نوشت و سپس آن‌ها را در کتابی چنین گرد آورد. اما با تزلزل و فرو ریختن زیربنای تمدن و اندیشه مادی، روبنای آن نیز از هم گسیخت، چون بر پایه‌ای از واقعیات و حقایق نبود. نه آن نوجوان و مرد اُمّی از آنبائی که ماورای رویدادهای گذشته خود بود آگاهی داشت و نه از روی کتابی خوانده و نه حتی شاهد و ناظر کارها و گفتگوهای خصوصی و محرمانه‌ای بود که در میان اشخاص واقع شده، مانند آن چه در خلوتگاه معبد در میان سران کنیسه و برای کفالت مریم پیش آمده:

۱. ونیک می‌دانیم که آنان می‌گویند جزاین نیست که بشری به اومی آموزد [نه چنین نیست زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می‌دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است. نحل (۱۶)، ۱۰۳.



«وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ». «قلم»: چوبه تراشیده برای قرعه؛ «القاءِ أقلام» :کنایه از قرعه کشی و تصویر آن است. این گونه قرعه از حرفه‌های خاص کاهنان و سران معابد بوده که هنگام اختلاف در تعیین و تقسیم مناصب و زمین و محل و دیگر پیشامدها، انجام می‌دادند. مانند آلام که برای قرعه کشی و تصمیم به پاسخ کارها در میان عرب و قریش معمول بوده است، استخاره با دانه‌های تسبیح به این صورت نیز از همان قبیل کارهاست. آیا چون درانتظار مسیح منجی بودند و ولادت او را بواسطه رؤیاها و الهامات و صفات و سیمای مریم حدس می‌زدند؟ و یا چون پذیرش دختر خردسال برای ورود در درون قدس معمول نبود، و ازسوی دیگر مریم «مُحَرَّرَةٌ وَ مَسْدُورَةٌ» بود، چاره‌ای جزپذیرش او را نداشتند، و کفالتش را به عهده یک دیگر می‌گذاشتند؟ ترتیب آیات می‌نمایاند که آن قرعه کشی، پس از بلوغ و رشد و اصطافای مریم بوده که هر یک از سران کنیسه برای نیل به افتخار کفالتش با یک دیگر ستیزه می‌کردند: «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ».

به هر صورت، خبر از رویداد مشهودی است برای تأیید انباء غیب و وحی: «ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ» که در خلوتگاه قدس و میان سران کنیسه گذشته و خبر آن در نوشته‌های شان نیامده، چه رسد به آنچه در پشت پرده غیب اندیشه‌ها و راز و نیازها و گفتگوها، به صورت الهامی برای پیغمبران و گزیدگان رخ داده است، مانند الهاماتی که به نوح پیش از طوفان و هنگام سوار شدن بر کشتی و پس از آن رخ داده است: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَٰذَا...﴾^۱. و همچنین است آن چه در قرآن از خصوصیات سرگذشت یوسف و

۱. این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم پیش از این نه تو آن را می‌دانستی و نه قوم تو... هود



الهامات و رازهای قلبی او آمده است: ﴿ذَالِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ﴾^۱ و دیگر پیغمبران و گزیدگان، از جمله موسی و غربی سیناء و دامنه طور: ﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ... وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا...﴾^۲.

این حرکات و تحولات روحی و مناجات‌های نهانی و الهامات درونی و روابط ربوبی و گفتگوهای ملکوتی و تأثیرات و انعکاس‌ها و توارث و اصطفاها از «إِذْ قَالَتْ امْرَأَةُ عِمْرَانَ...»، نبأها (خبرهای بی سابقه قاطع و روشن‌گر)ی نهانی است که آن‌ها را پیوسته به سوی تو (نبی و وحی یاب) به صورت وحی فرستادیم. این خبرها با این تصویرهای پیوسته و روشن نه در کتب اهل کتاب «تورات و انجیل» ثبت و ضبط شده و نه از اذهان راویانی منتقل گردیده، و اگر هم اندکی از آن، آن هم مبهم، ثبت و نقل شده در دسترس همه نبوده و از محیط زندگی و پرورش این نبی اُمّی بس دور بوده است. پیوسته از این خبرهای نهانی نه تنها تو و دیگران یک سربى خبر بودید، تو در حوادث آشکار آن‌ها هم حضور شخصی و ذهنی نداشتی، آنگاه که در گوشه پنهان معبد، کاهنان برای کفالت مریم اختلاف و کشمکش داشتند و به قرعه پرداختند: ﴿وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقَوْنَ أَفْلاَمَهُمْ أَيْتُهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾. برای دریافت همین خبرهم، مانند دیگر حوادث نهانی و آشکار گذشته... تو حضور نداشتی همچون حوادث پرنشیب و فراز و عبرت انگیز یوسف، رؤیاها و کیدها و رهایی‌ها تا آن جا که در خلوت درونی خود به راز و نیاز ایستاده: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ... ذَالِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ

۱. این [ماجرا] از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنیم و تو هنگامی که آنان هم داستان شدند و نیرنگ می‌کردند نزدشان نبودى. یوسف (۱۲)، ۱۰۲.

۲. و چون امر [پیامبرى] را به موسی واگذاشتیم تو در جانب غربی [سینا] نبودى و از حاضران [نیز] نبودى. و آن دم که [موسى را] ندا دردادیم تو در جانب طور نبودى... قصص (۲۸)، ۴۴ و ۴۶.



أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ ﴿١﴾

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ. وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ».

این بشارت که بواسطه ملائکه از جانب خدا داده شده، مقام والای مریم را می‌رساند و آنگاه به او الهام شده که به کمال رشد روحی و جسمی رسید و آن گیاه رویان و نیکو شکوفان گردید و بشارت‌های روح و جسم او را به هیجان آورد و او ان شکوفه و بذر و میوه‌اش فرا رسید. آن میوه، کلمه خاص و ممتازی بود که در فصول تکامل و سلسله‌های ممتد کلمات با اراده باری و امر «کُن» و پذیرش قابل و مستعد برای جهش پدید می‌آید: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ و همی پیش می‌رود و بی‌پایان است: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي...﴾^۳. پیوستگی و هماهنگی کلمات کتاب آفرینش و علم و قدرت و اراده آفریننده و مفاتیح غیب اوست که درها و کلیدها و اصول و فروع قوانین را تبیین می‌کند: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ... لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۴. او کلمه گزیده‌ای از کلمات خدا بود که با کلمه «کُن» تکوین یافت. روشن‌بینان در انتظار چنین کلمه‌ای بودند تا کلام خدا را از آمیختن به کجی‌ها

۱. پروردگارا تو به من دولت دادی... این [ماجرا] از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنیم و تو هنگامی که آنان هم داستان شدند و نیرنگ می‌کردند نزدشان نبود. یوسف (۱۲)، ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲. فرمان او تنها بدین صورت است که چون [آفرینش] چیزی را اراده کند به آن می‌گوید بشو پس می‌شود. یس (۳۶)، ۸۲.

۳. بگو اگر دریا برای کلمات پروردگار مرکب شود پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان پذیرد قطعا دریا پایان می‌یابد... کف (۱۸)، ۱۰۹.

۴. و کلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او [کسی] آن‌ها را نمی‌داند... هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشنگر [ثبت] است. أنعام (۶)، ۵۹.



و انحراف‌ها باز دارند و چنان که هست بنمایانند. او پس از مرتبه تکوین، نام و نشان و نسب یافت: اسمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ.

مسیح «مُعَرَّبٌ مِشْيَا» به معنی ممسوح است. یهود این نام صفتی را به پادشاهان و زمامداران خود از این رو می‌گفت که به سنت تقلیدی‌شان هر که را به شاهی می‌گزیدند کاهن بزرگ او را روغن مالی و تقدیس می‌کرد. یهود پس از زبونی و پراکندگی در انتظار چنین مسیحی بودند تا آنان را زیر پرچم داوود جمع کند و از ذلت و ظلم برهاند و عدالت و حق و احکام تورات را به پا دارد. یا از این جهت که ممسوح فرشتگان و ملکوت بود و از گناهان آدمیان پاک به دنیا آمد و نیازی به مسح کاهنان نداشت. یا مسیح به معنای مسح است، چون پیوسته در سیاحت بود و زمین را مسح می‌کرد و با مردم آمیزش داشت و قلوب آن‌ها را مسح و پاک و آگاه می‌ساخت و (به گفتهٔ اناجیل) در غم و شادی آنان به سر می‌برد.

عِيسَى «مُعَرَّبٌ يَشُوع» گویا متضمن همین اوصاف است. چون برای مردم قیام کرد وجیه شد: «وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». تغییر اعراب و نَصَبِ «وَجِيهًا» هماهنگ با قیام است. وَجِيه از وجه (روی) از این رو بود که او به مردم و مردم به او روی می‌آوردند. «فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»، ظرف «وَجِيهًا» است: در دنیا و آخرت و جاهت دارد. هم در متن زندگی و دنیای مردم و با گرفتاری‌ها و غم‌ها و شادی‌ها و بندها و پیوندهای آنان دمساز است، چون به حیات خلق وابسته است و به مردم در دنیای کینه‌ها و نفرت‌ها، محبت می‌ورزد و پیام محبت می‌رساند، و هم با حیات روحی و معنوی‌شان. او چون کاهنان نیست که در زاویه و حصار معبد باشد و تنها برای تشریفات گناه‌بخشی و تعلیمات روحی روی نماید. او با همین راه و روش تَقَرُّب و تکامل یافت: «وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»، نه خدا و نه فرزند خدا، یکی از مَقَرَّبَان به خدا. نه تنها با قبیلهٔ در بسته بنی اسرائیل و گروه و طبقهٔ خاصی مانند کاهنان، بلکه با مردم



سخن می‌گوید؛ از آغاز زندگی تا آنگاه که مردی کارآمد بشود: «و يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا». پیش از آن که دیگر کودکان به زبان آیند^۱، اوزبان می‌گشاید و با مردم سخن می‌گوید. و یا کنایه تأکیدی است، مانند: «ز گهواره تا گور دانش بجوی»، تا

۱. کودک عادی می‌تواند پس از یک سالگی کلمات و لغات پراکنده را به زبان آورد. کلام از کلمات ترکیب می‌شود و نمودار قدرت تصور و تصدیق است و کلام پس از دوران کودکی و به تدریج تکامل می‌یابد. اگر مقصود آیه، تکلم کامل و مفهوم معانی رسا بوده، دلالت بر رشد غیر عادی مسیح دارد. ظاهر ﴿فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِيلُهُ... فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا ﴿مریم (۱۹)، ۲۷ و ۲۹ و ۳۰. (پس [مریم] در حالی که او را در آغوش گرفته بود به نزد قومش آورد... [مریم] به سوی [عیسی] اشاره کرد. گفتند چگونه با کسی که در گهواره [و] کودک است سخن بگوییم. [کودک] گفت: من بنده خدا هستم به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است. دلالت بر کودکی مسیح دارد. مگر آن که «تَحْمِيلُهُ» به معنای با خود آوردن باشد و ظاهر «مَنْ كَانَ» دلالت برگزیده دارد: ما چگونه سخن گوئیم با کسی که طفل گهواره‌ای بوده است؟! و سخن او که در آیات بعد آمده. اعلام نبوت و رسالت است: ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا﴾ مریم (۱۹)، ۳۲. مگر آن که نبوت و رسالتش هم از همان زمان گهوارگی بوده باشد. از یکی از مفسرین (ابوالقاسم بلخی) نقل شده که این تکلم او در سال‌های رشد و اوان بلوغ او بوده است. از نوشته‌های انجیل لوقا، باب دوم، چنین برمی‌آید که در سنین رشد که از فیض و حکمت خدا پر شد والدینش او را از وطنش ناصره در سن دوازده سالگی به اورشلیم آوردند و او در آن جا توقف کرد. پس شاید کاهنان، سخنان و رفتار مسیح را شنیده بودند و نخست مادرش را مورد عتاب و خطاب قرار دادند که این چه فرزندی است که آورده‌ای با آن که پدر و مادر و خانواده‌ات از نیکان و پاکان بودند: ﴿يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعِيًّا﴾. مریم (۱۹)، ۲۸. (ای خواهر هارون پدرت مرد بدی نبود و مادرت [نیز] بدکاره نبود). او اشاره کرد که با خودش سخن گوئید. این اشاره سخن برآنان گران آمد و به گونه‌ای تحقیر آمیز گفتند: ما با پچه‌ای گفتگو کنیم که در همین چند روز در گهواره بوده و تازه از گهواره برخاسته است؟ (هنوز دهانش بوی شیر می‌دهد): «قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» آنگاه حضرت مسیح نبوت و رسالت خود را به آنان اعلام کرد: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» با این توجیه «فاء»، «فَأَتَتْ بِهِ...» دلالت به پیوستگی این خبر با خبرهای سابق ندارد مانند «فَحَمَلَتْهُ، فَأَنْبَتَتْ، فَأَجَانَهَا الْمَخَاضُ، فَوَلَدَهَا، فَكَلَّمَنِي، فَقَوْلِي» که بیان ترتیب حوادث مورد نظر است نه پیوستگی زمانی آن حوادث. چنانکه روش قرآن در بیان حوادث تاریخی همین است.

نطق عیسی از فر مریم بُود نطق آدم پرتو آن دم بُود

تا زیادت گردد از شکر ای ثقات پس نبات دیگرست اندر نبات «مؤلف».

مولانا، مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت‌های ۴۵۴۹ و ۴۵۵۰.



پیش از سالخوردگی و پیری، چون مسیح به پیری نرسید: آن کلمه، مسیح و عیسی و فرزند مریم شد و در زندگی قدم نهاد و وجاهت یافت و به سخن آمد و پرتو افکند و روشن نمود و راه گشود و به حرکت آورد، از مقررین خدا و شایسته رهبری خلق و تحول تاریخ گردید: **وَمِنْ الصَّالِحِينَ**.

فرشتگان بشارت بخش به زکریا، همان آگاهی دهنده و رهبری کننده مریم بودند که به وی به شخصی فوق العاده بشارت داده‌اند. از آن جهت که برای مریم به صورت بشری آراسته متمثل شد، قرآن تعبیر به روح نموده **﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾**^۱ که به اذن خدا مبدأ حیات و وحی و علم و حرکت است (به قاعده ترتب فیض)^۲. و در مورد نزول وحی به جبرئیل و روح القدس و روح الامین، تعبیر کرده و نام گذارده است: **﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجَبْرِئِلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ...﴾**^۳. **﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ...﴾**^۴. **﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ...﴾**^۵. دیگر فرشتگان مُدَبِّر و مُبَشِّر، شعاع‌های گوناگون و پر و بال‌های گسترده او در جهان فشرده طبیعت‌اند که مبادی و علل حرکت و تحولات و استعدادها هستند. آن روح به حسب استعدادهای برتر و به اراده و اذن مبدأ المبادی، تنزل و تصویر و تمثّل می‌یابد و از مبدأ و موضع اصلی خود و سنن عالم رها و ارسال می‌گردد: **﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا...﴾** و شاید «ملائکة» که جمع آمده، غیر از روح «مُرْسَل» باشد، آن‌ها به

۱. پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به [شکل] بشری خوش اندام بر او نمایان شد. مریم (۱۹)، ۱۷.

۲. ترتّب فیض بدین معناست که هر فیضی از جانب خدا بر انسان فرود آید خود آن فیض باعث پدید آمدن فیض دیگری می‌شود. در اینجا «روح» همان «مبدأ» حیات است و حیات باعث فرود آمدن «وحی» می‌شود و وحی «علم» را باعث می‌شود و علم «حرکت» می‌آفریند.

۳. بگو کسی که دشمن جبرئیل است [در واقع دشمن خداست] چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است... بقره (۲)، ۹۷.

۴. بگو آن را روح القدس از طرف پروردگارت به حق فرود آورده... نحل (۱۶)، ۱۰۲.

۵. روح الامین آن را بر دلت نازل کرد. شعراء (۲۶)، ۱۹۳ و ۱۹۴.



مریم بشارت دادند و روح مُرسَل، در حواس درونی و تعالی یافته مریم تمثُل یافت و او را تهییج کرد تا ساختمان خاص جسمی او را که در جمله «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ» اشاره شده، آمادۀ تکوین عیسی گردانید. همان که کلمه‌ای بود از جانب خدا و امر خاص او: «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».

کلمه، لفظ دالّ بر معنی است. عرب به مجموعه سخنی که بیان یک معنی و یک مقصد باشد، کلمه گوید. جهان تکوین که یک یک پدیده‌هایش، صورت بندی شده، قوانین و حکمت‌ها را متمثل می‌نماید، کلمه و کلمات «اللَّهُ» است.^۱ «مینه»،

۱. این‌ها از دید و چشم انداز فلسفۀ عالی الهی است. از نظر فلسفۀ مادی نو ظهور، پدیده‌ها و قوانین و خواص و صفات، ناشی از تحولات و ترکیبات ماده است. نخستین سؤال: تعریف ماده؟ عموم فلاسفه، ماده اصلی (یا هیولای اولی) را به استعداد و قوۀ محض و امکان مشترک بین همه پدیده‌ها و صورت‌ها تعریف کرده‌اند که به خودی خود نه فعلیتی دارد و نه صورتی و ازلی است. آن چه فعلیت و صورتی ندارد چگونه قابل تصویر و ثبوت است تا اثبات شود؟ چون ثبوت و اثبات ماده ممتد بسیط و بدون صورت و شکل، دلیل قاطع و روشنی نداشت، بعضی (مانند افلاطون* و پیروانش) صورت ممتد و بسیط جسمی را حامل امکانات و اصل اول دیگر صورت‌ها و موجودات طبیعی دانستند و جهان طبیعت را تداوم و توالی صورت‌ها، دیمقراطیس* و هم‌اندیشانش جزء لا یتجزّا (اتم) را مطرح کردند: اجسام بی‌نهایت ریز و غیر قابل تجزیه و پراکنده که پیوسته با هم برخورد دارند. قائلین به هیولا یا جسم بسیط، با دلایل عقلی جزء لا یتجزّا را ابطال کردند. با پیشرفت‌های علوم تجربی، و انعکاس‌ها و عوامل اجتماعی و سیاسی و رمیدگی از دستگاه‌های دینی، اندیشمندانی به ماده و اصالت آن گرایش یافتند و به مکتبی ساختن اصالت ماده پرداختند: (ماتریالیزم فلسفی). و برخلاف نظر فلاسفه‌ای که ماده را به عنوان علت قابلی مطرح می‌کردند، مادیون جدید، ماده را سازنده و پدید آورنده همه پدیده‌ها و قوانین و نظم‌شناسانند تا هر علت ماورایی و شرطی و فاعلی را نفی کنند. با آن که ماده (اتم) شکافته و تجزیه شد و حرکت و انرژی اصالت یافت، هنوز خود را به ماده وابسته و منسوب می‌دارند. این خدای باز یافته را که جز شعور و نام، همه صفات خدایی را برایش قائل‌اند، به جای خدای کلیسا تکیه گاه فکری و روحی و حیاتی و اجتماعی خود گرفتند. چون حرکت و تحول و تطور ماده بسیط (تصور) به خودی خود توجیهی ندارد، اصل دیالکتیک (سقراطی... تاهگلی) را، از فکری به اجتماعی و تا عنصری درون ماده گنجانند، یا به عکس، که سؤالاتی در پی دارد: چگونه یک واحد بسته و بسیط، بی‌آن که عنصر خارجی که (در فیزیک مسلم است) در آن دخالت کند، در درونش تضاد پدیدار شد؟ یا آن که چنین ماده



→ مفروضی با تضاد و عین آن است؟ که باید دو قدیم باشد (ثنویت)، و اگر عین حرکت باشد (تثلیث)، و عین زمان (تربیع). و چگونه از یک یا دو یا سه یا چهار اصل قدیم و یکسان، عناصر و صورت‌هایی با صفات و احکام مختلف پدید آمد؟ و بنابر اصل واحد «کار، انرژی، سیلان»، چون پدیده‌ها و صورت‌های مختلف عین آن نیست باید عارضی و معلول علت خارجی باشد، و همچنین است اگر حرکت را عارض بر ماده فرض کنیم نه عین آن، و منشأ تنوع و تحول همان باشد. اگر تضاد درونی ماده که منشأ این همه آیات است، چنانچه جمع ضدین بالفعل باشد، بیش از آن که جمع ضدین بالفعل، محال عقلی و فطری است، بر مبنای خودشان حرکتی در ماده پدید نمی‌آید. و اگر یکی بالفعل (تز) باشد و دیگری بالقوه (آنتی تز)، چون قوه جز قابلیت و استعداد نیست، نمی‌تواند فاعل و محرک گردد، و خود باید دارای محرک و فاعل باشد. اگر علت محرک آن ضد بالقوه، باز تضاد درونی (دینامیکی) باشد، باز هم سومین تضاد تا تضادهای بی‌انتهای... و اگر خارج از ماده است، چیست؟ شرایط طبیعی (مکانیکی) آن چیست؟ این شرایط همراه با ماده بوده است یا پیش از آن؟ پس اصالت ماده و حرکت آن چه می‌شود؟ اگر پس از آن پدید آمده، پس محرک ماده بسیط چه بوده است؟ عناصر گوناگون هم سطح و تکاملی، چگونه از ماده بسیط و ناقص پدید آمده‌اند؟ از تضادهای عنصری، یا از ائتلاف و ترکیب طبیعی و محرک‌های کمالی و قوانین و علل پیچیده آن؟ دیالکتیک و تضاد مفروض که یک اصل ساده است و باید کارش یکنواخت باشد، چگونه علت تنوع و نسبت‌ها و اندازه‌های خاص گردیده است؟

می‌گویند بسیط ترین عناصرها (هیدروژن) است که دارای یک انرژی مرکزی و مثبت (پروتون) و یک انرژی منفی و مداری (الکترون) است. هلیوم، از آن برتر و سنگین تر است که مثبت و منفی آن دو برابر است. و همچنین در زنجیره تصاعدی افزایش می‌یابد تا اورانیوم که گویند ۹۲ مثبت و منفی دارد و سنگین ترین عنصر کشف شده است. هر یک از این‌ها آثار و اشعه خاصی دارند. بنابر اصل مفروضی که از ماده بسیط و تضاد درونی آن اکسیژن پدید آمده، باید اکسیژن بسیط نسبی، یکسره بصورت عنصر برتر درآید، نه آن که قسمت اندکی از آن تبدیل یابد و باقی فراخور احتیاجات به جای خود توقف کند. و هم چنین دیگر عناصر، که محکوم نظم و قانون و مقدار و حساب و تقسیم دقیق است. پس، آیا این قوانین نیست که بر ماده حکومت دارد؟ یا قوانین، ناشی از ماده و محکوم آن است؟ علم هم جز کشف قوانین و نسبت‌ها و اندازه‌ها نیست که تا حد عالی ترین عناصر پیش رفته و تا سرحد ظهور حیات پیش می‌رود، چگونه از عالی ترین عنصر بی‌جان، نخستین واحد حیات پدید آمد و تکامل و تعالی یافت؟ راز حیات چیست؟ علم جز حدس و بیان صفات و خواص چیزی ارائه نمی‌دهد، هر قدمی که برای کشف راز حیات پیش می‌گذارد، چند قدم واپس می‌رود.

آنچه گفته شد نمونه‌ای از سؤال‌ها و مسائلی است که در برابر دید مادی قرن باید نمایان شود. اگر از جمود خود رابره‌اند و چشم‌بازی و جواب و توجیهی داشته باشد، از هر جواب و توجیهی که پیش آرد، سوالات دیگری



→ از آن‌ها می‌شود. او می‌خواهد با کلید سه شاخه (تضاد = تز، آنتی تز، سنتز)، همه اسرار جهان و انسان و مشکلات حیات را بگشاید: یعنی نفی واقعیت هر چیز و هر اندیشه و نفی خود. آن چه می‌ماند تضاد و تحیر، جنگ و تکبر است! این همه پیمبران و فیلسوفان و متفکرین که سازنده اندیشه‌ها و انسان‌ها و پایه گذار علوم و کاشفان اسرار و قوانین جهان و معتکفان معابد علم بوده و هستند و تحولات فکری و اجتماعی پدید آوردند و اندیشه خود را به اعماق طبیعت رساندند و فکر و زندگی بشر را دگرگون کردند، به این کلید رازگشا دست نیافتند، جز چند شخصیت ساخته شده زمان و محیط خود و مرحله گذرا و خاص اجتماعی و اقتصادی تاریخ، با دریافت پراکنده‌ای از نظریات گذشتگان و حواشی علوم و ترکیب و ارائه اصول و قوانینی برای اندیشه و اخلاق و اجتماع برای همیشه و همه جا؟!!

از دیدگاه وسیع و همه جانبه قرآن، سراسر جهان، نمودار و جلوه‌گاه و تمثّل نظم و قانون و اراده و حکمت (آیات) است. از ذرات ریزی که به صورت خاصی تکوین می‌یابند و تجزیه می‌شوند: «وَالذَّارِيَاتُ ذُرَّوْا»، پس از آن سنگین بار می‌شوند: «فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا» سپس به آسانی به حرکت و جریان درمی‌آیند: «فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا»، آن گاه امر و اراده فاعلی را تقسیم می‌کنند: «فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا»، تا به مرحله حیات، تا انسان مترقی و مسئول که خود را با ایمان و عمل و برای زندگی برتری که به وی وعده داده شده و در مسیر حیات است، می‌سازد: «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ»، پاداش و ظهور انسان و عمل واقعیتی است شدنی: «وَإِنَّ الَّذِينَ لَوَاقِعٌ». این نظام و رشته‌های پیوسته و جذب و انجذاب‌ها، نه پیوسته در زمین، در آسمان‌ها هم جریان دارد: «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ...» (آیات ۱ تا ۷ والذاریات). و دیگر آیاتی که پیوستگی اجزا و ابعاد هستی و حاکمیت قانون و اراده و تحولات و تکامل را تا ماورای جهان و قدرت ربوبی برتر را در تحریک و ترکیب و تصویر همه اجزای طبیعت می‌نمایاند.

هیچ چیزی ثابت و بر جای نیست	جمله در تغییر و سیر سرمدیست
ذره‌ها پیوسته شد با ذره‌ها	تا پدید آمد همه ارض و سما
تا که ما آن جمله را بشناختیم	بهر هر یک اسم و معنی ساختیم
بار دیگر این ذوات آشنا	غرق می‌گردند در گرداب‌ها
ذره‌ها از یک‌دگر بگسسته شد	باز بر شکل دگر پیوسته شد
ذره‌ها بسیم که از ترکیبشان	صد هزاران آفتاب آمد عیان
صد هزاران نظم و آیین جدا	علت صوری این خورشیدها
باز این خورشیدها آیین‌ها	پو گرفته سوی گرداب فنا

(مؤلف)





خصوصیت و نسبت عیسی را به خدا می‌رساند. مسیح (به معنای مسموح)، متبرک و مسح شده خدا پیش از ولادت. چون تازه مولودها را، کاهنان مسح و متبرک می‌کردند. عیسی (یعیش) که زنده و پاینده بود چون پدر نداشت، مادرش، پدرش هم بود: ابن مریم.

«قَالَتْ رَبِّ اَنْتَیْکُونُ لِیْ وَلَدٌ وَلَمْ یَمَسَّسْنِیْ بِشَرٍّ، قَالَ کَذٰلِکَ اللّٰهُ یَخْلُقُ مَا یَشَآءُ اِذَا قَضٰی اَمْرًا فَاِنَّمَا یَقُوْلُ لَهُ کُنْ فَیَکُوْنُ».

استفهام و اعجاب مریم پس از این بشارت، مانند اعجاب زکریا پس از آن بشارت بود، با اختلاف در بعضی از لغات و تعبیرات به مقتضای وضع و شرایط هر یک از آنان، زکریا: «اَنْتَیْکُونُ لِیْ غُلَامٌ»؛ مریم: «اَنْتَیْکُونُ لِیْ وَلَدٌ». زکریا: «وَقَدْ بَلَغَنِی الْکِبَرُ وَ اَمْرَاتِیْ عَاقِرٌ»؛ مریم: «وَلَمْ یَمَسَّسْنِیْ بِشَرٍّ». خداوند در جواب زکریا گفت: «کَذٰلِکَ اللّٰهُ یَفْعَلُ مَا یَشَآءُ»؛ در جواب مریم گفت: «کَذٰلِکَ اللّٰهُ یَخْلُقُ مَا یَشَآءُ». فعل، انجام اراده بوسیله و در مسیر اسباب و علل است. خلق، اعم از آن و ابداع و یا خرق علل و استعدادهای ستی است: «خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ سُلٰلَةٍ مِنْ طِیْنٍ»، «خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ» که چون از مرحله قضا و تصمیم گذشت و به مرحله امر رسید، از اسباب عادی می‌گذرد و اسبابی بی سابقه می‌آفریند، و آن امر تحقق می‌یابد: «اِذَا قَضٰی اَمْرًا فَاِنَّمَا یَقُوْلُ لَهُ کُنْ فَیَکُوْنُ». «اِنَّمَا» همین سرعت و «حَصْر» و «خرق» را می‌رساند. این بیان کلی تنها برای رفع اعجاب مریم آمده است که دارای استعدادهای جسمی و روحی خاص بود، گیاه نیکو و شکوفان و دارای شکوفه مزدوج بود که در حجاب برگ‌ها پوشیده و آماده تهییج و تحریکی از زنبور وحی‌یاب، تا تلقیح شود

→ این قطعه شعر که ۱۶ بیت است در صفحه ۹۴ «تاریخ فلسفه» نوشته «ویل دورانت» ترجمه «عباس زریاب خوئی» (ج ۲۰، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶) از قول لوکرتیوس فیلسوف یونانی، از چکامه او «در طبیعت اشیاء» نقل شده است شادروان دکتر باستانی پاریزی در کتاب «پیرسز پوشان» می‌گوید این ابیات ترجمه شعری «زریاب خوئی» از چکامه است.



و مولودی پدید آرد. ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾^۱.

امر خدا، روح حیات بخش شد و به صورت انسانی نیک اندام و زیبا متمثل گردید و او را تهییج کرد و در او دمید و القاء کرد تا پسری پاکیزه به او بخشد. اینک آیات ۱۷ تا ۲۱ سورة مریم: ﴿فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَاباً فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا. قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا. قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا. قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا. قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا﴾.

﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ...﴾^۲. ﴿وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ﴾^۳. از جمع آیات آل عمران و مریم و نساء و انبیاء، این مطلب دریافت می شود که تکوین و ولادت مسیح، خرق اصول آفرینش نبوده بلکه خرق سنن عادی بوده است. نه خدا و نه پسر خدا و از افتراهای یهودیان متعصب مبرا.^۴

۱. پروردگار تو به زنبور عسل وحی [= الهام غریزی] کرد... نحل (۱۶)، ۶۸.

۲. ... مسیح عیسی بن مریم تنها و تنها پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست... النساء (۴)، ۱۷۱.

۳. و آن زن که خود را پاکدامن نگاه داشت و از روح خویش در او دمیدیم و او و پسرش را برای جهانیان آیتی قرار دادیم. انبیاء (۲۱)، ۹۲.

۴. مرحوم سید احمدخان*، دانشمند اسلامی و هندی و بانی دانشگاه علیگره*، تفسیری برای بعضی از آیات قرآن نوشته کوشیده است تا آیاتی را که ظهور در معجزات و خرق عادات دارد توجیه و تأویل کند. همین روش او در تفسیر موجب شد که مرحوم سید جمال الدین* که در قطب مخالف سیاسی او بود، در کتاب «رد نیچریه» به او بتازد و اندیشه او را نیچری «طبیعت گرایانه» معرفی کند. مرحوم سید احمدخان، بی پدر بودن عیسی را رد و انکار کرده مدعی شده است که هیچ سند دینی ندارد و حکمتی در آن نیست. در آغاز بحث می گوید: «بی پدر بودن مسیح چه حکمت و مصلحتی داشته است؟ آیا حکمت آن ابراز قدرت کامله الهی



→ است؟ مگر این قدرت در آغاز آفرینش آدم و دیگر زندگان که آن‌ها را بی پدر و مادر آفریده است، نمودار نشده و دیگر چه نیازی به این گونه قدرت نمایی بوده است، با آن که بی پدر پدید آوردن، چون آشکارا نیست، شبهه انگیز است. و آیا اعجازی برای اثبات پیغمبری عیسی و یا جنبه‌خدایی او بوده؟ با آن که اعجاز در برابر انکار دعوت و پیغمبری است و عیسی که پیش از ولادت دعوت و نبوتی نداشت و اگر معجزه‌ای برای مریم بوده، او که مدعی نبوت و رسالت نبود و چون دیگر زنان مدّت حمل و وضع و عوارض آن‌ها را داشت. مسیحیان می‌گویند: بی پدر زاده شد تا از آمیختگی انسان گناه کار پاک باشد و کفاره گناه کاران شود. پس اگر مادر هم نداشت پاک تر و این حکمت کامل تر می‌شد. مگر نمی‌شد که از پدری متولد شود که از گناهان پاک باشد؟ سپس می‌گوید: «یهودیان پیش از ولادت مسیح منتظر او بودند که از نسل داوود خواهد بود و پس از ولادت هم او را از نسل داوود می‌دانستند (چنانکه در انجیل متی و لوقا آمده) و نسبت او به داوود از جانب مادر ثابت و نزد یهود معتبر نیست. محققین مسیحی این را مسلم می‌دانند که در سال‌های اول ولادت مسیح و نازایی، او را فرزند یوسف می‌دانستند و سپس بی پدری او شهرت یافت. گویند مریم از ترس مردم راز بی پدری او را پنهان می‌داشت تا پس از قیام مسیح از میان مردگان. و این هم مسلم است که مریم نامزد یوسف بود و همین نامزدی ازدواج شرعی شمرده می‌شد و اگر فرزندی می‌آوردند فرزند شرعی آنان می‌شد، گرچه خلاف رسم متعارف بود. حکمت این نامزدی را بعضی از مسیحیان چنین گویند که تا بی خبران مادرش را بد نام نکنند و بر طبق قانون یهود با او رفتار نشود و یوسف برای فرزندش سرپرستی باشد. یهودیان که به مریم تهمت می‌بستند نسبت به دیگری بوده است نه یوسف.» (تفسیر القرآن و هو هدی و الفرقان).

راجع به منشأ عقیده به الوهیت مسیح می‌گوید: «چون اناجیل به زبان یونانی نوشته و یا ترجمه شد، اندیشه‌ها و عقاید یونانیان در آن‌ها نفوذ کرد. عقیده به الوهیت مردان نامی دریونان رایج بود، چنان که داستان حمل و زاده شدن و پسر خدا بودن افلاطون شبیه است به آنچه درباره مسیح گفته‌اند. حواریون برای ترویج مسیحیت در سرزمین باز یونان همان نسبت‌ها و القابی را برای مسیح ذکر کردند که در آغاز ولادت و ظهور او نبود». آن گاه از اناجیل قدیم و جدید شواهدی می‌آورد که در آغاز ظهور مسیح او را فرزند یوسف و مریم و جسمش را از نسل داوود می‌خواندند: (متی ۱: ۱۶ و ۵۵، لوقا ۲: ۲۷ و ۳۳ و ۴۱ و ۴۳ و ۴۸، یوحنا ۱: ۴۵ و ۶: ۴۲. اعمال رسولان ۲: ۳۰. رساله یونس به رومیان ۱: ۴). در پایان بحث و تحقیق‌اش، آیاتی را که در قرآن راجع به مسیح آمده توجیه و تفسیر می‌کند و می‌گوید: «بی پدر بودن عیسی در قرآن نیامده آن چه آمده برای مسیح است، در مقابل غلوهای کفرآمیز مسیحیان که او را خدا و یا پسر خدا و یا اقنوم سوم می‌پنداشتند و همچنین تقدیس و تنزیه او و مادرش در مقابل تهمت‌ها و افتراهای یهودیان». محقق هندی مدعی است که فعل‌های نفی: «لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ، لَمْ أَكُ بَعِيًّا» که مریم پس از دریافت بشارت به فرزند به زبان آورده، دلالت بر بی پدر



«وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ. وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ...».

«وَيُعَلِّمُهُ...» عطف به کلمه مورد بشارت و دیگر اوصاف آن است که با حرکات و آهنگ‌های متنوع تبیین شده است. گویا در همان حال دریافت بشارت و جریان آن همین که به «وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ...» رسید، شوق و شگفتی مریم را از حالت آرام

→ بودن مسیح ندارد، زیرا در زمان بشارت بشری او را مس نکرده بود و شاید آن وقت نامزد یوسف نبود و سپس نامزد یوسف شد و بشری او را مس کرد، چنانکه اسحاق و زثن، و همچنین زکریا و همسرش از بشارت به فرزند تعجب کردند و سپس دارای فرزند شدند و مریم مانند آنان پیر و عقیم نبود. امر و فعل «كُنْ فَيَكُونُ» هم، دلالت به وقوع امری خارج از سنن طبیعی ندارد، چون بیان کلی قانون آفرینش است: «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» و همچنین «آيَةً لِلنَّاسِ» بودن مسیح که دلالتی به خارق بودن او ندارد و از جهت رحمت و محبت خاص او به مردم بوده است و در قرآن به فرعون و اصحاب کهف و قوم نوح هم «آیه» اطلاق شده است. «كَلِمَةٍ مِنْهُ» هیچ گونه دلالت به بی‌پدری مسیح ندارد. چون کلمه، امر محقق الوقوع است و در آیاتی به خدا نسبت داده شده است: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ» و همچنین «رُوحٌ مِنْهُ»، «نَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُّوحِنَا»، از جهتی همه جانداران روحی از جانب خدا هستند که در آن‌ها دمیده می‌شود. شاید مقصود «رَحْمَةً مِنْهُ» باشد چون مسیح سبب حیات دینی بود و به روح القدس تأیید شده بود:

«وَأَيَّدَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ». مؤمنان پایدار را قرآن این گونه توصیف کرده است: «...أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ...» مجادله (۵۸)، ۲۲. (...در دل این‌هاست که [خدا] ایمان را نوشته و آن‌ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است...). تفریع «فَحَمَلَتْهُ...» هم دلالت به پیوستگی حمل مریم با بشارت ندارد مانند: «فَأَجَانَهَا الْمَخَاضُ... فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا».

آیه «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ...» استدلال الزامی است: چون شما عیسی را پسر خدا می‌دانید، آدم را هم که پدر و مادر نداشت باید پسر خدا بدانید؟! مماثلت او در تکوین است نه بی‌پدر بودن. آدم از گِل آفریده شد و عیسی نطفه بود و مراحل تکوین را طی کرد. «ابن مَرِیم» هم که بارها در قرآن آمده به جهت شهرت به این لقب در میان یهود و نصاری بوده است.

(تفسیر القرآن و هو هدی والفرقان).

این بود خلاصه نظر و تحقیق محقق تقلید شکن هندی برای اثبات پدر داری عیسی که مخالف نظر و عقیده عموم مسیحیان و مسلمانان است. آن هم نظر ما، با استناد به آیات: «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ»، «وَأَنْبِئَهَا نَبَاتًا حَسَنًا»، «وَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» یا آخرین نظریات علمی که منشأ پدری او را در ظرف استعدادی مریم باید تمثّل روح یافت. تا اهل نظر و اندیشه برتر از تقلید چه نظر دهند؟ (مؤلف)



ضبط برانگیخت و جریان بشارت را قطع کرد: «قَالَ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ...» و با جواب «كَذَٰلِكَ اللَّهُ...» آرامش گرفت و بشارت جریان یافت و اوصاف آن تکمیل شد: «يُعَلِّمُهُ»، تکمیل علمی و تدریجی او را در مدرسه و وسیع آفرینش و اجتماع و هدایت خدا همچون دیگر پیغمبران می‌نمایاند که او متکامل بود نه آن که کامل و فوق کمال متولد شد و نه در مکتب‌های بشری آموزش یافته بود. معلوم او، اصول تابعه احکام و مسئولیت‌ها: کتاب، و شناخت‌های محکم و ریشه‌دار: حکمت، همان اصول احکام و قوانین موسی: تورات، و حکمت‌هایی که خود فرا گرفت: و انجیل. پس از این کمال علمی و پیش از آن، مسئولیت رسالت و قیام به آن: «و رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ»، مفعول مطلق فعل مقدر «یرسله، رسولا» و بیان نوع رسالت و یا جمله حالیه مانند: «وجیها، کهلا» که امتیاز و ظهور این صفات را از دیگر صفات اسمی و فعلی می‌نمایاند. نخست رسالت مسیح به سوی بنی اسرائیل و برای اقامه تورات فراموش و تحریف شده و مکمل آن بود. عطف انجیل به تورات همین پیوستگی را می‌رساند تا بنی اسرائیل را از شرک و ظلم و پراکندگی و دام‌ها برهاند، آنگاه دعوتش را به دنیای ظلم و ظلمت بگستراند. چنانکه رسالت موسی نخست به سوی فرعون و فرعونیان و سپس برای نجات بنی اسرائیل بود: «وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ»^۱. چون پیشرفت رسالت انقلابی مسیح، همچون دیگر پیغمبران، مواجه با جمودها و تعصب‌های طبقاتی و انکارها می‌شد، باید پیش از علم به کتاب و حکمت و اصل رسالت، نشانه و سند الهی و ربّانی برای خلق داشته باشد، چنان که پیشرفت رسالت‌های عمومی باید مستند به خلق و سندی از مردم داشته باشد: «أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ...» آن آیه ناشناخته و یگانه باید همان کلمه حیات و حرکت و آگاهی بوده باشد که دیگر آیات صفات و آثار بارز آن است:

۱. و به یقین پیش از آنان قوم فرعون را بیازموده‌ایم و پیامبری بزرگوار برایشان آمد. دخان (۴۴)، ۱۷.



«أَنْتَىٰ أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ».

تفصیل آیہ: «أَخْلَقُ»، به جای «أَصَوَّرُ» قدرت و تصویر آفرینش را می نمایاند. قید «لَكُمْ» شاید به تقدیر «اجابة» یا «طلباً» باشد. «هَيَّاتُ»: صورت و شکل جالب است. «فَيَكُونُ طَيْرًا»، تکوین واقعی را می رساند، نه به صورت و تخیل که کارساحران است. «بِإِذْنِ اللَّهِ»، بیان امکان وقوع است که خودش جز وسیله و در مجرای مشیت الهی نیست. تفصیل آیہ ای که برای سند رسالت خود و اجابت شما دارم این گونه است: به اذن خدا از گِل مرغی می آفرینم و در آن می دمم پس مرغی می شود.

«إبراء»: بهبودی کامل، «أَكْمَهَ»: کور مادرزاد یا شبکوری که گویا در میان بنی اسرائیل شایع بوده است. «أَبْرَصَ»، به جای «مبروض» پیسی مزمن که نفرت انگیز بود و موجب طرد بیمار می شد. «الْمَوْتَى» جمع به جای «الْمَيِّت» إشعار به گونه های مردگان دارد که فاقد حیات بدنی یا روحی باشند. از اناجیل هم این تعمیم فهمیده می شود. تکرار «بِإِذْنِ اللَّهِ»، با اسم ظاهر، قید «أُحْيِي الْمَوْتَى» و یا با «إبراء...» و تأکید اذن است، چون همه این ها از افعال خاص خدایی است که هرگاه بخواهد و یا به بنده ای اذن دهد انجام می پذیرد. فعل «تَأْكُلُونَ» و «تَدْخِرُونَ» استمراری است، «فِي بُيُوتِكُمْ»، ظرف هردواست: بی سابقه به شما خبر می دهم از آن چه در درون خانه های خود می خورید و ذخیره می کنید. این آیه چون ناشی از روشن بینی خاصی است و همیشگی است، قید «بِإِذْنِ اللَّهِ» ندارد. این افعال که به صورت مضارع استمراری و با قیود «لَكُمْ» و «بِإِذْنِ اللَّهِ» آمده، تنها ظهور در امکان دارد نه وقوع همه این ها. آیه ۱۱۰ مائده ظهور بیشتری در وقوع دارد: ﴿... وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ



فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ... ﴿١﴾. از این آیه هم به قرینه تغییر فعل ماضی محقق: «إِذْ عَلَّمْتُكَ...» به فعل مضارع استمراری و بازبرگشت به ماضی: «وَإِذْ كَفَفْتُ...» همین امکان دائمی این افعال، استظهار می شود. در این آیه برای خلق «هَيْئَةَ الطَّيْرِ» و «نَفَخَ» و تکوین آن، قید «بِإِذْنِي»، مکرر و جدا آمده که إشعار به آفرینندگی «هَيْئَةَ الطَّيْرِ» دارد. «تُخْرِجُ الْمَوْتَى» ظهور بیشتری در اخراج از حالت مردگی دارد. در اناجیل از خلق صورت طیرونفخ در آن خبری نیست، واز وقوع دیگر این آیات بخصوص ابراء، ابرص و دیگر بیماران خبرها آمده است^۲ و همین نشانه نافذ و بارز رسالت حضرت مسیح برای جلب اسرائیلیانی بود که گرفتار غرور و وابستگی خاص به خدا و سرگرم اوراد و اذکار و آداب و بخورها و تلقین های کاهنان بودند و از خود طیب و بهداشت نداشتند و آن چه داشتند، تقلیدهای سطحی و کم مایه از یونانیان و آمیخته با خرافات بود. این آیه و هریک از این آیات حیات بخش و آگاهی آور آیتی بود برای بنی اسرائیل: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». «ذَٰلِكَ»، اشاره به یک یک این آیات و منشأ اصلی آنهاست. تأکید: «إِنَّ»، «لَآيَةً»، و خطاب «لَكُمْ»، بیان

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. ... و آنگاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و آن گاه که به اذن من از گل [چیزی] به هیأت پرنده می ساختی پس در آن می دمیدی و به اذن من پرنده ای می شد و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می دادی و آن گاه که مردگان را به اذن من [زنده از قبر] بیرون می آوردی و آن گاه که [آسیب] بنی اسرائیل را از تو باز داشتم. مائده (۵)، ۱۱۰.

۲. رجوع شود به انجیل متی ابواب ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۹، لوقا: ۷، ۸، ۱۱. مرقس: ۱، ۳، ۴، ۵، ۷، ۸. «بیماران برصی و کور و کور و گنگ را در شهرهایی که می رفت شفا می داد و پسر سرهنگی را و مردگانی را احیا نمود که یکی از آن ها دختری بود تازه مرده و ارواح پلید و دیو را از درون دیوانگان اخراج می کرد و گاه آن ارواح را به جان گله گرازان می افکند، چنانکه آن حیوانات خود را به دریاچه افکندند و پیش از این، این گونه قدرت را به شاگردان خود بخشید و آن ها را برای تبلیغ رسالت فرستاد و روی آب دریا راه رفت و طوفان دریا را آرام کرد و در جشن عروسی آب را تبدیل به شراب نمود یوحنا: ۲». «مؤلف»



اختصاص این آیات به بنی اسرائیل است. «ان کُنتُمْ»، شرط پایه و مایه ایمانی به منشأ این [آیات و پذیرش آن] هاست.

«وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ».

«وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ...» چون «رَسُولًا» (در آیه قبل) مفعول فعل مقدر یا بیان حال و صفت، و به قرینه ضمیر متکلم، عطف به «أَنْتَ قَدْ جِئْتُكُمْ» است، نه «رَسُولًا» که از بشارت «إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ...» است، و سپس خبر و بشارت به بیان متکلم و شخص عیسی تغییر یافته: بشارت انجام شد، مسیح تکوین و ولادت یافت و برانگیخته شد و با اعلام آن آیات به رسالتش قیام کرد: «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ...» تا تورات را آن چنان که نزد خود بود بنمایاند و تصدیق و تثبیت کند. «لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ»، إشعار به توراتی دارد که خود فرا گرفته بود نه آن توراتی که نزد بنی اسرائیل «ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» بود. «مِنَ التَّوْرَةِ»، اگر «مِنَ» بیانی باشد، نظریه همان تورات است که نزد عیسی بود، و اگر تبعیضی باشد، «التَّوْرَةِ»، اشاره به همان است که در دست بنی اسرائیل بوده: تصدیق کننده و راست آورنده ام آن چه را از بعضی قسمت های این تورات که نزد من است، نه ناسخ آن هستم که کاهنان علیه مسیح تبلیغ و تحریک می کردند و نه تثبیت آن چه هست و به آن عمل می شود و بنی اسرائیل را دربند و محدود می دارد؛ «وَلِأَحِلَّ لَكُمْ...» عطف به «مُصَدِّقًا» و بیان علت غایی دیگر، از رسالت مسیح است: و تا حلال کنم بعضی از آن چه را که به مقتضای شرایط نامساعد و ظلم و خشونت تحریم شده بود: ﴿فَيُظْلَمَ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا عَلَيْهِمْ طَبِيبَاتٍ أُحِلَّت لَّهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا﴾^۱. پس از اصول ثابت رسالت،

۱. پس به سزای ستمی که از یهودیان سرزد و به سبب آن که [مردم را] بسیار از راه خدا باز داشتند چیزهای پاکیزه ای را که بر آنان حلال شده بود حرام گردانیدیم. نساء (۴)، ۱۶۰.



همین تصدیق و تغییر بعضی از احکام فرعی و زمانی است که می‌تواند آیین را تحرک بخشد و هماهنگ کند. مسیح آمد تا احکام تورات را از جمود قومی و حرفه‌ای برهاند. سپس مسیحیت خود نیز در عبادات و اخلاقیات و آداب محصور و محدود گردید و از تشریع و آیین زندگی برکنار ماند و دنیای مسیحیت دچار تضاد گردید و مصایبی برای خود و دیگران به بار آورد. آن حضرت، باردیگر نشانه و سند رسالت خود را اعلام می‌کند: «وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ». آن بار برای اعلام اصل و اصول رسالتش: «رَسُولًا... مُّصَدِّقًا... لِأَحِلَّ»، این بار برای آگاهی دیگران و انفاذ رسالت: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا». تا به مسئولیت خدایی آگاه شوند و پروا گیرند و رهبری مسیح و فرمان او را بپذیرند که اطاعت او هم همان اطاعت خدا و خود او هم فرمان بر خداست:

«إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ». با تأکید و حصر آن «اللَّهُ» و تکرار با دو اضافه: «رَبِّي وَ رَبُّكُمْ»، اعلام هم سطحی و تساوی در برابر خدا و مسئولیت و دلیل «فَاعْبُدُوهُ» است، چون همان خداست ربّ من و ربّ شما، پس او را بپرستید و راه کمال و قرب او را بجوید و ببیماید و همین مسیر، راه مستقیم کمال انسانی است: «هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ»، و همین است نهایت و اِکمال رسالت. جز گروهی اندک، یا او را ربّ و خدا گرفتند و یا رسالت او را هم نپذیرفتند و به او کافر شدند:



فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٥٢﴾

{۵۲} پس همین که عیسی کفر را از آنان احساس کرد گفت کیان اند یاران من به سوی خدا؟ حواریان گفتند: ماییم یاران خدا، ایمان آوردیم به خدا و گواه باش به این که ماییم تسلیم شدگان.

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٣﴾ وَمَكْرُوهًا وَمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴿٥٤﴾

{۵۳} پروردگارا به آنچه فرو فرستادی ایمان آوردیم و پیروی کردیم این پیغمبر را، پس ثبت کن ما را با گواهان.

{۵۴} و مکر کردند و خدا مکر کرد و خدا بهترین مکرکننده است.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَرْيَمَ اذْهَبِي إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَزَافِعُهُنَّ إِلَىٰ وَطَنِهِنَّ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلِ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٥٥﴾

{۵۵} آن گاه که خدا گفت: ای عیسی من باز آورنده ام تو را و فرا آورنده ام تو را به سوی خود و پاک کننده ام تو را از آنان که کافر شدند و گذارنده ام آنان را که از تو پیروی کردند برتر از آنان که کافر شدند تا روز قیامت، سپس به سوی من است بازگشت شما، آن گاه در میان شما درباره آنچه که پیوسته در آن اختلاف می کردید حکم می کنم.

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٥٦﴾

{۵۶} پس آنان که کافر شدند همی عذاب شان کنم عذابی سخت در دنیا و آخرت و نیست برای شان هیچ یابوری.

وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿٥٧﴾

{۵۷} و آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند کامل و رسا دهد به آنان پاداش شان را و خدا ستمکاران را دوست نمی دارد.



۵۸} این آیاتی است که بر توهمی خوانیم و یادآور حکیمانه است.

۵۹} بی گمان داستان عیسی نزد خدا چون داستان آدم است که وی را از خاکی بیافرید سپس به او گفت: شو، پس می شود.

۶۰} حق همانا از پروردگار تو است پس از شک آوران مباش.

۶۱} پس هر که درباره آن، بعد از آنچه که از علم تو را آمده است، با تو احتجاج کند بگو برتر آید تا بخوانیم پسران مان و پسران تان و زنان مان و زنان تان و خود ما و خود شما را، سپس روی نیاز و دعا آریم و بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان.

۶۲} برستی این است همان داستان های حق و نیست هیچ خدایی مگر آن خدای یگانه و همانا خدا همان عزیز حکیم است.

۶۳} پس اگر روی گردانند به راستی خدا بسی دانای به تبهکاران است.

۶۴} بگو ای اهل کتاب! فرا آید به سوی کلمه یکسان میان ما و میان شما که نپرستیم جز خدا را و هیچ چیز را به او شریک نسازیم، و برخی از ما [افراد انسانی] برخی دیگر را به صورت خواجه و پروردگار، به جای خدا، بگیرند، پس اگر روی گردانیدند، پس بگوید که گواه باشید به این که تنها ما ایم تسلیم شوندگان.

ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ

الْحَكِيمِ ﴿٥٨﴾

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٥٩﴾

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٦٠﴾

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى

الْكَاذِبِينَ ﴿٦١﴾

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ

الْحَكِيمُ ﴿٦٢﴾

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٦٣﴾

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾



يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٥﴾

{۶۵} ای اهل کتاب چرا درباره ابراهیم محاجّه می کنید و حال آن که تورات و انجیل جز پس از او نازل نشده است، آیا نمی اندیشید؟

هَآ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَّجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

{۶۶} هان شما، همین شما، درباره چیزی که بدان علمی هم دارید محاجّه می کنید پس چرا دیگر درباره چیزی محاجّه می کنید که هیچ گونه علمی

بدان ندارید و خدا می داند و شما نمی دانید.

وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٦٧﴾

{۶۷} ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی ولی او گراینده ای تسلیم شونده بود و از مشرکان نبود.

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٨﴾

{۶۸} همانا سزاوارترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کردند و این پیغمبر و کسانی که ایمان آورده اند و خداست ولی مؤمنان.

شرح لغات:

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

أَحْسَ، ماضی احساس: چیزی را با حواس کاملاً درک کردن، نخستین دریافت. از حَسَّ: چیزی را دریافت، او را کشت، ریشه کن کرد، سرما درخت را سوزاند. حَوَارِیُّونَ، جمع «حَوَارِیَّ»: شاگردان مسیح، مخلص با ایمان، پند دهنده، شوینده، یاور پیمبران. از حور: شستن جامه، برگشت، چرت زدگی، کسادى، شدت سفیدی و سیاهی چشم، شاید هم واژه ای حبشی باشد که به شاگردان مسیح اطلاق می شده است.

مَکَر: فریب، نیرنگ، به بند افکندن، جامه را رنگین کردن، به هم پیچیدگی، گیاهی که به هم می پیچد.



مُتَوَفَّى: باز گیرنده، دریافت کننده چیزی بطور کامل و تام. از «وفاء»: دین و حقّی را به تمام ادا کردن. اِستیفای حقّ: بازگرفتن کامل آن.

نَبْتَهْل، جمع متکلم مضارع از لَبْثَها: به خدا روی آوردن با دعا و تضرع، دعا برای هلاکت و نفرین. از «بَهْل»: نفرین، به خود واگذاردن، بند از حیوان برداشتن.

قِصَص، جمع «قِصّه»: داستان، نوعی از داستان که در یک جهت و بریده بریده پی در پی آید. از «قِصّ»: بریدن، خبر را بازگو کردن، از آثار پیروی کردن.

یهودی، نصرانی، حنیف: ن. ک به سوره بقره ذیل آیه ۱۳۵، ج دوم مجموعه آثار، ص ۴۷۶.

«فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ».

«فَلَمَّا»، تفریع به گذشته و اِشعار به حوادثی دارد که یادآوری شده و یا نشده است. احساس کفر، نمایان شدن آن تا حد محسوس و ملموس است، «الْكُفْرَ» بجای «أَنَّهُمْ كَفَرُوا» پایه و ثبات کفر آن‌ها را می‌رساند. پس از آن آیاتی که عیسی آورد و رسالتی که ابلاغ کرد و آن کوشش‌ها و گردش‌های در شهرها و بیابان‌ها و تلاش‌ها و برخوردها که در این آیات از آن‌ها گذشته و در آیات سوره‌های دیگری چون مائده و مریم اشاراتی بدان‌ها شده است و در اناجیل به تفصیل و تکرار آمده: همین که کفر درونی و پایدار آنان آشکار و برایش محسوس و از ایمان‌شان مأیوس شد، گفت: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ»، دلالت به جدایی و جبهه‌گیری و حرکت و جهت‌گیری دارد: کیان‌اند یاران من که از کفر و دام‌های دامداران و دامگذاران و بندهای تعصبات قومی و اوهام کفرانگیز خود را برهانند و به خدا و حرکت به سوی او روی آرند. رسالت او همین رهایی و خداجویی بود و رسالتی برای تأسیس احکام و نظامات اجتماعی جز آن چه در تورات آمده نداشت تا یاران مجاهد و جنگ‌آوری برای اجرای آن‌ها



بخواهد. آن‌ها که به یاریش برخاستند روشن دلان سفید جامه‌ای بودند که در سواحل دریا به سر می‌بردند و به امواج آن و به رفت و آمد ماهی‌ها چشم می‌گرداندند:

«قَالَ الْخَوَارِثُونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ». نه لباس و سلاح جنگ در برداشتند و نه شمشیر به دست. ظاهر این است که آنان صفت «خواری» به هر معنی باشد را داشتند که به یاری عیسی برخاستند و از او تعلیم یافتند و مأمور شدند تا رسالت او را از محدوده کفر و غرور بنی اسرائیل بیرون برند و به مردم سرزمین‌های دیگر برسانند. این نام و عنوان برای آنان باز هم در قرآن آمده است: ﴿وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْخَوَارِثِينَ أَنْ آمِنُوا بِى وَبِرَسُولِى قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ. إِذْ قَالَ الْخَوَارِثُونَ...﴾^۱، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْخَوَارِثِينَ مَنْ أَنْصَارِى إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِثُونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ...﴾^۲. اناجیل آنان را شاگردان و رسولان مسیح خوانده است. به ظاهر آیات، آنان خواریونی بودند که به خدا و به او ایمان آوردند و شاگردان و رسولان او شدند: «آمَنَّا بِاللَّهِ».

عیسی آنان را به یاری خود و به سوى خدا خواند، آنان گفتند: «نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ»، به جای «انصارک» و «آمَنَّا بِاللَّهِ»، به جای «آمَنَّا بِكَ» که نهایت دید و تحول فکری و عقیده آنان را می‌رساند و یکسر تسلیم اراده خدا شدند و مسیح را شاهد و ناظر اسلام خود گرفتند و با او پیمان بستند: «وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ». در آیه مائده امر ایمان به گونه وحی و تعلق آن به خدا و رسولش، با هم آمده است: «وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْخَوَارِثِينَ أَنْ آمِنُوا بِى وَبِرَسُولِى»، که گویا بیان مقام برتر خواریون است که به مرتبه

۱. و [یادکن] هنگامی را که به خواریون وحی کردم که به من و فرستاده‌ام ایمان آورید گفتند ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم. و [یادکن] هنگامی را که خواریون گفتند... مائده (۵)، ۱۱۱ و ۱۱۲.

۲. ای کسانی که ایمان آورده‌اید یاران خدا باشید همان گونه که عیسی بن مریم به خواریون گفت یاران من در راه خداچه کسانی‌اند؟ خواریون گفتند ما یاران خدايیم... صف (۶۱)، ۱۴.



فراگیری وحی رسیدند و با یک «آمَنَّا» توحید ایمان به خدا و رسول را اجابت کردند و خدا را شاهد به اسلام خود گرفتند: «وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ». گزیدن تعالیم مسیح، هر قید و پیوند دینی و اجتماعی و علایق را از آنان گشود و هر رنگی را زدود تا آزاد و هماهنگ و درخشان (حواری) شدند و به سوی خدا رهسپار گشتند و به آیین خدا و ملت ابراهیم درآمدند: بِأَنَّا مُسْلِمُونَ: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱.

«رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ أَتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ». حواریون پس از قیام به یاری و عرض ایمان و گواه گرفتن مسیح به اسلام خود، و تعهد با او، روی به پروردگار آوردند و ایمان خود را به آنچه نازل کرده و پیروی از رسول و انجام رسالت او را اعلام داشتند و خواستند تا از متعهدان و شاهدان به رسالت و انجام آن ثبت شوند. مسیح شاهد آنان و آنان شاهد راه و روش و بینش دیگران. رسول عهده دار دیدبانی بر پیروان و رهبری آنان باشد و آنان عهده دار و شاهد بر دیگرانند. این پیوستگی در عهده داری و گواهی است که در اَمّت حرکت و تحوّل می آفریند: ﴿كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...﴾^۲. «مَنْ أَنْصَارِي»: گزیدن، تعلیم یافتن. «إِلَى اللَّهِ»: حرکت و بیرون آمدن از بندها. «نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ»: شعار. «آمَنَّا بِاللَّهِ»: عقیده و نیرو و بینش مطلق. «وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»: پیمان به اسلام و انجام یاری است، «رَبَّنَا»: التجاء و استمداد. «آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ»: اعلام ایمان به آنچه نازل شده نه آنچه ساخته شده است، «وَ أَتَّبَعْنَا الرَّسُولَ»: انجام رسالت. «فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»: پیمان با خدا و عهده داری شهادت.

«وَاكْفُرُوا بِاللَّهِ وَ كَفَرُوا بِاللَّهِ خَيْرٌ لِّمَا كُفِرْتُمْ بِهِ». مکر، فریب و اغفال و حیلۀ غافلگیرانه و تحیرانگیزی است که منشأ آن پنهان و به هم پیچیده باشد. عیسی

۱. بی گمان دین در نزد خدا اسلام (تسلیم حق شدن) است. آل عمران (۳)، ۱۹.

۲. و به این گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد... بقره (۲)، ۱۴۳.



رسالت روشن‌گر و آزادی‌بخش خود را در میان توده‌های مردم پیش می‌برد تا روشن ضمیران و سبکباران ساحل‌ها «حواریون» به او پیوستند و تعهد و اشهاد کردند و شکل گرفتند. کاهنانی که مردم را در دیوارها و تارها و تاریکی‌های کهنات نگه می‌داشتند و با چشم‌بندی‌های اسرائیلی و سحرهای بابلی افسون می‌کردند و آیین خود را به گونهٔ نژادپرستی و برتری قومی درآورده بودند، می‌دیدند که شعله‌ای برافروخته شده، انقلابی تکوین یافته است و شکل می‌گیرد و پیش می‌رود تا دیوارهای کهنات را فرو ریزد و بندها را بگسلد. کاهنان رنگارنگ، فریسیان، کاتبان^۱، با همهٔ رقابت‌ها و اختلافاتی که با یک دیگر داشتند، به هم پیوستند و هم دست و هم داستان شدند تا آیین (ولایت طبقه، و متولیان کهنات) را از خطر برهانند. در کمینگاه‌های خود گرد آمدند و به هم پیچیدند و نقشه کشیدند: «وَمَكْرُوا» تا عوام را بر او بشورانند مُفْسِدِ عقاید خلق، مخالف نوامیس تورات، شعبده‌باز، ساحر، فرزند ناپاک است، باید او را به بند کشند و شهود آورند و یا اقرار بگیرند و محکوم به مرگش کنند، آن گاه او را به دست والی بت پرست رومی دهند که چون خراب کار و مدعی پادشاهی است باید حکمی که کاهنان داده‌اند اجرا کند و اگر خودداری کرد او را از شکایت به قیصر روم و خشم او بهراسانند. این چنین رأی دادند و نقشه و مکرشان را اجرا کردند.^۲

۱. کاهنان، سران کنیسه و عهده‌دار امور دینی بودند و رئیس آن‌ها کاهن اعظم خوانده می‌شد. فریسیان خشکه مقدّسان بودند که روح دین را نمی‌شناختند و به ظواهر پایبند بودند. مثلاً در جواز خوردن تخم مرغ روز شنبه اختلاف داشتند. کاتبان: دبیران و نویسندگان وقایع بودند. ن. ک به قاموس کتاب مقدس (مؤلف).

۲. بر طبق نوشتهٔ اناجیل، کاهنان یکی از شاگردان مسیح به نام یهودای اِسْحَرِیُوطی را با پول خریدند تا نُهان گاه مسیح و خود او را بشناساند و شبانه شبیخون زدند و او را دستگیر کردند. در انجیل متی ۲۶، چنین آمده است: «و هنوز سخن می‌گفت که ناگاه یهودا که یکی از آن دوازده بود با جمعی کثیر با شمشیرها و چوب‌ها از جانب رؤسای کهنه و مشایخ قوم آمدند. و تسلیم کنندهٔ او به ایشان گفته بود هر که را بوسه زخم همان است او را محکم



→ بگیرید... در آن ساعت به آن گروه گفت: گویا بر دزد به جهت گرفتن من با تیغ‌ها و چوب‌ها بیرون آمدید، هر روز با شما بودم و در هیکل نشسته تعلیم می‌دادم و مرا نگرفتید... جمع شاگردان او را واگذارده بگریختند. و آنانی که عیسی را گرفته بودند او را نزد قیافا رئیس کهنه، جایی که کاتبان و مشایخ جمع بودند بردند... پس رؤسای کهنه و مشایخ و تمامی اهل سُورا طلب شهادت دروغ بر عیسی می‌کردند تا او را به قتل رسانند، لکن نیافتند، با آن که چند شاهد دروغ پیش آمدند هیچ نیافتند. آخر دو نفر آمده گفتند این شخص گفت می‌توانم هیکل خدا را خراب کنم و در سه روزش بنا نمایم. پس رئیس کهنه برخاسته به او گفت هیچ جواب نمی‌دهی چیست که این‌ها بر تو شهادت می‌دهند. اما عیسی خاموش ماند، تا آن که رئیس کهنه روی به وی کرده گفت ترا به خدای حقی قسم می‌دهم ما را بگویی که تو مسیح پسر خدا هستی یا نه؟ عیسی به وی گفت تو گفتی و نیز شما را می‌گویم: بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته بر ابرهای آسمان می‌آید. در ساعت رئیس کهنه رخت خود را چاک زده گفت: کفر گفت. دیگر ما را چه حاجت به شهود است. الحال کفرش را شنیدید، چه مصلحت می‌بینید؟ ایشان در جواب گفتند: مستوجب قتل است، آن گاه آب دهان به رویش انداخته او را طپانچه می‌زدند...» ۲۷. «و چون صبح شد همه رؤسای کهنه و مشایخ قوم بر عیسی سُورا کردند که او را هلاک سازند. پس او را بند نهاده بردند و به پنطیوس پیلاطس* والی تسلیم نمودند... اما عیسی در حضور والی ایستاده بود، پس والی از او پرسیده گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی به او گفت تو می‌گویی. و چون رؤسای کهنه و مشایخ از او شکایت می‌کردند، هیچ جواب نمی‌داد. پس پیلاطس وی را گفت: نمی‌شنوی چه قدر بر تو شهادت می‌دهند؟ اما در جواب وی یک سخن هم نگفت، به قسمی که والی بسیار متعجب شد. و در هر عیدی رسم والی بر این بود که یک زندانی، هر که را می‌خواستند برای جماعت آزاد می‌کرد. در آن وقت زندانی مشهور «برابا» (قاتل و سارق مسلح) نام داشت... پس والی به ایشان متوجه شده گفت: کدام یک از این دو نفر را می‌خواهید به جهت شما رها کنم؟ گفتند: «برابا» را. پیلاطس گفت: پس با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟ جمیعاً گفتند: مصلوب شود. والی گفت چرا چه بدی کرده است؟ ایشان بیش‌تر فریاد زده گفتند: مصلوب شود. چون پیلاطس دید که ثمری ندارد بلکه آشوب زیاده می‌گردد، آب طلبیده پیش مردم دست خود را شسته گفت: من بری هستم از خون این شخص عادل شما ببینید! تمام قوم در جواب گفتند: خون او بر ما و فرزندان ما باد. آن گاه «برابا» را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده سپرد تا او را مصلوب کنند... در دیگر اناجیل هم همین بازپرسی و محاکمه و خودداری پیلاطس از قتل عیسی با اندک تفاوتی در تعبیرات و ترتیب آمده است. در انجیل لوقا: ۲۳، اضافه شده: «چون پیلاطس والی یهودیه، مطلع شد که از ولایت هیروдіس [والی جلیله] است او را نزد وی فرستاد، چون که هیروдіس در آن ایام در اورشلیم بود. اما هیروдіس چون عیسی را دید بغایت شاد گردید، زیرا که مدت مدیدی بود می‌خواست او را ببیند... و



این گونه مکر کردند و دام گسترده و نیروی دینی و سیاسی و اجتماعی را به هم پیوستند و بسیج کردند تا شعله اصطفای عیسی و دم مسیحا را که پدیده‌ای از حرکت و جهش تاریخ است، خاموش کنند و باز پس بدارند. قدرت متحد و نخوت چشم‌شان را گرفت و از عمق حرکت آگاهی بخش و گسترده در وجدان‌ها و درون به بند کشیده شدگان و درون تاریخ حیات غافل شدند: «وَمَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ». این غفلت، و آن حرکت حیاتی نیرومند و پیش برنده، مکر خداست و به سوی کمال و خیر پیش می‌برد: «وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ».

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَتَوْفِيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا...». «إِذْ قَالَ اللَّهُ»، ظرف متضمن تعلیل و متعلق به «مَكَرَ اللَّهُ...». خدا در برابر نقشه‌های مکارانه آنان مکر و نقش آنان را نقش بر آب کرد: آن‌گاه که گفت ای عیسی ... جمله اسمیه «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ...» بجای «أَتَوَفَّاكَ» بیان اختصاص و حصرو تسلیتی است. چون عیسی که مشتاق مرگ و صعود به ملکوت بود از کشته شدن نگرانی نداشت. او نگران کشته شدن به دست کاهنان و فتوا و تکفیر آنان بود که می‌خواستند نبوت و رسالتش را بکشند. چنانکه با این گونه کشتن عیسی، خود را می‌ستودند و پیروز می‌پنداشتند: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ...﴾^۱.

→ رؤسای کهنه و کاتبان حاضر شده به شدت تمام بروی شکایت می‌نمودند. پس هیرودیس با لشکریان خود... و نزد پیلاتس او را باز فرستاد. و در همان روز پیلاتس و هیرودیس با یک دیگر مصالحه کردند، زیرا قبل از آن در میان‌شان عداوتی بود...

این اتفاق نوشته‌ها و تصریحات اناجیل است که در مدت بیست قرن در سراسر جهان مسیحیت با نفرین‌ها و تفرقه داری‌ها و انتقام جویی مسجل بود تا پس از تشکیل دولت اسرائیل با نقشه و نیروی سران سیاسی مسیحی که پاپ اعظم به اسرائیل دعوت شد و به نمایندگی از مسیحیان، یهود را از دخالت در صلب مسیح تبرئه کرد!! و از این قدرت استعمار و سیاست دنیای مترقی که همه چیز را مسخ و دگرگون می‌کند، انسان‌ها را، تاریخ را، حق را، آیین را «وَمَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ». (مؤلف)

۱. و گفته ایشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم. نساء (۴)، ۱۵۷.



«مُتَوَفَّى»: باز گیرنده چیزی را کامل و به تمام، اعم است از میراندن. مردن به اجل طبیعی را از این جهت وفات گویند که همه استعدادهای حیاتی از میان رفته یا به انجام رسیده است و به فعلیت تبدیل می‌یابد و نیز بدان جهت که به تعهد و بهره زندگی وفا کرده است. پس شاید که «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ» در مقابل ادعای یهود «أَنَا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ» نفی قتل مسیح و خبر از میراندن عیسی با اجل طبیعی و یا رفع او با همه جسم و جان و قوا باشد. ظاهر «وَرَفِعُكَ إِلَيَّ» که خطاب به همه شخصیت مسیح است، همین را می‌رساند و همچنین آیه ﴿...وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ... وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا. بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ...﴾^۱ و نیز نظر همه مفسرین، با اختلاف در این که رفع مسیح در بیداری بوده یا در خواب، مرده و سپس زنده و رفع شده و یا پس از این می‌میرد؟ که این قول مخالف ترتیب «مُتَوَفِّيكَ وَ رَفِعُكَ» است. گویا چون روح متجسد و کلمه خاص و اراده متمثل بود بر طبق تعریف قرآن جسم لطیفش منجذب روح سرشارش گشت، یا به تعبیر دیگر، به سرعت مرفوع و مبدل به نیروی معنوی گردید و صعود کرد. شاید راز معراج جسمانی هم همین باشد. او که رفع شد برنگشت و آن که به معراج رفت برگشت و قدرت آن را داشت. هر چه بوده، وفات عیسی مانند ولادتش اسرارآمیز و اختلاف‌انگیز گردیده است: یهودیان مدعی بودند که مصلوب و مقتول و مدفون شد، تمام مسیحیان، برطبق نوشته متفق اناجیل، معتقدند که مصلوب شد و بالای دار جان سپرد و دفن گردید، سپس از قبر برخاست و به شاگردانش تعلیم داد آن گاه صعود کرد.^۲ مسلمانان بر طبق ظاهر یا صریح

۱.... و حال آن که آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند لیکن امر بر آنان مشتبه شد... و یقیناً او را نکشتند. بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد... نساء (۴)، ۱۵۷ و ۱۵۸.

۲. در اناجیل چگونگی و ساعت جان سپردن مسیح در بالای صلیب و دفن و برخاستن او از قبر به تفصیل ذکر شده: «و از ساعت ششم تا ساعت نهم تاریکی زمین را فرا گرفت و نزدیک به ساعت نهم عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: «ایلی ایلی لما سبتنی» یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی... عیسی باز به آواز بلند صیحه زده



آیه ۱۵۷ سورة نساء، عقیده مند شدند که مسیح را نه کشتند و نه به صلیبش آویختند و چگونگی پایان زندگی مسیح بر یهودیان و همچنین مسیحیان مشتبه شده است «وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» و خداوند او را برگرفت و به سوی خود بالا برد.

مفسران برای تطبیق و تأویل «وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ»، توجیهاتی کرده اند که نه سند معتبر اسلامی دارد و نه سند اسرائیلی و مسیحی. بعضی گفته اند که چون یهودیان برای دست گیری مسیح وارد خانه شدند یکی از آن ها داخل پستویی شد و عیسی از دریچه صعود کرد. بعضی گفته اند همه حواریون شبیه عیسی شدند و یهودیان گفتند ما را سحر کرده است، یا عیسی خود را بشناساند و یا همه را خواهیم کشت، عیسی از حواریون خواست که یکی از آن ها جان خود را در راه خدا بدهد و خود را به جای مسیح بشناساند. یهودیان آن حواری که خود را عیسی نمایانده بود، گرفتند و به صلیب کشیدند. ابوعلی جُبَّائِی* گفت: سران یهود مردی را گرفتند و در جای بلندی به صلیب آویختند و نگذاشتند کسی به او نزدیک شود تا به مردم بنمایانند که عیسی را مصلوب کردند، چون عیسی همان گاه که به خانه یورش بردند، صعود کرده بود. این نیز گفته شده که شخص دستگیر و مصلوب شده همان شاگرد مسیح، یهودا بود که خود را با پولی به اسرائیلیان فروخت و جای عیسی را به آنان نشان داد. جرج سایل از قدمای مسیحی نقل

→ روح را تسلیم کرد... اما چون وقت عصر رسید شخصی دولتمند از اهل رامه «یوسف» نام که او نیز از شاگردان عیسی بود آمد و نزد پیلطس رفته جسد عیسی را خواست، آنگاه پیلطس فرمان داد که داده شود، پس یوسف جسد را برداشته آن را در کتان پاک پیچیده او را در قبری نو که برای خود از سنگ تراشیده بود گذارد و سنگی بزرگ بر سر آن غلطانیده برداشت... و بعد از سبت هنگام فجر روز اول هفته، «مریم مجدلیه» و «مریم» دیگر به جهت دیدن قبر آمدند که ناگاه زلزله ای عظیم حادث شد... (متی باب ۲۷ و ۲۸). (مؤلف)



کرده است که یهودا شبیه به عیسی بود و او را با عیسی اشتباه کردند. گویند که یهودا از مردم جلیلیه و چهره و زبانش به عیسی شباهت داشت. خلاصه آن چه در انجیل «برنابا» فصل ۱۱۵ تا ۱۱۶ آمده این است: «چون سپاهیان با یهودا به محل مسیح نزدیک شدند، او داخل غرفه‌ای شد و یهودا پشت سر او خود را به غرفه رساند و در را گشود. مسیح از آن جا صعود کرد و خدا یهودا را در چهره و نطق شبیه عیسی کرد، چنانکه بر شاگردان هم که از خواب بیدار شده بودند مشتبه شد و او را معلم خطاب کردند، سپس سپاهیان او را گرفته و بستند و او هر چه می‌گفت من عیسی نیستم، یهودایم! او را می‌زدند و استهزاء می‌کردند»^۱. «از بازجویی کاهن و فرمانداران و سکوت عیسی و جواب او که «شما می‌گویید»، معلوم می‌شود که آنان عیسی را نمی‌شناختند، چون او را از نزدیک ندیده بودند. آن چه از محاکمه و گفتگوها تا به صلیب آویختن که در اناجیل معروف راجع به مسیح آمده در انجیل برنابا راجع به یهودای شبیه شده آمده و چنین سخن رفته است: «... تا آن که «نیکودیمس» و «یوسف باریمانتانی» جسد او را به گمان آن که جسد عیسی است از والی گرفته دفن کردند و شاگردانی که خدا ترس نبودند شبانه جسد را دزدیده و پنهان کردند و شهرت دادند که مسیح از قبر برخاسته است». در اناجیل معروف هم پایان زندگی یهودا واضح نیست. در انجیل متی ۲۷، چنین آمده است: «در آن هنگام چون یهودای تسلیم کننده او دید که براو فتوی دادند

۱. گویا، عیسی کم‌تر در میان اجتماع و شهر اورشلیم می‌رفت و همیشه در میان شاگردان پنهان بود و در اطراف می‌گشت و آن شب به شاگردان گفته بود که نخواهند و همینکه در تاریکی مأمورین رسیدند و او را نیافتند یهودا را به جای او گرفتند تا دست خالی برنگردند و شتابان به صلیبش آویختند. (مؤلف)



پشیمان شده سی پاره نقره را به رؤسای کهنه و مشایخ رد کرده گفت گناه کردم که خون بی‌گناهی را تسلیم نمودم. گفتند ما را چه، خود دانی. پس آن نقره را در هیکل انداخته روانه شد و رفته خود را خفه کرد». در اعمال رسولان ۱: ۱۸ چنین ذکر شده: «...پس او از اجرت ظلم خود زمینی خریده به روی در افتاده از میان پاره شد و تمامی امعایش ریخته گشت» در اناجیل دیگر خبری از سرنوشت یهودا نیامده است.

سید احمدخان محقق هندی در تفسیر خود این را پذیرفته است که عیسی مصلوب شده، چنانکه یهودیان به آن افتخار داشتند و مسیحیان آن را از ارکان عقاید خود و برای نجات انسان‌ها می‌دانند. آن‌گاه شواهد و قرائنی می‌آورد که عیسی بالای صلیب جان نداد و شاگردان و پیروانش او را زنده پایین آوردند و در میان حواریون بود تا به اجل خود از دنیا رفت. او برای اثبات زنده ماندن عیسی شکل و چگونگی صلیب را ترسیم کرده تا معلوم کند که شخص مصلوب می‌تواند زنده بماند مگر آن‌که از دست و پایش خونریزی کند و یا از گرسنگی و تشنگی جان سپارد. آنگاه شواهدی از نوشته‌های بعضی از مورخین مسیحی می‌آورد و زمان کوتاه مصلوب شدن عیسی را که در حدود ساعت دوازده روز جمعه و مصادف با عید فصح بود ذکر می‌کند و می‌گوید: «چون پایان روز فصح آغاز سبت یهودیان بود و بر طبق سنت آنان نباید جنازه مقتول، مصلوب بماند و باید دفن شود، برای آن‌که او زودتر بر صلیب بمیرد، یهودیان درخواست کردند که پاهایش را بشکنند و چون دیدند که جان سپرده پاهایش را نشکستند. و جز در انجیل یوحنا ذکر از فرو بردن نیزه به پهلوی که تا مردنش معلوم



شود نیامده است، و اگر هم زخمی به پهلویش زده باشند معلوم نیست که آن زخم کشنده بوده، بدین جهت بود که چون یوسف از حاکم رومی خواست تا اجازه دفن دهد تعجب کرد که مرده باشد و عیسویان قرن سوم هم مردن او را در این چند ساعت معجزه می‌پنداشتند و مراسم دفن او هم در کتابی نیامده است. آن چه نوشته‌اند بیش از این نیست که او را در قبری گذاردند و سنگی به روی قبر غلتانند. شاید یوسف چنین کرد تا دشمن نداند که زنده است و شاید خود او در اشتباه بود، به هر حال شبانگاه عیسی در قبر نبود. یهودیان صبح شنبه از فرماندار خواستند که تا سه روز پاسدارانی بر قبر بگمارد. از همه این قرائن معلوم می‌شود که عیسی بالای صلیب نمرده است. چنانکه دکتر (کلارک) در تفسیر انجیل متی مثال‌هایی آورده از این که شخص مصلوب چند روز زنده بوده است و شبانگاه از قبر بیرون آورده شد و مخفیانه در میان پیروانش می‌زیست تا به اجل خود از دنیا رفت و در جای نامعلومی دفن شد. مانند پنهانی دفن شدن حضرت موسی و علی مرتضی. سپس محقق هندی به بحث و تفسیر آیاتی می‌پردازد که پایان زندگانی عیسی را می‌نمایاند: «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ»، با استفاده از لغت و نظر مفسرین سلف به معنای «إِنِّي مُمِيتُكَ»: من می‌راننده‌ام تو را. از آیه ﴿... فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ...﴾^۱ و آیه ﴿... وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾^۲. ﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾^۳. ظاهر است که عیسی

۱. ... پس چون روح مرا گرفتی تو خود بر آنان نگهبان بودی... مائده (۵)، ۱۱۷.

۲. ... و تا زنده‌ام مرا به نماز و زکات سفارش کرده است. مریم (۱۹)، ۳۱.

۳. و درود بر من روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم. مریم (۱۹)، ۳۳.



از مرگ خود خبر می‌دهد. و نفی قتل و صلب «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ» که در سورة نساء آمده و ادعای یهود است که گفتند ما عیسی را کشتیم که نه او را کشتند و نه چنانکه می‌خواستند او را مصلوب کردند تا کشته شود. یعنی «مَا صَلَبُوهُ» بیان و تأکید «مَا قَتَلُوهُ» است. «وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ»، یعنی در کشته شدن عیسی دچار اشتباه شدند و گمان کردند که بالای صلیب کشته شده است، نه آن که شخصی مشتبّه به عیسی گردیده و کشته شده باشد. خبر از رفع او که در این سوره «وَرَافِعُكَ إِلَيَّ» و در سورة نساء «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» آمده به معنای رفع مقام معنوی و روحی اوست، نه رفع جسم او پیش از دستگیری و یا پس از مصلوب و دفن شدن که مسیحیان می‌گویند.

این بود خلاصه‌ای از نظر محقق هندی ما که بی‌سابقه و مخالف است با عقاید یهود و نصارا و باظواهر بعضی از آیات قرآن. ظاهر «مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ»، هم نفی قتل و هم نفی صلب واقعی است و این شاید در مقابل ادعا و نظر یهود باشد که می‌خواستند با کشتنش رسالت و دعوتش را بکشند، چنانکه در زبان عرف جاری است و می‌گویند: حسین علیه السلام را نکشتند و او زنده و جاویدان است و هم چنین درباره همه شهیدان قرآن می‌گوید: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ﴾^۱، ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۲.

مفهوم «تَوَفَّى» و «وَفَات» مرادف با «مَوْت» نیست، «مَوْت» به معنای سلب حیات

۱. و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نخوانید بلکه زنده‌اند ولی شما در نمی‌یابید. بقره (۲)، ۱۵۴.

۲. هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. آل عمران (۳)، ۱۶۹.



است، «تَوَفَّى». در برگرفتن کامل و ایجابی است. در آیه «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»^۱ هنگام و زمان مرگ مقدمه «توفی نفوس» ذکر شده است، و شاید «الأنفس» به جای «كُلُّ نَفْسٍ» اشاره به همه قوای نفسی و حیاتی شخص باشد. و نیز در رد آن‌ها که گویند: «أَئِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَئِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؟»^۲ آیا می‌شود که چون ما مردیم و در زمین ناپدید شدیم در حال آفریدگی جدید باشیم؟ می‌گوید: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ»^۳ که توفی درمقابل نابودی آمده است: ملک موت موکل به شما جان شما را برمی‌گیرد... با نظر به همین مفهوم است که بیشتر مفسرین، «مُتَوَفِّيكَ» را به معنای «مُئْتَمِتْكَ» نگرفته‌اند. و چون ضمیرهای «رافِعُكَ» و «رَفَعَهُ اللَّهُ»، راجع به شخص عیسای توفی یافته و مقتول و مصلوب شده است، ظاهر در رفع، همه وجود اوست نه همین رفع مقام یا روح او پس از مردن جسمش؛ و همچنین رفع او به آسمان و سپس نزول و مردنش مطابق با ترتیب کلام بلیغ: «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ»، نیست. مفهوم ظاهر این تعبیرات همین است که با همه وجودش، خداوند او را برگرفت و بالا برد. خلاف این ظاهر جز با دلیل عقلی یا تعبدی نشاید، آن هم درباره وفات و ولادت مسیح با آن اختلافات و تناقضات. نظر وسیع علمی هم منافی «تَوَفَّى» و رفع او نیست. او کلمه‌ای بود تجسد یافته که با ممیزات خاص روحی و انسانی مانند دیگر کلمات و پدیده‌ها که همگی، با تفاوت در کیفیت و کمیت، نیرو و قدرتی فشرده و تجسم یافته‌اند و به سرعت و یا به کندی تشعشع و تبدل می‌یابند.

با نظر عرفانی، طایر قدسی و مرغ باغ ملکوت بود که برای نجات انسان‌ها چند

۱. خداست که جان‌ها را هنگام مرگشان به تمامی می‌ستاند. الزمر (۳۹)، ۴۲.

۲. بگو فرشته مرگی که بر شما گمارده شده جانتان را بطور کامل می‌ستاند آن گاه به سوی پروردگارتان

بازگردانیده می‌شوید. سجده (۳۲)، ۱۰ و ۱۱.



روزی در خاک دان زمین جای گرفت و بانگ رسالت و سرود الهی سرداد و باندا و صغیر «یا عِیْسَى اِنِّی مُتَوَفِّیْکَ»، پروبال گشود و به مَوْطِنِ اولی بازگشت. آیا در مدار افلاک پرتوافکند یا در آسمان چهارم جای گرفت یا این نشان‌ها نشانی از بی‌نشانی و بی‌مکانی است؟ و این نام‌ها: عیسی، مسیح، روح القدس، ابن، اب، هریک نامی از بی‌نامی است؟ آن بی‌نام و نشان در پرتو شعاع قدرت مطلق نگران سیر و مسیر انسان است. گرچه چشم‌های ظلمت زده و به دنیا خیره شده او رانمی‌بیند.^۱ روحش را غبار دنیای کفر مکدر نکرد و پروبالش آلوده و بسته نشد: «وَمُطَهَّرُکَ مِنَ الَّذِیْنَ کَفَرُوا». با همان توفی و رفع، از آلودگی به کفرکیشان مطهر و پاکیزه شد. اگر بیش از این می‌ماند یا می‌خواست بماند تا شاید با مسالمت و سازگاری با کافران، آیینش را گسترش دهد، خود و رسالتش با اوهام و تعصبات و دین مسخ شده آن کافران آلوده می‌شد. «مِنَ الَّذِیْنَ کَفَرُوا»، به تقدیرِ مقدّر نامشخص است: و تورا پاک کننده‌ام از آلودگی با مردم کافر اجتماع ناپاک و سازگاری با آنان. با این بشارت‌ها و خطاب‌هایی که مسیح را به آینده خودش مستبشر می‌کرد، او از آینده پیروانش و حاملان تعالیم و رسالتش نگران بود. آنان افرادی معدود بودند در میان دشمنانی بسیار و لجوج و نیرومند: **«طالِقانی و زمانه ما»**

«وَجَاعِلُ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوکَ فَوْقَ الَّذِیْنَ کَفَرُوا اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامَةِ ثُمَّ اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَاَحْکُمُ بَیْنَکُمْ فِیْمَا کُنْتُمْ فِیْهِ تَخْتَلِفُوْنَ». خبر از آینده پیروان راستین و بشارت به او است. اسم فاعل «جَاعِلُ» به جای فعل «أَجْعَلُ»، مانند «مُتَوَفِّی» و «رافع» و «مُطَهَّر»، صفت و سنت ثابت خدا را می‌رساند: قرار و سنت پایدار است که پیروان راستین

۱. تسترت عَنْ دَهْرِي يَظَلُّ جَنَاحِي

وَإِنْ تَسْأَلِ الْإِيْمَامَ مَا اسْمِيْ مَا دَرْتُ وَآيِنَ مَكَانِيْ؟ مَا دَرِيْنَ مَكَانِيْ (مؤلف)

بوسیلهٔ بالَم از مردم روزگار خودم در پرده شدم، پس چشمم مردم روزگار را می‌بیند و آنان مرا نمی‌بینند اگر از روزگار نام مرا بررسی نمی‌داند، و اگر جای مرا بررسی جای مرا هم نمی‌دانند. (گوینده و منبع شناخته نشد).



مسیح برکافران به او برتری یابند. مذهب مسیح زنده کردن آیین و اصول انسانی و فطری پیمبران و برتری اندیشه و فضایل انسانی بر غرایز حیوانی بود و دعوتش، گشودن دریچه‌های تعالی و تنفس و برداشتن مرزهای قومی و جغرافیایی. پیروان این مذهب و دعوت گسترش می‌یابند وحد و مرزی ندارند و هر جا انسانی مترقی و فضیلت جو باشد جای آنان است و بر یهود و دیگر کافران به او که در اندیشه‌ها و اوهام در بست و غرائز پست و تعصبات قومی خود، سرفرو می‌آورند و منجمد می‌شوند، برتری دارند و همین برتری روحی و اخلاقی است که در زندگی اجتماعی امنیت می‌آورد و برتر می‌دارد. آنان که گرفتار تناقضات درونی و اجتماعی هستند و مرزهای امن می‌جویند و نمی‌یابند، یهودیان کافر به مسیح و به دعوت او هستند.

«اتَّبِعُواكَ» در مقابل «كَفَرُوا» و به جای «آمَنُوا» پیروی از دعوت و رسالت و روش او را می‌رساند. پیروان نخستین مسیح و حواریون پیشرو همان کسان بودند که خدا و مسیح را شاهد ایمان و اسلام خود گرفتند: «...آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بَأَنَّا مُسْلِمُونَ. رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» اسلام به مفهوم اصلی و حقیقی تسلیم به اراده تجلی یافته خدا در اصول آفرینش جهان و انسان و اجتماع است که ثابت و متحرک و متکامل است و آیین همه پیمبران به حق بوده است، همان اسلامی که از هرگونه جمود و توقف و ارتجاع می‌گذراند و تفوق می‌یابد و می‌نمایاند که هرچه جمود و بستگی در فکر و کمال آورد ضد اسلام است. پس آنان که به حق پیرو مسیح باشند پیرو اسلام‌اند و پیروان اسلام پیوسته فوق کافران پوشیده در پوست خود هستند. همین گونه پیروی از مسیح بود که آیین او را گسترش داد و از پوست‌ها و بند فکرهای منجمد بیرون آورد و رها کند و اجتماع و قدرت برتری آورد. چنانکه آیین حقیقی اسلام بوسیله مردان مسلم و مجاهد، آن چنان پیش رفت و تفوق یافت و می‌یابد و تا روز قیامت ادامه دارد: «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».



با طلوع روز قیامت است که ظلمت‌ها و اظلال از میان می‌رود و نهاد و ملکات و محصول مکتسبات قیام می‌کند و به فعلیت کامل می‌رسد. در آن مرجع نهایی، اختلافات و بدعت‌هایی که در آیین پیمبران رخنه کرده یکسره کنار می‌رود و به جای شهوات و غرایز و غرض‌ها و تمایلات و تعصبات، خدا حکومت می‌کند و حق رخ می‌نماید. «ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ». ضمایر خطاب، پس از خبر دادن‌های از غایب، مرحله نهایی جمع و حضور همه رامی‌نمایاند. «كُنْتُمْ» خبر از نهادهایی می‌دهد که منشأ اختلافات می‌شوند. «تَخْتَلِفُونَ» به صورت فعل، اختلاف در پی اختلاف و استمرار را که از نهادهای درونی نه از اصل آیین برمی‌آید می‌رساند. اختلافات و آن گاه فرقه بازی‌ها و شعبه‌ها و تضادها و جنگ‌ها و پدید آمدن متبوع‌ها و رهبری‌های فریب کار و تابع‌های چشم بسته... چنان تحیرانگیز و گمراه کننده از اصل رسالت می‌شوند که تنها خدا باید حکومت کند و حدود حق را بنمایاند.

«فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِّنْ نَّاصِرِينَ».

تفصیل حکم خدا «فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ»، پس از بازگشت به او و در مسیر نهایی آنان است و راجع به دو گروه متقابل: آنان که به رسالت مسیح کافر شدند و آنان که ایمان آوردند و پایدار ماندند. در بین این دو تابعین مُسْتَضْعَف و پیروان چشم و گوش بسته‌اند. با این بیان، تفصیل: «فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا... وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا...» شامل همه کسانی می‌شود که در زمان مسیح و پس از او به او کافر شدند و یا ایمان آوردند. ظرف «فِي الدُّنْيَا» و عطف «وَالْآخِرَةِ» باید از جهت سرایت حکم خدا «فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ» پس از قیامت و رجوع نهایی، به دنیای کافران باشد که پیوسته به روز قیامت رجوع «إِلَى اللَّهِ» است و از نظر و علم خدا فاصله‌ای در میان نیست: سپس رجوع



همه شما به سوی من است و قضاوت می‌کنم درباره آنچه که پیوسته درباره آنها با هم اختلاف داشتید؛ اما آنان که کافر شدند دچار عذاب‌شان می‌کنم، عذابی شدید در دنیا و از دنیا و در آخرت، و هیچ یار و مدافعی نه در دنیا دارند و نه در آخرت. شاید «ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ» به قرینه «فِي الدُّنْيَا» فرمان یا هدایتی باشد برای پیروان تفوق یافته مسیح و پیشگویی از اختلافات ناشی از نهادها و اشتباهات بازگویان و ناقلان راجع به شخصیت مسیح و ولادت و وفات و تعالیم او که باید به خدا رجوع کنند و او تبیین و حکم خواهد کرد: «فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ». چنانکه در همین آیات و آیات دیگر تبیین و حکم قاطع کرده است. «فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا...» تفصیل پس از تبیین و حکم خداست: خداوند به عیسی وعده داد که او را برگرد و بالا برد و پاکش دارد و پیروانش را بر کافران برتری دهد، و پیشگویی کرد که در میان پیروان مسیح درباره او اختلافاتی رخ می‌نماید که مرجع آن خداست و پس از حکم خدا، آنها که بدان حکم کافر شوند در دنیا و آخرت دچار عذاب شدیدی می‌شوند و دیگر هیچ یآوری ندارند. چنانکه پس از تبیین و حکم آیات قرآن درباره مسیح، مسیحیت متفوق و به هم پیوسته دچار تفرق و تضادهای درونی شد و از بیرون ضربه بر آن وارد آمد. ضربه‌هایی که از مسلمانان بر آنان وارد آمد تا طغیان‌های درونی و محاکم تفتیش عقاید قرون وسطایی و شکنجه‌های روحی و جسمی و جبهه‌بندی‌ها و تفکیک‌ها و برکناری از زندگی و قدرت مطلق سیاسی مذهبی و مسخره رمیدگان، آلت و عامل استعمارگران، متحد با یهودیان قاتل مسیح... تا امروز دنیا و تا عذاب آخرت.

«وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ».

آنان که به مسیح مورد اختلاف و زسالت او، یا به حکم خدا پس از اختلاف، ایمان آوردند ایمانی که منشأ عمل شود و عملی که در شرایط زمان و ظروف



اجتماع، شایسته و در راه کمال و حق باشد، نه رسوم تقلیدی و انحصاری مذهبی مانند بخورات و روغن مالی و تعمید و گناه‌بخشی، خداوند پاداش‌شان را در حد ایمان، ایمان و عمل، کامل و تمام، ایفا می‌کند: «فَيُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ».

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ». خبر متضمن شرط است. ایفای کامل عمل و بهره‌آوری و بهره‌گیری آن، آن‌گاه است که ظلمت ظلم آن را تیره و تار نکند و بذریه میوه آن را نخشکاند. چون ظالم را خدا دوست نمی‌دارد و از تابش رحمت و حیاتش به دور می‌دارد. «ذَالِك»، اشاره به مجموع داستان عیسی و متضمن معنای «الَّذِي» و یا به تقدیر آن است و اشاره به ثبات و حقانیت آن دارد: این است آنچه تلاوت می‌کنیم، یا آنچه تلاوت می‌کنیم بر تو از آیات، نشانه‌های حق و یا پیمبری و یادآوری حکیمانه است: آگاهی با بیان و حدود محکم خلل ناپذیر. «مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ».

«إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ».

«مَثَلِ»، تشبیه و یا داستانی است که حقیقتی را بنمایاند. مفهوم مخالف ظرف «عِنْدَ اللَّهِ» آن است که در اذهان و تخیلات مردم یا مسیحیان، آفرینش عیسی به گونه‌ای درآمده که مغایر با حقیقت و «مَا عِنْدَ اللَّهِ» است. این تمثیل و تشبیه «كَمَثَلِ آدَمَ...» به گونه‌ی احتجاج آمده و نتیجه آن است که آفرینش و ولادت و رفع عیسی، در حقیقت بر طبق سنن آفرینش است، پدیده‌ای ماورای طبیعی نیست تا دارای مقام خدایی یا فرزند خدا باشد.

«احتجاج»، بیان حجت (دلیل اقناعی) است که ماده آن مسلمات عرف عام یا خاص یا مسلم طرف باشد. ولی برهان، دلیلی است که تنها به حقیقت رساند. مدعای مسیحیان این بود و هست که عیسی «ابن الله» اقنوم سوم، و محل حلول خداست، احتجاج این آیه به این صورت است که پدیده و داستان آفرینش عیسی



چون داستان آفرینش آدم است. آدم نخستین گزیده از سلسله بشر بود. عیسی گزیده‌ای از آل عمران: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ...». برای شما اهل کتاب مسلم است که آدم بر طبق نصوص و یا ظواهر تورات و انجیل، نخستین انسان و ابوالبشر است و بی‌واسطه پدر و مادر پدید آمده و شما مسیحیان می‌گویید که عیسی بی‌پدر ولادت یافته است. با این اصول مسلم، چرا عیسی را پدیده‌ای ماورای طبیعی می‌دانید و آدم را پدیده‌ای طبیعی؟! این احتجاج از تمثیل و مفهوم مخالف «عِنْدَ اللَّهِ» که «عِنْدَ كُمْ» است برمی‌آید.

«خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ...»، بیان «عِنْدَ اللَّهِ» است. ضمیر «خَلَقَهُ» راجع به آدم است که مرجع نزدیک، یا راجع به عیسی که مورد مثل است: آدم یا عیسی و آفرینش آنان در پیشگاه قدرت خدا چنین است که از خاک آفریده شده، مانند دیگر آدم‌ها: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ...﴾^۱، ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾^۲، ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ...﴾^۳، ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾^۴، ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ... إِنِّي خَالِقُ بَشَرٍ مِّنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾^۵، ﴿فَاسْتَفْتِهِمْ أَهْمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مِّنْ خَلْقِنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّنْ طِينٍ لَّازِبٍ﴾^۶، ﴿... إِنِّي خَالِقُ بَشَرٍ مِّنْ طِينٍ﴾^۷. تراب، که در این آیه آمده گویا نظر

۱. و به یقین انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم... مؤمنون (۲۳)، ۱۳ تا ۱۵

۲. همان کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. سجده (۳۲)، ۷.

۳. اوست کسی که شما را از گل آفرید. انعام (۶)، ۲.

۴. انسان را از گل خشکیده‌ای سفال مانند آفرید. الرحمن (۵۵)، ۱۴.

۵. و در حقیقت انسان را از گلی خشک از گلی سیاه و بد بو آفریدیم... گفت من بشری را از گلی خشک از گلی

سیاه و بد بو خواهم آفرید. حجر (۱۵)، ۲۶ و ۲۸.

۶. پس [از کافران] بپرس آیا ایشان [از نظر] آفرینش سخت‌ترند یا کسانی که خلق کردیم ما آنان را از گلی

چسبنده پدید آوردیم. صافات (۳۷)، ۱۱.

۷. من آفریننده بشری از گل هستم. ص (۳۸)، ۷۱.



به ماده اصلی طبیعت و مرتبه پست تر از «طین»، «سُلاَلَةٌ مِّن طِینٍ»، «طِینٍ لَّزِیْبٍ»، «صَلْصَالٍ» و «حَمَإٍ مَّسْنُونٍ» است. سپس در این ماده اصلی «تُرَابٍ» تحولات و فعل و انفعال‌ها پدید آورده تا امر «كُنْ» بر آن وارد شده و به صورت انسانی‌اش تکامل داده است: «ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». «فَيَكُونُ» به جای «فَكَانَ» استمرار تکوین را می‌نمایاند. درآفرینش آدم، مانند دیگر پدیده‌های جهان طبیعت، دو بُعد وجود دارد: بُعد مادی که از خاک و دیگر مواد طبیعت است و بعد امری که از قدرت فاعلی است و همی صورت و کمال می‌بخشد و پیش می‌برد. هر پدیده مادی این دو بعد را داراست: ﴿...وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱. ﴿...خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ...﴾^۲، آدم و عیسی و همه گزیدگان، مانند دیگر پدیده‌های جهان، از این دو بُعد برآمده‌اند و تکامل یافته‌اند: «خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». آیات قرآن، پی در پی آفاق و ابعاد آفرینش را می‌نمایاند تا ذهن‌های بسته شده و واپس رفته باز شوند و هر چیزی را به جای خود بشناسند و جز کمال مطلق و مبدأ امر و خلق را نپرستند و از گزیدگان پیروی کنند، نه چون مسیحیان عیسی را به مقام خدایی رسانند و نه چون یهودیان او را مفسد و سزاوار صلیب. آن مسیحی که از وحشت دستگیری فرار کرد و یا به نوشتهٔ اناجیل دستگیر شد و آن همه مورد اهانت و ضرب و شتم و سُخْرِیَّه قرار گرفت و دَم فرو بست و با زبان هم از خود دفاع نکرد و در ردیف دزدان و راهزنان به صلیب آویخته شد، چندی نباید که به گونهٔ الوهیت درآمد. پس از سال‌ها که مسیحیت متوجه این تضاد الوهیت و اهانت شد، ناتوانی و شکنجه‌های عیسی و مصلوب شدنش را توجیه کرد که برای جبران گناهان بشر بود و تاریخ این گناه بخشی را تا بخشش گناه آدم به عقب بردند!

۱. و چون به کاری اراده فرماید فقط می‌گوید [موجود] باش پس [فورا موجود] می‌شود. بقره (۲)، ۱۱۷.

۲. آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید و روزی که می‌گوید باش بی‌درنگ موجود می‌شود. انعام (۶)، ۷۳.



چرا؟ چون مسیحیان هم مانند رومیان و یونانیان و اسرائیلیان و ایرانیان، از توده‌های مستضعف و بهره‌ده و جمود یافته، بت پرست یا آتش پرست و شخص پرست بودند که همه این‌ها قهرمانان و سلاطین را فرزند خدا و فوق بشر می‌پنداشتند.

اسرائیلیان، پیمبران را خدا زاده و خود را «شَعْبُ اللَّهِ» و خویشان را «يَهُوَه»؛ ایرانیان، سلاطین را (دارندهٔ فره ایزدی، مهر یزدانی، زاده‌های اهورا مزدا) می‌دانستند؛ تا یونان و روم تا هند و چین تا همهٔ دنیا... پس مسیحیان که گروه نوحاسته‌ای از همین مردم بودند نباید عقب بمانند و خدای محسوس و ملموس نداشته باشند: مانند رعیت‌های ده نشین و چشم گوش بسته که ارباب و کدخدای ده خود را ارباب جهان و کدخدای بزرگ دنیا می‌پندارند و فرمان او را فرمان خدا. پس از مردن پیمبر و یا وَلِيّ و یا قدرتمند، این عظمت الوهیت بیش‌تر اوج می‌گیرد. چون جسم و لوازم آن و ضعف‌ها از چشم‌ها پنهان می‌شود، متولیان دست به کار می‌شوند و برای تثبیت ولایت خود و بهره‌کشی از عواطف مردم، مقام الوهیت او را بالاتر می‌برند و برای هر قبری صدها کرامت و خواب می‌سازند که صاحب قبر در خواب هم ندیده بود تا هم عوام را در او هام غرق کنند و ته ماندهٔ کاریچارگان و ته کیسهٔ درماندگان و پیرزنان را بر بایند و هم عقده‌ها را بگشایند که مبادا متراکم شود، و عقل‌های فطری و استعداد‌های انسانی را ببندند که مبادا باز شود. خدا سازی‌ها و شرک‌ها با گونه‌های گوناگون را همین متولیان و نگهبانان و افسون‌گران می‌آریند و پرداخت می‌کنند تا حواس و او هام مردم را بر عقل و اندیشه چیره دارند و استعداد‌های محرک به کمال را بند آرند. در مقابل آن، توحید در شناخت و عبادت و در جهت حرکت قوای روحی و اجتماعی است که دیده‌ها را باز و استعداد‌ها را بر می‌انگیزد و امتیازات را بر می‌دارد و درهای برکات را به روی همه می‌گشاید: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا



فَأَخَذْنَا هُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^۱. و همین بود منظور از حکمت بعثت پیامبران: «لَيْسَتَادُّوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذْكُرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوْا عَلَيْهِم بِالتَّبْلِيغِ، وَ يُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ، وَ يُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ...»^۲. و همین پیوسته حق است و از جانب خدای مربی نه اوهام مردم و خدا سازان.

«الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ». «الْحَقُّ»، مبتدا و بیان جنس و «مِنْ رَبِّكَ» به تقدیر فعل، خبر است: حق مطلق همین است که از سوی پروردگارت بیان شده است و آشکار گردیده. یا «الْحَقُّ»، اشاره است به آنچه بیان شده است و خبر مبتدای مقدر است، و «مِنْ رَبِّكَ» بیان منشأ آن: در مقابل آنچه ناشی از اندیشه و اوهام است که باید از آن‌ها حریم گرفت تا در حق نفوذ نکند و تردید و شک نیاورد «فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ». با این بیان، «فَلَا تَكُنْ» نهی ارشادی و به معنای خبر است: با آن حق تبیین شده دیگر مجالی برای راه یافتن شک نیست.

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ».

«فَمَنْ حَاجَّكَ»، تفریع به «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ...» است و ضمیر «فیه» راجع به حق یا

کتابخانه آئین «مالتانی و زمانه ما»

۱. و اگر مردم آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پروا پیشه می‌کردند قطعا برکاتی از آسمان و زمین برای شان می‌گشودیم، ولی تکذیب کردند پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم. اعراف (۷)، ۹۶. [سنت الهی همیشه بر این رویه ادامه داشته است که] هرگاه مردم آبادی‌ها و مجتمع‌ها ایمان آورده‌اند و پروا پیشه ساخته‌اند، بی‌گمان ما هم درهای برکت‌هایی را از هر سو، آسمان و زمین، برایشان باز کرده‌ایم، لیکن تکذیب کرده‌اند و ما هم به دنبال تکذیب‌شان در برابر دستاوردهایی که کسب می‌کردند، آنان را فرو گرفتیم. (مؤلف)

۲. تا پیامبران اجرا و انجام میثاق فطرت (پیمان سرشت) را [که پروردگار در روز الست از افراد بشر گرفته است] از آنان بخواهند. و نعمت‌ها و امکانات [پیامودن راه تکامل به سوی پروردگار] را که در اختیارشان گذاشت و فراموش شده است به یادشان اندازند، و با ابلاغ رسالت، حجت را تمام کنند و جای هیچ بهانه‌ای [برای فرار از مسئولیت] باقی نگذارند. و گنجینه‌های نهفته در درون را که خرده‌ها و اندیشه‌ها باشند [و مورد استفاده قرار نمی‌دهند] زیر و رو کرده به فعالیت درآورند، و نشانه‌های قدرت [پروردگار] را به آنان نشان دهند و بنمایانند... نهج البلاغه، خطبه ۱. (مؤلف)



داستان بیان شده عیسی «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى» است، «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ»، شرط مؤکد برای «فَقُلْ تَعَالَوْا»، و «الْعِلْمُ»، اشاره به همان علم به حق و یقین است: بعد از آن که حق از سوی پروردگارت بیان شده و علم یقین به تو رسیده و آن را دریافته‌ای، پس هر که با تو محاجّه و لجاج کند و نخواهد به بیان و برهان این آیات تسلیم شود، بگو از محاجّه‌ها و لجاج‌ها برتر آییم و پسران و زنان و خودمان را بخوانیم و در معرض ابتهال (دعا و نفرین) آییم: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ... ثُمَّ نَبْتَهِلْ...»، «نَدْعُ»، به جای «نَدْعُ أَبْنَاءَنَا...» و «نَدْعُوا أَبْنَاءَكُمْ...» و پس از امر «تَعَالَوْا» إشعار به این دارد که خصومت را پشت سرگذاریم و برتر آییم و در ساحت ابتهال با هم و هماهنگ شویم. چون مسأله توحید و شرک، نخستین اصل رسالت نفی و اثباتی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و انقلابی پیمبران و سرنوشت انسان است؛ آن هم شرک و توحید به هم آمیخته و جوش خورده مسیحیت که قرن‌ها به آن دمیده شده است، نه شرک صریح و نه توحید صریح که باید باز و منفک شود و اگر با نیروی برهان باز نشود چاره‌ای جز تعالی و ابتهال نیست. نه تنها و تن به تن، بلکه همه عزیزان و خانواده را باید با هم خواند که به میدان آیند. چون عقیده به الوهیت مسیح منشأی جز تقلید و تأثیر عوامل محیط و اوهام ندارد و هماهنگ با آفرینش و حق و فطرت اصلی و عقل سلیم نیست، این دعوت را نباید بپذیرند و همین نپذیرفتن تزلزل روحی آنان را می‌نمایاند و حربه شکست آوری بر عقاید شرک آمیزشان و حجتی برای پیروان‌شان است. و اگر بپذیرفتند و به ابتهال روی آوردند، باید خداوند اجابت کند و اعجاز نماید و ضربه لعن و رسوایی را بر لجوج دروغ پرداز وارد کند: «فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ». چون مورد دعا مقدّس‌ترین حقّ است و دعوت کننده با علم یقینی و اخلاص و انقطاع کامل به خدا روی می‌آورد. «فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ»، به جای «نَدْعُوا أَنْ يَلْعَنَهُ اللَّهُ» دلالت به این دارد که لعنت واقعی است دافع و قابل جعل و دفع، در مقابل رحمت



که حقیقتی جاذب است، که دعا و التجای به حق، رحمت را جذب و جعل می‌کند. چنانکه طفل گرسنه، با ناله و التجا، شیر مکمون ساکن را به حرکت می‌آورد و جاری می‌کند و درکام خود قرار می‌دهد.

ابتهاال در مقابل خصم لجوج و برای احقاق این گونه حق حیاتی، نیروی مکمون دافعه را برمی‌انگیزد و به سوی کاذب و مکذوب می‌کشاند و براو تثبیت می‌کند: «فَجَعَلَ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» نه «الْكَافِرِينَ» چون امکان دارد که کسی به کفرش معتقد و در کفر راستگو باشد. امام‌دعیان الوهیت مسیح و تثلیث، یا خود متحیرند و یا در عمق وجدان عقلی و فطری بی‌عقیده به آن هستند و به هر صورت در ادعای خود، هم به خود دروغ می‌گویند و هم به دیگران. آن هم دروغی فریبنده و آراسته و اشتباه انگیز درباره مسیح که ولادت و وفات و رفتار و اعمال و کراماتش همه شبهه انگیز بوده است؛ چون پدر نداشته پس پسر خدا بوده، و چون نمرده، پس به سوی پدر رفته، تا مددکار خدا در اداره عالم باشد. در میان پدر و پسر، روح القدس که مثلث نقش آفرینش و اداره جهان و انسان را دارد یک، مساوی سه؛ سه مساوی یک مثلثی با اضلاع متساوی، زوایای آن مساوی با قائمه که قیام عالم بدان است. شبیه آن در اذهان بودائیان و برهمنان که همه درهم تأثیر و تأثر داشته‌اند و همچنین غلات شیعه: خدا = پیمبر = امام، که پایه‌ها و نگهبانان عرش خدایند. پس از آن نگران شدند که عرش بر سه پایه نباید، پایه دیگری به آن زدند: پیشوای اسماعیلیه، قطب و مرشد صوفیه، شیخ شیخیه، که شد رکن رابع در ارکان اربعه و نگرانی از میان رفت.

پیمبران الهی رسالت یافتند تا خلق را از شرک مطلق و بسته باز دارند و به توحید خالص و کمال بخش گرایش دهند. سپس این گونه ترکیبی از توحید و شرک تحیر انگیز ساخته شد و به خلق خدا تزریق گردید که هم توحید است و هم شرک و نه توحید است و نه شرک مطلق! پس از درهم شکسته شدن شرک مطلق و نجات



بشر از آن، باید این شرک تحیرآور و دور تشلیشی گمراه گر از جلوی دیده‌ها برداشته شود. تبیین قرآن در این آیات و دیگر آیات برای همین است: عیسی را از خاکی آفریده که تحت تأثیر فعل و انفعال‌های شیمیایی و عوامل فیزیکی بود و امر «کُن» مانند همه کاینات و محکوم به مرگ: «خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ...»، ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَفِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱. ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ...﴾^۲، ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ، وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ﴾^۳، ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...﴾^۴، ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى بَنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ...﴾^۵، ﴿مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي

۱. کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است مسلماً کافر شده‌اند بگو اگر [خدا] اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که را که در زمین است جملگی به هلاکت رساند چه کسی در مقابل خدا اختیاری دارد؟ فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن خداست هر چه بخواهد می‌آفریند و خدا بر هر چیزی تواناست. مانده (۵)، ۱۷.

۲. و یهودان و ترسایان گفتند ما پسران خدا و دوستان او هستیم بگو پس چرا شما را به [کیفر] گناهان تان عذاب می‌کند. مانده (۵)، ۱۸.

۳. کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است قطعاً کافر شده‌اند و حال آنکه مسیح می‌گفت ای فرزندان اسرائیل پروردگار من و پروردگار خودتان را پرستید... مانده (۵)، ۷۲.

۴. کسانی که [به تثلیث قائل شده و] گفتند خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است قطعاً کافر شدند... مانده (۵)، ۷۳.

۵. و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود ای عیسی پسر مریم آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند پرستید؟ گفت منزهی تو مرا نزدیک که [در باره خویشتن] چیزی را که حق من نیست بگویم... مانده (۵)، ۱۱۶.



وَرَبِّكُمْ... ﴿١﴾، ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا...﴾ ﴿٢﴾. اگر عیسی با آن خصایص، این گونه شناخته شود و اضلاع به هم پیوسته تثلیث از برابر دیده‌ها برداشته شود، دیگر محلی برای خدایی و تثلیث و الوهیت (متافیزیکی) کسی نمی‌ماند. یا باید مسیحیت و نمایندگان آن که در برابر نعوت توحیدی اسلام واقع شدند، به حکمیت منطقی و بیان روشنگر اسلام تسلیم شوند و یا به حکمیت خدا و ابتهال روی آورند و محکوم به لعن گردند. لعنی که برکاذبین وارد شود و قرار گیرد و ملعون را از قلوب و مسیر تاریخ براند و از تکامل وامانده کند. و اگر تسلیم به بیان حق و ابتهال نشوند، باید تسلیم به جزیه گردند که اعتراف به شکست اعتقادی و روحی است و اگر از جزیه هم سر باز زدند، حکمیت به شمشیر و جنگ داده می‌شود. در هر چهار جبهه تبیین، ابتهال، جزیه و جنگ، فتح نهایی با توحید اسلام بوده و عالم مسیحیت را از گرداب آمیختگی ملکوت با ناسوت بیرون آورد، تا در پایان قرون وسطی دریچه‌های علم گشوده شد و میخ‌های صلیب غفران سست گردید و عیسی از آفانیم مثلث فرود آمد و آشباح شرک از میان رفت، گرچه علم و صنعت خود به گونه بتی درآمد، اگر این بت در پرتو وحی رهبری شود رهبری است به سوی نور توحید، چنانکه قرآن برای همیشه رهبری می‌کند: آیات برهانی که اندیشه‌ها را روشن و علم را رهبری کند و یامباهله‌ای که وجدان را برانگیزد و موجی برآورد و انتظار را به قدرت ایمان داعی جلب کند: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ...» به دلیل کلیت و شرط «فَمَنْ حَاجَّكَ» و جمع آمدن «أَبْنَاءَنَا وَ نِسَاءَنَا وَ أَنْفُسَنَا»، و آنچه راجع به زمان و شأن نزول این آیه در آغاز

۱. جز آنچه مرا به آن فرمان دادی [چیزی] به آنان نگفتم [گفتم] که خدا پروردگار من و پروردگار خود را عبادت کنید... مائده (۵)، ۱۱۷.

۲. [کودک] گفت منم بنده خدا به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است... مریم (۱۹)، ۳۰.



این سوره گفته شد، این آیه امری است کلی و متضمن شرط در سال‌های پیش از وقوع مباحله، به رهبر توحید و شاید به پیروان و متأسیان به اُسوة حَسَنَةُ او «وَلَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسوةً حَسَنَةً...» با همین شرایط که داعی با علم یقین روی آورد و مخالف که نماینده عقیده‌ای است لجاج نماید و مورد ابتهال اصل اصیل اعتقادی باشد. پس گفته بعضی از مفسرین که شأن نزول این آیه، مباحله با وَفِدِ نَجْران بوده، مسامحه در تعبیر است و باید مقصود آنان همان تحقق و وقوع این فرمان در این مورد باشد. چون شأن نزول آن است که پس از وقوع و حدوث حادثه یا سؤال از حکمی، آیه یا آیاتی مطابق آن نازل می‌شد و آن را تبیین می‌کرد. انطباق به مورد، پس از نزول آیه است. و آیه مباحله از جهت کلیت و شرط و زمان و تعبیر جمع «أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» با پیشامد وَفِدِ نَجْران^۱

۱. نَجْران، به گفته یاقوت: شهری از یمن در سمت مکه است که داستان اصحاب اخذود راجع به مسیحیان ساکن آن جا بوده و کعبه نَجْران به همان جا منسوب است. ابن حَوْقَل گفته: نَجْران و جَرَش مانند هم‌اند از جهت وسعت و داشتن نخلستان و بسیاری از قبایل یمن ساکن این دو شهر بودند و شهر صَعْدَة از آن‌ها بزرگ تر است. البرأت: نَجْران کوهستانی و در شمال صَعْدَة واقع شده تا صَعْداء ده منزل مسافت دارد. (نقل از دائرة المعارف فرید و جدی).

وَفِدِ نَجْران یکی از وفود (نمایندگان) بوده که پس از فتح مکه به مدینه اعزام شدند. پس از صلح حُدَیبِیَّة (ذیقعدة سال ششم هجرت) که در متن جزیره و دو مرکز شرک و توحید، مکه و مدینه، آرامشی پیش آمد و برای مدتی شمشیرها به غلاف رفت و محیط برای اعلام و ابلاغ رسالت بیش تر آماده شد، رسول خدا ﷺ نامه‌ها و نمایندگانی به سران اطراف جزیره و سلاطین خارج فرستاد که مبیین اصول رسالتش بودند. در همه نامه‌ها دعوت به اصل توحید و تسلیم به حق و عدل و صلح بود و اشاره به جنگ یا جزیه نداشت و آشکارا می‌رساند که رسالتش زمینه برای قدرت و سلطنت و یا تسلط قومی نیست. پادشاهان و سران غرب جزیره که تحت نفوذ مسیحیت نواخته و رهبران آن بودند، بعضی دعوت اسلام را تأیید کردند، مانند نجاشی پادشاه حبشه و مُقَوْقِس پادشاه مصر، و بعضی اظهار تردید کردند تا بیش تر تحقیق کنند، مانند قیصر روم و جِیْلَه پادشاه شامات، و بعضی از سران که از مراکز مسیحیت دور بودند، مانند یمن و حضر موت و بحرین و ایله، اسلام آوردند و مجموعاً نامه‌های رسول خدا را پس از اندیشه دریافتند و نمایندگان را محترم داشتند و



→ جواب‌ها و هدایایی با آن‌ها فرستادند، جز شاه ایران که نامه آن حضرت را پاره و به نماینده اسلام اهانت کرد و به «باذان» عامل خود در یمن دستور جلب آن حضرت را داد! که داستانی عبرت انگیز دارد. پس از جنگ‌ها و ضربه‌هایی که مجاهدین اسلام به مراکز و جبهه‌های شرک زدند و پس از صلح حُدیبیه و سپس آن نامه‌ها و نمایندگان، عرب مشرک اطراف جزیره در انتظار واکنش پادشاهان و قدرتمندان شرق و غرب بود، واکنش ندایی که در هر سو پیچید و از حدود جزیره گذشت و نیز پایان صلح حُدیبیه یا نقض آن. و سران جهان چشم به جزیره داشتند تا بنگرند که اعراب به جنگ ادامه می‌دهند و شعله این دعوت را خود خاموش می‌کنند و یا تسلیم می‌گردند؟ چون مکه در سال هشتم هجرت فتح شد و قریش تسلیم شدند و پس از شکست قبایل هَواَزن و یمامه و پاک شدن مرکز توحید و پیرامون آن از شرک، و خود اعراب از اطراف جزیره به مدینه روی آوردند و عرض اسلام کردند، یا تسلیم صلح و قرارداد شدند، و فدِ سران مسیحی نجران که نجران موقعیت خاصی در جهان مسیحیت داشت و یکی از باشکوه‌ترین و پر سر و صدا ترین وفود بود که جمع‌شان به شصت تن از سرشناسان و سران می‌رسید، به رهبری اسقف اعظم و پیشوای‌شان (ابو حارثه بن علقمه) و سرپرستی اندیشمندان‌شان (العاقب و عبدالمسیح و السید و الایهم و قیس و کرزبن علقمه) آمدند. این اسقف اعظم با شخصیت ممتازی که داشت چون وسیله خوبی برای گسترش مسیحیت و نفوذ امپراتوری روم در عربستان و جنوب خاورمیانه بود، مورد حمایت خاص پادشاه روم قرار داشت و اموال و کنیسه‌هایی در اختیارش گذارده بود. به همین جهت بود که رسول خدا نامه مخصوصی با چهار تن از گزیدگان اصحابش (عُتْبَة بن غَزوان، عبدالله بن ابی‌أمیه، هُذَیر بن عبدالله و صُهَیب بن سنان) به سوی او فرستاد که به نوشته تاریخ نگاران و محدثین اسلامی (چون یعقوبی، بیهقی، ابن قَیم، ابن سعد، ابن خَجر و دیگران) عبارات این نامه با اندک اختلافی چنین است:

«بِاسْمِ اللَّهِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ. مِنْ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيَّ اسْقِفِ نَجْرَانَ، أَسْلِمَ أَنْتُمْ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ، أَمَّا بَعْدُ ذَالِكُمْ فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ، وَ أَدْعُوكُمْ إِلَى وَلايَةِ اللَّهِ مِنْ وَلايَةِ الْعِبَادِ فَإِنِ ابْتِغَيْتُمْ فَالْجَزْيَةَ، وَ إِنِ ابْتِغَيْتُمْ أَذْنَتُكُمْ بِحَرْبٍ وَ السَّلَامَ: بِه نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب. از محمد پیمبر رسول خدا به اسقف نجران، سلامت باشید شما (یا اسلام آرید) پس سپاس من به شما، سپاس خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب. اما بعد شما را می‌خوانم به عبادت خدا و ترک عبادت بندگان و می‌خوانم به ولایت خدا و رهایی از ولایت بندگان. و اگر سرباز زدید جزیه، پس اگر از آن هم سرباز زدید اعلام می‌کنم شما را به جنگی و السلام.»

در بعضی از اسناد در پایان این نامه همچون دیگر نامه‌هایی که آن حضرت به سران مسیحیت نوشته این آیه آمده است: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا...». گویند چون اسقف اعظم این نامه را خواند نگران و مضطرب شد و با



و مباحله با آنان تطبیق نمی‌کند، چون به اتفاق مفسرین و محدّثین شیعه و اکثر سنّت، رسول اکرم ﷺ در این مباحله حضرت علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام را با خود آورد و وفدِ نجران، زن و فرزندی همراه خود نداشتند. همین تعبیر شأن نزول به جای انطباق به مورد و مصداق، منشأ اشتباه و تناقض گویی مفسّر المنار شده که اول می‌گوید: «به اتفاق روایات، آن حضرت در مباحله با وفدِ نجران این گزیدگان را همراه آورد»، آن گاه می‌گوید: «این از دسائس و ساخت شیعه است برای اثبات نظر خودشان. چون ضمایر جمع با این افراد تطبیق نمی‌کند»^۱. اگر این روایت مورد اتفاق که در کتاب‌های مستند و معتبر سنت آمده، معتبر نباشد، دیگر احادیث این کتب چه می‌شود؟!.

تفسیر طبری از... از مُغیرَة از عاقر: مسیحیان پس از دعوت آن حضرت به مباحله با هم مشورت کردند و قرارشان این شد فردای آن روز ملاعنه (مباحله) کنند. سید و عاقب گفتند: اگر پیمبر به حق است، خدا او را

→ دانشمندان و مردم نجران مشورت کرد تا تصمیم گرفتند و در سال وفود به مدینه آمدند. گویند در میان راه استری که اسقف سوار آن بود لغزید و به رو درآمد، برادرش (کُرَز بن علقمه) خشمگین شد و گفت: «به روی درآید آن مرد بس دور» مقصودش پیمبر اکرم بود، اسقف: «مرگ و دوری ترا باد» برادرش: «چرا ای برادر؟» اسقف: «به خدا این همان پیمبر است که در انتظارش بودیم» برادرش: «تو که چنین می‌دانی چرا از او پیروی نمی‌کنی؟» اسقف: «با این‌ها چه کنم که ما را گرامی داشتند و سروری دادند و جز خلاف او را نمی‌خواهند و اگر پیروی کنم همه آنچه را داده‌اند خواهند گرفت!» برادرش این گفته را در درون خود نهان می‌داشت تا فرصتی یافت و اسلام آورد. گویند هنگام نماز عصر بود که وفدِ نجران با جامه‌های دیبا و شعارهای مسیحی و انگشترهای طلا و صلیب‌ها، وارد مسجد شدند و به رسول خدا سلام کردند. آن حضرت جواب سلام نداد و سخنی با آنان نگفت، آنان داستان خود را با عثمان بن عفان و عبدالرحمان بن عوف که با آنان آشنایی پیشین داشتند در میان نهادند، سپس علی علیه السلام به آنان گفت آن لباس‌ها و شعارها را از خود دور کنند تا رسول خدا ایشان را بپذیرد و چنین کردند، آن گاه هدایایی که با خود آورده بودند تقدیم داشتند. آن حضرت فرش‌های منقش و نگارین را نپذیرفت و لباس‌ها و فرش‌های ساده و موین را پذیرفت. پس از انجام نماز و عبادت به بحث و جدال نشستند تا آن حضرت به مباحله دعوتشان کرد... (مؤلف)

۱. تفسیر المنار، ج ۳، ص ۳۲۲، دارالمعرفة، بیروت، ط ۲.



خشمگین نمی‌کند. یعنی دعایش به اجابت می‌رسد. و اگر پادشاه است، چون بر شما دست یابد بر شما ابقا نخواهد کرد. چون صبح برآید و شما را بخواند بگویید: «نعوذ بالله...» و باز اگر خواند بگویید «نعوذ بالله...» تا شاید از مباحله خودداری کند، چون صبح شد پیمبر آمد در حالی که حسین در آغوشش بود و دست حسن را به دست خود گرفته و فاطمه پشت سرش می‌آمد (از علی نام نمی‌برد) چون با گفتن «نعوذ بالله» از مباحله خودداری کردند، آن حضرت پیشنهاد اسلام و یا جزیه و یا آمادگی جنگ کرد، آنان پذیرای جزیه شدند! هر سال دو هزار حُلّه... آن گاه از جریر بازگو کرده گفت: به مغیره گفتم: که مردم در حادثه نجران علی را می‌نگرند که با آنان همراه بود. گفت شعبی از او نام نبرده. نمی‌دانم به جهت رعایت بدبینی بنی امیه به علی بوده یا در روایت نیامده است! در حدیث زید بن علی: علی و فاطمه و حسن و حسین با آن حضرت بودند. از سَدّی: پیمبر دست حسن و حسین و فاطمه را به دست گرفته بود و به علی گفت در پی ما بیا... تا آنکه به هشتاد هزار درهم مصالحه کردند و اگر نتوانستند دو هزار حُلّه بدهند، هر حُلّه به قیمت چهل درهم. و سی و سه زره، سی و سه شتر، سی اسب جنگی در هر سال به امانت دهند و آن حضرت ضمانت کرد که به آنان باز گرداند. از قتاده: پیمبر دست حسن و حسین را گرفت و فاطمه از پشت سر می‌آمد (از علی یاد نکرده). از ابن زید: به رسول خدا ﷺ گفته شد: اگر با آنان ملاعنه می‌کردی، با چه کسانی بیرون می‌آمدی؟ چون گفتی «نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَ كُمْ...» گفت: حسن و حسین. از علباء یَشْکُری: چون این آیه نازل شد آن حضرت علی و فاطمه و فرزندان شان حسن و حسین را خواست و یهود را دعوت کرد تا



با او ملاعنه کنند، جوانمردی از یهود گفت: وای بر شما، مگر دیروز برادران شما نبودند که به بوزینه و خوک مسخ شدند؟! ملاعنه نکنید. آن‌ها هم منصرف شدند. از این روایت معلوم می‌شود که بعد از نزول این آیه همیشه آماده بودند تا مخالفین معاند و مختلف را به مباهله دعوت کنند که مورد بارز آن وفد نجران و یا یهودیان بودند. و ضمیر «فیه»، «فَإِنْ حَاجُّوكَ فِيهِ...» راجع به «الحق»، «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ...» است که تعمیم دارد، نه همان مسأله مسیح. در تفسیر مجمع البیان علامه امامی، طبرسی، راجع به شأن نزول این آیات چنین آمده است، «قِيلَ نُزِّلَتِ الْآيَاتُ فِي وَفْدِ نَجْرَانَ... گفته شده که این آیات درباره وفد نجران نازل شده...» که تردید در این شأن نزول را می‌رساند. آن گاه به روایت از ابن عباس و قتاده و حسن، داستان آمدن وفد نجران و دعوت به مباهله و چگونگی آمدن آن حضرت و مصالحه را به تفصیل ذکر کرده است.

پیمبر اکرم ﷺ از خاندان و زنان اصحاب خود این چند تن را در معرض مباهله آورد، چون هسته اصلی توحید در دنیای شرک و ازگزیدگان و مقرّین درگاه خدا و اجابت دعا، بودند چنانکه چهره شناسان مسیحایی در چهره پاک و نورانی و آرامش و خضوع و بساطت آنان، قرب و خلوص و عظمت و استحکامی را خواندند که از اقدام به مباهله واپس نشستند و تن به جزیه دادند. اگر برای شرکت در مباهله کسان دیگری مانند ایشان بود، باید جز اینان را هم همراه می‌آورد تا اسماء جمع آیه کامل تر تطبیق کند. با تطبیق و تنزیل آیه مباهله بر آنان و درباره آنان، آشکارا و به خودی و بیگانه و آینده، نمایاند که کانون خاندان وحی و تنزیل، همگام با دعوت و وارث رسالت او هستند. جمع «أَبْنَانًا» را به حسن و حسین و «نِسَائِنًا» را به فاطمه و «أَنْفُسَنَا» را به علی مشخص کرد، چون شخص خود را دعوت نمی‌کند: «نَدْعُ



أَنْفُسَنَا»، مگر با توجیه دو شخصیتی، و رسول اکرم بارها علی را از خود و خود را از علی خوانده است. در حدیث است که به «بُرَیْرَةَ أَسْلَمَى» فرمود: ای بُرَیره به علی دشمنی و کینه نداشته باش، چون او از من و من از اویم، مردم از شجره مختلف آفریده شدند و من و علی از یک شجره. چون شناسایی اصحابش را خواستند کسانی رانام برد. گفته شد پس علی؟ فرمود: تو از شناخت اصحاب من پرسیدی نه از خودم.^۱

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ».

خلاصه و استنتاج کوتاه و بلیغی است از آنچه در آیات گذشته تبیین شده است: «هذا» اشاره است به آنچه در این آیات بیان شده: از «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى...». وحدت اشاره از جهت پیوستگی و منشأ و حیانی این آیات است. «لَهُوَ» تأکید و تکیه (عماد به اصطلاح نحو یون کوفه) یا راجع به همان است که اذهان جوینده می جوید. «الْقَصَصُ» (به فتح قاف) به معنای مصدری یا مفعولی، (به کسر قاف) جمع «قصه»: بررسی و پی جویی حوادث برای رسیدن به واقعیات و شناخت: به راستی این آیات همان بیان پی جویی حق است. «وَمَا مِنْ إِلَهٍ» عطف به «ان هذا...» و نفی بیشتری است از «لا اله...» چون «من» بیان آغاز تا نهایت است: از آغاز آفرینش تا نهایت آن، هیچ گونه خدایی جز همان خدا نیست، و همین مقیاس قصص حق و نتیجه آن

۱. این احادیث در یک منبع دیده نشده، لیکن مورد اول (نداشتن کینه و دشمنی علی) به اسناد معنعن از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام نقل شده است. (ابن بابویه، ثواب الاعمال، دارالشریف الرضی، قم، ط، ۱۴۰۶ ه. ق. مورد دوم (من و علی از یک شجره آفریده شده ایم) بطور مستند از علی بن حسین عن اُبیهِ، عن جَدِّهِ امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است (شیخ طوسی، امالی، دارالفقاهه، قم، ۱۴۱۴ ه. ق. ص ۱۷۸) مورد سوم (علی از من است و من از علی هستم) نیز در «بحار» در باب اخبار الغدير، ج ۳۷، ص ۱۳۸ و ۱۳۹، حدیث ۳۰ و ۳۲ بطور مستند از امام صادق علیه السلام نقل شده است.



است. و همچنین: «إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»، او قادر به کمال و عزت است و سخن و کارش حکیمانه. هرکه عزت و حکمت می‌جوید باید او را بشناسد و عبادت کند و تقرب جوید و جز از او و قرب او، نباید و نشاید. و اگر از این قصص حق و نتیجه توحیدی آن روی گردانند و داستان‌های غلوآمیز بافتند و جز خدا، موجودی را به خدایی گرفتند، پس مفسدند، یعنی حقایق را دگرگون می‌نمایانند و تباه می‌کنند و خدا که به آنان بس آگاه است، پرده از نیات‌شان بر می‌دارد و پاداش‌شان می‌دهد: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ».

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ، فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»..

پس از نمایاندن چهره و شخصیت ابهام انگیز مسیح و آن احتجاج‌ها و روشنگری‌های رهایی بخش از شرک و انگیزنده فطرت توحیدی و فرمان ایستادگی برای اثبات دعوت تا پای مباحله، «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ...»، خطاب طنین افکن و محرکی است به عموم اهل کتاب: یهود و نصارا که آیینی مستند به وحی و نوشته دارند، یا هر درس خوانده و نویسنده که اندیشه و مکتبی دارد و عهده‌دار رهبری توده مردم است.^۱ این‌ها هستند که باید با برهان و بیان روشنگر و محرک، در اندیشه‌ها و عقاید جامد و شرک‌زا شک آورند و از بستگی به بندهای بندگی آوررها شوند و آماده تعالی گردند تا مقلدین چشم و گوش بسته و دریند اوهام و ارباب اسیر شده را آزاد کنند و عقده‌ها و تضادهای روحی‌شان را بگشایند و هماهنگ به سوی کلمه و شعاری یکسان و تبعیض‌ناپذیر بگرایند که کلمه متفق و منشأ اتفاق کلمه است: «تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ...». گرایش به این هدف متعالی و نامحدود،

۱. در اصطلاح یهودیان این‌ها را «سوفریم» می‌خواندند به معنای کاتبان و مردان کتاب. دیباچه تلمود. (مؤلف)



محکم‌ترین و محرک‌ترین و انسانی‌ترین و عالی‌ترین اهداف است که پیوسته پیوند فکری و اجتماعی را نیرومندتر می‌کند و از گردنه‌ها و توقف‌گاه‌ها و تضادها می‌رهاند و از کمال‌های نسبی به سوی کمال مطلق و مراتب برتر می‌برد. کلمات «تَعَالَوْا، اِلَىٰ کَلِمَةٍ سَوَاءٍ...»، متضمن همین معانی و بیشتر از آن است.

تفصیل این کلمه متعالی درحقیقت آغاز حرکت این نفی‌های مترتب و پیوسته است: «أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ» نفی هر عبادت، «إِلَّا اللَّهَ» تأکید و لازمه چنین نفی است. عبادت به معنای لغوی و اصلی، رام و هموار شدن و تسلیم گشتن است که در شرایع و سنن به صورت حرکات و اذکار خاضعانه درآمده است. «لَا نَعْبُدُ»: رام و هموار برای هیچ چیز و هیچ کس نشویم. «وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» نفی هر گونه شرک است، گرچه اندک و ناچیز و جز نام و صفت شیئی نداشته باشد. شرک جای گرفتن صورت پدیده‌ای است در وجدان و مؤثر دانستن آن در سرنوشت که بینش انسانی را تار و اشیاء را به صورتی برتر و جز آنچه هستند می‌نمایاند و پرده و حائل می‌شود در برابر نور و کمال مطلق و جهان، مانند تار مویی که به چشم می‌خلد و جلو دید را می‌گیرد. «وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ»: این نفی، کمال آن دو نفی است که در روابط و وابستگی‌های اجتماع و طبقات بسته پدیدار می‌شود. «اتَّخَاذُ»: پذیرش و تحمل اخذ (گرفتن) و تحمیل آن را می‌رساند، نفی اتخاذ ارباب، سر باز زدن از تحمل و تحمیل و شورش بر چنین عارضه روحی و اجتماعی و نظام غیرطبیعی است تا افراد و یا طبقه‌ای زمینه برای ارباب‌یابی نداشته باشند و زندگی و سرنوشت مردم وابسته به اراده و خواست کسی نباشد. «بَعْضُنَا بَعْضًا»، دلالت بر همین تحمل و تحمیل و عارضه غیرطبیعی دارد. وگرنه همه بعض و اعضای یک دیگرند و دراصل آفرینش و مواهب آن از یک گوهرند و اختلاف در رنگ و نژاد و استعدادها نباید منشأ تبعیض و امتیاز در حقوق و حدودی شود که



بعضی را از بعضی دیگر جدا سازد تا بعضی ارباب شوند و حاکم و مالک زندگی و مرگ و هرقی گردند و بعضی مربوب و محکوم و مملوک و فاقد همه چیز و همه چیزشان از آب و نان و اندیشه و مرگ و زندگی شان وابسته به خوشی و خشم و اشارات دست و چشم ارباب های مترتب شود.

همین است که پیمبران و مصلحین بزرگ را در هر شرایطی به فریاد وامی دارد. یوسف در درون دیوارها و گرفتاری ها و فشارهای زندان فرعون، چون می نگرد که هم بندان ذلت زده اش به لطف و توجه زندان بانان و اربابان آن ها همی چشم دوخته اند، به آن ها نهیب می زند تا شاید تکانی به آنان دهد و شخصیت واپس زده و چشم شان را باز گرداند و روی شان را به سوی قدرت قهاری برگرداند که به آن ها نیروی قهر و شورش داده و دریابند: ارباب هایی که گرفته اند جز نام ها و عنوان هایی نیستند که بی هیچ منطقی، خود و پدران شان به آن ها داده اند... حاکمیت و عبادت برای خدا و سرباز زدن و شورش بر این نام ها، آیین به پادارنده خداست: ﴿يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَرَأَيْتَ أَتَىٰكَ اللَّهُ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؟ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱. همین ارباب های متخذه به چهره آیین در می آیند و یا با رهبران دینی همدست و همدستان می شوند و از ریشه و بن با هم می جوشند و پیوند می خورند تا به سود هم و زیان خلق حلال را حرام و حرام را حلال کنند و اموال مردم را به باطل خورند و سد راه تکامل و آزادی شوند و

۱. ای دو رفیق زندانیم! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر. شما به جای او جز نام هایی [چند] را نمی پرستید که شما و پدران تان آن ها را نامگذاری کرده اید و خدا دلیلی بر [حقانیت] آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست، دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین برپای دارنده ولی بیش تر مردم نمی دانند. یوسف (۱۲)، ۳۹ و ۴۰.



طلا و نقره گنجینه کنند: ﴿اتَّخَذُوا أَجْزَاءَهُمْ رَهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا...﴾، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ...^۱ در حدیث آمده که رسول خدا ﷺ این آیه «اتَّخَذُوا أَجْزَاءَهُمْ...» را برای «عدی بن حاتم» که با صلیب مسیحیت به حضورش رسید، تلاوت فرمود. او گفت: ما آن‌ها را نمی‌پرستیدیم. فرمود: مگر آن‌ها حلال را حرام و حرام را حلال نمی‌کردند و شما از آن‌ها می‌پذیرفتید! به «حَدِيقَه» هم همین را فرمود. حضرت صادق علیه السلام هم این آیه را هم این گونه توضیح داده است.^۲

پس، این سه نفی مترتب و مستمر استقبالی: «الَّا نَعْبُدُ... وَلَا نُشْرِكُ... وَلَا يَتَّخِذُ»، تفصیل و تحقق آن کلمه «سَوَاءٍ...» است. همین که همه را در افق متعالی توحید یکسان برمی‌آورد و خلقت و فطرت سالم و اصل دعوت پیمبران گواه و داعی آن است و همه آگاهان مسئول از اهل کتاب برای تحقق آن هماهنگ و هم‌نوا هستند؛ تسلیم به حقیقت این «كَلِمَةِ سَوَاءٍ»، آیین همه است و هر که از آن سر باز زند از اصل دعوت و آیین پیمبران سر باز زده گرچه خود را به آداب و اعمال و ظواهر و لباس دین بیاراید: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ». چون «كَلِمَةِ سَوَاءٍ...» عنوان و هدف (تر، ایده) آیین خدایی است که با پذیرش و تسلیم به آن و یا روی گرداندن و سر باز زدن از آن، شعارها شناخته و جدا و گروه‌ها متمایز می‌شوند، دیگر داعیه‌ها و وابستگی‌ها نباید اشتباه انگیز شود.

۱. اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آنکه مأمور نبودند جز این که خدای یگانه را بپرستند... ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان اموال مردم را به ناروا می‌خورند و [آنان را] از راه خدا باز می‌دارند و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند... توبه (۹)، ۳۱ و ۳۴.

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۲۷، ص ۱۳.



«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ».

«لِمَ تُحَاجُّونَ»، استفهام انکاری در جهت نتیجه‌گیری اهل کتاب از این محاجّه مغالطه‌آمیز است نه استفهام از اصل و انگیزه محاجّه «بِمَ تُحَاجُّونَ...». هر یک از یهود و نصارا آئین خود را آیین ابراهیم یا کمال آن می‌دانستند.

عرب هم با همه آلودگی به شرک، ابراهیم را معظّم می‌داشتند و یا بعضی مانند حنفاء، پیرو آیین ابراهیم بودند: چون کعبه بنای ابراهیم و مرکز قدرت و تجمع و مایه شرف آنان بود و قریش که از نسل ابراهیم بود، متولیان و سروران عرب بودند، دعوت اسلام هم به پیروی از آیین و دعوت ابراهیم است.

با این گونه همبستگی آیینی، راه برای محاجّه اهل کتاب با دعوت اسلام باز می‌شد، به این شکل که: آیین ما همان آیین ابراهیم و تکامل آن است. شما داعی اسلام هم خود را پیرو آیین ابراهیم می‌دانید و ما را به آن می‌خوانید؛ پس باید از ما که پیش از شما پیرو ابراهیم بودیم، پیروی کنید نه ما از شما. جواب قرآن از این احتجاج: «وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ»، یعنی نفی کلی پیروی آنان از ابراهیم است که منافق اثبات جزئی نیست. به این تفصیل که سند آیین شما همین تورات و انجیل است که اصل آن سال‌ها پس از ابراهیم نازل شده سپس آمیخته به غرورها و تعصب‌های قومی و غلوها و انحراف‌ها گردیده غبار و رنگ یهودیت و نصرانیت گرفته است و آیین مکدّر و مقعّری گشته که آیین ابراهیم و پیمبران آل ابراهیم را چنانکه بودند نمی‌نمایاند؛ پس شما تابع آیین ابراهیم به صورت کلی نیستید. پیروی شما از ابراهیم در محدوده‌های یهودیت و نصرانیت و در حد نوشته‌های تورات و انجیلی است که پس از ابراهیم نازل شده است. همین یهودیت و نصرانیت که هریک دیگری را نفی می‌کند و وابستگی تعصب انگیز به آن‌ها اندیشه شما را



محدود ساخته، راه تفکر باز را بر شما بسته است: «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»!

«هَا أَنْتُمْ هَآؤُلَآءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ؟ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

«ها آنتم هاؤلاء»، تنبيه و خطابی طعن آمیز است: هان، شما همان بزرگ منشان که خود را عالم به کتاب و تعالیم پیمبرانتان می دانید، و داعی اسلام و پیروانش را می... «فیما»، اشاره به مسائل نبوت و شریعت و شخصیت پیمبرانی چون موسی و عیسی از روی تورات و انجیل است. «علم»، بجای «العلم»، نوعی دریافت را می رساند، گرچه سند محکم عقلی یا دینی نداشته باشد.

آنان با دریافتی که از تورات و انجیل داشتند، با یک دیگر و با مسلمانان درباره تعالیم تورات، پیشگویی ها، احکام، و همچنین شخصیت مسیح احتجاج می کردند: آیا عیسی پیمبر مورد بشارت تورات بوده یا فرزند خدا و مقام الوهیت یا فریب کار و اخلال گر و... در این گونه مسائل چون دریافتی از ظواهر و یا تأویلات کتاب شان داشتند، راه محاجه برایشان باز بود. اما درباره آنچه دریافتی نداشتند و در کتاب هاشان نیامده یا تبیین نشده و فاصله زمان و نقل ها آن را پوشانده و در ابهام تاریخ از میان برده است، مانند ابراهیم و آیین او که یهودی یا نصرانی بوده یا دعوتی برتر و گسترده تر و پاک تر از این ها داشته؟ چرا و چگونه به خود اجازه بحث و محاجه درباره آن را می دهید؟ «فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ؟» چهره و آیین ابراهیم را، خدا و وحی او، از میان زمان و غبار آن با همه ابعادش می نمایاند، نه شما یهودیان و مسیحیان با آن زاویه محدود و رنگین که در دید خود دارید: «وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». ابراهیم آن نبوده که شما می پندارید، ابراهیم این بوده:

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ».



نفی و اثبات «کان» و تکرار آن، نفی اصلی ابراهیمی است که متصف به یهودیت بوده و یا نصرانیت و یا آلوده به شرک، و اثبات ابراهیمی که حنیف و مسلم بوده است: مردی که در دنیای جهل اندیشمند بود، در خود و نظام جهان و ستارگان می‌اندیشید تا خود و جهان و حیات و روابط آن‌ها را شناخت و از هر وابستگی خود را رها کند و از همه چیز روی گرداند و به خدا روی آورد و تسلیم فرمان و اراده او شد: «وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا» که صفت «مُسلِمًا» بدون عطف، تلازم این دو وصف را می‌رساند: همین که حنیف بود خود مسلم بود، «وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»، تأکید و تکمیل و ادامه «حَنِيفًا مُّسْلِمًا» است: همین که از هر باطل و نمودهای شرکی اعراض کرد و تسلیم خدا شد، دیگر به شرک روی نیاورده و به آن آلوده نشده است. اگر شرک مانند یهود و نصارا، عنوان و به معنای آیین نباشد، نفی وابستگی ابراهیم به آیین عرب و قریش است که خود را پیرو آیین ابراهیم و وابسته به او می‌دانستند: ابراهیم هیچ گونه رنگ و صفت یهودیت و نصرانیت نداشت و آلوده به شرک و عنوان شرک نبود. او تنها «حنیف» و «مسلم» به معنای حقیقی و تحقیقی این دو کلمه بود، نه وابسته به آیینی که پس از ابراهیم پدید آمده است. ابراهیم با تفکر عمیق و قیام به بت شکنی و بیان سنت‌های الهی و فطری، آئین الهی را ترسیم کرد تا آیین‌های پس از او در حدود همین رسم ابراهیمی آن را تکمیل کنند و تحقق بخشند. پس هر که آیین ابراهیم را بشناسد و بنمایاند و از آن پیروی کند به او اولویت دارد:

«إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ».

«إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ»، و تقدیم خبر براسم و لام تأکید «لَلَّذِينَ»، بیان حصر مؤکد است: در حقیقت «أَوَّلَى» به ابراهیم و ولایت و آیین او همان کسانی هستند که او را شناخته باشند و از آیین و روش او پیروی کنند. همین حقیقت ولایت ابراهیم و دیگر



پیمبران و اولیا ست.

علی علیه السلام می فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ: از همه مردم نزدیک تر و سزاوارتر به ولایت پیمبران، کسی است که از همه آنان به آنچه آورده اند دانایتر باشد»، سپس این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ... و فرمود: «إِنَّ وَلِيَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعُدَتْ لِحَمَّتُهُ، وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرَّبَتْ قَرَابَتُهُ: به راستی ولی محمد کسی است که خدا را اطاعت کند اگر چه تار و پودش از او دور باشد؛ بدون شک دشمن محمد کسی است که خدا را نافرمانی کند اگر چه خویشاوندیش نزدیک باشد»^۱. این همان حقیقت ولایت است که هر دوری را نزدیک و هر نزدیک به نَسَب و انتسابی را دور می کند، نه ولایت عاطفی و تخیلی و گل مولایی. ولایتی که از شناخت ولی و راه و روش او و فرمانبری از او ناشی می شود و منشأ وحدت عقیده و مسیر حرکت و حاکم بر وحدت خونی و قومی می گردد و فواصل طبیعی و اجتماعی را از میان برمی دارد:

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ»، خواه انتسابش به یهودی یا نصرانی باشد، خواه به مشرک و بودایی و.... از هر قومی و به هر رنگی. ابراهیم، حنیف و مسلم و آزاداندیش و آزادمنش و بت شکن و آزادی بخش بود، با تفکر آزاد، ربوبیت مطلق و ملکوت او و مسئولیت خود را شناخت و بت ها را کوبید و ارباب ها را زدود و برای مردم خانه توحید و امن برپا ساخت تا انسان های پراکنده و از هم دور شده و در برابر هم جبهه گرفته را به هم نزدیک کند و از وابستگی ها و لباس ها و رنگ ها و اندیشه های تفرقه آور برهاند و گرد یک محور حق و عدل بگرداند، و با هم سعی و کوشش کنند و به حق هم عرفان یابند و در یک سرزمین شعور انگیز به مسئولیت خود اشعار یابند و با یک شعار به مظاهر و آثار شیطان و طاغوت با هر سلاحی گرچه



ریزه سنگ باشد حمله‌ور شوند تا آن‌ها را از سر راه بردارند. آیا احبار و رُهبان و... ارباب منش و ارباب ساز و تفرقه‌آور و خصومت‌انگیز پیرو ابراهیم و اُولی به ولایت او هستند یا آنان که بسا ابراهیم و تاریخ او را نشنیده‌اند، ولی مانند او تَبَرُّبَت شکنی به دست گرفته‌اند: «لِّلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ». یا این پیمبر بت شکن و آزادی بخش؟: «وَهَذَا النَّبِيُّ»، که اشاره خاص به نمونه عالی و مکمل آیین و سنت ابراهیم است. همین که به توحید و بت شکنی و ارباب افکنی قیام و سنت و خانه ابراهیم را از بت‌ها و تصاویر و آلودگی پاک کرد و آن را قبله صفوف موحِّدین در شرق و غرب و در فصول شبانه روز و مرکز اجتماع سالیانه گردانید و افواج حنیف و مسلم و لیک‌گو را با خود و در پی آیین و ندای ابراهیم روانه کرد: «وَالَّذِينَ آمَنُوا». اینان که از ولایت طاغوت و ارباب و احبار و رُهبان آزاد شده‌اند و همه وَلِیِّ و مسئول یک دیگرند و به ولایت ابراهیم و پیمبران و رهبران پیوسته‌اند، وَلِیِّ خدا و خدا وَلِیِّ آنان است: «وَاللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِينَ».



{۶۹} بسی دوست دارند گروهی از اهل کتاب که اگر شود شما را گمراه کنند و گمراه نمی کنند مگر خودشان را و در نمی یابند.

{۷۰} ای اهل کتاب چرا کافر می شوید به آیات خدا و حال آنکه شما گواهی می دهید؟

{۷۱} ای اهل کتاب چرا حق را به باطل می پوشانید و نهان می دارید حق را و حال آنکه می دانید؟

{۷۲} و گروهی از اهل کتاب گفتند: ایمان آرید بدانچه برآنان که ایمان آورده اند نازل شده در آغاز روز، و کافر شوید در پایان آن! شاید که آن ها باز گردند.

{۷۳} و ایمان نیاورید مگر برای آن کس که پیروی کند آیین شما را - بگو هدایت هدایت خداست - مبادا داده شود احدی مانند آنچه داده شده اید یا محاجّه کنند شما را نزد پروردگارتان. بگو هر آینه فضل به دست خداست، می دهد آن را بدان کس که می خواهد و خداوند (مشیت و رحمتش) واسع و بسی داناست.

{۷۴} اختصاص می دهد به رحمتش هر که را بخواهد و خدا دارای فضل پس بزرگ است.

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٩﴾

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٧٠﴾

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٧١﴾

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاکْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٧٢﴾

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾



وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ
يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بَدِينَارٍ
لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ
بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ
سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ
يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ
يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾
إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ
ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ
وَلَا يَكْلِمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ وَلَا يَزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٧﴾
وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ
بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ
مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا
هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ
الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٨﴾

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ
وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا
عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا
رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا
كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾

{ ۷۵ } و از اهل کتاب هست کسی که اگر امانت دهی
او را به مالی کلان آن را می‌رساند به تو و از آنان
کسی هم هست که اگر امانت سپاری او را به دیناری
آن را به تو نمی‌رساند، مگر آنکه پیوسته بالای سر او
ایستاده باشی. این بدان سبب است که می‌گویند در
برابر امی‌ها برعهده ما راهی (تعهدی) نیست، و
می‌گویند (می‌بندند) بر خدا چنان دروغی و حال
آنکه می‌دانند.

{ ۷۶ } آری هرکس به عهد خدا وفا کند و پروا گیرد
پس براستی خدا دوست می‌دارد پرواگیرندگان را.
{ ۷۷ } براستی آنان که عهد خدا و سوگندهای خود را
در برابر بهایی اندک به معرض فروش می‌گذارند
در آخرت برای آنان بهره‌ای نیست و سخن نمی‌گوید
با آنان خدا و نظر نمی‌افکند به سوی‌شان روز
رستاخیز و تزکیه نمی‌کند آنان را و برای آنان عذابی
دردناک است.

{ ۷۸ } و همانا دسته‌ای از آنان هستند که زبان‌شان را
به کتاب در پیچند تا آن را از کتاب گمان برید با آنکه
از کتاب نیست، و می‌گویند آن از نزد خداست، با
آنکه آن از نزد خدا نیست و می‌بندند بر خدا چنان
دروغ را و حال آنکه خود می‌دانند.

{ ۷۹ } هیچ بشری را نشاید که خدا کتاب و حکم و
پیامبری را به او دهد سپس او به مردم بگوید شما
بندگان من باشید نه برای خدا، بلکه باید
بگوید که شما بدانچه که کتاب را تعلیم می‌دهید و
نسبت بدانچه که بررسی می‌کنید ربانیان باشید.



وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ
وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ
أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾

{ ۸۰ } [چنین بشری] شما را امر نمی‌کند که
فرشتگان و پیامبران را به اربابی بگیرید، آیا شما را،
پس از آنکه مسلمان هستید، به کفر امر می‌کند؟

شرح لغات:

وَدَّت، ماضی مؤنث از «وَدَّ»: دوستی شدید، خواستن، آرزوی جاذب. چون به
لو تعلق گیرد، به معنای دوستی خاص و آرزومندانه است.

طَائِفَةٌ: گروهی از مردم، دسته‌ای از مردم که در بلاد می‌گردند، به دور هم جمع
می‌شوند، در زمین‌ها و اطراف آب‌ها و چاه‌ها طواف می‌کنند، دارای عقیده و آیین
جدا از دیگران‌اند، مؤنث «طَائِفٌ» از «طَافَ»: در اطراف گردید، به راه افتاد، خیالاتی
در خواب به سرش زد.

قِنْطَار: (رجوع شود به آیه ۱۲).

دِینار: واحد پول طلا در قدیم، از «دَنَار» به دلیل جمع «دَنائیر»، نون اول برای
تخفیف قلب به یاء شده است.

یلوون، مضارع جمع از «لَیَّ» (به تشدید یاء): نخ‌ها را به هم تاباندن، از حقی
سرپیچیدن، از پس دادن وام سر باز زدن، دین و عقیده را پنهان داشتن، از اظهار حق
خودداری کردن، اندوه را در دل نگه داشتن.

بَشَر: آدمی مرد و زن و مفرد و جمع از «بَشَر» (به سکون شین): چوب را
پوست‌کندن، موی روی را ستردن، به پیشامدی خشنود شدن. انسان را از آن روی
بشر گویند که اندیشه و روحیاتش از رویش نمایان می‌شود و یا نمایان بودن و
سترده‌گی رویش او را از دیگر جانوران ممتاز و جدا کرده است.

رَبَّائِینَ، جمع «رَبَّانِی»، منسوب به «رَبَّ» (مصدری): سرپرستی، اصلاح،



تربیت، انجام کاری به خوبی، جمع و جور کردن. ویا منسوب به «رَبِّ» (صفت خداوند) مانند بحرانی منسوب به «بَحْرَيْنَ». وزن «رَبَّان»، نوعی مبالغه در انتساب را می‌رساند مانند: «لَحِيَان، نَعْسَان، كَسْلَان»: «ریشو»، همیشه خواب آلود، بسیار کسل. تَدْرُسُون، مضارع از «درس»: به کتاب و علم روی آوردن، آن را بررسی کردن، اثر را محو کردن، کهنه شدن جامه.

«وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ».

فعل «وَدَّتْ»، به جای «أَحْبَبَتْ، ارَادَتْ»، دلالت به دوستی شدید و همراه با طرح و کوشش دارد و تعلق این فعل به «لَوْ» شرطی و امتناعی، آرزویی را می‌رساند که بطور کلی به آن نمی‌رسند. «طَائِفَةٌ»، به جای «فَرِيق، جماعة» مشعر به کوشش و پویایی این گروه است که برای رسیدن به آرزوی اضلالی خود در شهرها و اطراف می‌گردند، مانند چوپانان و پیشه‌ورانی که کارشان پیوسته رفتن به این سو و آن سو و گردیدن است. «يُضِلُّونَكُمْ»، خطاب به مسلمانان معتقد و متعهدی است که تبلیغات و تشکیک‌ها و دمیدن‌های این اضلال‌گران نمی‌تواند معتقدات ایمانی آنان را سست کند و از راه و روش روشن و مستقیمی که دارند به کوره راه‌های گمراهی‌شان بکشاند.

انگیزه این دوره‌گردان اضلال‌گر، یا خوی و عقده حسد و صفت راسخ شیطانی و نداشتن بینش و تعهد دینی راستین است بی‌آنکه بخواهند به مذهب حقی خدمت کنند؛ و یا سود و بهره‌ای از کارشان بگیرند؛ و یا مزدوران دستگاه‌های دینی و دنیایی هستند که در لباس دینی مسخ شده و یا ساخته و پرداخته زورمندان درآمده‌اند و با بذر تشکیک در میان مسلمانان به راه می‌افتند و هدف‌شان پیوسته اضلال است تا بندها و پیوندهای اصیل اعتقادی و اسلامی را سست و مسلمانان را محکوم



روشنفکری شیطانی خود و نقشه اربابان‌شان کنند. گروه‌هایی که مقارن با پیشرفت استعمار و یا پیشاپیش آن به نام مسیح مصلوب و با بودجه‌های هنگفت به راه افتادند و از میان کشورهای پیشرفته صنعتی و میلیون‌ها لامذهب پشت به کلیسا کرده گذشتند و در هر گوشه و کنار کشورهای اسلامی دام و سفره گسترده‌ای، چه هدفی جز اضلال دارند و تا حال چند تن از مسلمان نمای تقلیدی را توانستند به دام افکنند و غسل تعمید دهند؟

چون با سلاح مسیحیت توفیقی نیافتند، گروه‌هایی متفرع از اسلام ساختند و به نام‌های مختلف در شرق و غرب اسلامی به آن‌ها پایه و مایه دادند و به نام مذهب کتاب‌ها و عناوین رنگ‌کننده و فاقد اصول و فروع مشخص و حاوی اصطلاحات عرفان درویشی و احکام درهم شکسته اسلامی، ساختند و «آفندی»ها و «سیر»ها را به چهره پیامبران عصر تجدد آراستند و الواح ساختند تا نیروی ایمانی و مقاوم مسلمانان را سست کنند و آنان را با هر ستمگر و متجاوز به معاشرت با (روح و ریحان) بخوانند. چه وسیله و دستاویز آسانی برای یهودی سرگردان شد که دینش در بسته و قومی است و دعوت ندارد. و این مذهب‌نما هیچ دعوت و اصول و فروع بسته و مشخص ندارد و در هر جا و میان هر قومی به همان رنگ درمی‌آید: مصلح، امام موعود، پیمبر، خدا، داعی به صلح و امنیت و ثبات و...! همان‌ها که با غیبت چند روزه موسی گوساله ساختند تا آلت دست و محکوم حکم‌شان باشد و پیمبران خود را کشتند و به دست دژخیمان دادند و مسیح را مصلوب کردند و در برابر دعوت اسلام هرگونه کید و دسیسه‌ای به کار بردند، چه زود به حقانیت این‌ها پی بردند و در گوساله‌های قرن دمیدند و به آن‌ها گراییدند تا پایگاه مطمئنی به نام دین و دعوتی باز و همه‌جایی و همگانی داشته باشند. آن احتجاج‌ها که درباره مسیح و آیین ابراهیم داشتند و می‌خواستند آن آیین پاک توحیدی و شور و شررا انگیز و بت



برانداز را به رنگ یهودیت یا مسیحیت بنمایانند و آن همه تشکیک‌ها که در اصل نبوت و اصول و فروع اسلام می‌کردند، آیا منظوری جز اِضلال داشتند؟ مگر همین نومسلمانان، قرن‌ها مشرک و بت پرست نبودند و در کنار یهودیان و مسیحیان نمی‌زیستند، چرا هدایت‌شان نکردند؟ چون هدایت آنان را نمی‌خواستند، آنچه می‌خواستند همان اِضلال بود زیرا خود در ضلال بودند: «وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ».

اِضلال‌های اهل کتاب و تشکیک در حقایق و اصول فطری و انسانی آن‌ها همی در تاریخ جریان داشت و دارد تا در قرون اخیر به شکل علمی و تحقیقی و مکتبی درآمد و در همه اصول و فروع آیین و ایمان و شرف و فضایل و اخلاق و عواطف و حقوق انسانی جوامع پیشرفته در علم و صنعت را دچار تحیر و گمراهی کرد و شک، به جای وسیله، هدف گردید و بند پیوندهای معنوی را از هم گسیخت و انسان‌ها مسخ شدند و یک سر تغییر جهت دادند. اِضلال‌شان نخست به خودشان و جوامع‌شان برگشت: «وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ». آن کس که دیگران را به بیراهه گمراهی می‌کشاند، خود بدان کشیده می‌شود، آن که حقایق آیین را تحریف و مسخ کند، خود منحرف و مسخ می‌شود، آنکه دروغ می‌گوید دروغگو می‌شود، آن که حيله کند حيله گر می‌گردد، آن که راه کمال و تکامل را به روی دیگران سد کند خود مسدود می‌شود، چون فطرت و وجدان انسان سالم، انگیزنده به سوی کمال است و می‌کوشد تا هر حقیقتی را که خود شناخته، با گفتن و نوشتن و اشاره به دیگران بشناساند و هر گمراهی را به راه آورد، و اگر کسی را بنگرد که بیراهه و به سوی پرتگاه می‌رود، بدون اینکه او را بشناسد و سود و بهره‌ای در هدایت او دریافت کند، آگاه گرداند و برگرداند. چون این انگیزه‌ها فطری و انسانی است؛ پس هر که اِضلال می‌سازد خود گمراه و مسخ شده می‌شود بی آنکه دریافت آگاهانه و



دقیقی (شعور، استشعار) داشته باشد، تیراضلالش کمانه کرده به سوی خودش برمی گردد: ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾^۱، ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا...﴾^۲.

مفهوم حصر «وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ» آن است که اینان نمی توانند مردم با ایمان و هدایت یافته را گمراه کنند؛ آنان که هدف تیرهای اضلال و امواج وسوسه و فریب واقع می شوند و موریانه تشکیک ها در روحشان جای می گیرد، خود گمراه و پوک اند و سپر محکم ایمانی ندارند و انتساب شان به هرآیینی به نام و شناسنامه است، و بوق هر اضلالگر و عامل هر استثمارگر و بنده هر ارباب و دمساز با هر بت هستند. خدا و رسول از اینان بیزارند و برای پیشرفت آیین حق سیاهی لشکر و سان سپاه و آمار نمی خواهند. اضلالگر، هدف اصلی خود را که تفرقه افکنی و تصادم و نشر خرافات و اوهام و ناتوان ساختن قدرت روحی و اجتماعی مسلمانان است، بوسیله همین کسان انجام می دهد و مسلمانان هدایت یافته و هدفدار باید از اینان برحذر باشند و راه نفوذ و رشدشان را سد کنند.

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ. يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ». «و زمانه ما»

آن آیه خبر از طایفه ای از اهل کتاب بود که حرفه و کارشان اضلال است، مانند میکرب بیماری که پیوسته می گردد تا دریدن و عضو ناتوان و بی دفاعی رخنه کند. این دو آیه ندای تنبیهی به همه اهل کتاب است که چرا به آیات خدا کفر می ورزند و آن ها را پوشیده می دارند و حق را به لباس باطل می پوشانند و یا حق و باطل را آمیخته می کنند. «تَلْبِسُونَ» از «لبس»، (به فتح یا ضم لام) و زمینه اضلال خلق را

۱. با خدا و مؤمنان نیرنگ می بازند ولی جز بر خویشان نیرنگ نمی زنند و نمی فهمند. بقره (۲)، ۹.

۲. هر که کار شایسته ای کند به سود خود اوست و هر که بدی کند به زیان خود اوست... فصلت (۴۱)، ۴۶.



فراهم می‌سازند؟ چون اهل کتاب‌اند، و اصول و آیات وحی و نبوت و حق را می‌شناسند، آیات روشن این نبوت برایشان مشهود و حقایق آن برایشان معلوم است و چون کفر به این آیات و باطل نمایاندن این حق، ناشی از جهل آنان نیست؛ پس چه منشأ و انگیزه‌ای دارند و برای چیست؟: «لَمْ تَكْفُرُوا... لَمْ تَلْبِسُوا...» طرح این دو سؤال برای همیشه و برای آگاهی خلق گرفتار و برای آن است که شاید اهل کتاب به خود آیند و ببیندیشند و از لاشعوری تقلیدی و تأثر از محیط که آیات خدا و حق وسیله امتیاز جویی و بهره‌کشی گردید، به شعور آیند، و اگر مستشعر نشدند و برنگشتند و جواب روشنی در برابر این سؤال‌ها ارائه نکردند، شاید خلق چشم و گوش بسته و دنباله‌رو آنان به خود آیند و آگاه شوند و دام‌های این دامداران را بشناسند و خود را برهانند. نمونه‌هایی از دام‌ها و روحیه و روش‌های آنان برای اضلال مردم چنین است:

«وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ».

مقصود از امر «آمِنُوا بِالَّذِي...» گرایش ظاهری و تصدیق زبانی است. مانند ﴿...وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا...﴾^۱ و منظور از: «بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا»، به جای «بِما انزل علی الرسول» نبی و نبوت و مسائل جدیدی است که در میان مؤمنان رخ نموده و نمودار گردیده و عقیده مؤمنان به آن‌ها نازل گشته است، نه آنچه در حقیقت از جانب خدا نازل شده است و به این پیمبر وحی گردیده؛ چون که این گونه طایفه دسیسه‌ساز، ایمان بدین وحی و نبوت نداشتند، و مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا»، گروندگان بدین نبوت است.

«وَجَهَ النَّهَارِ»، بقرینه «وَ اكْفُرُوا وَ آخِرَهُ»: باید ظرف برای فعل امر «آمِنُوا» باشد، نه



«أُنزِلَ» و یا فعل ماضی «آمِنُوا»، چون نزول و یا ایمان «وَجَهَ النَّهَارِ» خصوصیت زمانی و معنای موجّهی ندارد. «وَجَهَ النَّهَارِ»، آن گاه است که روز و روشنی روی می نماید و زندگی آغاز می شود، درمقابل «آخِرُهُ» که روز و روشنی روی می گرداند و به پایان می رسد.

«لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»، بیان آن طایفه و نتیجه ای است که از این دسیسه شیطانی امید دارند. بیان و پیوستگی و ترکیب این آیه برای آگاهی مسلمانان در آن زمان و همیشه، کوشش و دسیسه گروهی را می نمایاند که هشیارانه با هم می اندیشند و بررسی می کنند تا از هر راهی و با هر نقشی در عقاید و اجتماع مسلمانان رخنه کنند و برخی از آنان را از آیین متحرک و شورانگیز اسلام برگردانند.

«قَالَتْ طَائِفَةٌ»، چنین گروه هم اندیشی را می نمایاند که طراح و آمرند و دیگران مأمور و مجری امر «آمِنُوا...» و عهده دار اجرای نقشه آن طایفه از اهل کتاب، نقشه ای از هر جهت بررسی شده و ماهرانه: چون اهل کتاب اند و آیین شناس، می توانند در میان نومسلمانان ساده دل نفوذ کرده هسته حیاتی اسلام را از درون متلاشی کنند. نخست به مسلمانان بگویند: ما با شواهد و دلایلی که از آیین و کتاب خود داریم آیین شما را شناخته ایم و به آن ایمان آورده ایم: «آمِنُوا بِالَّذِي...». اجرای دقیق و تأثیر روحی این نقشه شیطانی چنان بررسی شده است که چگونگی و زمان مواجهه آنان با مسلمانان هم مورد نظر است: «وَجَهَ النَّهَارِ»، در آغاز روز که روشنی روی می آورد و ذهن ها آماده برای مواجهه و تأثیر و تأثر و دریافت و تلقینات دراندیشه های به کار نیفتاده و آرام است. همین که این ها در میان مسلمانان جای گرفتند و جذب شدند و افرادی از نومسلمانان بی سواد و ساده دل ایمان آنان را باور کردند و به داستان ها و افسانه های دینی و تاریخی آنان گوش و دل دادند، تا آن گاه که سایه ها و تارهای تاریکی شب روی می آورد و اشعه آفتاب لرزان می گردد و اندیشه ها خسته و



مشوّش می‌شود و سایه تشکیک‌ها و تردیدها، می‌تواند در آن‌ها رخنه کند، ظلمت‌های کفری را که در زیر پرده تظاهر به ایمان پوشانده و پنهان کرده بودند آشکار می‌کنند تا شاید مسلمانانی را که در مسیر روشنی و کمال به راه افتاده بودند باز دارند و به ارتجاع جاهلیت برگردانند: «وَ اكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ». آن احتجاج‌ها و اضلال‌ها و آن کفر به آیات و حق پوشی و این نقشه و دسیسه شیطانی، همه برای همین ارجاع و ارتجاع مسلمانان به کفر و جاهلیت است.

ظرف «وَجَهَ النَّهَار... وَ آخِرُهُ»، هم انتخاب زمان و ارائه هر وسیله‌ای برای نفوذ و تأثیر و باوراندن آن تظاهر و اظهار ایمان نخستین و این کفر واپسین است، نه آنکه همین قید محدودکننده دو فعل امر: «آمَنُوا... وَاكْفُرُوا...» باشد. چون نظر آن‌ها اجرای دستور است با دقت، و انتخاب زمان و حالات به صورت مؤثر.

برخی از مفسرین، «الَّذِي أُنْزِلَ...» را، با آنکه ظهور در تعمیم دارد، راجع به حادثه خاصی دانسته‌اند، و چون در آیه اشاره به موضوع خاصی وجود ندارد، به ترکیب آیه متوسل شده‌اند که: ظرف «وَجَهَ النَّهَار»، متعلق به فعل اقرب، «انزل»، باشد نه فعل امر «آمَنُوا»: ایمان آرید به آنچه در «وَجَهَ النَّهَار...» نازل شده است. آنچه بخصوص در «وَجَهَ النَّهَار» نازل شده چیست؟ گفته‌اند حادثه قبله است: به قبله‌ای که در «وَجَهَ النَّهَار» نازل شده ایمان آرید (با مسلمانان نماز گزاید). آن قبله‌ای که موافق نظر اهل کتاب بوده است و به پیروان خود دستور داده‌اند که به سوی آن با مسلمانان نماز گزارند، صَخْرَةُ بَيْتِ الْمَقْدَس بوده! پس «وَ اكْفُرُوا آخِرُهُ»، راجع به چه چیز باشد؟ با تقدیر متعلق: به آنچه در پایان «وَجَهَ النَّهَار» نازل شده کافر شوید، مقصود قبله کعبه است. با این تخصیص و ترکیب، معنای آیه چنین می‌شود: ایمان آرید تصدیق کنید و نماز گزاید به آنچه در هنگام آغاز روز بر کسانی که ایمان آورده‌اند نازل شده است: قبله بیت المقدس، و کافر شوید به آنچه در پایان روز نازل شده



است: قبله کعبه، شاید مسلمانان با اعتماد به شما اهل کتاب از قبله کعبه برگردند.

بر این تخصیص و ترکیب سؤالاتی وارد می شود: ۱- ظاهر «الَّذِي أَنْزَلَ». تعمیم دارد و تخصیص آن باید با قرینه صریحی باشد. ۲- تعلق ظرف به فعل اقرب در موردی مستحسن است که فعل اقرب مستقل باشد. در این آیه «بِالَّذِي أَنْزَلَ...» موصوف و صفت و یا موصول وصله و مجموع آن مفعول فعل امر «آمِنُوا» است.

۳- برای قبله بیت المقدس آیه ای نازل نشده و قبله شدن آن در آغاز روزی نبوده است چون رسول خدا از همان آغاز رسالت تا سال دوم هجرت به سوی بیت المقدس نماز می گزارد. و نیز معلوم نیست که فرمان تحول قبله در پایان روز (آخره) بوده است. ۴- اگر روایت قابل استنادی رسیده باشد که آن حضرت در یک روز نماز صبح را به سوی بیت المقدس انجام داد و سپس در هنگام ظهر فرمان تحول قبله آمد، با «وَجْهَ النَّهَارِ... وَآخِرُهُ»، تطبیق نمی کند. و اگر در روایتی «الَّذِي أَنْزَلَ» به قبله تفسیر شده باشد مانند بیش تر این گونه روایات، بیان مصداق است نه تخصیص. چون «الَّذِي أَنْزَلَ»، با هیچ قرینه تخصیصی مقارن نیست، عام است و شامل هر آیه و حکم و مسائل تاریخی که بر قلب مسلمانان نازل و بر زبان شان جاری شده مورد عقیده و عملشان بوده است، می شود. «وَجْهَ النَّهَارِ». چنانکه گفته شد، به قرینه تقابل با «وَكَفَرُوا آخِرُهُ» ظرف فعل امر «آمِنُوا» و پیوسته به آن و منظور در نظر گرفتن شرایط و انتخاب زمان برای تأثیر روحی است تا مسلمانان به خوبی باور کنند که آن ها به راستی ایمان آورده اند و با عقیده و خلوص در صف آنان درآمده اند و به احکام اسلام عمل می کنند، و همین که برگشتند و انکار کردند، برخی از نو مسلمانان اندیشناک شوند که چون با اخلاص ایمان آورده و عمل کرده بودند، ارتداد آنان که اهل کتاب و روشنفکر «و علمی اندیش» اند از آن جهت است که ناحق بودن این آیین را شناخته اند و همین امر موجب تردید و یا برگشت برخی از نو مسلمانان



ساده دل شود، زیرا کسی که آیین را به حق شناخت و به آن ایمان آورد دیگر ازان برنمی گردد.^۱ از این جهت است که با آن آزادی در عقیده و آیین که اسلام اعلام کرده: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...»، در ارتداد سخت گیری کرده و کشتن مرتد واجب آمده است. چنانکه در مرام ها و مسلک های حزبی هم این گونه مراقبت ها و سخت گیری ها را لازم می شمارند تا راه نفوذ مخالف و به اصطلاح ضد انقلاب را سد کنند، زیرا مؤثرترین روش مخالفت همین نفوذ و همبستگی و سپس ارتداد و تبری است.

«وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».

نهی «وَلَا تُؤْمِنُوا»، عطف به امر «آمِنُوا»، و گفته همان طایفه از اهل کتاب به مأمورین و مجریان دستورهای آنان است. این نهی پس از آن امر، نگرانی آن طایفه طراح و گرداننده را می رساند که مبدا آن افرادی که مجری امر و نقشه آنان هستند، همین که به ظاهر و برای ارتداد به اسلام گرایش یافتند و در میان مسلمانان تردد کردند، به اسلام جذب شوند و به راستی رنگ ایمان گیرند و نیرنگ آنان دگرگون گردد.^۲ این نهی همچنین مراقبت کامل آن طایفه را می نمایاند که مأموران باید چشم و گوش بسته از آنان پیروی کنند و امرشان را به اجرا درآورند. حصر «وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ» و تعدی به لام و تعلق به اشخاص (مَنْ)، و اضافه «دِينَكُمْ»، حصر و تحدید

۱. یکی از پرسش ها و بازجویی های امپراتور اندیشمند رم (هرقل یا هراکلیوس) پس از دریافت نامه رسول خدا ﷺ از ابوسفیان این بود: آیا تا به حال پیش آمده که کسی به آیین او ایمان آورد و سپس برگردد؟ ابوسفیان: نه. (مؤلف)

۲. گویند چون ناپلئون برای پیشرفت سیاست جهانگیرش متوجه کشورهای اسلامی و مصر گردید، تظاهر به اسلام کرد و همین تظاهر سیاسی موجب آن شد که گروهی از افسران و سرزانش به اسلام گرایش یافتند و یا اسلام آوردند. (مؤلف)



ایمان و سودبری و بهره‌گیری گروه‌ها را از آن می‌رساند. چون ایمان راستین گرایش به حقیقت است نه اشخاص، و به «باء» متعدی می‌شود: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...»، این حصر و تعدی و تعلق «وَلَا تُؤْمِنُوا...»، به جای «آمِنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ» بیان‌گویایی است از مسخ دین و دید آنان از دین و انحصارجویی در دین و بهره‌گیری و سلب آزادی مردم که باید چشم و گوش بسته و در بست در انحصار و اختیارآنان باشند و بهره دهند و چشم نگشایند و دریچه‌ای از ماورای آنچه خود ساخته و پرداخته و تحدید کرده‌اند به روی کسی گشوده نشود و انسان‌هایی که باید آزادانه بیندیشند و آیین و عقیده‌ای را اختیارکنند، چنان درایمان و کفر محدود شوند که به آنان فرمان دهند: «آمِنُوا... وَلَا تُؤْمِنُوا...».

«قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ». این بیان و فرمان، در هرگونه انحصار و اضافات و بهره‌گیری است. «الهُدَىٰ»، اشاره به آن هدایت حقیقی و فطری است که به انگیزه فطرت آزاد و ماورای تحدیدها و بستگی‌ها، هرکسی آن را می‌جوید و راه دریافت آن را می‌پوید تا اصول اعتقادی و راه و روش زندگی خود را بر طبق آن هدایت تنظیم کند، آن هدایت، هدایت‌خدایی است: «هُدَىٰ اللَّهِ»، نه آنچه اینان خود را بیانگر آن می‌پندارند و وسیله امتیازات و برتری دینی و قومی ساخته‌اند. مردمی که به افق باز هدایت‌خدایی چشم گشوده‌اند و به راه افتاده‌اند، با این گونه امرها و تشکیک‌ها برنمی‌گردند و به محدوده‌هایی که از مواد قومی و نژادی ساخته‌اند و به رنگ آیین پرداخته‌اند، محدود نمی‌شوند. و آنکه به هدایت‌خدایی چشم نگشوده است، به اسلام نگراید و یا بگراید و از آن برگردد، ارزشی ندارد و نمی‌تواند راه بند حرکت نیرومند عقلی و وجدان فطری گردد، و آن اهل کتابی که دارای بینش و دریافت وجدانی باشد، نهی «لَا تُؤْمِنُوا» او را از گرایش به حق باز نمی‌دارد.



«أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ»، به دلالت مفهوم و معنی و هماهنگی خطاب‌های جمعی، [این مطلب] حکایت از نیات و گفته‌های همان طایفه دارد و چون تعلیلی برای امر «آمَنُوا...» و نهی «وَلَا تُؤْمِنُوا» است که جمله «قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ...» جمله معترضه و اعتراض پیوسته و فوت نشدنی از جانب خداست که در میان کلام آنان آمده است، و به تقدیر و یا به معنای حذف نفی و یا استفهام انکاری یا فعلی مانند «اجْتَنِبُوا، احْذَرُوا» و یا جواب شرط مقدر است: در آغاز روز به آنان ایمان آرید و در پایان آن کافر شوید و جز به پیروان دین خود ایمان نیاورید تا داده نشود (یا آیا داده شود؟ بر حذر باشید از اینکه داده شود، اگر راستی به آنان ایمان آرید مبادا داده شود) به احدی مثل آنچه به شما داده شده است. فعل‌های مجهول: «أَنْ يُؤْتَىٰ، أُوتِيتُمْ»، و ابهام: «مِثْلَ مَا»، دید این طایفه را از دین می‌نمایاند که همان امتیاز جویی‌های قومی و نژادی و طبقه‌ای و برخورداری‌های از آن را می‌نگرند.

بعضی از مفسران گفته‌اند که نهی «لَا تُؤْمِنُوا»، از خداوند به گروهی از مسلمانان است که از فریب و حيله‌های آن طایفه از اهل کتاب بر حذر باشند و جز به پیروان راستین دین‌شان ایمان نیاورند. و همچنین کلام تعلیلی «أَنْ يُؤْتَىٰ... أَوْ يُحَاجُّوكُمْ...» پس از «لَا تُؤْمِنُوا» تا آخر آیه کلام و ضمائر جمع خطابی، خطاب به مسلمانان است: شما مسلمانان جز برای کسانی که پیروی از دین شما کرده‌اند ایمان نیاورید بگو هدایت به حق هدایت خداست تا مبادا به کسی داده شود مانند آنچه به شما داده شده یا با شما در پیشگاه پروردگارتان احتجاج کنند. یا اینکه: «وَلَا تُؤْمِنُوا...» حکایت کلام آن طایفه، «وَأَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ»، کلام خدا و استفهام انکاری و خطاب‌های «أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ...» خطاب به آن طایفه باشد: آیا آن امر «آمَنُوا...» و نهی «لَا تُؤْمِنُوا...» برای آن است که به کسی داده نشود مانند آنچه به شما داده شده است؟

آهنگ و روش و پیوستگی مفاهیم این دو آیه همین است که جز دو کلام



اعتراضی: «قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ» تا آخر، بیان گفته‌ها و اندیشه‌های آن طایفه از اهل کتاب است. «أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ...» عطف تردیدی به «أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ»، و هر دو همچون جواب شرط مقدّر است و ضمیر فاعل «يُحَاجُّوْكُمْ» راجع به «الَّذِينَ آمَنُوا» (مسلمانان): آن طایفه از اهل کتاب گفتند ایمان نیاورید مگر به آنان که پیرو آیین شما باشند که اگر به آنان ایمان آورید داده شود به احدی (غیر یهود یا اهل کتاب) همانند آنچه به شما داده شده یا احتجاج کنند با شما نزد پروردگارتان.

ظاهر «أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ» همان عطف تردیدی است نه به معنای عطف جمعی و یا تفسیری و چون «أَنْ يُؤْتَى»، «أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ»، تنافی جمعی ندارد، باید تعلیل برای گونه دیگری از نهی «لَا تُؤْمِنُوا...» باشد: «آمِنُوا بِاللَّذِي...» امر به ایمان ظاهری و زبانی برای فریب مسلمانان، نهی «لَا تُؤْمِنُوا...» بازداشت از ایمان کامل قلبی و وجدانی که «أَنْ يُؤْتَى» تعلیل این نهی باشد. «أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ»، تعلیل برای نهی از تصدیق به معنی از مسائل و آیاتی که مطابق و یا مصدّق تورات و یا انجیل است یا بیان حجت و شواهدی برای حقانیت رسول و یا رسالت اسلام که همین گونه ایمان و تصدیق منشأ احتجاج اغیار (أَحَدٌ) می‌گردد. مانند: ﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِعَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوْكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۱ که شما اهل کتاب که بعضی از اصول اسلام و آیات قرآن را تصدیق می‌کنید و یا شاهد صدق می‌آورید، چرا به آن ایمان پیدا نمی‌کنید؟ «عِنْدَ رَبِّكُمْ»، مرتبه و یا مراتب پیشگاه ربوبیت است که وجدان‌های پاک و حق جو مظهري از آن است. این عطف «أَوْ يُحَاجُّوْكُمْ» هر گونه نگرانی آن طایفه از اهل کتاب را می‌رساند

۱. و [همین یهودیان] چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم و وقتی با همدیگر خلوت می‌کنند می‌گویند چرا از آنچه خداوند بر شما گشوده است برای آنان حکایت می‌کنید تا آنان به [استناد] آن پیش پروردگارتان بر ضد شما استدلال کنند آیا فکر نمی‌کنید. بقره (۲)، ۷۶. [ن.ک. به: ج ۲ مجموعه آثار، ص ۳۱۸ به بعد] (مؤلف)



و پیش‌گیری از آن است که چون مأمورین و کارگزاران آنان برای فریب و خراب کاری میان مسلمانان رخنه می‌کنند، مبدا یکسر به اسلام جذب شوند و یا بعضی از مسائل و آیات آن را تصدیق کنند، و چون اهل کتاب‌اند شواهدی برای حقانیت آن اظهار کنند. اینان در هر حال و در هر وضع که باشند باید آن برتری و فضلی که به خیال خود خدا و دین خدا برای ایشان آورده به خاطر خود نگه دارند و برای در انحصار داشتن این فضل الهی، دریافت عقلی خود را هم نادیده گیرند و به فهم خود خیانت روا دارند.

«قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ»، اعتراض به این گونه کوتاه اندیشی و انحصار جویی است تا شاید چشم‌هاشان و جلوی دیدهاشان باز شود. «فَضْل»: جریان سرشار و لبریز فیض است که به سوی هر مستعدی روان می‌شود و بیش از استحقاق می‌دهد. نبوت و شناخت و علم از رشحات فضل خداست. «الْفَضْل»، شاید اشاره به فضل خاص نبوت و کتاب و یا فضل کلی باشد که نبوت و کتاب از مصادیق آن و همه به اراده و دست قدرت خداوند است. نه به خواست و دست خلق که به هرکه خواهد بدهد و در میان قوم و قبیله‌ای محدودش کند، خداست که در مسیر مشیت حکیمانه‌اش به هرکه خواهد می‌دهد: «يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ». فضل الهی نه محدود است تا اگر به مردمی داد به دیگران نرسد و نه خدا ناآگاه است تا کسانی بی‌علم و آگاهی او از او دریابند و مخصوص خود گردانند: «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». همان خداست که کسانی را مخصوص رحمت خاص می‌گرداند تا مشمول فضل او شوند: «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ». همان فضلی که بس عظیم است و تحدید نمی‌شود: «وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».

این دو آیه تصویری جامع از اندیشه و راه و روش بعضی از اهل کتاب و بیانی از شناخت و دید آنان از آیین خداست. آنان آیین خدا را که فضل واسع و گسترده‌ای



است منشأ قومیت و امتیاز طبقه‌ای ساخته‌اند و می‌کوشند تا پیروان خود را چشم و گوش بسته در این محدودهٔ اوهام نگه دارند.^۱ اینان همین که از دعوت به اندیشه در آیات این رسالت و تبیین آن باز و از مواجهه با این آیین روشن و مبین روی می‌گردانند، به حيله و دسته‌بندی می‌پردازند تا در اذهان و صفوف مسلمانان راه نفوذ یابند و مسلمانان را دچار ضعف اعتقادی کنند و از هم بپاشند.

۱. یهود آیین خدا و رسالت توحیدی پیمبران او را که برای توحید اعتقادی و بشری و رهایی از بندگی فرعونیان و اقوام و طاغیان بود، پس از گذشت زمانی منشأ امتیاز و برتری قومی و طغیان بر حقوق خلق ساختند: اسرائیل قبیلهٔ ممتاز خدا، خدا «یهوه» خدای بنی اسرائیل، قوم گزیده و دیگران اغیار: بیگانگان، آدم‌ها یا دام‌های پست: «بشنوای اسرائیل خداوند خدای ما خدای یکتاست و کیست مانند قوم تو اسرائیل ملت یکتا در زمین، ای اسرائیل که من بوسیلهٔ تو مفتخر می‌شوم. من خدای همهٔ عالم هستم لکن نامم را فقط بر شما نهاده‌ام. ذات قدوس تبارک اسم اعظم خود را بر اسرائیل نهاده است مانند پادشاهی که کلیدی برای صندوقچه‌ای داشت... پادشاه باغ را به دست مباشری سپرد، اما همین که در میان خارها نگرست یک گل سرخ دید و آن گل را چید و بوید و از رایحهٔ آن لذت برد. برادر پادشاه گفت: به خاطر این گل سرخ درختان باغ در امان می‌مانند» از صفحهٔ ۷۹ کتاب گنجینه‌ای از تلمود (یا تلمود رفرم شده برای خوراک مردم قرن بیستم) که رهاورد جشن‌های شاهنشاهی ایران و بزرگداشت نام کورش کبیر است.

رسالت مسیح از میان بینوایان و سرکوب شدگان قیام کرد و گسترش یافت: «روح خداوند بر من است زیرا که... مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم» (لوقا ۴/۱۸ و ۱۹) و با رسالت ساده و بی‌آلایش توحیدی و محبت و رحمت، محرومین و ستمدیدگان را چنان جذب و مؤمن کرد که سال‌ها با همهٔ فشار و آزار و شکنجه، صبر و پایداری نشان دادند تا آنکه در قرن چهارم قسطنطین امپراتور روم به آیین مسیحیت گرایید و آن را وسیلهٔ تمرکز و قدرتی در مقابل معارضین و پیوستن بخش‌های تجزیه شدهٔ روم بزرگ گردانید. شعار تحریف شده: «مال قیصر از آن قیصر و مال خدا از آن خداست» خیالش را آسوده و دستش را برای تقویت مسیحیت باز می‌داشت و همین قیصرهای مسیحی، قسمتی از اموال غارت‌های جنگی و داخلی را در اختیار سران کنائس می‌گذاشتند تا هم خدا راضی و هم خلق غارت شده را ارضاء سازند، و نظام ریشه‌دار و خشن طبقاتی را با پشتیبانی مسیحیت رومی نگه دارند. به این ترتیب مسیحیتی که از میان بینوایان و کوبیدگان برخاست، به طبقهٔ ممتاز ستمگران و کوبندگان پیوست و خود دارای قدرت مال و امتیازات بیحد و غیرمعارض گردید. (مؤلف)



«وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَّا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ».

«وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» بیان استینافی یا عطف به مقدر است، نه «طائفة من اهل الكتاب»، تا تبیین و تجزیه و تحلیلی از روحیه و روش آنان با دیگران باشد، بلکه از این رو که مستند کتابی دارند و اهل کتابند [مورد بحث هستند]. «إِنْ تَأْمَنَهُ»، فعل شرط و خطاب به هر مخاطب، «يُؤَدُّهُ» جواب شرط. و جمله وصفی «بِقِنطَارٍ»، کنایه از مقدار بسیار پول، در مقابل دینار که کمترین واحد پول طلا بوده است. این تصویر، تعریف گروهی از اهل کتاب است که در نگهداری و ادای امانات از هر که باشد، ایمان و تعهد دارند و زمینه‌ای است برای تصویر تعریف گروه مقابل آنان که مورد نظرند. این گونه تعریف و تجزیه، راهنمای شناخت و واقع‌اندیشی و خارج از تعصب و بدبینی است تا هدایت‌شدگان قرآن برای شناخت جامعه و اقوام، بلند نظر و واقع‌بین باشند و درست‌بین‌باشند و قضاوت‌کنند و چون بعضی از یهود و دیگر نژادپرستان متعصب نباشند که قوم و تبار و اهل مذهب خود را هر چه بودند و هستند و باشند، برتر و والاتر‌پندارند، گرچه در میان آنان ستمگران و فرومایگان و ناپاکانی شرم‌آور باشند، و دیگران را هر که و هر چه باشند پست و فرومایه دانند. مفهوم از بیان و تعلیم آیه همین است که درباره مخالفان آیین حق هم نباید بداندیش بود و حکم کلی کرد که این خود از کوتاه‌بینی و عدم شناخت آیین‌خدایی است: در میان آنان با همه تعالیم انحرافی و اعتقادات و اخلاق غرورانگیز، مردمی حق‌شناس و امانت‌دار و دارای مسئولیت وجدانی هستند تا آن حد که تو هر که باشی، اگر مال بسیاری (قِطاری) را به آنان به امانت بسپاری، بی‌دریغ و آسان به دست تو



می‌رسانند: «يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ». امانت، هر گونه حق و تعهدی است که پایه آن وجدانی و فطری است و سُنَن و احکام نگهداری و ادای آن را بیان و الزام می‌کند و چون از اصول اخلاقی و روابط اجتماعی است، هرکسی و در هر شرایط خُلُقِی که باشد تا حدی ملتزم به آن است، گرچه متجاوز و متعدی به دیگر حقوق باشد، چنانکه تاریخ و حوادث روز، بسیاری از راهزنان و دزدان را نشان می‌دهد که در نگه داری و ادای امانت وفا دارند و گاهی برای حفظ و ادای امانتی که به آنان سپرده شده و یا کسانی که در امان آنان پناهنده شده‌اند، تا پای جان ایستاده‌اند. بنابراین، کم بها دادن و نقض این گونه تعهدات وجدانی و قانونی باید ناشی از علل و عوارض تربیتی و انحراف‌ها و مسخ‌های دینی غرور انگیز باشد که با استناد و انتساب به آیین و کتاب، کسانی خود را برتر و دارای هرگونه حقی ببندارند و برای دیگران تعهد و حقی قائل نشوند:

«وَمِنْهُمْ مَّنْ إِنْ تَأَمَّنْهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ ... ذَالِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّاتِ سَبِيلٌ»: گروهی از اهل کتاب‌اند که اگر دیناری امانت به آنان دهی آن را باز نمی‌گردانند و چنین استناد می‌کنند که برای اُمِّيَّین (بی سوادها، آغیار پست) و در میان آنان بر ما راه تعهد و نفوذی نیست. چون اینان با انتساب به کتاب خود را دارای سرشتی برتر می‌پندارند، برای خود بر دیگران راه نفوذ و الزام به تعهد را باز و برای دیگران بر خود بسته‌اند که اساسی‌ترین عهود همان عهد امانت است و دیگر عهدهای اخلاقی و اجتماعی به آن برمی‌گردد.

از اهل کتاب آنان که امانات را، هر چه هم ارزنده و سنگین (قِطَار) باشد، تأدیه می‌کنند، به انگیزه فطرت و وجدان و به استناد اصول کتاب است؛ و آنان که از اهل کتاب‌اند و بر خود نسبت به دیگران (اُمِّيَّین) تعهدی قائل نیستند و امانت هر چه هم کم ارزش باشد (دینار) تأدیه نمی‌کنند، به استناد دین و کتاب تحریف شده و فطرت



مسخ شده است^۱: «ذَالِك بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ».

«ذَالِك»، اشاره به خوی و منش و روشی است که منشأ کردار آنان می‌شود: «إِنْ تَأْمَنَهُ بَدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ»، و «بِأَنَّهُمْ»، بیان همان سبب و منشأ است. «قالوا»، فعل ماضی و به جای «زعموا، اعتقدوا» إشعار به شعار و گفتاری دارد که از زمان گذشته زیانزد آنان بوده است. ضمیر جمع «قالوا»، اگر راجع به عموم اهل کتاب باشد، «لَيْسَ عَلَيْنَا...» عقیده و روش همه آنان را می‌رساند که «مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنْطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ»، همچون استثنائی از آن اندیشه و خوی عمومی و دوگانگی آنان است که از تضاد فطریات و وجدانیات اهل کتاب با تعالیم قومی و طبقه‌ای ناشی می‌شود.

۱. توصیه‌هایی که در کتاب تلمود آمده، نسبت به برادر و هم‌نوع است که مقصود قوم یهودند. چنانکه در ابواب «حدود و جنایات» که تنها برای قوم یهود و در محدوده آن است، تعبیر هم‌نوع، دیگری جز یهودیان نمی‌تواند باشد. از صفحه ۳۲۹ گنجینه تلمود نویسنده این کتاب بسیار کوشیده است تا در حسن روابط اجتماعی و اخلاقی و محبت به دیگران، رنگ پر مایه نژادی را از تعالیم تلمود بزدايد و یا بپوشاند و این اصول را گسترش دهد، ولی با تصریحاتی که در مآخذ یهود است ناچار به توجیه شده: «این مطلب صحیح است که در تفسیر کلمه «هم‌نوع» که در قوانین تورات بدان اشاره شده است، تلمود به کرات توضیح می‌دهد که مقصود از هم‌نوع، یهودیان است و نه کافران و بت پرستان، لکن این توضیح برای آن است که مطالب کتاب مقدس در برخی موارد باید بدان گونه فهمیده و توجه شود...» صفحه ۲۳۳. اگر بتوان تعصبات خشک و خشن قومیت را که در تلمود و دیگر کتاب‌های سابق یهود آمده توجیه کرد و قرارهای لاحق (پروتوکل‌های) دانشمندان آنان را پنهان داشت، آیا واقعیات روشن تاریخی را می‌توان پوشانید؟ استثمار ثروت‌ها و امانات ملل دیگر (اغیار) را چه قومی پایه و مایه می‌دهد؟ در آتش جنگ‌هایی که علیه صاحبان امانات افروخته شده و می‌شود چه کسانی می‌دمند؟ کارخانه‌های آتش زا و نابودکننده را چه کسانی وسعت و جهت می‌دهند؟ بازار تجمل و تقلب و مصرف و فحشا را چه دست‌هایی رونق می‌بخشد؟ در میان ملت‌هایی که سال‌ها و قرن‌ها به سر می‌بردند و از رنج آنان ثروت می‌اندوزند و متنعم هستند چه خدمت صادقانه‌ای کرده‌اند؟ کدام تولید زراعتی و صنعتی و کار پر مشقت و مفید را انجام داده‌اند؟ این‌ها ست نمونه‌های روح محبت و برادری با سایر ملل جهان؟! مؤلف و مترجم و ناشر کتاب گنجینه تلمود که نماینده اندیشه و خوی یهود «یا صهیونیسم» است، به جای توجیه و تأویل تعالیم یهود، و مؤثرتر از آن همین است که در دنیای گسترده و به هم پیوسته کنونی چشم باز کنند و خود را تغییر دهند و توجیه و تأویل کنند تا ادعاهایشان با واقعیات جریان تاریخ راست درآید و دنیای دیگری در برابر خود بگشایند. (مؤلف)



«سَبِيلٌ»، که نکره منفی آمده، هرگونه راه تعهد و حقی را برآنان نفی می‌کند. «فِی الْأُمِّیِّینَ»، به جای «لِلْأُمِّیِّینَ» ظرف تعهدات و روابط حقوقی را می‌رساند: گویند که هیچ گونه راه تعهد و انجام آن در میان امیین و برای آنان علیه ما نیست. بر مبنای این اصل ساخته دینی و قومی، هر امانتی که امیین به آنان دهند و یا با نیرنگ و فریب از آنان بگیرند، گرچه دیناری باشد چه رسد به ثروت‌های فراوان و سرشار آن را حق برتری و اهل کتاب (پیشرفته) بودن خود می‌دانند و هرگونه راه حقوقی و قانونی را برای تأدیه آن امانات بسته می‌دارند و خود را ملزم به آن نمی‌دانند.

با این موضع گیری و حق ناشناسی توجیه یافته، برای برگرداندن حقوق و امانات به صاحبان اصلی آنان یک راه باز است: قیام مداوم علیه حق ناشناسی امانت بر: «إِلَّا مَا دُمْتُ عَلَيْهِ قَائِمًا»، مگر آنکه پیوسته بالای سرش بایستی. در برابر عدوانش قیام و مقاومت کنی: ای امی خوانده و از حق حیات بشری واپس زده شده! برای باز پس گرفتن حق امانت راهی جز این نداری: قیام مداوم و پردوام و پیوسته‌ای که در آن سستی نباشد و اغفال نشوی و فریب نخوری و واپس نگردی. چون او همین موضوع را که (به اصطلاح) اهل کتاب است و دیگران امی، منشأ هر حقی برای خود و نفی هر حقی برای تو ساخته و تو را زیر دست گردانیده است. او با اندیشه و خوی برتری هیچ گونه حق وجدانی و انسانی و قانونی برای تو نمی‌شناسد.^۱ او اگر دریا،

۱. یهودیان شرقی، پس از تحولات علمی و صنعتی غرب، با مسیحیت و نژاد سفید درآمیخت و پیوند یافت تا در ضمن این آمیختگی، نگهبان اندیشه برتری و حافظ و حامی خود باشد. در پرتو تجربیات این قرن، واقع بینان دریافته‌اند که اصول دموکراسی غربی و در پی آن اعلامیه‌ها و مجامع حقوقی ساخته آن، وسیله یا نیرنگی برای نگهداری و نگهبانی برتری نژادی و بهره‌کشی از دیگران «امیین» عقب مانده و در همین جهت است؛ از اندیشه‌ها و دریافته‌ها و تنظیمات حقوقی گرفته تا فلسفی و جامعه‌شناسی و زیست‌شناسی. اگر حق انسان بر انسان، طبیعی و فطری و یا الهی است، اعطای این حقوق چه مفهومی جز برتری ملتی و یا گروهی بردیگران دارد که می‌توانند این حقوق را بشناسند و بدهند و یا نشناسند و ندهند. این اندیشه بعضی از فلاسفه غرب



→ «نقل از هگل» است که می‌گویند: «روح خدا در بشر تکامل یافته و از نژادها و ملت‌ها برتر آمده تا در چهره انسان سفید پوست غربی نمودار شده است.» از نظر این گونه دانشمندان: روح خدا پس از تکامل و عروجی که قرن‌ها در روح و چهره ملت‌های شرقی و اسلامی یافت و آنان را به اوج بینش و علم رساند، ناگهان تنزل کرد و در روح و مغز ملت‌های جاهل و متوحش غرب، چون رنگ سفید دارند، ظهور کرد و تجلی یافت! بسیاری از دانشمندان زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی و روانکاوی غربی هم آگاهانه و ناآگاهانه از اثبات برتری و مزیت سفیدپوستان از رُق چشم غربی برکنار نمانده‌اند. مقایسه‌هایی که در کمیت و کیفیت ساختمان مغزی و عصبی و غرایز می‌کنند، بر مبنای همین اندیشه است، و همین گونه مسائل را با وسایل علمی و عملی و نمایشی و نگارشی از دبستان تا دانشگاه و محیط‌های اجتماعی در همه جا و در میان خود و دیگران تلقین می‌کنند. برای چه؟ برای نمایش و نفوذ شخصیت و قومیت برتر و غیر متعهد و کارفرما و بهره‌کش خود و از خود بیگانه و تهی و بی‌شخصیت ساختن و امی نگه داشتن دیگران، و نتیجه: بهره‌گرفتن و بردن امانات و استعدادها و سرمایه‌های انسانی و طبیعی و پایدار داشتن اندیشه و شعار «لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّاتِ سَبِيلٌ». همین تقلید کورکورانه «عقب‌ماندگان» از غرب، در قوانین و فرهنگ و لباس و ساختمان و مکتب‌های رنگارنگ و مستند کردن سُنن و آیین و عقیده خود، به امضای اندیشمندان و شرق‌شناسان از آنان، نمودار از خود بیگانه شدن و از شخصیت ملی و دینی و تاریخی خود تهی گشتن آنان و واقع شدن‌شان در حصار مرزبندی‌های بین‌المللی است که با همکاری صمیمانه مرزبانان زره‌پوش و خود به سر و چماق به دست داخلی حراست می‌گردد. همان کسان که چشم به اشارات مرزداران دارند و به زبان و خوی و کردار می‌گویند: (از تو به یک اشاره، از من به سر دودیدن، صداها سر پریدن و در طبق اخلاص نهادن). به هر حال، عقب‌رانندگان امانت برده باید شکر کنند... به آنچه برده و خورده و داده و نداده و نکرده و کرده همه شکر!! اگر دردی و درکی و شکوه‌ای باشد، آن مجامع عظیم حقوقی و بین‌المللی با منشورهایشان و سخنرانی‌های براق و قرارهای جذاب، [به آن‌ها می‌رسند]. چه سحر و افسونی! چه چشم و گوش بندی‌ای! و چه مکتب‌ها و لوحه‌های چشم‌گیر و مترقی‌ای: دموکرات، جمهوری خواه، سوسیال، کارگر، لیبرال، رادیکال! و توده‌های محروم و امانت برده و جوانان روشن شده و دردمند را چنان جذب می‌کند که اصل مطلب و مطلوب را که حق آزادی در سرنوشت و عهد و امانات است از یاد می‌برند و نمی‌فهمند که محتوای همه این مکتب‌های ساخته شده نگه‌داری مرزها و برترها و برتری‌هاست، و برای آنان دام‌های دیگری است که در هر گوشه از دنیای محرومین برای چشمان باز مشهود است. مگر ماجرای فلسطین را نمی‌بینند؟ مگر نکهبانان و وارثان همین مکتب‌ها موجب آوارگی و کشتار میلیون‌ها مردم آن سرزمین نشدند؟ فرانسه مهد تمدن و آزادی و دموکراسی غربی و اعلام‌کننده و طرف‌دار حقوق بشر، بر سر مردم الجزایر چه نیاورد؟ (یادداشت‌های عمار اوزگان رهبر الجزایری در کتاب افضل الجهاد خواندنی است بخصوص از



فضا و ذره را می شکافد و به آسمان می رود و بر روی ماه فرود می آید برای خدمت به تو و نوع تو نیست، فقط برای نمایش و حفظ برتری خود و عقب ماندگی تو نیست. تنظیم و تدوین حقوق و اجتماعات حقوقی او هم برای همین است. پس هر راهی برای واپس گرفتن حق و امانت را بر تو بسته است تا آنجا که بسیاری از حق بردگان فریب خورده و خود باختۀ تو هم هر گونه باج برتری به او می دهند و سرمایه ها و امانات خلق را به رایگان به او تقدیم می دارند، راه و چارۀ تو همین است که قدرت روحی و استعدادی خود را بازیابی و از قعود به قیام گرای و بالای سرش او را بپایی: **إِلَّا مَا دُمْتُ عَلَيْهِ قَائِمًا**. آن ها که سرشت ذاتی خود را با استناد به کتاب و مکتب برتر از دیگران می دانند، دروغی ساخته و آن را عالمًا به خدا می بندند: **«وَقَالُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»**. دروغی در تکوین و تشریع به خداوندی که به همه ملل استعداد کمال بخشیده است و به کتاب و شریعت هدایت کرده است. دروغی در نفی تعهد و حق از قوم و ملتی و ثبوت آن ها بر دیگران. چون نفی سبیل، قراردادی نیست، پس بواسطه یابی واسطه به خدا نسبت می دهند و می دانند که دروغ می گویند: **«وَهُمْ يَعْلَمُونَ»**.

«بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ». بلی، به معنای «لکن» نفی است: نفی سبیل و اثبات آن به مقیاس عهدی که تعهد شده است. **«أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ»**، به

→ صفحه ۲۷۱ تا ۴۸۰ درباره نژادپرستی و چگونگی رفتار اهانت بار فرانسویان با زن و مرد الجزایری و حمایت از حیوان و نفی حق انسان و صدها نمونه دیگر که در افریقا و آسیا و جنوب امریکا برای همه مشهود است). به حرکت در آمدن مجامع حقوقی و استناد به منشورات و مصوبات حقوقی بشر را آن گاه می توان احساس کرد که مرزداران برتری جوی شاخ به شاخ می شوند. حاصل سال ها تجربه و توسل و امید حق بردگان عقب نگه داشته شده «امیین» برای باز پس گرفتن امانات و حقوق غصب شده خود همان است که قرآن قرن ها پیش اعلام کرده است: **«لَا يُؤْذِهِ إِلَيْكَ الْأَمَانَةُ (نفرموده است) مَا كُنْتُ عَلَيْهِ قَائِمًا...»**. قیام مداوم و هشیارانه که نه توقف باشد و نه به دام دیگر افتادن و نه تسلیم شدن و نه فریب خوردن. (مؤلف)



جای «مَنْ أَدَّى أَمَانَتَهُ» اشعار به وفای کامل و با همه شرایط دارد. ممکن است ضمیر عهده راجع به «الله» باشد که چون خدا عهد را تبیین و تشریح کرده هر عهده‌ی عهد خدا است. اگر راجع به «مَنْ» باشد، مقصود تعهد خاص فرد فرد است که مبنای همه عهد و روابط جمعی است. «وَ اتَّقَى»، عطف به فعل شرطی «مَنْ أَوْفَى» و بیان انگیزه و منشأ وفای به عهد است، «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»، جواب شرط است. و آمدن اسم ظاهر «الْمُتَّقِينَ»، به جای «يُحِبُّهُ» هم تعمیم و هم بیان کبری و تعلیل است: هر که به عهد خدا یا خود، وفا کند و پروا گیرد از متقین است و خدا متقین را دوست می‌دارد. وفای به عهد، اگر از تقوا ریشه گیرد، ثبات و دوام و کمال می‌یابد و جالب محبت خدا می‌گردد. اگر از منشأ عادات و سنن و یا برای کسب اعتبار باشد، هر چه هم در تحکیم روابط اجتماعی نیک و مؤثر آید، چون فاقد شناخت و هماهنگی روحی است، موجب کمال شخصی و حرکت و جاذب محبت خدا نمی‌شود. چون تقوا، به معنای شناخت و اراده ایمانی و تنظیم خلق و عمل، رابطه و پیوند خدا با خلق و گسترش دهنده مسئولیت‌ها و تعهدات است و این برتری روحی و خلقی، امتیازات قومی و نژادی و کتابی و حقوقی و هرگونه طغیان را از میان برمی‌دارد: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ﴾^۱ نه اهل کتاب و یا منسوب به آیین و قوم و طبقه بودن.

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». «يَشْتَرُونَ»، که در این گونه موارد (پیش از این بیان شده)^۲ به جای «يَبِيعُونَ» آمده گویا اشعار به این واقعیت دارد که این فروشندگان سوداگر در بازار دنیا همچون مشتری در پی به دست آوردن ثمن ناچیزی در مقابل فروش «عهد الله» هستند.

۱. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پروا دارترین شماست. الحجرات (۴۹)، ۱۳.

۲. ن. که به مجموعه آثار، ج ۲، ص ۱۳۷.



«عهدالله»، که مفرد و مضاف آمده باید اصل مسئولیت و تعهد وجدانی و خدایی باشد که در شرایع الهی بسط و تفریع یافته است. «ایمان» جمع «یمین» (دست راست)، اشاره به تعهد و الزامی است که با تماس و فشردن دست‌های راست دو طرف انجام می‌شده است. «عهدالله و ایمانهم»، تفصیلی از «بعده» آیه قبل است: چون برگشت عهد فطری و خدایی و تشریعی و قرارها و پیمان‌ها، به تحکیم اراده و ساختن شخصیت و پیوستگی اجتماع و پایه‌های کمال و مسیر محبت و جاذبه خداست که سرمایه پرسود و اصيل و بهره‌آور انسان مترقی و در طریق تکامل است، شِراء و مبادله آن به کالاهای شهوات و لذات ناپایدار و پست هرچه باشد، زیان و هرچه به دست آورده شود ثمن ناچیز و اندک «ثَمَنًا قَلِيلًا» و جامد و متلاشی و زائل است و سازندگی و افزایشندگی ندارد: «لَا خَلَقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ».

اگر معنای «فِي الْآخِرَةِ» مرادف با معنای «يَوْمَ الْقِيَامَةِ» باشد، باید یکی از این دو ظرف برای هر سه متعلق ذکر می‌شد: «لَا خَلَقَ لَهُمْ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ فِي الْآخِرَةِ يَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» پس همینکه دو ظرف جدا آمده باید دو ظرف و دو عالم باشند: «فِي الْآخِرَةِ»، عالم دیگر و برتر از عالم نزدیک و پست (دنیا) و ظرف جواذب مادی و حسی و جسمانی که در مسیر کمال و به سوی «يَوْمَ الْقِيَامَةِ» است. و «يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، روز باز شدن آفاق حیات و آفرینش و نهایت قیام استعدادها و مکتسبات است؛ اگر در آن روز، خدا با انسان‌هایی که ندای وجدان مسئول و متعهد را شنیده‌اند و فرمان‌های آن را انجام داده‌اند، به وضوح سخن می‌گوید و امواج اشارات و الهامات خدا در گوش هوش آنان منعکس می‌شود. این‌ها مورد نظر و رحمت و در مسیر کمال‌اند تا روز قیامت، که همه چیز کامل و مشخص می‌گردد. اینان همان کسانی هستند که عهدهای خود و خدا و خلق را به متاع پست و اندک دنیا فروختند



﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾^۱ و از انحراف و سقوط اتقا و ارتقا یافتند و در معرض جاذبه حب خدا قرار گرفتند:

«بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ». مفاصل و نمودارهای جاذبه و حب خدا همان درجات قرب و کمال است که با تعبیر نفی و سلب در این آیه تبیین شده است: إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا «أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». این‌ها مراتب نزول و سقوط در مقابل درجات صعود انسان است: همین که عهد و ایمان را به متاع تبدیل کردند از حوزه محبت خدا دور می‌شوند: «اولئك» و استعدادها و اعمال‌شان خشک و بی‌بازتاب می‌گردد: «لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ»، و از عالی‌ترین مقام کمال و قرب که مورد نظر و حب خدا و از دریافت سخن و ندای او شدن است بس دور و از ترکیه (پاک کردن و برآمدن) یک سر محروم می‌گردند: «لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ» و همین است عذاب دردناک و ملازم با آن‌ها: «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

مگر عذاب و درد جز عدم تعادل و تجزیه و ناهماهنگی و تضاد قوا و دستگاه و نسوج حیاتی است؟ انسان جويا و پویای کمال و بهره‌مندی از حیات برتر، چون عهد و ایمان را که پله‌های ارتقا است، با ثمن جاذبه‌های دنیا سست و بی‌پایه و خود را از خود و از دیگران بیگانه ساخت، از بهره‌های افزاینده آخرت بی‌بهره شود و گوش و جدانش از دریافت کلام خدا و ناله‌های خلق بازماند و نظر رحمت و لطف خدا از او باز می‌گردد. این دوری و درماندگی و عذاب، مخصوص عهد فروشان و پوشندگان حق و آیات و کتاب آمده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ...﴾^۲ چه، دیگر گناهان بزرگ، همه ناشی از عهد شکنی و کتمان حق است.

۱. بگو بر خورداری [از این] دنیا اندک است. نساء (۴)، ۷۷.

۲. کسانی که آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده پنهان می‌دارند. بقره (۲)، ۱۷۴.



«وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ».

«إِنَّ...» ارائه گروه جدا و خاصی «فَرِيق» از اهل کتاب را، تأکید می‌کند که در انحراف و دگرگون کردن کلمات و مطالب کتاب و مسخ آیین خدا، ماهر و کاردان‌اند و خطرشان در گمراهی خلق بیش از گروه وسوسه‌گراست و با دوطایفه، «قَالَ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» و بیش از امتیاز جویان نامتعهد در برابر امین و فروشنندگان عهد و ایمان‌اند: «...ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ... إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَآيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا...» اینان چهره حقیقی و نقش اصلی کتاب خدا را محو و مسخ و یک سره دگرگون می‌کنند: «يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ»: آن چنان با اندیشه سحرانۀ خود زبان‌شان را با پوشش کتاب می‌پیچانند و برمی‌گردانند و مطالب و مصرّحات کتاب را در مسیر هواها و خواست‌های دنیایی خود و امتیازات طبقه ممتاز و یا اوهام عامیان، می‌برند که هر شنونده و مخاطب غافل آن‌ها را از کتاب می‌پندارد: «لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ». برای آنکه ساخته‌های ذهنی خود را با استناد به کتاب به شما مسلمانان یا توده مردم مقلد تحمیل کنند و در وادی تحجّر تخیلات و غرورها و اوهام ذهنی رهایشان کنند، زبان کلام و قلم خود را با بانگ و آهنگ کتاب به پیچ و تاب می‌کشانند و لغات و کلمات را حذف و تغییر و یا اِضممار و تأویل می‌دهند.

ضمیر مفعول «لِتَحْسَبُوهُ» راجع به مفهوم «يَلُؤُونَ...» و محصول آن است: تا گمان کنید که آنچه ساخته و در پیچ و تاب کلمات و تأویلات درآورده‌اند از متن کتاب و مستند به آن است. یا ضمیر مفعول راجع باشد «بِالْكِتَابِ»: کتاب ساخته و منحرف شده با پیچ و تاب زبان و بیان آن فرقه حرفه‌ای. و شاید «بِالْكِتَابِ»، به معنای مصدري کتابت باشد و ضمیر راجع به حاصل از کتابت: تا گمان کنید که آن کتاب تحریف شده و یا آنچه با زبان و بیان پیچیده خود نوشته‌اند از همان کتاب خدا و



وحی گرفته شده است. به هر صورت، «الکتاب» دوم و سوم، همان اصول مکتوبه پیش از تحریف واحکام اولیه روشن و صریح و تکرار «الکتاب»: «لِتَحْسِبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ»، تأکید و تثبیت سندیت و اصول همان کتاب و اصول اولیه است، و شاید که «ما هُوَ»، عطف و وصف باشد: تا آنکه آن را از کتاب و آنچه از کتاب است به حساب آرید.

این فرقه منحرف آنچه را با پیچ و تاب زبان خود می سازند، از جانب خدا و وحی او و ضمناً خود را پیغمبری دیگر می نمایند: «وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»، با آنکه آنچه ساخته و بافته اند نه از کتاب خدا و نه از جانب اوست: «وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»، مگر می شود که مفاهیم و بافته های برتری جویی و امتیازات قومی و غلوها و غرورها و تجویز ستم و گناه از جانب خدایی باشد که کتاب و رسولان اش را برای تبیین حق و برقراری قسط و همبستگی و توحید فکری و اجتماعی و گشودن راه های کمال انسانی فرستاده است؟! تکرار «اللّه» و تصریح به آن به جای اِضمار مانند «الکتاب» تأکید نفی و شاید دوگونگی «اللّه» و کتاب است:

خدایی که آنان تصویر می کنند و گفته ها و نوشته های پیچیده و انحرافی خود را از جانب او می نمایند، خدای محکوم تخیلات قومی و طبقه ای، و کتابی که می نمایند بر طبق همین او هام پستی آور است. خدایی که این کتاب ساخته از او نفی شده برتر و منزّه از وهم و خیال و تحدید است و کتابش هم بر طبق صفاتش نازل شده تا مردم را بالا برد و به کمال اتصاف به صفات خالق سازد و از سقوط و توقف باز دارد و از شرایط و جواذب اندیشه ها و روابط بسته جاهلیت برهاند و در قالب اصول عقلی و حکمی کتابش در آورد. آیین خدا که در کتاب خدا تنزل یافته باید همراه و ملازم با توجیه و تفسیر و تطبیق پیامبران و امامان به حق و فوق محیط، باشد تا از تحریف و جمود و تأثر از محیط جاهلیت و برگشت به آن مصون بماند و سازنده و پیش برنده و متحول باشد و به سرچشمه جوشش استعدادها و خیرات



برساند.^۱

پس همین که این گونه پیشوایی و رهبری الهی (امامت) از کتاب جدا شد و از اجتماع کتابی برکنار ماند، ریشه‌ها و سنن و شرایط ریشه‌دار جاهلیت و خصلت‌ها و انگیزه‌های آن، سر می‌زند و رشد می‌کند و جذب می‌سازد و در این میان، فرقه‌ای در چهره متخصصین علم کتاب و شناسای اصول و روابط اجتماع در حال توقف یا ارتجاع پدید می‌آید که ترکیبات و آهنگ را می‌پیچانند و برمی‌گردانند و دگرگون می‌کنند که گاه از دین خدا، ضد دین می‌سازند؛ از توحید، شرک؛ از حرکت، ارتجاع؛ از کمال، نقص؛ از عزّت، ذلّت؛ از قسط، ظلم و امتیاز؛ از مسئولیت، بی‌تفاوتی و از ثواب، گناه: «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤْنَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ...».

کتاب موسی که معرف خدای جهان و امام و رحمت برای انسان و ره‌گشای به سوی خیر و حق بود و بنی اسرائیل شرک زده و محکوم و زبون را به نعمت‌های نبوت و فضائل گذشته‌شان یادآوری می‌کرد تا شاید غبار شرک و ذلّت و محکومیت را از چهره خود بزدایند و مسئولیتی را که برای نجات دیگران دارند بشناسند، با تحریف و پیچاندن زبان مفسرین دنیا پرست، به گونه نقاب قومی و معرف خدای اسرائیل و خشمگین بردیگران و تجویز هرگونه ظلم و حق بری و تجاوز براغیار درآمد و به نوشته‌های تلمود ساخته این فرقه و آن گاه قرارهای حکمای یهود (پروتکل‌ها) تبدیل شد. تعالیم مسیح که معرف او و رسالتش بود و کلمات و مجازهایی چون «روح الله» و «ابن الله» هم اگر در آن تعالیم آمده برای تعظیم مقامش و تبرئه او و مادرش از اتهامات یهود بوده است و همین که جذب محیط‌های شرک‌زا و گروه‌بندی خدایان روم و یونان گردید، با پیچ و تاب نویسندگان اناجیل، عیسی بن مریم به مقام خدایی و اُقنوم ثالث درآمد و جانشینان و نمایندگان‌ش دارای

۱. حدیث مستند و مشهور: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»

بیان رسایی از لزوم رهبری الهی و ملازمت آن با کتاب است. (مؤلف)



اختیار مطلق در شستشوی گناهان و آمرزش هرگناهکار و جنایت پیشه شدند. قرآن که آیات بیناتش رسالت را به کمال رساند و مسیر نهایی جهان و انسان را تعیین کرد و چهره رسالت و نبوت پیامبران گذشته را از یافته‌های انحرافی و از غبارهای متراکم جاهلیت، نمایان ساخت، گرچه متن کلمات و لغات و ترکیب و آهنگ اعجازی آیات ابدیش از تحریف و پیچش زبان‌ها مصون ماند، باز با گذشت زمان و برکناری امامان و هادیان الهی، چنان پیچ و خم تارهای تأویلات و تحریفات و توجیهات و تطبیق‌ها و روایات بررسی نشده غلات و اسرائیلیات و جواذب اندیشه‌ها و تأثیرات محیط و ریشه‌های جاهلیت، آن را فرا گرفت و تشعشع هدایت را فرو نشاند که از درون قلب‌ها به پیچ و خم مخارج زبان و بافته‌ها و نوشته‌ها و از متن اجتماع به اوراد گورستان‌ها و از علاج دردهای بی‌درمان روانی و اخلاقی و اجتماعی به علاج دردسر و... تنزل یافت و هراندیشمند و خواهان تدبری پیش از آنکه به اصل و متن آن برسد باید از پرده‌های اقوال و روایات ضد و نقیض بگذرد و در آخر هم بهره‌ای از هدایت و شفای آن نیابد. گروهی، آگاهانه و ماهرانه گونه اصلی کتاب را دگرگون می‌کنند و با پیچش و تحریف به خدا دروغ می‌بندند: «وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ». گروهی ناآگاهانه و با ساده دلی سخن‌ها و بافته‌های آنان را بازگو و توجیه می‌کنند.

«مَا كَانَ لِإِبْرَاهِيمَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِّي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ. وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا، أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ؟»

«ما کان لِإِبْرَاهیم...» بیش از نفی وقوع، نفی امکان خبر: «ثُمَّ يَقُولُ...» است که به فعل ماضی و لام الصاق یا استحقاق مؤکد شده است. «أَنْ يُؤْتِيَهُ...» وصف مداوم «لِإِبْرَاهیم»، مانند: «ما کان لی أَنْ أقول ذالک...»، ما کان لِْمُؤْمِنِ أَنْ یقتل مؤمنًا: نشود و امکان



ندارد مر بشری را و نجسبد به بشری که خدا به او کتاب (اصول احکام و قوانین ثابت) و تشخیص مسئولیت‌ها، و حکمت و خبرداری و آگاهی پیوسته بدهد، آن گاه به مردم بگوید که بندگان من باشید و خدا را از مقام معبودیت برکنار دارید و تنزل دهید: «كُونُوا عِبَادًا لِّي مِن دُونِ اللَّهِ».

تعلیق «مِن دُونِ اللَّهِ»، می‌رساند که هرگونه خضوع عابدانه‌ای برای غیر خدا، روی گردانی و حجاب معبود به حق و گرایش از آن است به سوی غیر. این گونه آدمی که از عناصر جهان ماده تکوین یافته و در پوست و چهره بشری پدید آمده است و با شناخت معبود و کمال مطلق و خضوع و تسلیم و عبادت او به مقامی رسیده که خدا به وی کتاب و حکمت و نبوت داده تا دیگران را بیاموزد و از بند عبودیت‌ها رها سازد و راه کمال و عبودیت کمال مطلق را بنمایاند، آیا امکان دارد که مردم را به عبادت خود بخواند و راهزن و حجاب حق شود؟ مگر می‌شود که کسی این چنین زمینه طغیان داشته باشد و خدا تا این حد او را تعالی بخشد و سپس او را به حال خود واگذارد تا برخدا طغیان کند و خلق را به بند بندگی خود کشد؟ این بشر فرومایه نادان و ناآگاه و خودبین است که بندگان خدا را به بندگی خود، یا خود با خدا، می‌خواند. آن که کتاب و حکمت و آگاهی دارد و از حجاب‌ها و سایه‌ها و نسبت‌ها گذشته است و خود را در برابر عظمت و قدرت و علم مطلق از یاد برده و مأمور و مقهور آن گردیده است: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ...»^۱، خود حجاب و سد کمال دیگران نمی‌شود و منش و سرشت و منطقش رهانیدن و به کمال رسانیدن و برتر آوردن دیگران است:

«وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ...» عطف استدراکی به «مَا كَانَ لِشَيْءٍ...» و به تقدیر فعل معطوف، متضمن تعمیم بلیغ است: بلکه قول و فعل و دعوت او این است که ربّانی

۱. و فرمان نیافته بودند جز این که خدا را بپرستند و در حالی که به توحید گراییده‌اند دین [خود] را برای او خالص گردانند. بیته (۹۸)، ۵.



(تسلیم و عابد ربّ و مربّی خلق و راه گشای به کمال ربوبی) باشید: «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ»، ربانی شدن در زمینه علم و با تلبّس به علم و تعلیم و درس است:

«بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ»، که بای «بِمَا كُنْتُمْ» سبب و یا تلبس و تکرار «بِمَا كُنْتُمْ» سببیت هریک از دو فعل «تُعَلِّمُونَ» و «تَدْرُسُونَ» را می‌رساند. ظاهر فعل‌های ماضی و خطاب‌های «كُنْتُمْ» متوجه کسانی است که پیش از امر «كُونُوا رَبَّانِيِّينَ» عالم به کتاب بودند و یا آن را تعلیم می‌دادند (به تخفیف و یا تشدید لام تُعَلِّمُونَ) و در مسایل آیین و نبوت بررسی و درسی داشتند. درس: بررسی و برکنار نمودن ظواهر است تا اصول و ریشه‌های اصلی دریافت شود. مندرس شدن لباس یا ساختمان: پاره پاره شدن و فرو ریختن آن‌ها و نمایان شدن تار و پود و پایه‌هاست. بنابراین، بیان کلی «مَا كَانَ لِبَشَرٍ»، ناظر به حضرت مسیح، «لِلنَّاسِ» و اوامر و خطاب‌ها، ناظر به علما و دانشمندان یهود است که دعوت مسیح متوجه آنان بوده سپس بعضی از ایشان به آیین مسیح درآمدند و او را به مقام الوهیت بالا بردند و دیگران را به عبادتش خواندند. و نیز این آیه می‌تواند بیان کلی و جامع و بلیغی باشد از مراحل دعوت و روش همه کسانی که کتاب و حکم و نبوت به آنان داده شده است:

این گونه بشر گزیده نمی‌تواند هیچ کسی را به بندگی خود بخواند: «أَنْ يَقُولَ كُونُوا عِبَادًا لِّي». او کسانی را به مقام دریافت علمی و تحقیقی آیین خدا می‌رساند و آنان را مسئول می‌گرداند تا مربیان و راه گشایان کمال خلق باشند: «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ...» آنان که دیگران را به کفر در عبادت والوهیت می‌خوانند، خود در اوهام کفر گرفتارند: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ... لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...﴾^۱، ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ...﴾^۲، ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ

۱. به راستی کافر شده اند کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است... کسانی که [به تثلیث قائل شده و]

گفتند خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است به راستی کافر شده اند... مائده (۵)، ۷۲ و ۷۳.

۲. و یهود گفتند دست خدا بسته است... مائده (۵)، ۶۴.



عَزَّيْرُ ابْنِ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ...^۱ این‌ها چون ربانی نیستند یا به اصول کتاب نادان‌اند و آن را با بحث و بررسی در نیافته‌اند یا دچار هواها و تخیلات شرک‌زا و تأثیر مواریث جاهلیت‌اند، در توجیه کتاب، بیان و زبان خود را بر همان محورها می‌گردانند: «وَإِنَّ مِنْهُمْ فَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ...» از توحید خالص، شرک متنوع و از عبودیت خدا، عبودیت خلق و از ربوبیت ربّ، ارباب متعدد می‌سازند، بآنکه بشرهای دارای کتاب و حکمت و نبوت، علاوه برآنکه به عبادت خود نمی‌خوانند، می‌خواهند تا دیگران ربانی شوند نه ارباب یاب، اربابی از پیامبران و فرشتگان چه رسد به دیگران:

«وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّنَ أَرْبَابًا». عطف به «ثُمَّ يَقُول»، به تقدیر نفی: چنین بشری نه می‌گوید بندگان من باشید و نه شما را امر می‌کند که فرشتگان و پیامبران را به اربابی بگیرید. عطف «وَلَا يَأْمُرُكُمْ» و تعبیر «عِبَادًا، أَرْبَابًا»، دو مرتبه و دو صورت از شرک را می‌رساند که پیغمبران هر دو را نفی می‌کنند که نه عابد جز خدا باشند و نه محکوم و مربوب اربابی. چون اتخاذ ارباب مانند عبادت جز خدا، بستن روزنه نور و وزش حیات و خفتن در تاریکی و وحشت از اوهام و تسلیم به اشباح است: «کفر». «طالقانی و زمانه ما»

«أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»؟ استفهام اعجابی و انکاری است. مگر می‌شود که بشری به چنان مقامی رسد و سپس با دعوت به عبادت خود و اتخاذ ارباب، شما را به کفر فرو برد با آنکه شما خود به رهبری فطرت و رهبران الهی مسلم هستید؟ یهود و مسیحی و عرب تابع آیین ابراهیم بودند که آیینش اسلام بود و پیغمبران دیگر دعوت‌شان بر همین اصل و آیین فطرت استوار بود تا اوهام را بزدايند و توحید و تسلیم را کامل و مبرهن کنند.



وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾

{۸۱} آن گاه که خدا پیمان استوار پیمبران را برگرفت: همین که آوردم شما را کتابی و حکمتی سپس بیاید شما را رسولی که تصدیق کننده باشد مرا آنچه را با شماست، بی چون به وی ایمان آرید و یاریش دهید. گفت آیا اقرار کردید و پیمان محکم مرا به این ها برگرفتید؟ گفتند: اقرار کردیم. گفت پس گواه باشید و من هم با شما از گواهانم.

فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٨٢﴾ أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

{۸۲} پس هر که از آن پس روی گرداند آن کسان همان فاسقان اند.

{۸۳} پس، آیا آیینی جز آیین خدا را می جویند؟ با آنکه برای او، هر که در آسمان ها و زمین است، خواه ناخواه، تسلیم شده و به سوی او بازگردانده می شوند.

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٨٤﴾

{۸۴} بگو گراییدیم به خدا و بدانچه فرو فرستاده شده بر ما و آنچه فرو فرستاده شده بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و آنچه داده شده به موسی و عیسی و دیگر پیمبران از جانب پروردگارشان، جدایی نمی اندازیم میان هر یک از آنان و ما برای او تسلیمیم.

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٨٥﴾

{۸۵} و آن که بجوید جز اسلام آیینی را هرگز از او پذیرفته نشود و اوست در آخرت از سرمایه باختگان.



- ۸۶} چگونه هدایت کند خدا گروهی را که کافر شدند پس از ایمان‌شان و گواهی دادند بدان که آن رسول حق است و روشنگری‌ها برای‌شان آمد و خدا هدایت نمی‌کند گروه ستمکار را.
- ۸۷} پاداش آنان همین است که برایشان است لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همگی.
- ۸۸} جاودانند در آن، سبک نشود از آنان عذاب و نه آنان مورد نظر قرار گیرند.
- ۸۹} مگر آنان که توبه کردند پس از آن و به اصلاح دست زدند پس براستی خدا بس آمرزنده و مهربان است.
- ۹۰} براستی آنان که کافر شدند بعد از ایمان‌شان سپس افزایش یافتند از جهت کفر، هرگز توبه‌شان پذیرفته نشود، و همین کسان گمراهان‌اند.
- ۹۱} بی‌گمان کسانی که کافر شدند و مردند درحالی که کافر بودند، هیچگاه پذیرفته نشود از هیچ یک از آنان به اندازه پُری زمین از طلا هر چند باز خرید کند خود را به آن. برای همین کسان عذابی بس دردناک است و هیچ یابوری برایشان نیست.
- ۹۲} هرگز به مقام نیکی نمی‌رسید مگر آنکه از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید و هر چه که انفاق کنید پس براستی خدا بدان بسی دانااست.
- كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٦﴾
- أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿٨٧﴾
- خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٨﴾
- إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٨٩﴾
- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴿٩٠﴾
- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٩١﴾
- لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٩٢﴾

شرح لغات:

مِثَاق: پیمان محکم، تضمین شده. از «وِثَق» (فعل ماضی): محکم گردید، ثبات یافت، استوار شد. «وِثَاق»: کمر بند، بند محکم.

إِصْر: ریسمان، بار بند، کشی پالان، میخ چادر، به معنای مصدري: بستن و محکم کردن.

مِلاً: (به کسر میم و سکون لام): پری، آکندگی. به معنای مصدري: پر کردن ظرف (به فتح میم و لام): چشم گیر، چشم پرکن، اشراف، بزرگان.

يَبْغُونَ: مضارع از «بَغَى»: جستجو کردن، پی جویی کردن، از حق برگشتن. به معنای اسمی: ظلم، خیانت، تباهی، زنا.

«وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ... وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ».

«أخذ ميثاق»، اشاره به نوعی تضمین و یا گروگانی است که در معاملات و مبادلات جاری است، در مقابل «اخذ»، «اتیان» باید باشد و «اخذ» و «اتیان» آن گاه است که تعهد در میان دو طرف انجام یابد، پس اگر شخصی با خود تعهدی کند که نه اخذی در میان باشد و نه اتیانی، آن ميثاق شخصی و یک طرفه است. «أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ» به جای: «أَخَذَ اللَّهُ الْمِيثَاقَ مِنَ النَّبِيِّينَ» همین را می‌رساند که ميثاقی که پیامبران خود دارند به صورت اخذ و اتیان درآمده است. مانند: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ...﴾^۱ که از متصفین به نبوت باميثاق مضاف به آنان آمده است: «مِيثَاقَهُمْ». چون نبوت آگاهی خاصی است که در شعاع نسبی آن تعهد و مسئولیت می‌آید، و همین که تعهد از شعاع محیط و زمان آن نبوت برتر آمد و

۱. و [یادکن] هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح... احزاب (۳۳)، ۷.



وسعت یافت باید اخذ و اتیانی دربرداشته باشد: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ». اخذ میثاق نبوت از انبیاء درمقابل اتیان کتاب و حکمت آمده که چگونگی آن میثاق را می نمایاند، و مورد میثاق ایمان و یاری رسولی است که مصدق و مکمل نبوتی است فوق ابعاد زمان تاریخی محدود و نبوت نسبی. هیأت جمعی النبیین و معنای نبوت، پیوستگی و استمرار پدیدۀ نبوت را می رساند و هیأت نکره و افراد و معنای رسول، جهش و نموداری رسول و مطلق رسالت را در مسیر تکاملی نبوت ها: نبوت، بامیثاق کتاب و حکمت کامل می شود و زمینه ایمان و یاری رسالت مصدق را که تبیین و ابلاغ کامل اصول کتاب و حکمت و نظامات واحکام و تشکیل و تحقیق نبوات گذشته است به کمال می رساند. پیغمبران به رسول مصدق ایمان می آورند و با بشارت و باز کردن و بیان اصول کتاب و حکمت و آماده ساختن اندیشه و اذهان مستعد، رسالت رسول را یاری می دهند، رسول مصدق، نبوات را از انحراف ها و کجی ها می رهند و راست و مستقیم می نمایند. این ایمان و یاری و تصدیق پیغمبران که شخصیت های آگاه و دارای کتاب و حکمت اند و رسالت های مصدق، در عمق زمان عادی جریان دارد و ورای ظواهر متضاد تاریخ و محرک آن است و در یک خط مستقیم چنان به هم پیوسته است که گویا یک حادثه است و در یک زمان انجام می یابد، و گر نه ایمان پیغمبران گذشته به رسول آینده و یاری دادن به او یعنی چه؟ «لِتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَلْتَنْصُرْنَهُ». مگر به گفته برخی از مفسران مضافی مقدّر باشد: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ أُمَمِ النَّبِيِّينَ...» که خلاف ظاهر و فاقد قرینه است. ظاهر از اضافه «میثاق» به «النبیین» همین است که خداوند از پیغمبران (نه برای پیغمبران) میثاق گرفته است.

این میثاق با اتیان کتاب و حکمت یا درمقابل آن بود و همین ها پس از خبر ماضی «اذ اخذنا...» و در هنگام بستن میثاق مورد خطاب «لَمَا آتَيْتُكُم»، واقع شدند. چه به



فتح لام «لما» و برای تأکید و یا به کسر آن و برای تعلیل و «ما» مصدری و یا موصوله یا شرطیه باشد. چون ایتاء کتاب و حکمت هیچ گاه از جانب خدا به امت‌ها نبوده، آنچه هست تعلیم کتاب و حکمت است آن هم به امتی در دوره کامل ترین رسالت: «... وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...».

«ثُمَّ جَاءَكُمْ»، با دلالت به تأخر و پی آمد هر رسول یا رسول گزیده‌ای از نبوت‌ها، اشعار به مقدمه بودن نبوت‌ها برای پدیده رسالت یا رسالت خاص دارد؛ همین که امت‌ها بواسطه انبیاء آگاهی یابند و دارای کتاب و حکمتی گردند، در میثاق آنان وارد می‌شوند و برای ایمان و یاری به رسول، چه پیش از زمان و چه هنگام انجام رسالتش، مسئولیت دارند و باید یاریش دهند، چنانکه ریشه و ساق و برگ برای رسیدن میوه امدادگر است. کمال این میثاق به ثبت و اقرار و تحقق آن است تا در مسیر و قرار تاریخ واقع شود:

«قَالَ أَقَرَرْتُ؟» این استفهام تقریری همین حقیقت را می‌رساند که این میثاق باید بوسیله پیغمبران و پیروان آنان تحقق یابد و با عمل و کوشش آنان تثبیت گردد تا سر رشته آن را که سر رشته تاریخ و تحولات و تغییرات آن است، محکم به دست گیرند: «وَ أَخَذْتُكُمْ عَلَى ذَالِكُمْ إِصْرِي؟» عطف به «أَقَرَرْتُ» و استفهام تقریری دیگر. «ذَالِكُمْ»، اشاره به مجموع و اصل میثاق و ایمان و یاری رسول است. «إِصْر»، محکم بستن رشته یا رشته محکم یا میخکوب کردن سر رشته یا سر رشته میخکوب شده.

تمثیل میثاقی است که با اقرار ثبات یافته سر رشته آن به دست پیمبران محکم گرفته شده است و یک سر رشته را خدا گرفته: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ»، سر دیگر رشته این میثاق را پیغمبران: «وَ أَخَذْتُكُمْ عَلَى ذَالِكُمْ إِصْرِي»، تا تاریخ کند و بند محکومیت انسان به حکم طبیعت و غرائز و عادات طبیعی و علائق مادی، تاریخ حاکم بر سرنوشت و اختیار و سرعت گردد و این میثاق با همه آثار و نتایجش روی



آید و اعلام شود: «قَالَ فَاشْهَدُوا». «إشهاد»، اعلام و آشکار کردن امر پنهان است که با تعدی «عَلَيْهِ، لَهُ» به شخصی نسبت داده می شود. همین که آن بندهای طبیعی با این میثاق و تکامل باز شد و سرنوشت و سر رشته به اختیار انسان متعهد و مسئول درآمد، نظارت و معیت خاص خدا نیز وارد در اشهاد و اعلام و نمودارها می گردد: «وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» که قید «مَعَكُمْ» به جای «لَكُمْ» همین معیت همراه با نظارت را می رساند.

پیش از این مسیر تاریخ، انسان محکوم عوامل نیازهای طبیعی و غریزی و انگیزه ها و روابط اقتصادی ناشی از آن ها بود. پس از ظهور نبوات انسان های آگاه و میثاق های آن، اراده و نظارت خاص خدا وارد در تغییرات و جهش های تاریخی انسان گردید و آن را شکافت و شکفت و پیش برد و زمینه رسالت ها را فراهم کرد و آن ها را یاری داد و رسالت نبوات را تصدیق کرد و از کجی ها و انحراف هایی که در آن ها پدید آمده محو کرد: «مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ»، تا نبوات و رسالات وابسته به وحی به اوج و نقطه کمال رسید و بدان ختم گردید تا انسان های مؤمن و آگاه تعالیم اولی و وحی های آن را فراگیرند و نبوات با واسطه را گسترش دهند و مردم و جامعه را برای مراحل تحول و تکامل آماده کنند و در مفصل های تاریخی رسالت های انقلاب و سازندگی پدید آیند. در مسیر طولانی ظهور نبوت ها و رسالت ها و میثاق ها است که چهره متعهد های مسئول و یاری دهندگان به تکامل، و از طرف دیگر اعراض کنندگان از میثاق ها، آشکار و شناخته و مشخص می گردد:

«فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ». «فسق»: خروج و اعراض و بیرون جستن از حدود و مواثیق است، اشاره «اولئک» با ضمیر جمع، بیان همین نموداری و نمونه های فسق است نه بیان حصر، مانند: «اولئک هُمُ الْمُتَّقُونَ، اولئک هُمُ الْمُؤْمِنُونَ، اولئک هُمُ الظَّالِمُونَ...».



«أَفَعَيِّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْعُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ».

عطف و استفهام انکاری وارد بر فعل مقدّر برای تحریک اندیشه و تقریر دلیل است. اضافه دین به خدا از جهت مشیّت خداست: دینی که خدا خواسته و می خواهد. ضمیر جمع «يَبْعُونَ» به قرینۀ تفریع و روند آیات، راجع به نبیین و رسول است: آیا پس از تبیین روش پیمبران و میثاق آنان و پیروان شان، می شود که جز دین خدا را بجویند و جز آن مطلوب و مقصودی داشته باشند؟! همان پیغمبرانی که دارای کتاب و حکمت اند و تعلیم و دعوت شان همین کتاب و حکمت است تا همه ربّانی شوند و از آنان میثاق گرفته که رسالت را یاری دهند و به آن ایمان آرند، و رسول مصدق و مکمل دعوت و میثاق آنان است. پس همه این ها در طریق دین خدا و اقامۀ آن اند. «وَلَهُ أَسْلَمَ...» جواب دو استفهام متوالی و مقدّر است و بیانی کلی و ارائۀ روشن دین خداست: دین خدا چیست؟ همان که سراسر آفرینش و عناصر و نظامات آن پیرو و نمودار آن هستند. چگونه؟ همین که همه خواه ناخواه، تسلیم اند: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً...» فعل ماضی «أَسْلَمَ» تحقق تسلیم را می نمایاند. «مَنْ»، به جای «ما»، شعور تکوینی و یا مسیری و نهایت کمال را می رساند. ظرف «فِي السَّمَاوَاتِ»، نیروی درونی و نهادی را که محرک و منشأ تحولات و شکل دهنده و تنظیم کننده و پیش برنده است که در تغییرات ظواهر و نمودها نمایان می شود. «وَكْرْهاً»، به جای «أَوْ كْرْهاً» عطف و پیوستگی تسلیم طوعی و کرهی را در همه می نمایاند، نه تقسیم و دو دستگی را که قسمی «طَوْعاً» و قسم دیگر «كْرْهاً» تسلیم شده باشند: همه از آن رو که به سوی کمال می گرایند و میل تکوینی و طبیعی و غریزی در جهت اراده و عقلی دارند که از آن ناشی شده و تنزل یافته اند، «طَوْعاً»؛ و از جهت مقهور و محکوم نخستین اراده قاهر و قوانین ناشی از



آن «کرها»؛ و همین که در مسیر تکامل درآمدند یکسره «طوعاً». آیه ۱۱ فصلت که نخست با عطف تردیدی «أو» آمده، آغاز امر و حرکت، اطاعت شوقی و اختیاری و غیراختیاری را در مسیر حرکت می‌رساند و سپس اطاعت کامل: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۱. آن سان که مواد آلی و غذایی با قهر وارد و مجذوب بدن زنده می‌شوند و گزیده و تکامل یافته آن‌ها، مطیعانه به صورت اعضا و اعصاب و قوای حرکتی و حسی و عقلی درمی‌آیند، همین سان عناصر فشرده و هسته‌ای، دریند قوانین عمومی و خصوصی جهان بزرگ و تسلیم سلسله‌های زنجیری آن هستند و در همین سلسله پیوسته و با فعل و انفعال‌ها و ترکیب‌های متوالی و نیروهای محرک به صورت‌های کامل‌تر درمی‌آیند و همین که بر اثر تضادها و تصادم‌ها، ذره‌ای یا کره‌ای از مدار و مسیر تعیین شده و در برگیرنده‌اش خارج شود، باز در نظام و سلسله قوانین دیگری درمی‌آید و خواه ناخواه تسلیم منظومه دیگر و به صورت دیگری بارز می‌شود و قوانین جهانی که تجلی اراده خداست آن را در بر می‌گیرد و همه در مسیر تجلیات کمال حق مطلق پیش می‌روند: ﴿وَالِیْهِ یُرْجَعُونَ﴾.

اکنون با آخرین دید علمی و کشف دقیق، نمودها و اشکال و صورت‌های مادی در واقع نیروهای تمثّل یافته و متبلوری از قوانین مواج و متسلسل است که فقط بُعد مادی و محسوس آن‌ها به چشم عادی در می‌آید. با این دید پیشرفته علمی، اگر ماده و طبیعت ناشناخته و اوصاف و عوارض بسیط و محدود آن را منشأ این همه قوانین و نظامات مختلف و متنوع و متضاد کشف شده و نشده بدانیم، به دلیل آن است که به اندیشه‌های بسته و کوتاه مادی گذشته و ارتجاعی علمی برگشته و در میان آن‌ها

۱. سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن بخاری بود پس به آن و به زمین فرمود خواه یا ناخواه بیایید آن دو گفتند فرمان‌پذیر آمدیم. فصلت (۴۱)، ۱۱.



مانده ایم. «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» نمودارتر از هر تعریف و توصیفی در متن و درون اشیا و طبایع و خصایص آنها، تسلیم و محکومیت آنها به قوانین قاهر و فراگیرنده است. در اجزای بسیط و مرکب و در ذرات و کرات و روابط و جاذب و فعل و انفعالها و تشعشعها و ترکیبات آنها تا ترکیبها و صورت‌های عالی، و در هر جزء و عضوی از بدن انسان که محکوم هزارها قانون و فرمول کشف شده و نشده است همه «طوعاً و کرهاً» تسلیم آن قوانین و روابط خاص و عام هستند و در مسیر تکامل و بروز قوای روحی پیش می‌روند. طلوع عقل مختار و فطری و اندیشه آزاد در پی یافتن راه و روش و قوانینی است که قوا و جاذب را تسلیم آنها کند تا در جهات و ابعاد مختلف مسیر توحید و تکامل عمومی و انسانی پیش برد. ناتوانی و نارسایی اندیشه و عقل فطری در برابر انگیزه‌ها و جاذب نفسانی و تأثیرات حواس و محیط متضاد با تکامل، جهت اندیشه را از کشف و تسلیم به قوانین متعالی و هماهنگی با طبایع اشیاء و نظام آفرینش باز و جدا می‌دارد. یا باید حرکت طولانی تسلیمی و تکاملی متوقف گردد که توقف ملازم بازگشت و دچار شدن به تضادها و جاذب بی‌پایان و راهنمای مختلف و حیرت انگیز و وحشت‌آور و سقوط و فرو ریختن انسان و به هدف نرسیدن همه قوا و تلاش‌های هستی است. ادامه حرکتی که از طبیعت و متن اشیاء آغاز شده تا به غریزه و عقل فطری رسیده است و از آن‌ها عبور کرده، باید با عقل آگاه و آزاد و نیرومند و دارای میثاق و دریابنده کتاب و حکمت و رسالت باشد. چنین عقل و اندیشه‌ای است که راز جهان و الهامات وحی‌های پی در پی و اصول احکام و قوانین تسلیم‌کننده و پیش‌برنده آن را درمی‌یابد و با تنزیل و تنظیم آن‌ها، انسان و مجتمع را هماهنگ آفرینش و تسلیم آفریدگار می‌کند: «مَا كَانَ لِإِبْرَاهِيمَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ... وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ...» این آیین خدا و پیغمبران و بازگشای رجوع به کمال و حق



است: «أَفَعَيِّرَ دِينَ اللَّهِ يَعْذَرُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ؟»، «وَأِلَيْهِ يُرْجَعُونَ؟» و همین نوای کاروان پیمبران و پیروان آنان در میان گمراهی ها و تاریکی هاست.

«قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ».

«قُلْ...» امر اعلامی به رسول ﷺ است، جمع «آمنا»، بیان پیوستگی و هماهنگی همه مؤمنان با شخص و آهنگ رسول است. تکرار جمله فعلی «ما أنزل»، إشعار به دو گونه از «ما أنزل» دارد که «ما أنزل عَلَيْنَا»، گونه بسط و کمال «ما أنزلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ...» و این «ما أنزلَ» واپسین، پیوسته به آن «ما أنزلَ» نخستین و همه، اصول مجمل و مفصل کتاب و حکمت است که ابهام «ما» اشاره به آن دارد و تا سطح اذهان بشری نزول یافته است. «عَلَيْنَا.. وَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ...» إشعاری به تسلیم قهری به «ما أنزلَ» و هماهنگی با «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا» دارد. در آیه ۱۳۶ بقره، چون مخاطب امت و در مقام امتنان است با حرف «الی» آمده: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ...».

تقدیم «ما أنزلَ عَلَيْنَا» بر «ما أنزلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ...» إشعار به استناد دارد: زیرا دلیل روشنگر ما به آنچه برگزشتگان نازل شده همین «ما أنزلَ عَلَيْنَا» آن هم با فاصله زمان ها و ابهام ها و تحریف ها ست. اسباط، سبط های یعقوب (اسرائیل) چون داوود و سلیمان و دیگر پیمبران اند. تغییر فعل «ما أنزلَ» به «ما أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ»، پیش از نزول وحی و کتاب و حکمت، تحقق و دریافت آن ها و رسالت این پیغمبران را می رساند. عطف «وَالنَّبِيُّونَ»، تعمیم نبوت و رسالت را در نسل ها و زمان ها و مکان های دیگر، «مِنْ رَبِّهِمْ» عنایت و گزینش پروردگار برای پرورش،



«لَا تَفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ»، ایمان به هماهنگی و پیوستگی دعوت و رسالت همه پیمبران و رسل را، «وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»، حد کمال ایمان به خدا و «مَا أُنزِلَ» و «مَا أُوتِيَ» را؛ چون ایمان حرکت و تحول و گرایش است و اسلام به مفهوم حقیقی، رهایی کامل از هر جاذبه و تسلیم و هماهنگی با رسل، پیمبران، و جهان است.

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ».

عطف به «قُلْ آمَنَّا»، یا اعلام نتیجه این آیات است؛ لغت و هیأت «يَتَّبِعِ»، جویایی و گزیدن و پیروی را می‌رساند. «لَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»، نفی استمرار و به معنای هرگز یا همیشه است. بدین معنی می‌شود که گاهی مشعر به اثبات باشد: همین که اسلام آیین آفرینش و پیمبران و پیروان به حق آن‌هاست، هرکه جز اسلام آیینی جوید و پیروی کند هرگز یا برای همیشه از او پذیرفته نیست. گرچه پیش از یافتن و رسیدن به اسلام، آیینی که گزیده مقبول و یا در پیروی از آن معذور باشد. «فِي الْآخِرَةِ» صفت ظرف مقدر است: «فِي الْحَيَاتِ الْآخِرَةِ» یا خود ظرف: او در زندگی دیگر و برتر یا در آخر و نهایت و سرانجام، با پی جویی و گزیدن غیر آیین اسلام، از زیان بردگان است. مانند آنان که آیین و مذهبی نیافته یا پیروی نکنند.

با این تبیین و برهان قرآنی، اسلام، حقیقت و واقعیتی پذیرفته شده است: ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ، وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾^۱. و جز آن پذیرفته نیست و زیان‌آور است؛ چون سرپیچی و خروج و گریز از نظام آفرینش و از خود است و در نتیجه بازیچه بی‌وزن هوا و غرورها و آرزوهای بی‌پایه شدن است؛ از درون دچار تضادها و در بیرون و محیط اجتماع گرفتار تصادم‌های طبقاتی و قومی و مکتب‌های خود ساخته شدن که نهایت و نتیجه آن جز بر باد رفتن موهبت‌ها و سرمایه‌های فردی و اجتماعی و زیان درهمه جهات و ابعاد نیست، و فقد ارزش‌ها تا سرخوردگی از

۱. تنها آنچه وعده داده شده‌اید راست است، و [روز] پاداش واقعیت دارد. الذاریات (۲۶)، ۵ و ۶.



حیات و مسخ و پوچی و بی‌وزنی و هیچی: «وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ». ﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلُمُونَ... قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾^۱، ﴿قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۲. با این هدایت و تبیین قرآن، اسلام همین رسوم و عادات ظاهری و انتساب به اسم و عنوان نیست، بلکه پس از اقرار و بیان و عقیده و ایمان و پیش از این‌ها، بینش جهانی و راه و روش حیاتی و تحول درونی و هماهنگی با نظام آفرینش و یاری و انجام مشیت خدا و یافتن خود در محضر و مشهد خداست: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ... فَقُلْ أَسَلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ... فَإِنْ أَسَلَمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا... نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ، آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^۳.

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرُّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».

استفهام کیفی و انکاری «كَيْفَ...» به جای نفی «لَا يَهْدِي» برای این است که هر اندیشمند و متفکری بیندیشد تا شاید راهی برای هدایت این گونه برگشتگان به کفر بیابد و نخواهد یافت. چون این‌ها پس از دریافت و پیوستگی به ایمان، به اختیار خود به کفر برگشتند و راه‌های هدایت را به روی خود بستند. فعل «كَفَرُوا» و اضافه «إِيمَانِهِمْ»، همین اختیار کفر پس از پیوستگی به ایمان را می‌رساند. اگر دچار کفر

۱. و هر کس میزان‌های [عمل] او سبک باشد پس آنان‌اند که سرمایه وجودی خود را باخته‌اند چرا که به آیات ما ستم کرده‌اند. ... به راستی که [آنان] سرمایه وجودی خود را باخته‌اند و آنچه را به دروغ می‌ساختند از کف دادند. اعراف (۷)، ۹ و ۵۳.

۲. ... بگو سرمایه باخشان در حقیقت کسانی‌اند که سرمایه وجودی خود و کسان‌شان را در روز قیامت باخته‌اند! آری این همان سرمایه‌سوزی آشکار است. الزمر (۳۹)، ۱۵.

۳. آل عمران (۳)، ۱۹ و ۲۰ و ۵۲.



اولی و غیراختیاری بودند و اگر گرایش ایمانی داشتند و پیوستگی و ثبات ایمانی نیافته بودند، هنوز قابلیت و شایستگی هدایت داشتند. و همچنین اگر با مشاهده آثار و صفات رسول، به حق بودن رسالت او گواهی نمی دادند و تعهد نمی کردند و یا به شهود خود رسالت رسول را در نیافته بودند [، باز هم شایستگی راه یافتن را به دست می آوردند]:

«وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ»، بیان چگونگی و حال از ضمیر «ایمانیه» و یا عاطفه به تأویل اسم است و یا تقدیر فعل: «وَشَهِدَاتِهِمْ بَعْدَ أَنْ آمَنُوا...» تا عطف جمله فعلیه به اسمیه صورت نیندد. اگر عطف به «كَفَرُوا» باشد نیز تقدیری لازم است: «بَعْدَ أَنْ شَهِدُوا» چون شهادت آن‌ها پیش از کفر بوده است. و همچنین دریافت بیّنات و «جَائَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ»: پس از ایمان‌شان کافر شدند و حال آنکه یا پس از آنکه گواهی دادند یا شهود کردند بدین که رسول حق است و بیّنات برای شناخت و تبیین حق از باطل و صدق از کذب، برایشان آمد و آن‌ها را دریافتند.

راه‌ها و وسیله‌هایی که خداوند برای هدایت آدمی نهاده همین است: ایمانی که با نهاد شخص و عقل فطری حاصل شود: «ایمانیه»؛ صفات و خصایصی که در رسول گزیده مشهود باشد از تعقل و بینش خارق العاده و شناخته شدن ولادت و خانواده و راستی و پاکی و وارستگی در سراسر زندگی و مبرا بودن از هر نقص عضوی و عیب اخلاقی و انحراف فکری و دروغ و افتراء... «وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ»؛ و بیش از این‌ها بیّناتی که در اندیشه‌ها و اذهان راه یابد و به بینش‌ها فروغ بخشد و مسایل زندگی را تبیین کند، از مبادی گرفته تا غایت و مسئولیت‌ها و احکام و خارق عادات: «وَجَائَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ». آنان که این چراغ‌ها و نورافکن‌های هدایت فرا راهشان آمد تا از تاریکی‌های کفر و بیراهه‌های آن رهیدند و ایمان آوردند و در مسیر هدایت پیش رفتند و سپس به کفر و تاریکی‌های وهم انگیز برگشتند، چگونه



خدا هدایت‌شان کند؟! اینان به خود و دیگران ظلم کردند و با شهود براهین حق به ظلمت روی آوردند و خدا ظالمان را هدایت نمی‌کند: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». این سنت و قانون خداست و برهان «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ...» و نفی هر امیدی به هدایت چنین قومی.

روند این آیات می‌نمایاند که مطلب ناظر است به گروه‌های اهل کتاب و یا پیشوایان‌شان که از آیین خدایی اسلام و اصول دعوت پیمبران و میثاق آنان برگشتند و آن‌ها را به گونه سنت‌ها و اوهام کفر آمیز درآوردند، و به افراد و ملت‌هایی که این چنین به عقب برگشتند نیز تعمیم می‌یابد. با این نظر، اضافه شدن «إِيْمَانِهِمْ» به جای «بَعْدَ أَنْ آمَنُوا» إشعار به ایمان خاص و وابسته آنان دارد. «وَالرَّسُولَ». راجع به نوع است و اوصاف تفصیلی که به صورت افعال ماضی «كَفَرُوا، شَهِدُوا، جَاءَتْهُمْ، تَابُوا، أَصْلَحُوا» آمده شواهد این نظر است، و با تعمیم و شمول، شامل کسانی می‌شود که به اسلام گراییدند و سپس مرتد شدند. و اگر تنها راجع بدانان و کفر جاری باشد، افعال مضارع بیشتر تناسب دارد. نام‌هایی که از مرتدین زمان نزول این آیات آمده (مانند حارث بن سويد، ابو عامر راهب، قيس بن زيد، یا يهود بنی قريظه و بنی نضير) با این تفصیل تطبیق کامل ندارد. «طالقانی و زمانه ما»

«أُولَئِكَ جَزَاءُ هُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ. خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ».

«أُولَئِكَ»، اشاره است به همان مردمی که درآیه قبل توصیف شدند، و اشاره به دور، إشعار به دوری و راندگی آنان از هدایت و کمال و خیر دارد. «أَنَّ عَلَيْهِمْ»، شدت فراگیری و برچسبی را می‌رساند: «لَعْنَةً»، حاصل «لَعْن»: دور کردن و راندن ناشی از خشم و نفرت. «أَجْمَعِينَ»، صفت تأکیدی است برای «اللَّهُ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ» یا فقط برای «النَّاسِ»: همه مردم؛ چون «اللَّهُ»، مبدأ خیر و حق و کمال



مطلق؛ «الْمَلَائِكَةُ»، نیروهای الهام بخش و راه‌گشای تکامل؛ «النَّاسِ»، با انگیزه فطری و وجدانی؛ راه جو و پویا به سوی آن است:

هرکه و هر چه در خلاف مسیر اراده و فعل خدا و فرشتگان و مردم باشد، رانده و طرد شده همه می‌گردد. همگی خدا و فرشتگان و مردمان و همه مردمان، گرچه همراه و هم کیش آن رانده شدگان باشند، چون وجدان حق جو و کمال یاب‌شان در حال تضاد و تنافر با روش و سنت‌شان است، مورد لعن خود هم هستند. «وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». اگر «أَجْمَعِينَ» صفت «النَّاسِ» باشد تعمیم و تأکید شمول یابی است به همه انسان‌ها از گذشته و آینده و آنان که در راه حق‌اند و یا از آن برگشته‌اند، و هم به خود آنان اگر خاصه انسانی‌شان یکسره مسخ نشده باشد. چه آنکه حق را با همه آیات و بیناتش یافته‌اند و بدان گراییده‌اند و سپس به کفر برگشته‌اند، هم خود برگشته‌اند و هم سد راه دیگران شده‌اند و هرکس را به مقدار شعاع تأثیرش گمراه ساخته از خصایص و کمال انسانیش بازداشته‌اند.

حاصل لعن (لعنت) خدا و فرشتگان و انسان‌ها و آثار قهری آن به گونه محدود و سقوط گاه فراگیرنده دوزخیان درمی‌آید که روزنه رحمت و راه صعود را برایشان بسته می‌دارد. «خَالِدِينَ فِيهَا»، خلود به معنای پایداری است نه ابدیت، چنانکه خداوند صفت ابدی دارد نه خلود. ضمیر «فیهما»، راجع به «لَعْنَةُ اللَّهِ وَ...» است که گویا این گونه لعنت چنین ظرف و محیطی را فراهم می‌سازد. همین محیط آگاهی بخش و متضاد، عذابی می‌آورد که تخفیف ندارد: «لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ». تعلق «عَنْهُمْ» به فعل «لَا يُخَفَّفُ»، دلالت بر نفی تخفیفی دارد که حاصل از صرف و برگرداندن عذاب باشد و مفهوم آن لزوم عذابی است که اگر حساس‌تر نشود و تشدید نیابد تخفیف هم ندارد. این گرفتاران به عذاب تخفیف ناپذیر که هر روزنه نجاتی به رویشان بسته و از هر جاذبه خیری رانده شده‌اند امیدشان بدین است که



صاحب نظری بدانان نظری افکند، شاید آن نظر رحمت انگیز باشد و شفاعتی آورد. چه امیدی! «وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ»، از چشم انداز هر ناظر بسی به دورند. فعل مجهول، تعمیم ناظر را می‌رساند. و می‌شود که این فعل از انتظار به معنای اِمهال باشد: نه در عذاب‌شان تخفیف و نه مهلت و ناظری است. و یا مهلت داده نمی‌شوند تا ببیندیشند و به خود آیند. در حدیث است که اگر دوزخی بتواند خدا را به یاد آرد از عذاب برهد و یا عذابش تخفیف می‌یابد.

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

استثناست از «عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ...» و معطوف یا معطوف‌های آن. پس از آن حکم عام، این استثنا حصر را می‌رساند: برچسب لعنت بر آنان زده شده ایشان را احاطه کرده است، و یا در لعنت جاویدند و عذاب‌شان تخفیف ناپذیر است، و یا نظری بدانان نمی‌شود، مگر به کسانی که توبه کرده‌اند. «بَعْدِ ذَلِكَ»، اشاره به کفر پس از ایمان و ارتداد است و به قرینه «ثُمَّ أَزَادُوا»، درآیه بعد، اشاره به بعد از کفر و پیش از افزایش آن است. چه، اگر توبه که بازگشت از کفر و گناه و گشودن عقده‌های شرم‌آور است، پس از آگاهی و تأثر و پشیمانی، باز ندارد و بازنگرداند، قهراً کفر و گناه و جرم‌ها و رسوبات آن‌ها افزایش می‌یابد و از بازگشت باز می‌دارد. «وَأَصْلَحُوا»، که به مفعولی نسبت نیافته، شامل اصلاح شخص تائب و مردم جاهلی می‌شود که کفر و ارتداد از ایمان برگشتگان که شاهدان رسالت و ازدیافتگان بی‌نات بودند، همراه و تبه‌اشان ساخته است.

چون شخص تائب پس از شناخت گناه و آثار آن و پشیمانی و اراده برگشت، پیوسته باید در ترک گناه بکوشد و با انجام حسنات، تاریکی‌ها و خلاءهای روحی و اخلاقی آثار گناه را بزداید تا به صلاح گراید و صلاحیت کمال یابد و عوامل و انگیزه‌های متضاد و اوهام شیطانی و هواها را که سد راه صلاح و کمال هستند طرح



کند و برخفایا و کمینگاه‌های آن‌ها مسلط شود. اصلاح جوارح و حواس با مراقبت همیشگی در ترک عمل گناه است؛ اصلاح نفس و اخلاق با زدودن جرم‌های گناه و پرورش فضایل؛ اصلاح اندیشه با آگاهی و شناخت خیر و شر و مسئولیت‌ها و جبران غفلت‌ها و رهایی از غرور؛ اصلاح تفکر^۱ با استدلال و استنتاج آزاد از تعصب‌ها؛ و بالاخره سرآمد همه این‌ها؛ اصلاح دید ایمانی است تا گرفتار غرور و جمود و کفر ایمانی نگردد. و بیش از این‌ها اصلاح کسانی است که کفر ارتدادی و گناهان این گونه رهبران چشم‌گیر و دینی، آنان را از ایمان و دید حق و تأثیر و آثار گناه بازداشته به سوی کفر و نادیدن و ناچیز شمردن گناهان کشانیده است؛ چنانکه اصلاح و توبه حقوقی، رسانیدن حق مالی و جبران حق شرف و حیثیت تجاوزشدگان است، توبه سد راه حق شدن و گمراه کردن و جرأت به گناه دادن، تا آنجا که ممکن است و بتواند جبران کند: اعلام و نمایاندن حق و خطرگناهان به حاضران و آیندگان است.

این‌ها مراتب و ابعاد توبه و اصلاح برای مردمی است که به مرتبه درک ایمان و کفر رسیده‌اند و دچار جواذب متضاد خیر و شر و ثواب و عقاب و انگیزه‌های انسانی و غرایز حیوانی باشند، چه آن کس که درکی و انگیزه ضدی ندارد و مانند حیوانات محکوم غرایز است و یا کمبود و بیماری بدنی و غریزی دارد، توبه‌ای بر او نیست. این ابعاد توبه و اصلاح برای تسلیم به حق و قانون و پیوستگی و هماهنگی اجتماع سالم است تا همه در محیط صلاح درآیند و به آداب الهی مؤدب شوند و آماده و راه جوی کمال گردند.

شاید معنای «أَصْلَحُوا»، همین ورود در محیط صلاح باشد، مانند «أَصْبَحُوا»

۱. منظور مؤلف از تفکر در این جا، تعقل یعنی خرد ورزیدن است و منظورشان از اندیشه همان فکر است و تفاوت تفکر و تعقل، در بسیاری از موارد، کم یا هیچ است.



آمَنُوا». ورود در صلاح آغاز توبه پیوسته و دائم و متکامل و رهایی از هرگونه غفلت و سکون است، اگرچه شناخت و نیکی نسبی و ضد کمالی باشد: توبه مقرّبین. در این بعد و جهت انسان متکامل همیشه باید در حال توبه یعنی آگاهی و تأثر و جهاد و تحول و برگشت باشد و هیچگاه خود را برتر از گناه نسبی نپندارد: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ...﴾^۱، «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُفْرِّينَ»^۲ تا شاید از هرجاذبه مخالف آزاد شود و شعاع‌های معرفت از هرسو او را فراگیرد و با کمال آرامش و اطمینان به رجوع رسد و مورد خطاب: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ! ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾^۳ قرار گیرد.

«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»، فعلیّت و فعّالیّت و شمول این دو صفت را می‌رساند نه وعده قبول توبه را: «إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ تَوْبَتَهُ»، تا چگونه و چه اندازه تائب و مراتب و جهات توبه‌اش او را پذیرا و فراگیرنده شود و در معرض تابش و جذب این صفات قرار دهد!

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا لَّنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ»

تکرار «بَعْدَ إِيمَانِهِمْ»، تأکید صریحی است که احکام این آیات راجع به کفرهای بعد از ایمان است، نه کفرهای اولی و نه دیگرگناهان. «ثُمَّ»، بیان فاصله و تأخیر از مجال توبه است. فعل «أَزَادُوا»، (باب افتعال)، جذب و کشش کفر را می‌رساند و نسبت فعل به شخص و تمیز آمدن «كُفْرًا»، به جای: «زَادَ كُفْرِهِم»، تکوین

۱. تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد.. الفتح (۴۸)، ۲.

۲. این سخن حدیث نیست، برخی از محققان در حدیث آن را از کلام «ابی سعید خدرّاز» از بزرگان صوفیه (ف. ۲۸۰ هـ.) می‌دانند. (آیت الله نجفی مرعشی، شرح «احقاق الحق» قاضی نورالله، ج ۱، ص ۳۳۵).

۳. الفجر (۸۹)، ۲۷ و ۲۸.



شخصیت کفری و تکامل آن را، مانند «زادُوا ایماناً»، می‌رساند: آنان که بعد از ایمان‌شان کافر شدند و مجال توبه را پشت سر گذاردند و توبه نکردند و سپس مجذوب کفر شدند و شخصیت‌شان با آن تکوین و افزایش یافت، هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد.

با این بیان خاص، «لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ»، نفی امکان توبه فرضی است: چون مجال توبه به پایان رسیده و در مسیر کفر تزايد می‌یابند، اگر هم توبه‌ای می‌کردند هیچگاه پذیرفته نمی‌شد. چون توبه آگاهی و پشیمانی، و کمال آن تحکیم اراده ایمانی و تغییر جهت است که اگر تحقق یافت پذیرفته و مشمول مغفرت می‌شود. و یا تحقق چنین توبه‌ای همان مقبولیت آن است: ﴿غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ...﴾^۱، ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾^۲ پس آنکه فاقد اراده ایمانی و محکوم کفر شد و با آن ترکیب و افزایش یافت فاقد قدرت توبه می‌شود. شاید سکوت از توبه آنان «ثُمَّ تَابُوا، إِنْ تَابُوا» و به جای آن، «ثُمَّ اِزْدَادُوا كُفْرًا»، نظریه همین فقد توبه، و یا توبه مضاف «تَوْبَتَهُمْ» همین مرحله آگاهی و پشیمانی و یا اراده سست و گذرا باشد که بسا برای کفرکیش و گناه اندیش پیش می‌آید و به کمال توبه و تغییر کامل نمی‌رسد. چه این‌ها در کفر و گمراهی پدیدارند و از آن‌ها بی‌ندارند: «وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ»، جمله اسمیه مؤکد همین را می‌رساند.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلَّةُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ».

کفر به حق و کمال و تعالی انسانی، آن چنان ملازم با گرایش و جذب به زمین و

۱. گناه‌بخش و توبه‌پذیر... المؤمن (۴۰)، ۳.

۲. و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد و از بدی‌ها درمی‌گذرد و آنچه می‌کنید می‌داند. الشوری



منابع جذاب آن است که پیوسته هریک مؤثر و متأثر از دیگری است. کفر، به سوی سقوط در زمین، و جذب به زمین به سوی تاریکی‌های کفر همی کشاند تا یکسر به اسارت زمین و ثروت‌های آن در می‌آید و مجالی برای آگاهی و به خود آمدن و توبه نمی‌یابد و منشأ کفر و اسارت را وسیله کمال و آزادی می‌پندارد و اسارت فکری و اخلاقی را احساس نمی‌کند، و اگر احساس کند با تکان مرگ است و رسیدن به گردنه عبور که دیگر مجال توبه و تجدید حیات گذشته است و آنچه به جای مانده زمین و ثروت‌ها و علاقه‌های آن است که اگر همه آن را بدهد تا توبه مقبولی و آگاهی و بازگشت مطلوبی بیابد، برای همیشه و هیچ نخواهد یافت: «فَلَنْ يَقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِثْلَ الْأَرْضِ ذَهَبًا».

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَفَارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۱. آنچه برای این‌ها از حاصل حیات می‌ماند تجزیه و تضاد و عذاب دردناک است، بی‌آنکه یآوری و مددکاری یابند: «أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ».

این آیات شرایط توبه و تحوّل را در سه نمونه و گونه کفر اختیاری می‌نمایاند: آنان که بعد از ایمان‌شان کافر و سپس تائب شدند و آنان که با کفر ترکیب و تکامل یافتند و آنان که به اسارت زمین و اموال آن در آمدند و مجاز را به جای حقیقت و عَرَض را به جای جوهر گرفتند. گروه چهارم کسانی هستند که ناآگاهانه دچار کفر تقلیدی و تأثری و عقیده و گناهان شرم‌آور شده به انگیزه فطرت و وجدان و ذهن جوینده، جویای رهایی از کفر و پذیرای هدایت و راه شستشوی ازگناه باشند. با

۱. و توبه کسانی که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد می‌گوید اکنون توبه کردم پذیرفته نیست و [نیز توبه] کسانی که در حال کفر می‌میرند پذیرفته نخواهد بود آنان‌اند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم. نساء (۴)، ۱۸.



هدایت قرآن و گشودن در توبه، هرکس باید مراقب خود باشد و از خود انتقاد کند و پیش از آنکه به کلیسا و کرسی اعتراف آن و مسجد و مراسم آن روی آرد، کرسی اعتراف را در درون خود برپا سازد و همیشه و در همه حالات در حال توبه باشد.

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ».

«نیل»، دریافت چیزی است که مورد آرزو باشد. مفهوم حاصل مصدری «بَرَّ» و نسبت فعل «لَنْ تَنَالُوا» بدان، بیش از خیر و احسان، افزایش و فضا و مقامی باز و فزاینده را می‌رساند، همان چیزی که به میل ذاتی و انگیزه فطری نیل بدان را می‌جوید، مانند مرغ پرسته‌ای که در قفس محبوس و محدود باشد همی تلاش می‌کند تا راهی باز یابد و بال و پرگشاید و در فضا پرواز کند. منشأ همه یا بیش‌تر کوشش‌ها و فداکاری‌ها و چشم‌پوشی از آسایش و سکون و خوشی همین انگیزه فطری است: آنکه از آسایش درخانه و شهر ناآسوده می‌شود و سر به بیابان می‌زند و بر فراز کوه بالا می‌رود و وسیله‌ای می‌جوید و می‌سازد که هر چه بیش‌تر در فضاها، بالا، بالاتر رود؛ و آنکه با فراهم کردن ثروت می‌کوشد تا محیط زندگی را فراخ‌تر کند و یا در نردبان مقامات اجتماعی بالا رود و چشم انداز نفوذش وسیع‌تر گردد و آنکه به علم و مطالعه روی می‌آورد و آنکه از محیط محدود اجتماعی به تنگ می‌آید و راه و مکتبی برای آزادی و گشودن فضای باز اجتماعی می‌جوید، به سبب همین انگیزه عمیق فطری است که برای بیش‌تر محکومین روی زمین و محسوسات و جواذب آن حقیقت با مجاز و محسوس با معقول و فانی با باقی آمیخته و مشتبه و معکوس می‌گردد و این گونه مردم گمراه به جای تعالی و نیل به مقام «بَرَّ» و فزاینده‌گی استعدادها، واژگون در کفر و گناه و حق‌بری و ستم می‌شوند. اولین تکان و حرکت برای برگشت و استقامت و گشودن گناهان و جرم‌های شرم‌انگیز و کفرهای



تاریک کننده، همان توبه آگاهانه و کامل و اصلاحی است که آفاق دید و تعالی را باز و شخص تائب را برای نیل به مقام «بِرّ» آماده و جویای راه آن می‌کند:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ». مخاطب مؤمنان و تائبان از کفرند، و لحن نفی مؤبّد و اثباتی آیه، حصر را می‌رساند. مفهوم انفاق با نظر به ریشه لغوی آن: از دلبستگی به خود و علایق خود باز شدن و راه نهانی «نفق» به سوی دیگران گشودن است. «مِمَّا تُحِبُّونَ»، همه گونه محبوب‌ها و علایق انفاق کننده را می‌رساند، نه انفاق شونده. چه اگر در نظر قرآن انفاق تنها برای دستگیری بینویان بود، به خواست‌ها و محبوب‌های آنان توجه می‌کرد: «مِمَّا تُحِبُّونَ». هرگونه محبوب طبیعی و نسبی به کفر و گناه و اسارت فکری و اخلاقی به بند محبوب می‌کشاند و از مقام برتر باز می‌دارد و ازدلبستگی و ترکیب با آن، شخصیت ساکن و کاذبی می‌سازد که همان کفر و گرایش به «من» است و هرگونه راه‌گشایی و انفاق به دیگران، شخصیتی متکامل و پیوسته به دیگران «ما».

برای انسان آگاه در هر انفاقی، این رهایی و اوج‌گیری و وسعت‌یابی مشهود است، و هر چه بیش‌تر مورد نیاز باشد و کار و کوشش بیش‌تری برای فرا آوردنش شده باشد، دلبستگی و محبوبیت بیش‌تری دارد و هرچه محبوب‌تر باشد، انفاق آن تکان‌دهنده‌تر و رهاکننده‌تر است: از مال تا نیروهای فکری و تا جان؛ پس آنکه محبوب و دلبستگی و کوششی و محبوب قابل انفاقی ندارد و آنکه یکسره مجذوب رشته‌های مالی و محکوم علاقه‌های آن است، جاذب و انگیزه تکاملی ندارد. ایمان و عقیده به هدف‌های برتر است که انگیزه و جاذبه متضاد با جواذب مالی پدید می‌آورد و آدمی را حاکم و متصرف در علاقه‌های مالی می‌گرداند و روابط تولید و مصرف را برطبق آن ترسیم می‌کند و به مقام خلافت در زمین و مالکیت الهی و حقیقی می‌رساند. روابط مالی و مادی که با هندسه ایمان و هدف‌های انسانی تنظیم و ساخته



شود، همچون هواپیما و کشتی موج شکاف است که بالای هوا و آب سیر می‌کند و مجذوب و محکوم آن‌ها نمی‌گردد. اگر این گونه هدف‌گیری و نقشه‌ها و برنامه ریزی‌های عملی و اجرایی نباشد، روابط مالی و اقتصادی به هر صورت و شکلی تنظیم شود، حاکم و مالک بر انسان و اندیشه و اخلاق و روابط اجتماعی او می‌گردد، چنانکه هست. چه در روابط سرمایه داری و چه در سیستم‌های مخالف با آن، در هر دو، اکثریت خلق ابزار تولید و مصرف هستند و محکوم طبقه حاکم‌اند، و طبقه حاکم خود محکوم و مملوک علاقه‌های مالی و تحولات و پدیده‌های روابط اقتصادی‌اند. در این گونه ترکیب‌های اجتماعی، کانال‌های جریان محبت و رحمت و انفاق و تبادل و پیوستگی قلبی گشوده نمی‌شود و افراد در اسارت بندها و قیدهای آزادی‌کشی و مجهول‌بشری در می‌آیند و هیچگاه به مقام فزاینده و رهایی بخش «بِرّ» که به مقام رضا و رحمت و جنت تفسیر شده، نائل نمی‌شوند: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ...» اوصاف و ابعاد انسان نمونه‌ای که به مقام عالی و سازندگی «بِرّ» نائل شده‌اند در آیه «بِرّ» به تفصیل تبیین شده است: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ...»^۱ تأثیر و سازندگی و شعاع و فزاینده‌گی هرگونه انفاقی را جز خدای دانا و اثر بخش نمی‌داند: «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ». «تانی و زمانه ما»

۱. نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید... بقره (۲)، ۱۷۷. ن. ک، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۹۲.



كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٣﴾

{ ۹۳ } همه خوردنی‌ها برای بنی اسرائیل حلال بود جز آنچه را اسرائیل پیش از آنکه تورات نازل شود بر خود حرام کرد. بگو پس تورات را بیاورید و آن را همی خوانید اگر راستگو هستید.

فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩٤﴾

{ ۹۴ } پس هرکس که بعد از آن دروغ را به خدا افترا بدهد، همان کسان خود ستمکارند.

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٩٥﴾

{ ۹۵ } بگو: راست گفت خدا، پس پیروی کنید آیین ابراهیم حق‌گرای را و از مشرکان نبوده‌است.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ ﴿٩٦﴾

{ ۹۶ } براستی نخستین خانه‌ای که برای مردم بر نهاده شد همانا به مکه است، همان خانه خیرافزا و هدایت برای جهانیان.

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٩٧﴾

{ ۹۷ } در آن است نشانه‌های روشن‌گر مقام ابراهیم، و آن کس که وارد آن شد امنیت دارد و برای خداست بر مردم حج آن خانه هرکس که تواند تا به سوی آن راهی یابد، و هر که کافر شد (بشود)، پس بدون شک خدا از جهانیان بی‌نیاز است.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٨﴾

{ ۹۸ } بگو ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کافر می‌شوید با آنکه خدا بر آنچه می‌کنید گواه است.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ

{ ۹۹ } بگو ای اهل کتاب! چرا آن کس را که ایمان آورده است از راه خدا باز می‌دارید، درحالی که آن راه را به گونه کج می‌جوئید و با آنکه شما گواهانید و

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٩﴾

خدا از آنچه می‌کنید ناآگاه نیست.



۱۰۰} هان ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر گروهی از کسانی را که کتاب داده شده اند فرمان برید شما را بعد از ایمان تان برمی گردانند و در این حال کافرید. ۱۰۱} و چگونه به کفر می گرایید با آنکه آیات خدا پی در پی بر شما خوانده می شود و رسول خدا در میان شماست و هر که نگهداری جوید به خدا همانا به سوی راست راهی هدایت شده است.

۱۰۲} هان ای کسانی که ایمان آورده اید! خدای را آن چنان که حق پرواگیری اوست، پروا گیرید و نمیرید مگر آنکه شما تسلیم شدگان باشید.

۱۰۳} و نگهداری یابید به سبب رشته خدا همگی و پراکنده نشوید و به یاد آرید نعمت خدا را بر خود آنگاه که با هم دشمن بودید، پس الفت داد میان قلب های شما، پس با نعمت او (در بامدادان زندگی) به صورت برادر درآمدید؛ و بر لبه گودالی از آتش بودید آنگاه رها کنید شما را از آن پرتگاه، این چنین تبیین می کند خدا آیاتش را برای شما باشد که شما هدایت یابید.

۱۰۴} و باید گروهی هم اندیش از شما باشند که پیوسته به خیر دعوت کنند و به معروف فرمان دهند و از منکر باز دارند و همین کسان رستگار هستند.

۱۰۵} و همچون کسانی نباشید که پراکنده و مختلف شدند پس از آنکه نشان های روشن گر بیامدشان و همین ها برایشان عذابی بزرگ است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ﴿١٠٠﴾

وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٠١﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٢﴾

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠٣﴾

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٤﴾

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٥﴾



يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا
الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ
إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ
تَكْفُرُونَ ﴿١٠٦﴾
وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ
اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٠٧﴾
تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا
اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٨﴾
وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿١٠٩﴾

{ ۱۰۶ } روزی که همی سفید شود روی‌هایی و سیاه
گردد روی‌هایی، پس آنان که روی‌هایشان سیاه
شود: آیا کافر شدید بعد از ایمان تان؟ پس بچشید
عذاب را در برابر آنچه که بدان کفر می‌ورزیدید.
{ ۱۰۷ } و آنان که سفید شد روی‌هاشان پس در
رحمت خدا هستند، ایشان در آن جاودان‌اند.
{ ۱۰۸ } آن است آیات خدا که همی خوانیم آن‌ها را
بر تو به حق، و این خدا نیست که ستمی را برای
جهانیان بخواهد.
{ ۱۰۹ } و برای خداست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در
زمین است و به سوی خدا بازگردانده شود امور.

شرح لغات:

طعم (به کسر عین): خوردنی را چشید، مزه آن را دریافت، خورد، شاخه‌ای را
پیوند کرد، بر چیزی توانا شد. **«طالقای و زمانه ما»**
حَلَّ (به کسر حاء): مصدر به معنای وصف. (به فتح حاء): گره را باز کردن، در
مکان جای گرفتن، حلال شدن، بر او واجب گردیدن، رسیدن زمان پرداخت وام،
سوگند را انجام دادن.
بیت: خانه، خیمه، خانواده، از «بات»: شب را در جایی به روز آورد، تا شب
اقامت گزید.

وُضِعَ (ماضی مجهول): پایین آورده شد، برکنار گردید، زبون شد، داستانی به
دروغ درست شد، کتابی تألیف گردید، کیفر از شخص برداشته شد.



بَكَّةَ: مکه با قلب میم به باء (مانند: لازب = لازم، راتب = راتم) از «مک»: مکیدن، از میان بردن، حساب بدهکار را یکسر رسیدن، براو سخت گرفتن. یا از «بک»: درهم کوبیدن، به هم تنه زدن، چیزی را دریدن، از هم گشودن، چهارپا را دوانیدن و خسته کردن، بینوا شدن شخص. برخی از محققین مکه را واژه‌ای سبئی [سرزمین سبأ: یمن] می‌دانند از (مکورابای مکرابای) که به معنی معبد و محل قدس است.

مُبَارَك (اسم زمان یا مفعول): محل خیر و برکت. از «بارک»: برکت داد یا خواست: از او خشنود شد، تمجیدش کرد. از «برک»: شتر را خوابانید تا سینه‌اش به زمین رسید.

حَجَّ: به کسر و فتح حاء: براو در احتجاج غلبه یافت، آهنگ آن را کرد، جراحت را بررسی و مداوا کرد، با کسی پی در پی رفت و آمد کرد، مکان مقدسی را زیارت کرد.

إِعْتَصَم: محکم به دست گرفتن، با شخصی ملازم شدن، در حمایت خود آوردن، به پناه خود گرفتن.

حَبَل، (به سکون باء): بند، ریسمان، پیوند، رگ. (به فتح باء): ساقه‌های مو، خشم، اندوه، جنین.

«طالقانی و زمانه ما»

«كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَئِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَئِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

«الطعام» با لام عهد، خوردنی متعارف است که در ذائقه گوارا باشد و در بدن جذب و پیوند یابد. «كَانَ» باید خبر از اصل حلیت تکوینی باشد. مانند اصل طهارت، زیرا پیش از نزول تورات برای بنی اسرائیل احکام و شریعت مدونی نبوده است، و اختصاص بنی اسرائیل در این جا نظر به نبوت‌ها و زمینه تشریع تورات، و استثنای «الْأَ مَا حَرَّمَ» است. «اسرائیل»، لقب یعقوب و به قرینه «عَلَى نَفْسِهِ» با ضمیر مفرد



واظهار اسرائیل به جای اضممار، و ظرف «مِنْ قَبْلِ أَنْ...» که ظاهراً متعلق است به «كَانَ حِلًّا» و گویا مقصود همان اوست. گرچه «اسرائیل» به بنی اسرائیل هم گفته می‌شود، مانند «تیم، عدی، تغلب» و اکنون هم متعارف است. در قرآن جز در این آیه، یعقوب به نام اسرائیل خوانده نشده است. چنانکه بنی اسرائیل هم به نام اسرائیل در قرآن نیامده است. شاید در این آیه اشاره‌ای باشد به تقارن این نام با تحریمی که یادآوری شده است و در تورات به گونه‌ی رؤیای انسانی آمده است.^۱

مفهوم ظرفی «مِنْ قَبْلِ...» آن است که پس از نزول تورات طعام‌هایی بر بنی اسرائیل تحریم شده است. و پیش از نزول تورات جز آنچه که اسرائیل بر خود تحریم کرده همه‌ی طعام‌ها حلال بوده است. از امر احتجاجی: «فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»، و تهدید: «فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ» بر می‌آید که این حلیتِ اولی و اصلی را یهودیان انکار داشتند و راجع بدان با رسول خدا احتجاج می‌کردند: که اگر پیرو ملت ابراهیم و مصدق تورات می‌باشید، باید آنچه را تورات تحریم کرده که همان ملت و احکام ابراهیمی است، شما هم حرام بدانید و چون بسیاری از محرمات تورات را حلال کرده‌اید، پس پیرو ملت ابراهیم و مصدق تورات نیستید. این آیه پاسخ‌گوی همین استدلال و احتجاج یهود است که: همه‌ی طعام‌ها پیش از نزول تورات برای بنی اسرائیل حلال بوده است، جز آنچه را اشخاصی چون

۱. «و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت. و چون او دید که بر وی غلبه نمی‌یابد کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. پس گفت: مرا هاکن زیرا که فجر می‌شکافد. گفت: تا مرا برکت ندهی ترا ها نکنم به وی گفت: نام تو چیست؟ گفت: یعقوب. گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی... و چون از فنوئیل گذشت آفتاب بر وی طلوع کرد و بر ران خود می‌لنگید. از این سبب بنی اسرائیل تا امروز عرق النساء را که در کف ران است نمی‌خورند، زیرا کف ران یعقوب را در عرق النساء لمس کرد. پیدایش، آخر باب ۳۲». عرق النساء (به فتح نون)، رگ بزرگی است که از ران می‌گذرد. از این بیان تورات معلوم می‌شود که یعقوب آن را بر خود تحریم کرده باشد. (مؤلف)



يعقوب بر خود و يا بر بنی اسرائيل در شرايط و اوضاع خاصی حرام کرده بوده‌اند که قرآن بدان اشاره می‌کند: ﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّت لَّهُمْ وَبَصَدَّهُم عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا﴾^۱. چون نهاد سرکش و ستم‌پيشگی داشتند و راه خدا را می‌بستند، چنانکه تحمل هيچ جنبش اصلاحی نداشتند و هر پيمبر مصلحي را می‌کشتند؛ طعام‌های پاکیزه‌ای که بر آنان حلال بود حرام گشت تا کيفرگناهان و طغيان آن مردم باشد و گرفتار و سرگرم شرايط سخت آن و محرومیت‌ها شوند.^۲

آنچه در تورات «اسفار لاویان و تثنيه و اعداد» راجع به خوردنی‌ها (طعام) تدوین یافته سخت‌ترین و دست و پاگیرترین احکام و قوانین و سنن بشری است، آن هم درباره ضروری ترین مسئله حیاتی: (خوردن و خوردنی‌ها)، و به نص تورات این احکام برای بنی اسرائیل ثابت و ابدی است، و هرگونه ذبح و قربانی و دیگر خوردنی‌ها در این مکان‌ها و شرايط انجام نگیرد، خوردنش حرام و ذبیحه میته و نجس است و خورنده‌اش پلید و از قوم منقطع می‌گردد. چنانکه از برخی از آیات قرآن و اشارات ضمنی تورات برمی‌آید، این سخت‌گیری‌ها و شرايط گویا برای آن بوده که بنی اسرائیل در میان قوم خود و به مکان خاصی پایبند شوند و زیر

۱. پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد و به سبب آنکه [مردم را] بسیار از راه خدا باز داشتند چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال شده بود حرام گردانیدیم. نساء (۴)، ۱۶۰.

۲. سخت‌ترین و مفصل‌ترین حکمی که در تورات آمده است، راجع به حلیت نوع حیوان و شرايط ذبح و گوشت‌ها و غذاها است: از بهایم آن‌ها حلالند که شکافته سم و نشخوارکننده باشند، جز این‌ها مانند شتر حرام و نجس است، و همچنین اکثر جانوران دریایی و پرندگان ذبح و قربانی باید در مذبح بیت المقدس یا صحن خیمه اجتماع یا مکانی که با تشریفات خاصی تعیین شده و به دست کاهنی که از اولاد هارون است انجام شود. برای جرم‌ها و گناهان و آمرزش خواهی و در جشن‌های مذهبی و برای سلامت و برکات و نذرهای باید گاو یا گوسفند و یا پرند، با همان شرايط و تشریفات خاص و پیچیده، قربانی شوند که بعضی از آن‌ها را می‌سوزانند و بعضی قربانی‌ها تقسیم می‌شود و ساق و سینه قربانی و همچنین نخست زاده بهایم و اولین غله از آن کاهن است و بردیگران حرام، و همچنین پیه بهایم که باید سوخته شود. بخش بیشتر سفر لاویان و تثنيه و اعداد در توضیح و بیان احکام و شرايط سخت و پیچیده قربانی و ذبح و خوردنی‌هاست. (مؤلف)



سلطه کامل کاهنان باشند و مجال و اندیشه‌ای جز انجام کامل این مسایل رانداشته باشند، و درضمن، نهاد سخت و سرکش‌شان نیز مهار گردد و از ستم و تجاوز به خود و دیگران بازایستند. با همه این قیود و حدود هرگاه مجال و آرامشی می‌یافتند از ستم و تجاوز به جان و مال و حقوق خود و بیگانه دریغ نمی‌کردند. پیمبران و صلحای خود را می‌کشتند و به حدود و سرزمین‌های دیگران متجاوز بودند و هیچگاه به همسایگان روی صلح و دوستی و عهد صمیمانه با آنان نشان نمی‌دادند. بدین سبب بارها به دست رومیان و بابلیان اسیر و آواره شدند. در این اسارت‌ها و پراکندگی‌ها، بخصوص دومین اسارت و کوچ به سرزمین بابل که تورات اصلی به کلی از میان رفت، دیگر نه قدس الاقداس بود و نه خیمه اجتماع و نه مذبح و نه رهبری و سرپرستی کاهنان و نه ذبح و قربانی که با آن گونه آداب و تشریفات انجام یابد. پس به تصریح تورات جز در سال‌های محدودی که در سرزمین قدس بودند، آنچه از گوشت و بعضی از حبوبات خورده و می‌خورند، حرام و نجس و خورنده آن پلید و منقطع از قومیت اسرائیل است جز در حال ضرورت.^۱

قرآن منشأ این گونه محرمات بنی اسرائیل را خوی ستم پیشگی و صد شدن از راه خدا می‌نماید: «فَبَطَّلُوا مَنَ الَّذِيْنَ هَادُوا...»، شاید که «إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ» اشاره و کنایه‌ای به همین منشأ و سبب تحریم باشد: هر طعمی برای بنی اسرائیل حلال بود جز آنچه اسرائیل به سبب نهاد و خوی خود بر خود تحریم کردند.

۱. در احوال بعضی از پیمبران و قدیسیں بنی اسرائیل که در این آوارگی‌ها به سر می‌بردند، تصریحات و اشاراتی در تورات به نجس و حرام بودن بعضی خوراکی‌ها و امساک از آن‌ها آمده است: «و خداوند فرمود: به همین منوال بنی اسرائیل نان نجس در میان امت‌هایی که من ایشان را به میان آن‌ها پراکنده می‌سازم خواهند خورد پس گفتم... حزقیال، باب ۴ از بند ۷۳»، «در آن ایام من دانیال سه هفته تمام ماتم گرفتم، خوراک لذیذ نخوردم و گوشت و شراب به دهانم داخل نشد و تا انقضای آن سه هفته خویشتن را تدهین نمودم... دانیال، باب ۱۰ از بند ۲». (مؤلف)



بنابراین، منظور از اسرائیل همان بنی اسرائیل «الَّذِينَ هَادُوا» است. یا این تحریم‌ها از یعقوب اسرائیل آغاز شد که نوعی از طعام را بر خود تحریم کرد و سپس با ظلم‌ها و انحراف‌های آنان، حرام‌ها از جانب خدا و بوسیلهٔ پیامبران و یا از جانب خودشان برای جبران گناهان توسعه یافت، و چون این گونه احکام و تحریم‌ها، شخصی و قومی و در شرایط خاص اخلاقی و مکانی و زمانی بنی اسرائیل بوده نه همیشگی و برای همه، ناسخ سنن و احکام فطری و طبیعی پیش از آن که تورات نازل شود و احکامی تشریع کند و زندگی بنی اسرائیل شکل اجتماعی و قومی مخصوص به خود گیرد، نیست و نیز با آمدن شریعتی فطری و همگانی چون اسلام، آن احکام منسوخ نشده بلکه زمان و شرایط آن‌ها سپری شده است. و شاید که نسخ اصطلاحی به همین معنا باشد.

از این نظر، این آیه باید تنها در مورد ایراد یهودیان باشد که: چون این گونه احکام اسلام ناسخ حرمت‌های تورات است و تورات شریعت ابراهیم بوده، پس ناسخ ملت و آیین ابراهیم است، با آنکه اسلام خود را پیرو آیین ابراهیم می‌داند؟! هم چنانکه آیات قبل، تبیین همین حقیقت است که اسلام پیرو آیین ابراهیم است و نزول تورات و انجیل پس از ابراهیم بوده، ابراهیم نه یهودی بوده نه نصرانی و اصول دعوت و شریعت همهٔ پیامبران یکی است، و ما همه بدانچه بر ابراهیم و پیامبران پس از او نازل شده ایمان داریم و این همان اسلام است و همچنین آیات بعد از این آیه. این توجیه آیه، عکس نظریه‌ای از مفسران است که گفته‌اند آیه «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا...» در مقابل اعتراض یهود بر نسخ و برای اثبات آن است: که چون هر طعامی حلال بوده و پس از نزول تورات حرام گردیده، پس احکام نسخ شدنی است.

به هر صورت و نامی که باشد، چه تشریع و نسخ و یا باز نمایاندن آیین الهی و فطری، آیین و رسالت اسلام بود که همهٔ طبیات را حلال کرد: چه آن‌ها که بر



بنی اسرائیل به سبب ظلم و سرکشی تحریم شده بود و چه آن‌ها که مسیحیان به سبب رهبانیت ساختگی برخورد تحریم کردند و چه مانند گوشت خواری و دیگر طبیات که پیروان دیگر ملل و مذاهب چون بودائی‌ان و برهمنائی‌ان برای ریاضت جسم و پرورش و تعالی روح، خود را از آن‌ها محروم کرده بودند: این‌ها نه اینکه برای همیشه راه تعالی و تقرب و رسیدن به مقام «بر» نیست، بلکه بارهای گران و غل‌هایی است بسته شده بر نفوس و دست و پای عمل: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...﴾^۱. رسول امی موصوف، این بندها را گشود و راه تعالی و رسیدن به مقام «بر» را در همه ابعادش نمود: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُتَفَقَّهُوا إِيَّاهُ تَحِبُّونَ»، «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ...».

تورات تدوین یافته که باستانی ترین سند ادیان سامی و آسمانی است، خود گواهی می‌دهد که این گونه تحریم‌ها از آغاز پیدایش این ادیان نبوده، پس از آن به علل و اسباب عارضی به صورت سنت و شریعت درآمده است: «قُلْ فَاتَّبِعُوا أَلْفَافًا بِالتَّوْرَةِ فَاتَّبِعُوا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». «قُلْ»، فرمان قاطع خدای دانا به پیامبر امی است که کتاب و تورات نخوانده است مگر می‌شود که از جانب خدا نباشد «فَاتَّبِعُوا»، جواب فعل شرط مقدر و مُشعر بدان است که تورات در دسترس همه نبوده است. تلاوت: پی در پی و جزء به جزء خواندن: بگو ای پیامبر! اگر این واقعیت را نمی‌پذیرید، پس تورات را پیش آورید و آن را جزء به جزء بخوانید و بررسی کنید! اگر شبهه‌گرا

۱. هم آنان که از این فرستاده پیامبر درس نخوانده که [نام] او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند پیروی می‌کنند [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند بازمی‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می‌گرداند و از [دوش] آنان بارهای گران و بندهایی را که بر ایشان زده شده بود برمی‌دارد. اعراف (۷)، ۱۵۷.



نیستید و راستی در اشتباه اید: «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». آن گاه می دانید که همه طعام ها و طیبات از اصل حلال بوده است.

«فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ». «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ...». این آیه تفریعی پس از آن تبیین است. «إِفْتَرَاءً»: به ناحق مطلبی ساختن و «کذب» ناروا و ناواقع را نمایاندن و یا نسبت دادن است: آن که پس از این دلیل روشنگر چنان دروغ بسازد و به خدا ببندد، واقع گرای و حق جوی نیست؛ نمونه بارز ستم گری هم هست: «فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ».

همان کسان که آیین فطری و کمال و آزادی بخش خدایی را با افتراهای خود ساخته به گونه بار و بند بر افکار و اعمال (اصر و أغلال) در می آورند، و چون آیین فطری و آسان خدا که آیین پیمبران است، از افتراها و بافته های تحیر انگیزی که نشان آیین بر آن ها زده شده جدا و آشکار گردید، باید ای پیمبر به حق راستی و خدایی بودن آن و پیروی از ملت و آیین ابراهیمی را بی تردید و نگرانی اعلام کنی: «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ». همان ملت ابراهیم یا ابراهیم که روی به خدا و رویگردان از هر باطل و ناهنجار بود و هیچ گونه در اراده و صفات و شریعت خدایی شرک نیاورد: «حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ».

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ».

خبری است مؤکد به «إِنَّ» و لام «لَلَّذِي» و مشعر سوگند به هر چه را هر که تقدیس می کند، و جالب توجه و اندیشه: به یقین نخستین خانه ای که برای مردم و به سود مردم پایه گرفته است و برقرار شده یا در زمین فرود آمده و از دیگر خانه ها برکنار گردیده، همان خانه پیوسته به مکه است^۱ آنجا که برای خانواده انسان در زمین مقرر شده، و پیش از آنکه مسجد و معبد باشد، خانه «بیت» است. پس از دوران صحراگردی

۱. بیت: خانه، جای اجتماع و سکونت خانواده. وضع: بنا نهاده و پایه گذاری و برقرار شده و یا در مقابل رفع:

فرود آمده و یا برکنار شده. (مؤلف)



و انتقال مردم به ده و شهر، هرخانه‌ای که ساخته شد و دیواری که بالا آمد، بخشی از زمین در ملک افراد و انحصار زورمندان درآمد و حصار فاصله و جدایی و امتیاز پدید آورد، سپس کاخ‌ها و کوخ‌ها و خوی سرکش و تجاوز و زیان خلق خدا «النَّاس». این خانه نخستین خانه‌ای بود که برای به هم پیوستن و یک رنگ و یک خوی و یک آهنگ شدن مردم و از میان برداشتن فاصله مالکیت‌ها و امتیازها، بر نهاده و برپا شد: «وُضِعَ لِلنَّاسِ، قِيَاماً لِلنَّاسِ» تا کاخ نشین و زورمند و حاکمی نباشد و خواست خودسرانه و دست تصرف و دم دودآلود و آتش افروز سرکشان را مهار کند و راه تنفس خلقی را که دست‌شان بسته و نفس‌شان تنگ و صدای‌شان خفه شده است، باز کند تا بتوانند همه با هم و هماهنگ بانگ تکبیر خدا و تدمیر طاغیان و بتان را هرچه بیشتر و رساتر بلند سازند و دست‌های‌شان برای محو بت‌ها هرچه بیشتر گشوده و خوی‌های سرکش و خودخواهی و سرهای سرکشان کوبیده گردد: «بِبَكَّةٍ...»

چون خانه مردم است و از آن کسی نیست، خانه خداست و اراده و حکم خدای رحمان بر آن حاکم است، نه اراده فرد و طبقه. حیات و رحمت و برکت برای همه کسانی است که خطوط و شعاع‌های رحمت پیوندشان می‌دهد و به محیط سلم امنیت «دارالسلام، وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» واردشان می‌کند و موانع جوشش استعدادها و خیرات همگانی برداشته می‌شود: «بِبَكَّةٍ مُّبَارَكًا»، برطبق نقشه اصلی جهان و نخستین زمین: ﴿وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ﴾^۱. پس از آنکه زمین معمور، خانه طغیان و لانه شیطان و معبد بتان و ویران شد، این خانه (به مضمون روایات) مطابق و محاذات بیت المعمور، با راهنمایی خدا و به دست ابراهیم ترسیم یافت و بر فراز تاریخ و برپام قطعه‌ای از زمین (که روایات دحو الارض، آن را از نخستین قطعه‌های زمین می‌نمایند که امتداد و گسترش یافته و از میان آب و یخبندان و

۱. سوگند به آن خانه آباد [خدا] سوگند به بام بلند [آسمان]. طور (۵۲)، ۴ و ۵.



طوفان سر برآورده است) همچون برج دیده‌بانی و پرچم توحید، برکنار از شهرها و خانه‌ها فرو نهاده شد «وُضِعَ» و برپا گردید تا جهانیان را راهنمای به توحید در عبادت و عمل باشد: «هَذِي لِلْعَالَمِينَ» غرض از کعبه نشانی است که ره گم نشود.^۱

«فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا...».

ضمیر «فیه» راجع به «بیت» یا «بَکَّة» است. مقام ابراهیم، بیان یا تخصیص: در آن «بیت» یا «بَکَّة» (بیت و حرم و حریم) نشانه‌های روشنگری است که مقام ابراهیم را می‌نمایاند، یا مقام ابراهیم نمایانگر آن آیات است. مقام ابراهیم به گفته بیشتر مفسران بیت و حجر و ارکان و مناسک است. از این نظر آن سنگ اثری^۲ که در محلی ساخته شده و فاصله‌ای از بیت دارد، رمز قیام و مقام ابراهیم است: ﴿... وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى...﴾^۳ و قیامی که با همه قوای فکری و عملیش، برای شناخت توحید و کوشش در انجام آن بذل کرد و در این بیت و مناسک آن به اجرا و نمایش درآورد. قیامش در گردش فکری و روحی برای شناخت و تمرکز در مرکز هستی و اراده او و هماهنگی با گردش و طلوع و غروب اختران: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا... إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ...﴾^۴ و کوشش (سعی) او برای پیوستن به حق و نجات خلق و تغییر محورها: آن بت شکنی، آن به آتش رفتن، آن هجرت، آن شناخت‌ها و شعارها و مشعرا (عرفات، مشاعر) و قربانی و تسلیم، همه در این خانه و سنگ‌ها و وادی‌ها

۱. به روایت دیگر (حیدر معصومی ریشه):

کعبه یک سنگ نشان است که ره گم نشود حاجی احرام بگیرند و ببین یار کجاست.

۲. سنگ اثری یعنی سنگ یاستانی و کهنی که به نام مقام ابراهیم مشهور است.

۳. ... در مقام ابراهیم نمازگاهی برای خود اختیار کنید... بقره (۲)، ۱۲۵.

۴. به تفسیر این آیه در جلد اول پرتوی از قرآن مراجعه شود. مجموعه آثار، ج ۲، ص ۴۴۹.

۵. ... پس چون شب بر او پرده افکند ستاره‌ای دید... من از روی اخلاص پاکدلانه روی خود را به سوی کسی

گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم. انعام (۶)، ۷۶ و ۷۹.



و آهنگ‌ها و وقوف و حرکات و دیگر مناسک آن تجسّم و تمثّل و ابدیت یافته است. هر کس در حد دیدش، چشمش باز و چشم اندازش وسیع می‌شود، و این آیات و مقام ابراهیم را می‌نگرد و همه هم رنگ و هماهنگ می‌گردند و فاصله‌ها و امتیازات از میان می‌رود و عقده‌ها گشوده می‌شود، همه در حال سلم و امنیّت‌اند:

«وَمَنْ ذَخَلَهُ كَانْ آمِنًا»، عطف به ظرف و تضمن شرط «مَنْ ذَخَلَهُ» و خبر از گذشته، هم خبر و هم حکم، را می‌رساند که هر که به راستی و با همه وجود در آن داخل شده و بشود امنیّت داشته، با خود امنیّت می‌آورد و باید در امنیّت باشد.

نظرنهایی بانی و طراح این خانه: گسترده شدن آهنگ و بانگ عرفان و شعور و شعار آن در سراسر گردونه زمین بود تا همه جا شعبه و شعاعی از آن برپا و تابان شود و همه در خانه خدا و خلق و خانه سلم و امنیّت در یک صف و در یک جهت روی آورند و فاصله‌ها و امتیازات از میان برداشته شود. برای گستردن چنین پایگاه توحیدی در همه جا فرزندان و وارثان ابراهیم سزاوارتر بودند. هم آنان سال‌ها پس از ابراهیم، پس از لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها و آتش سوزی‌ها و ویرانی شهرها و کشتار مرد و زن و خرد و کلان و هر چه جاندار بود معبد و هیکل اورشلیم را پایه‌گذاری کردند و بالا آوردند.^۱ نه چون پایه‌گذاری ابراهیم و فرزندش که به سوی آن بیابان باز و بی آب و آبادانی هجرت کردند و برای قبایل پراکنده و جنگ جوی عرب خانه

۱. «... و هر آنچه در شهر (اریحا) بود از مرد و زن و جوان و پیر حتی گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند و یوشع بدان دو مرد که به جاسوسی زمین رفته بودند گفت: به خانه زن فاحشه بروید و زن را با هر چه دارد از آنجا بیرون آرید... و یوشع، راحاب فاحشه و خاندان پدرش را با هر چه از آن او بود زنده نگاه داشت... و واقع شد که چون اسرائیل از کشتن همه ساکنان عای در صحرا و در بیابانی که ایشان را در آن تعاقب می‌نمودند فارغ شدند و همه آن‌ها از دم شمشیر افتاده هلاک گشتند، تمامی اسرائیل به عای برگشته آن را به دم شمشیر کشتند و همه آنانی که در آن روز از مرد و زن افتادند دوازده هزار نفر بودند یعنی تمامی مردم عای... پس یوشع عای را سوزانید و آن را توده ابدی و خرابه ساخت که تا امروز باقی است... صحیفه یوشع باب ۶ و ۸». (مؤلف)



زندگی و اجتماع و امنیت فراهم کردند. به نوشته تورات، کشتارهای جمعی و تخریب و سوزاندن شهرها با الهام و فرمان «یهوه» خدای اسرائیل و زمینه ساختمان اورشلیم و قدس بوده که داوود آن را در میان کشتار و آتش و دود پایه گذاری کرد و در زمان سلیمان کامل و آراسته گردید و یهودیان آن را به صورت معبد قومی و محل خدای خود و مرکز کاهنان و مذبح و بخورات و دودها و مرجع تحلیل و تحریم درآوردند و آیین همگانی و فطری ابراهیم را در آن مسخ کردند و سپس قانون کینه ها و عقده ها و آزمایش و زورآزمایی و برخوردها و جنگ ها و خونریزی و بازتاب ها شد. چنانکه پیش از میلاد مسیح بارها همسایگان نزدیک و دور از آشوری ها و سومری ها و مصری ها و بابلیان و دیگر ملل و قبایل بر آن تاختند و شهر و معبد را ویران کردند و یهودیان را به اسارت بردند و هفتاد سال بعد از مسیح، رومیان به کشتار و ویرانی آن پرداختند.

به نوشته ها کس در قاموس کتاب مقدس: «در این جنگ ها حدود ده میلیون کشته شدند و سال ۶۱۴ میلادی پادشاه ایران آن را فتح کرد و کاهنان و راهبان را کشت و کنائس را ویران کرد. پس از آن رومیان و حکام مسیحی و کشیش ها حاکم و متصرف در آن و یهودیان اقلیتی محدود و محکوم گردیدند» تا آنکه بانگ تکبیر اسلام دروازه های آن را در سال ۱۵ یا ۱۶ هجری [۶۳۸ م.] بر روی همه گشود بی آنکه شمشیری کشیده و خونی ریخته شود و به پیروان هر سه مذهب آزادی و امنیت کامل داد و کلیساها و کنیسه ها و مساجد در جوار هم قرار گرفتند. این فتح پس از سیر معراجی و برق آسای رسول خدا و رهبر اسلام و تابع ملت ابراهیم و شاهد آیات و حوادث این سرزمین از نزدیک بود: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى



الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ^۱. تا این مسجد دور و برکنار شده «الْأَقْصَى» را نزدیک سازد و از اعمار مسجد الحرام گرداند. چنانکه از آغاز بعثت تا چندی پس از هجرت آن را قبله مسلمانان ساخت. پس از حدود پنج قرن که در نگرانی مسلمانان و خانه امن و آزادی برای همه ملل توحیدی بود، صلیبیان [در ۱۰۹۹ م.] آن را با جنگ و کشتار و خون به تصرف خود درآوردند و قریب یک قرن در انحصار آنان درآمد تا صلاح الدین ایوبی در سال ۵۸۲ هجری (۱۱۸۷ میلادی) باز درهای آن را به روی همه گشود و همه را امان داد و از آن همه کشتارهای بی رحمانه صلیبیان چشم پوشید. مردم و ملل، پس از آن همه تجربیات تاریخی و ناکامی و تلخ کامی از جنگ ها و کشتارها و ناامنی های دوران تعصب ها و برتری جویی ها و استعمار جویای کانون های صلح و امنیت و همکاری و هم فکری هستند، لیکن به جای آنکه این کانون وحی و امنیت و هدایت، فروزان و الهام بخش و پرتو افکن باشد، اکنون با تحریکات استعماری آتش افروزان و انگیزه های نژادی ارتجاعی، کانون ناامنی و فتنه و تحریکات و خطر برای منطقه و دنیا گردیده مغزهای استعماری برای آنکه پایگاه محکمی در شرق میانه و سراسر آسیا و آفریقا داشته باشند، با همکاری صهیونیسم، نقشه شوم و نوینی طرح کردند و آن را زیرسریوش «وطن دادن به یهودیان» پراکنده و آسیب دیده در فلسطین، از زبان «بالفور» سیاست مدار انگلیسی در

۱. منزله است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد تا از نشانه های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست. اسراء (۱۷)، ۱.



سال ۱۹۱۷ اعلام و سپس سازمان ملل که آلت فعل و نمایی در دست دولت‌های مقتدر بود آن را در سال ۱۹۴۷ تصویب کرد. از آن پس از هر سوی دنیا یهودیانی را که با هم تشابه در چهره و اندیشه ندارند، بدین سرزمین کشاندند و به کشتن مرد و زن و کودک و ویران کردن خانه‌ها و بیرون راندن مردمی دست زدند که قرن‌ها و پیش از جا به جا شدن بیشتر ملل دنیا، در این سرزمین وطن داشتند و با سختی و خوشی‌هایش ساخته و آن را آباد کردند و در برابر مهاجمان ایستادند و سی سال با استعمار انگلیس جنگیدند. یهودی که پیش از این بیش از شش صدم از سرزمین فلسطین را مالک نبود، سراسر آن را به تصرف گرفت و با شعار محیط امن، با جنگ و خونریزی، به سرزمین‌های دیگر عرب تجاوز کرد و باز شعار محیط امن! در سایه آخرین سلاح‌ها و تجهیزات استعماری! دلیلش هم این است که در قرن‌های دور تاریخ این سرزمین را با کشتار و ویرانی و آتش سوزی از بومیان گرفته چند سال با جنگ و گریز در آن جای داشتند. با این دلیل باید مرزها و نقشه دنیا دگرگون شود و قبایل و ملل کوچیده به سرزمین‌های قدیم برگردند، پس اگر روزی بومیان آمریکا قدرت و پشتیبانی یافتند، این حق را دارند که اروپاییان مهاجر و مهاجم را بیرون رانند!!

در مقابل نقشه شوم استعمار و وعده «بالفور»، نقش و پیش‌بینی و وعده قرآن است: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ﴾ (بارها و بارها همچون لیک) وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا. فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا... فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَ



لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ...^۱ دیری نمی‌پاید که مردانی مؤمن و نیرومند «أُولَىٰ بُأْسٍ شَدِيدٍ» همچون صلاح الدین با شناخت و آگاهی و قدرت ایمان برانگیخته شوند تا دست‌های متجاوز را در خلال دیار قطع کنند و روی سیاه اینان را بنمایانند و صلح و امنیت را هم چون رسول اسلام در این سرزمین برقرار کنند و این مسجد به دور گردانده شده «الْأَقْصَى» را به مسجد الحرام و خانه مردم و کعبه و مشعر و عرفات بازگردانند.

نظر و چشم‌انداز ابراهیم و اسماعیل و دیگر فرزندان به حقّ او همین بود که این خانه و خانه سرزمین قدس، برای همه مردم خانه امن و اجتماع باشد و هسته اصلی و مرکزی شود که هر جا مردمی جمع شدند و اجتماعی برپا گردید، مطابق نظر و نقشه آن، خانه همگانی و امن ساخته شود تا همه خانه‌ها خانه مردم و به گونه خانه خدا درآید و هیچ نقش فردی و قومی در میان نباشد و موجبات اختلاف و ناامنی از آن‌ها محو گردد.^۲

۱. و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً بارها در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواید خاست. پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرارسد بندگان از خود راکه سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جستجو درآیند و این تهدید تحقق‌یافتنی است.... و چون تهدید آخر فرارسد [بیایند] تا شما را اندوهگین کنند و در معبد [تان] چنانکه بار اول داخل شدند... اسراء (۱۷)، ۴ و ۵ و ۷.

۲. پیامبر اسلام و وارث ابراهیم همین که مکه را فتح کرد و درهای بیت الحرام را گشود، بت‌های پیرامون کعبه را شکست و نقش و صورت‌هایی را که اوهاام جاهلیت بر آن چسبانده بود محو کرد، امتیازات و برتری‌هایی را که قریش از وابستگی بدان برای خود ساخته بود الغاء فرمود: «لا فخر لعربی علی عجمی و لا لعجمی علی عربی الا بالتقوی... ان اکرمکم عند الله اتقاکم» [از خطبه پیامبر اکرم ﷺ در روز فتح مکه... یعقوبی، تاریخ، ج ۳، ص ۱۱۰]. بلال حبشی آن برده آزاد شده را به مقام مؤذنی و فرماندهی صفوف مسلمانان برگزید و برپام کعبه بالا برد و مسیر و مدار زمان را که در کعبه تمثّل یافته بود، به هیأت اصلی آن اعلام کرد: «ان الزمان قد دار کهیثه یوم خلق الله السماوات و الارض» آنگاه این رسالت بر عهده مسلمانان و پیروانش آمد که در هر جا شعبه‌ای از



«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ».

«وَلِلَّهِ...» عطف به «آمنا» و تعلیق به «كَانَ» و یا استیناف و انشاء حکم. لام «لِلَّهِ» آن حقّ و جهت خدایی را می‌رساند که با جهات و ابعاد دیگر ترکیب یافته صورت متضاد آدمی را پدید آورده است که هر جهت و بُعدی به سویی می‌کشانند. آنچه به سوی کمال علیا و وحدت و یک رنگی و یک آهنگی و تعاون و محیط ایمان و امن می‌کشانند «لِلَّهِ» است. و چون این کشش مخالف طبیعت عمومی آدمی و تکلیف برآن است: «عَلَى النَّاسِ» که به خودی خود به سوی پستی دنیا و اختلاف و امتیاز و ستیزه و جنگ کشانده می‌شوند: «لِلَّهِ، عَلَى النَّاسِ»، رهایی از این تضاد درونی است که هر یک میدان رشد و بروز کامل خود را می‌جوید و حرکت به سوی کمال و جهت الهی، با آگاهی و اراده و قصور و تعهد و جهت‌گیری است: «حِجُّ الْبَيْتِ». «حِجُّ»: قصد و آهنگ و غلبه در برخورد، «الْبَيْتِ»: تصویر اراده خدا و معانی عالی فکری و اجتماعی انسان.

این قصد و آهنگ آدمی را که به رنگ پوسته زمین «ادیم» درآمده است و بدان بسته شده، بی‌رنگ می‌سازد و باز می‌کند، و «النَّاسِ» را که ناخودآگاه خود را از یاد برده (ناسی)، خودآگاه کند و از بندها و دیوار خانه و شهر و سایه کاخ‌های طغیان بیرون آرد و به سوی بی‌آلایشی و بی‌آرایش خانه مردم و خانه خدا پیش می‌برد و باید، هرچه بتوانند و هرچه توان یابند پیش روند: «مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»، که بدل

→ این خانه مردمی و امن برپا دارند و آن را جز به نام خدا و مردم نیارایند و از نقش غیر خدا و تزئین «زخرفه» = آرایش، طلاکاری» برکنارش دارند تا شعاعی از آن مرکز توحید باشد و به نور ایمان و خضوع و همبستگی آرایش یابد. پس هر ساختمانی که به نام مسجد برپا شود و به تمثال‌ها و آرایش‌ها و زخرفه‌ها مزخرف گردد و جز نام خدا در آن نقش شود و به زبان آید، از حوزه آن مرکز توحید برکنار و شعبه‌ای است از پایگاه بتان و کاخ سرکشان و نمایشگاهی از هنر و دگانی برای مرتزقه از خدایی خبر. (مؤلف)



«عَلَى النَّاسِ» است. استطاع، کوشش در حصول طاعت دارد. «إِلَيْهِ»، راجع به «اللَّهُ» است، یا راجع به «الْبَيْت» که همان راه به سوی «اللَّهُ» است. «سَبِيلًا» تمیز و نکره: هر کس هر چه بتواند راهی یابد و رهسپار به سوی آن شود. هر چه در این آهنگ شتاب یابد و پیش رود و به معانی و مقامات آن قرب یابد، راهی به سوی آن خانه و راه به سوی خدا و جهت اوست که حد و جهت ندارد، تا از هر حد و جهتی که خود «الناس» و «من» است سردرآورد و غالب شود و به «ما و او» پیوسته شود. این نیازآدمی است نه بی‌نیازی برای خدا. پس هر که بدان کافر شود و این حقیقت را بر خود و خود را از آن بی‌پوشاند نیاز خود را نادیده گرفته است:

«وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ». جواب شرط ضمنی به تقدیر ذهنی اشخاص و اگذار شده که «فَإِنَّ اللَّهَ...» مشعر بدان است: هر که بدان کافر شود و از آهنگ به سوی آن روی گرداند، نیازمندی خود را نادیده گرفته خود را از کمال و تعالی باز داشته است، چه خدا بی‌نیاز از جهانیان است. نه آنکه از لام «لله» سودی برای خدا و از حکم و «عَلَى» در «عَلَى النَّاسِ» زبانی برای مردم پنداشته شود و نه آن چنان که یهودیان می‌پنداشتند که بیت المقدس پایگاه و بارگاه فرمانفرمایی خدا و برای قوم او در زمین و جهان و برملت‌های دیگر است. و نخستین خانه خدا و قبله عالمیان و نمایاننده و بازتابنده آیین ابراهیم و احکام حرام و حلال او. نه، نه این تحریم‌ها و ذبح‌ها و بخورات کاهنانه از ابراهیم بوده است: «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ...» نه معبد قدس نخستین خانه بود و نه خانه امن و نه برای مردم و نه آهنگ به سوی آن بر مردم [واجب بود]: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ... وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ... فِيهِ آيَاتٌ... وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...» و تغییر قبله اسلام برگشت به سوی نخستین خانه و چنین خانه‌ای است نه برگشت از آن.



«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ».

این گونه ندا با واسطه «قُلْ»، إشعار به اعراض دارد، چنانکه ندای بی واسطه، توجه و لطف ندا دهنده را می‌رساند. آنان که اهل کتاب‌اند و بدون دلیل حقی و به دلیل دین فروشی، آیات خدا را می‌پوشانند و بدان‌ها کافر می‌شوند، شایسته ندا و خطاب خدا نیستند. «لِمَ»، پرسش از دلیل و علت فعل و به قرینه این مقام، انکاری است تا شاید از کفر و انکار سر باز زنند و به خود آیند. در موردی که استفهام از چگونگی و حالت وقوع باشد و نظر به علت و دلیل نباشد یا دلیل روشن باشد، با حرف «كَيْفَ» استفهام می‌شود: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ...﴾^۱. که با دلیل حرکت حیاتی چگونه و با چه اندیشه و حالتی می‌توان به خدا کافر شد؟ ﴿وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ...﴾^۲ آیات مورد کفر اهل کتاب باید همان نشانه‌های نخستین خانه مردم باشد: «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ» یا نشانه‌هایی که در این خانه نمودار گشته است و نبوتی که در کنار آن و برای احیای آیین ابراهیم برخاسته است: با آنکه اهل کتاب هستید و او دارای نبوت و وحی است چرا بدین آیات کافر می‌شوید: «وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ» و چرا این رسالت مشهود را نفی می‌کنید؟! «طالقانی و زمانه ما»

چون توجیه و دلیلی ندارند باید بیندیشند و از کفرشان بازگردند و اگر بازنگشتند مردم آگاه شوند و آنان را از سر راه خود بدارند و دین خدا را از تعصب و امتیاز جویی و بهره‌کشی که خوی آنان گردیده است، برهانند. خدا بر آن‌ها گواه و آگاه است: «وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ». نه، «مَا تَفْعَلُونَ» و آن‌ها از تأثیر مستمر و تدریجی اعمال‌شان ناآگاهند که چگونه این اندیشه‌ها و اعمال از خوی و عادات و تقلیدشان

۱. چگونه خدا را انکار می‌کنید با آنکه مردگانی بودید و شما را زنده کرد باز شما را می‌میراند [و] باز زنده می‌کند... بقره (۲)، ۲۸.

۲. و چگونه کفر می‌ورزید در حالی آیات خدا پی در پی بر شما خوانده می‌شود. آل عمران (۳)، ۱۰۱.



ساخته شده آنان را به سوی کفر به آیات کشانده است، و همین دلیل و جواب «لَمْ تَكْفُرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» است که خودشان نمی دانند.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ».

تکرار این خطاب «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» تعلیل و توصیف و تعظیم مسئولیت مورد انکار و استفهام است. «صدّ»: بستن راه و بازداشتن و بازگرداندن از راه است. کفر اهل کتاب به آیات خدا، خود همین «صدّ» از راه خدا «سَبِيلِ اللَّهِ» است، زیرا آیات خدا، تنزل و تبیین جمال و قدرت و کمال هستی مطلق است که به صورت موجودات تکوینی و نبوات و شریعت تجلی می کند و شناخت و گرایش و پیوستگی بدان ها راه خدا را به روی انسان مؤمن باز می گرداند. چون آیین خدا آیات و راه خدا را تبیین می کند، اگر رهبران آیین، خود به آیات خدا کافر شوند «صدّ» راه خدا می گردند: «... يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ...»، «... لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ...»، به جای «تَصُدُّونَ سَبِيلَ اللَّهِ» بازداشتن و بازگرداندن کسانی را می رساند که با محرک و انگیزه فطرت و حیات و رهبری آیین در راه حق و کمال پیش می روند. «مَن آمَنَ»، کسی است که گراینده و رهسپار راه خدا «سَبِيلِ اللَّهِ» شده است. مؤمن به آیات خدا را، نه تنها از راه خدا باز می دارند و از آن باز می گردانند؛ آن را کج و منحرف نیز می جویند و می نمایند: «تَبْغُونَهَا عِوَجًا». که حال از ضمیر «تَصُدُّونَ» است. شما اهل کتاب از راه خدا باز می دارید و آن را می بندید در حالی که شما راه خدا را به گونه کج می جوید، خلق را به راهی مقابل و مخالف راه خدا رهبری می کنید و هرچه بیشتر از آن دور می دارید. هم به نام رهبری راه خدا، راه بندی می کنید، و هم به سوی راه کج و منحرف پیش می روید و پیش می برید. گناهی از این خطرتر و بد عاقبت تر نیست. چون حرکت طبیعی جهان و تاریخ در مسیر راه



خدا «سَبِيلُ اللَّهِ» است که خود هر سَدّ و مانعی را از سر راه برداشته و استعدادها و انگیزه‌های پیش برنده آدمی تکامل و تسریع یافته است. رسالت وحی و نبوت روشنگری همین راه و مسیر نهایی آن است. مقصود از احکام و شرایع الهی سمت گیری و نیروبخشی و سست کردن جاذبه‌های مخالف و برداشتن موانع و سدهای نفسانی و اجتماعی از این راه است. عبادت‌های فطری و تشریعی این راه را هموار (مُعَبَّد) می‌کند. پس از پیمبران و قافله سالاران، اهل کتاب و روشنگران مسئول و متعهدند که مردم را از انحراف‌ها باز دارند و بدان راه رهبری کنند. اگر اینان کتاب و شریعت را وسیله امتیاز و دنیا گردانیدند و از راه خدا غافل شدند و به فروع پیچیده و تشریفات غرور انگیز پرداختند، بیش از آنکه خود سَدّی و طبقه ممتازی و مانعی می‌شوند، با شعار رهبری خود، راه خدا را کج و منحرف می‌گردانند: «تَبْعُونَهَا عِوَجًا».

اگر سدهای فکری و اخلاقی و اجتماعی، مردمی را متوقف و ساکن نگه دارد، همان تحرّک و تعالی جویی انسان و حرکت تاریخ، می‌تواند و توانسته است سدها را بردارد و کاروان تکامل را به پیش برد. و اگر اهل کتاب و رهبران آیین به کجی گرایند و از راه خدا و خط مستقیم سَبِيلُ اللَّهِ منحرف شوند و زاویه‌های انحرافی بنمایانند و خلق خدا را به همراه خود در امتداد آن زوایا سوق دهند، از راه خدا «سَبِيلُ اللَّهِ» دورتر و گمراه‌تر می‌شوند و [دور] می‌گردانند که برگشت از آن‌ها دشوار یا ممتنع می‌شود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^۱. چون این ناکسان آیات راهنمای خدا را به گونه کالای ناچیز دنیایی در می‌آورند و اموال مردم را به باطل می‌خورند: ﴿اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ...﴾

۱. بی تردید کسانی که کفر ورزیدند و [مردم را] از راه خدا باز داشتند به گمراهی دور و درازی افتاده‌اند. نساء



لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...^۱ سوگند و تعهد هاشان، سپری است و پوششی برای راه بندی شان: ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...﴾^۲ اینان هم راه خدا را می بندند و هم آن را منحرف می گردانند و کج می نمایند: ﴿الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا...﴾^۳، ﴿وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا...﴾^۴، ﴿الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾^۵. با گزیدن زندگی دنیا بر آخرت آگاهانه سد انحرافی راه خدایند و خود بر این گواهند: «وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ»، یا بیان و شأن آنان است که چون اهل کتاب اند باید گواهان راه خدا برای دیگران باشند. اگر این ها از راه و روش خود غافل اند و دیگران را اغفال می کنند، خدا از انگیزه ها و آثار کارها و ساخت و سازهای شان هیچ غافل نیست: «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ».

پس از ندا و خطاب های عتاب آمیز به اهل کتاب، این ندا، هشدار به کسانی است که چشم و گوش شان باز و شنوا شده و به آیات و راه خدا ایمان و تحرک و گرایش یافته اند. شرط «إِنْ تَطِيعُوا»، به جای نهی «لَا تَطِيعُوا»، تضاد ایمان با چنین اطاعتی را

۱. آیات خدا را به بهای ناچیزی فروختند و [مردم را] از راه او باز داشتند... اموال مردم را به ناروا می خورند و [آنان را] از راه خدا باز می دارند... توبه (۹)، ۹ و ۳۴.

۲. سوگندهای خود را [چون] سپری قرار داده بودند و [مردم را] از راه خدا باز داشتند...، مجادله (۵۸)، ۱۶ و منافقون (۶۳)، ۲.

۳. همان کسان که [مردم را] از راه خدا باز می دارند و آن را کج می جویند... هود (۱۱)، ۱۹ و اعراف (۷)، ۴۵.

۴. ... و کسی را که ایمان به خدا آورده از راه خدا باز دارید و راه او را کج بخواهید... اعراف (۷)، ۸۶.

۵. همان کسان که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و مانع راه خدا می شوند و آن را کج می خواهند آنان هستند که در گمراهی دور و درازی به سر می برند. ابراهیم (۱۴)، ۳.



می‌رساند، و برای بیان عاقبت آن است که جواب شرط «يَرُدُّوْكُمْ...»، آن را می‌نمایاند. «فَرِيقًا»، باید گروه خاص و ممتازی باشد که به داعی آیین شناسی و رهبری، راه مؤمنان را بر می‌گردانند و سدّ راه خدا هستند: «يَبْغُوْنَهَا عِوَجًا». «يَرُدُّوْكُمْ»، درمقابل «الَّذِيْنَ آمَنُوْا»، همین مطلب را می‌رساند که مؤمنان باید عنصر پیشرو باشند و دیگر به عقب برنگردند. «بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ»، ثبات و پایداری در ایمان، و «كَافِرِيْنَ»، به جای «إِلَى الْكُفْرِ»، مسیر نهایی و ناآگاهانه این ارتداد را می‌رساند: با اطاعت و پیروی از این فرقه، شما را آن چنان از ایمان تان بر می‌گردانند که ناآگاه و ناگاه کافر می‌گردید و سر از کفر در می‌آورد.

شما که با هدایت الهی از اندیشه‌ها و جاذبه‌های جاهلیت و کفر رهایی یافتید و بر آن‌ها سرکشی کردید، دیگر نباید از رهبری‌های فریب کارانه و ارتجاعی اطاعت کنید. و باید همیشه و هشیارانه بر آنان سرکشی و از آنان سرپیچی کنید. چنانکه هرملت و مردم در حال پیشرفت و تکامل باید نسبت به چنین عوامل ارتداد هشیار و آگاه باشند و از پیروی عقب گردانی که خود را در چهره رهبری می‌نمایند، سرپیچی کنند. نهضت اسلامی از همان سال‌های نخست که در مدینه پایه می‌گرفت در معرض چنین خطری بود، فرقه‌ای از اهل کتاب به هر وسیله می‌کوشیدند که نومسلمانان را به دنبال خود و به ارتداد کشند. برانگیختن اندیشه‌ها و کینه‌های جاهلیت در میان مهاجر و اوس و خزرج نمونه‌ای از همین نقشه ارتدادی‌شان بود.

«وَكَيْفَ تَكْفُرُوْنَ وَاَنْتُمْ تُتْلٰى عَلٰیكُمْ اٰیٰتُ اللّٰهِ وَفِيْكُمْ رَسُوْلُهُ وَمَنْ يَّعْتَصِم بِاللّٰهِ فَقَدْ هُدِيَ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ».

عطف بر «يَرُدُّوْكُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ كَافِرِيْنَ» استفهام انکاری و اعجابی است. «تَكْفُرُوْنَ»، همان کفر احتمالی و ارتدادی است. «اَنْتُمْ تُتْلٰى عَلٰیكُمْ...» جمله خالیه است. ضمیر منفصل «اَنْتُمْ»، تأکید و تکیه بر شخصیت ایمانی مخاطبین را می‌نمایاند:



چگونه می شود که کافر شوید و به کفر برگردید و حال آنکه شما با پایه ایمانی که دارید، همی آیات خدا بر شما تلاوت می شود و اشعه آن بر شما پی در پی می تابد و پیوسته روشن و آگاه تان می دارد و رسول خدا که نمونه کامل آیات و مبین وحی و جاذب و پیش برنده به سوی حق و راه مستقیم است، در میان شما به سر می برد و شما را رهبری می کند. دیگر چه اندیشه و جاذبه ای می تواند شما را به کفر بکشاند؟! این آیات بیّنات و براهین مشهود و روشنگر، همیشگی و پایدار است، هم آیات و تلاوت آن ها، هم حضور شخصیت رسول خدا در سنت و تاریخ و احکام و آیات و عبادات و اذکار مسلمانان. آیا در تاریخ جهان و ملل، می توان تاریخی مانند تاریخ این شخصیت تاریخ ساز چنین روشن و شناخته شده یافت که دعوت و راه و روش و قیامش و زوایای زندگیش و سخنانش و گام ها و جاها ی پایش و گفتگوهایش و سخنانش و گروندگان و دشمنانش و جنگ هایش و پیروزی هایش و شکست هایش و رفتار و اخلاقش و چگونگی و مشکلات دعوتش و روش و منشش از هنگام ولادت تا وفاتش و پدران و مادرانش و فرزندانش، مشخص و روشن باشد؟ و حال آنکه پدران و مادران و همگنان و هم زمانان ما برای ما چنین شناخته شده نیستند؟ با شناخت همه جانبه این آیه حق و نمونه کامل کمال انسانی و دریافت آیاتی که تلاوت کرده است و چنان انقلاب همه جانبه و بی ماندی که پدید آورده و پیوسته در قرون متوالی و شب و روز و در شرق و غرب تلاوت می شود و مواج است، مجالی برای برگشت به جاهلیت و مرزبندی ها و خوی ها و اندیشه های کفرآمیز و دانش های محدود و مکتب ها و فلسفه های یک بُعدی می ماند؟ راه برگشت از این آیات به روی کسانی باز است که در حد تلاوت و قرائت آن ها باقی مانده هدف و معنی و حرکت و قدرت آن در اندیشه و دل و دماغ شان نفوذی نیافته است و یا راه نفوذ آن ها بسته و از اعتصام و تمسک به آیات، که اعتصام به خداست،



بازمانده‌اند و جدا شده‌اند. و چون به خدا اعتصام ندارند به راه مستقیم کمال هدایت نمی‌شوند و برعکس: «وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». فعل ماضی و مجهول «هُدِيَ»، لزوم و تحقق را می‌رساند: آنکه به خدا و آیاتش پیوسته شود و تمسک یابد خود به راه مستقیم هدایت شده است. بر مؤمنین به حق و به آیات است که در این مسیر هدایت و استقامت، پیوسته آگاه و هشیار باشند و از عوامل و انگیزه‌ها و جواذب مخالف آن پروا گیرند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ».

نسبت فعل «اتَّقُوا» به مفعول «اللَّهُ»، بی‌واسطه، به معنای اندیشه و پروای از نافرمانی و انجام احکام و مسئولیت‌هایی است که مقرر داشته است و با واسطه حرف «مِنْ»، نگرانی و برکنار داشتن از عواقب امری را می‌رساند: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»^۱: مگر آنکه از آنان بیم داشته باشید و بخواهید که خود را از آسیب‌شان برکنار دارید. و اگر بواسطه حرف «بِ» به مفعول متصل شود، بیان سبب و وسیله «اتَّقَاء» است: «اتقی به»: به سبب آن خود را از زیان و آسیب برکنار نگه داشت. ﴿أَفَمَنْ يَتَّقِ بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ...﴾^۲. «حق تقاته»، تأکید و بیان نوع فعل «اتَّقُوا اللَّهَ» است:

تقوایی کامل و به حق و همیشه و همه جانبه و در همه جهات، خودداری از محرمات و انجام واجبات حکمی، مرتبه‌ای از تقوای درافعال و همچنین پروای از بروز انگیزه‌ها و محرک‌های مخالف احکام شرعی و عرفی و خودداری از واقع شدن در محیط این گونه انگیزه‌ها و محرک‌ها و پیشگیری از آن‌ها و کوشش در اصلاح و فراهم نمودن محیط سالم. این مراتب تقوا، منشأ شناخت آیات الله و جهت‌گیری در جهت سبیل الله و هدایت به سوی صراط مستقیم است. همین که

۱. آل عمران (۳)، ۲۸.

۲. پس آیا آن کس که [به جای دست‌ها] با چهره خود گزند عذاب را دفع می‌کند...؟ الزمر (۳۹)، ۲۴.



سالک برکنده شد و به راه آمد و هجرت کرد، درمسیر و درفضاها و گذرگاه‌هایش دچار تضادها و عوامل بازدارنده و برگرداننده و تردیدها و وسوسه‌ها و جاذبه‌های گوناگون می‌شود که باید با هشیاری و نیروی تقوا دربرابر آن‌ها پایداری کند و آن‌ها را واپس زند و از آن‌ها بهراسد.

این حرکت درصراط مستقیم و سبیل الله، کشش و کوشش به سوی کمال مطلق (تکامل) و حق تقواست: «حق تقاته». چون حقیقت ثابت و پیوسته جهان و انسان همین حرکت جوهری و ارادی به سوی حق و کمال مطلق است و جز آن همه چیز نمودارها و نمایش‌ها و درمسیر آن است و بهره هر موجودی از حق درحد بودن در صراط مستقیم حق و نزدیکی و دوری بدان است. باطل و ناپایدار: توقف و منع و انحراف «... تَبْعُوهَا عِوَجًا» و به دور ماندن از آن است. و چون خطاب و امر «اتقوا الله» به همه مؤمنان است که در مراتب ایمان و آگاهی و پایداری مختلف‌اند، باید «حق تقاته» درحد استطاعت‌ها باشد: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ...﴾^۱ و این دو آیه مفسر هم هستند نه منافی که توجیه و نسخی در آن‌ها روا باشد، و یا امر و حکمی به غیر مستطیع لازم آید. تعبیرها و تبیین‌هایی که در بیان این آیه آمده همین حد استطاعت را می‌رساند: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ»: «أَنْ يَطَاعَ فَلَا يَعْصَى وَ يَذْكَرَ فَلَا يَنْسَى وَ يَشْكُرَ فَلَا يَكْفُر...»؛ «حق تقاته» این است که از خداوند اطاعت شود و از او سرپیچی نشود و به یاد باشد و از یاد نرود و سپاس‌گزاری شود و کفران نگردد؛ «ان يجاهدوا في الله حق جهاده و لا تأخذهم في الله لومة لائم و يقوموا لله بالقسط و لو على انفسهم و آبائهم و ابنائهم»: جهاد کنند در راه خدا آن چنانکه باید، (آن چنانکه حق جهاد است) بدان اندازه که توانند و باید، در راه خدا هیچ سرزنشی بازشان ندارد و جذب‌شان نکند و برای خدا به قسط قیام کنند گرچه به زیان خود و پدران و

۱. پس تا می‌توانید از خدا پروا بدارید... تغابن (۶۴)، ۱۶.



فرزندان‌شان باشد. تقوای به حق تا آن حد باید ازجاذبه‌های متضاد برهاند و پیش برده که یک سرتسلیم حق و جواذب آن گردد. تقوا از مایه ایمان «یا ایها الذین آمنوا» قدرت می‌یابد، با تحقق تقوا، هرانگیزه و اندیشه و کشش و عمل مخالف کمال، از میان می‌رود: «حق تقاته» تا انسان از نو تکوین و رشد یابد و به کمال رسد و یک سر تسلیم خدا و اراده او شود، همچون میوه‌ای که از درخت مایه می‌گیرد و با قدرت دفاعی از نفوذ آفات مصون می‌ماند تا رسیده شود و آسان از شاخه خود جدا شده تسلیم منشأ اصلی و حیاتی خود گردد و پرورش یابد و تصاعدی همی بروید:

«وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» این نهی غیراختیاری، خبر و بیان نتیجه و نهایت امر «اتقوا الله» و تأکید «حق تقاته»، است: چنان پایدار و ملازم حق تقوا باشید تا از هربستگی برهید و در نهایت زندگی و رسیدن مرگ تسلیم حق گردید.

«وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ...».

«حَبْلِ اللَّهِ»، ریسمان و رشته تابیده آیات کتاب و نبوت و احکام آن است که راه خدا «سبیل الله» را می‌نمایاند و می‌گشاید و اعتصام به آن به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند: «وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». ایمان و تحقق تقوا، تامقام تسلیم، انسان را از تجزیه و تفرقه درونی و سقوط، و مجتمع ایمانی را از پراکندگی می‌رهاند و بالا می‌برد. مجموع وحی و کتاب و نگهبانی آن برای همین اعتصام به «حبل الله» است: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا...﴾^۱ این تشبیه و استعاره کوتاه و حسی «حبل الله» آیات و سنن و احکام و کتاب الهی و تعهدات ناشی از آن‌ها را می‌نمایاند که اعتصام

۱. پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست جنگ زده است. بقره (۲)، ۲۵۶.



به مجموع آن‌ها فرد و جمع را از بازگشت و ارتجاع به جاهلیت و پراکندگی و سقوط باز می‌دارد و به سوی توحید و کمال و بروز استعدادها بالا می‌برد. همچون رشته عهده‌ای که بین خالق و خلق است و از مقام الوهیت تنزل یافته و آویخته شده و تا اعماق اندیشه انسان پیوسته گردیده که برای نگه داری و تقویت قدرت تقوای فردی و جمعی و واپس نگه داشتن جاذبه‌های مخالف و متضاد و گذشتن از آن‌ها، باید این رشته «حبل الله» را با همه قوای فکری و خلقی و عملی، محکم گرفت و به آن پناهنده شد و عصمت و اعتصام یافت. و اگر اعتصام بدان سست و گسیخته گردید، اجتماع متعالی به سوی وابستگی‌ها و تعهدات و پیمان‌های جاهلیت و عقب مانده روی می‌آورد و کشانده می‌شود که برپایه و نهاد تعارض و دشمنی قبیله‌ای و طبقاتی شکل می‌گیرد و حبل‌ها و دام‌هایی را به سود طاغوت‌ها و شیطان‌ها دربردارد. چون اجتماع به هر صورت که باشد، شکلی از پیمان‌ها و حبل‌هاست، یا حبل خدا و یا حبل شیطان.

«جمیعاً»، حال و تأکید امر «اعتَصِمُوا» و مفهوم آن چنان اعتصام جمعی و توحید قوایی است که همه را از برگشت به اندیشه‌ها و انگیزه‌های فردی و طبقاتی برتر نگه دارد. «وَلَا تَفَرَّقُوا»، نهی تأکیدی و بیانی برای امر «اعتَصِمُوا...» و یا پیشگیری از تفرقه‌ای است که شاید از کج فهمی و انحراف از آیات پدید آید: ﴿...وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ...﴾^۱ و راه‌های فرعی و تفرقه انگیزی که از صراط مستقیم منشعب شود: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ...﴾^۲.

۱. و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد، [هیچ کس] در آن

اختلاف نکرد... بقره (۲)، ۲۱۳.

۲. و [بدانید] این است راه راست من، پس از آن پیروی کنید و نه از راه‌ها [ی دیگر] که شما را از راه وی پراکنده

می‌سازد... انعام (۶)، ۱۵۳.



انحراف ازیگانه راه خدایی (سَبِيلِهِ) و پیروی از راه‌های فرعی (سَبیل) به تفرقه‌های عنصری و طبقاتی و فردگرایی و ظهوربت‌ها و طاغوت‌ها می‌انجامد که همان جاهلیت و ارتجاع کامل است. این اعتصام به «حبل الله» است که از کشانده شدن به راه‌های انحرافی و سرانجام آن‌ها باز می‌دارد و پس از کشیده شدن به سوی آن‌ها و سقوط در آن‌ها، باز به سوی توحید قوا و اندیشه‌ها می‌کشاند و تعالی و تحرک می‌بخشد. «حبل الله» متین و محکم و گسترده و باقی که از آیات کتاب مبین و عقل‌های پاک و فطری و عمل و گفتار رسول و پیروان راستین او به صورت سنت و حدیث ترکیب یافته، در توحید قبله و مناسک و عبادات و شعارها تحکیم گردیده است. این امر «اعتَصِمُوا» چون دیگر اوامر قرآن ایجابی است و هر فرد آگاه و مؤمن و مسئول را مکلف می‌کند که امت اسلامی را پیوسته به اعتصام به «حبل الله» بخواند و از تفرقه بازدارند و راه‌های نفوذ عناصر مزدور و ارتجاعی و تفرقه افکن را سد کنند. چنان که راهبران راستین و پیشوایان اسلامی، اعتصام به «حبل الله» و دعوت به توحید و نفی تفرقه را بیش از هر مسئولیت و تکلیفی و برتر از آن‌ها به شمار می‌آوردند و در همه جهات در راه آن مجاهده می‌کردند و از عواقب جهت‌گیری و نفاق پروری، جمع مسلمان را بر حذر می‌داشتند و نعمت و وحدت و الفت را تذکار می‌دادند:

«وَاذْكُرُوا لِلّٰهِ عَلَیْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا».

این تذکار و آگاهی و مقایسه بین زندگی جاهلیت و انقلاب توحیدی و این نعمت الفت و وحدت و آن نکبت و دشمنی‌ها و هراس‌ها، تأکید امر «اعتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ» و تبیین نتایج اعتصام و عواقب انفصام است. «اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً»، تصویر کوتاه و بارزی است از اجتماع سراسر دشمنی و وحشت جاهلیت که از دشمنی‌ها و کینه‌ها تکوین



یافته و شکل گرفته بود: «کُتِبَ اَعْدَاءُ»، دشمنی قبیلگی و خانوادگی و طبقاتی و انواع شرک‌ها که گذشتِ زمان و خونریزی‌ها و جنگ‌ها و غارت‌ها ریشه آن را محکم کرده بود و نسل به نسل وارث آن بودند و همی جریان داشت و هر چه می‌گذشت دشمنی‌ها ریشه دارتر و فاصله‌ها عمیق‌تر می‌گردید و امیدی نبود که جبر زمان و قهر دشمنان و یا اشتراک منافی، آن دشمنی‌ها را در میان قبایل متفرق به الفت سطحی مبدل کند چه رسد به الفت قلوب پرازکینه و از هم رمیده. این تقدیر و تدبیر و نعمت خدا بود «نِعْمَتَ اللَّهِ»، «بنعمته» که بعثتی توحیدی و انقلابی درونی و تاریخی در میان چنین مردمی پدید آورد و پرتو آن در آفاق نفوس و آن سرزمین تابید و آن شب دیجور، با احلام موحش و خواب‌های پریشان سپری گردید و صبح صادق دمید و نسیم رحمت وزید و مغزها و دل‌های مردمی که روابطشان کینه و دشمنی (أعداء) بود پاک و پیوسته شد و همین که چشم گشودند خود را برادر دیدند: «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا»، نعمتی که ایمان و صفا و عزت و حرکت و رهایی از هر پستی و سقوطی و هر نعمتی را دربر دارد.

«وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُم آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

تمثیل و تصویر کوتاه و جامعی از «إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءُ...» است تا وضع گذشته، پس از این تحول و انقلاب همه جانبه، در برابر دیدشان مشهود باشد. چون مخاطبِ خطاب‌های جمعی این آیات مردم متصف به وصف ایمان اند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» هر متحول و منقلب به انقلاب ایمانی را در هر زمان و مکان فرا می‌گیرد، مانند: «يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، يَا أَيُّهَا النَّاسُ، يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و...» که هر متصف به کفر و انسانیت و قومیت بنی اسرائیل را در بر می‌گیرد، مگر اوصاف و قرائن مخصّص در میان باشد. و چون با دید وسیع و شناخت همه جانبه قرآنی،



دشمنی قبیلگی و تضاد عنصری و طبقاتی از خصایص و اوصاف مشخص جاهلیت و عقب ماندگی است و انقلاب ایمانی و هم هدفی و هماهنگی و تسلیم و سلم و برادری از خصایص اسلام، نباید این خطاب‌ها «إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءٌ... كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ» را منحصر در قبایل تسلیم شده جزیره العرب و یامدینه و مکه دانست. از نظر وسیع و فوق زمان قرآن و اصل حرکت حیات، سقوط و تنزل این پدیده متکامل و متعالی، در جاذبه‌ها و تنازع و تضاد حیوانی و نژادی و طبقاتی به هر صورت و شکلی که باشد، جاهلیت و ارتجاع است، گرچه با سیر تاریخ بی جهش، گذشتن و رهایی از هر مرحله گذشته، کمالی به حساب آید. از این نظر، دشمنی‌ها و کینه‌ها و درگیری‌های اجتماعی، پدیده‌ای است ناشی از درون انسان‌هایی که مواهب‌شان عقب مانده و عقب رانده شده و رشد نیافته باشد. این گونه درگیری‌های درونی و نفسانی، به تدریج درون را تهی می‌کند و گودال (حفره) عمیقی از جهنم می‌گردد که همه مواهب متعالی را به سوی خود می‌کشد و تکیه گاه‌ها و بناها و نهادهای انسانی و فطری را سست و بی پایه و مسیر حیات را متوقف می‌کند: «وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ»: شما بر لبه و پرتگاه حفره آتش و آشفشانی بودید که شعله و دود آن فضای روحی و اجتماعی را فرا می‌گیرد. «زمانه ما»

این مفاک آتش زانموداری ازدوزخ مکمون است که با لغزش مرگ و فروریختن ترکیب اندام و طبیعت، اعماق و ابعاد آن همی آشکارتر و جاذب‌تر می‌گردد: «حُفْرَةُ مِّنَ النَّارِ». در این گونه فصل تاریخی، سنن محکم بقا و دوام و تکامل و هدف داری، گذرگاه نجات و دستاویز «جبل» انقاذ می‌جوید و عنایت و رحمت مبدأ کمال و رحمت را جلب و اراده و امرش از درون انسانی یا انسان‌هایی آگاه و مسئول ظهور می‌کند و دست قدرتش از گریبان تاریخ آشکار می‌گردد و مجتمع را از سقوط در چنین لغزشگاهی می‌رهاند: «فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا». این گونه آیات تمثیلی و تبیینی برای



شناخت اصول و قوانین در راه رشد و هدایت است، «كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ».

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

«وَلْتَكُنْ»، عطف به او امر پیوسته «اتَّقُوا اللَّهَ... واعتصموا بحبل الله... و اذكروا نعمت الله...» است و چون دیگر او امر، فرض و وجوب را می‌رساند و چون دعوت به خیر و نهی از منکر واجب کفایی و نظر به انجام آن‌هاست، «مِنْكُمْ»، به معنای تبعیض و انشاست و نه به معنای بیانی که توجیه رسایی ندارد، و تقدم «منکم» بر «امة» نیز همین معنا را تأیید می‌کند: باید از میان شما کسانی هم فکر و هماهنگی باشند و گزیده شوند که... «امة» بیش از معنای گروهی، هم هدفی و هماهنگی را می‌رساند. خیر به معنای گزیده و یا گزیده‌تر، هم در مسایل فکری و هم عملی است، و «الی الخیر» به جای «بالخیر» جهت‌گیری و تحریک به سوی آن را می‌نمایاند. «معروف»، هر چیزی است که عقل و فطرت سلیم با آن شناسایی دارد، و منکر چیزی است که ناشناس و به دور و برکنار از عقل است. شریعت، معروف و منکر را تبیین و تعریف و مشخص می‌کند. چون شناخت همه جانبه و علمی اصول این مفاهیم و تطبیق‌های تحولی آن‌ها از عهده هر یک از افراد مؤمن و مکلف بر نمی‌آید، باید گروهی آگاه و اهل نظر و دارای بیان و قدرت اجرایی را برگزینند و تشکیل و تکوین دهند و آن‌ها را حمایت کنند:

از شما مؤمنین که به «حبل الله» اعتصام و تألیف یافته‌اند و برادر شده‌اند و از دشمنی و سقوط در حفره آتش زار هیده‌اند، چنین گروه گزیده باید داعی به سوی خیر و آمر به معروف و ناهی از منکر باشند. نشاید که چنین گروه هماهنگ، به مسایل علمی و فکری و اعتقادی و اجتماعی زمان و مکتب‌های ناشی از آن‌ها نا آشنا



باشند، بلکه باید از میان آن‌ها آنچه گزیده است و با اصول توحیدی و اعتقادی و جهان‌شناسی اسلام مطابقت دارد، برگزینند و بشناسانند و بدان دعوت و به معروف از آن‌ها امر کنند و از هر منکر ثابت و حادثی که راه فسق و فاسق و نقض عهد‌ها و گسیختن پیوند و موجب فساد می‌شود: ﴿...الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ...﴾^۱ باز دارند تا جاذبه‌های ارتجاع، اجتماع توحیدی و پیشرو را به عقب برنگردانند و ضدیت و دشمنی و فاصله‌هایی که گودال عمیق آتش زا «حفرة من النار» در میان طبقات پدید می‌آورد، دیگر رخ ننماید.

افعال: «یدعون، یأمرون و ینهون»، به جای اوصاف: «الداعون، الأمرون و الناهون» می‌رساند که این گروه منتخب باید انقلاب توحیدی اسلام را زنده نگه دارند و پیوسته رشد و گسترش دهند، و علاوه بر دعوت و رهبری، دارای چنان قدرت امر و نهی ای باشند که از مردم ناشی و حمایت می‌شود و بدان نیرو می‌بخشد تا آن گروه به پیکر زنده اجتماع، سلامت و حیات و حرکت بخشد، مانند قلبی که منظم می‌تپد و خون را در رگ‌ها به جریان می‌اندازد و ریه‌ای که دم به دم هوای پاک را به همه اندام‌ها و جوارح می‌رساند. برای اعتصام به «حبل الله» و دوام آن و مصون نگه داشتن اجتماع ایمانی از نفوذ عوامل فساد و آفات فردی و اجتماعی است که باید از میان مؤمنان، گروهی شناسای خیر و معروف و منکرگزیده شوند. این گزیدگان از آیات کتاب و از سنت مبتنی بر وحی و حقایق، خیر و معروف و منکرا دریافت می‌کنند و می‌رسانند و زنده و متحرک و از نفوذ بیماری‌ها پاک می‌دارند و از رشد منکرات و ظلم و دشمنی و عناصر شر و فرومایه و نکره‌های تحمیلی

۱. همان کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را خداوند به پیوستنش امر فرموده می‌گسلند و در زمین به فساد می‌پردازند آنان همان سرمایه باختمان هستند. بقره (۲)، ۲۷.



پیش گیری می کنند.^۱ با این نظر و امر قرآنی «وَلْتَكُنْ...»، اجتماع اسلامی که این گونه

۱. آیات و روایات امر به معروف و نهی از منکر، همان از میان بردن زمینه و پیش گیری از بروز منکرات و عناصر منکر است: «لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِلَّا يُسْلَطْ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ فَمَنْ قَدْ عَوَّنَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ»: باید امر به معروف و نهی از منکر کنید وگرنه بدکارانتان بر شما مسلط می شوند، آنگاه [برای دفع شر آنان] دعا می کنید و دعایتان اجابت نمی شود.

«لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ يُسْلَطَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا ظَالِمًا لَا يَجِلُّ كِبِيرُكُمْ وَلَا يَرْحَمُ صَغِيرَكُمْ وَتَدْعُوا أَخْيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ وَتَسْتَنْصِرُونَ فَلَا تُنْصَرُونَ وَتَسْتَغِيثُونَ فَلَا تُغَاثَوْنَ وَتَسْتَغْفِرُونَ فَلَا تُغْفَرُونَ...»: باید امر به معروف و نهی از منکر کنید وگرنه خدا فرمانروای ستمگری را بر شما مسلط می کند که نه پیران شما را محترم می شمارد و نه کودکان تان را مورد رحمت قرار می دهد. سپس نیکان تان دعا می کنند و اجابت نمی شود، درخواست یاری می کنید و یاری نمی شوید فریاد رس می جوید و کسی به فریادتان نمی رسد و درخواست آمرزش می کنید و آمرزیده نمی شوید.

«كَلَّا! وَاللَّهِ لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَلَتَأْخُذَنَّ عَلَى يَدِ الظَّالِمِ وَلَتَنَاطُرُنَّهُ عَلَى الْحَقِّ إِطْرَاءً أَوْ لِيُضْرِبَنَّ اللَّهُ بِقُلُوبِ بَعْضِكُمْ عَلَى بَعْضٍ ثُمَّ يَلْعَنُكُمْ كَمَا لَعَنَهُمْ»: (ای بنی اسرائیل!) چنین نیست به خدا سوگند! باید به معروف فرمان دهید و از منکر باز دارید و باید دست ستمگر را بگیرید و به کیفر برسانید و او را بر اساس حق برگردانید، وگرنه خدایان شما را با هم مخالف می کند، آنگاه شما را لعنت می کند چنانکه بنی اسرائیل را لعنت کرد. (حدیث نبوی، تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۶، ص ۴۹۳).

«مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَخَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَخَلِيفَةُ كِتَابِهِ». (حدیث نبوی): هر کس امر به معروف کند و از منکر باز دارد همان او جانشین خدا در زمین و جانشین پیامبر خدا و جانشین کتاب اوست.

«وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَخُلُفَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ شِبْحَانَهُ وَإِنَّهَا لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجْلِ وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ...»: بی گمان امر به معروف و نهی از منکر دو خلق و خوی از اخلاق خدای سبحان است، و با انجام آن ها سر رسید زندگی نزدیک نمی شود و روزی انسان کاسته نمی شود... نهج البلاغه، خطبه ۱۵۵.

«مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ بِهَا تَقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمُنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحُلُّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ وَتُنْصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَتُسْتَقِيمُ الْأُمُورُ»: بی گمان امر به معروف و نهی از منکر فریضه ای است که بوسیله آن دیگر فرائض به سامان می رسد و برپا می گردد، مذهب ها و راه ها امنیت یابد، معاملات و دستاوردها و وسایل کسب حلال می شود، مظالم و ستم ها به عقب رانده می شود، زمین آبادان می گردد و از دشمنان انصاف گرفته می شود، امر حکومت و نظام جامعه سر و سامان می یابد و پایدار می گردد (امام باقر علیه السلام). [الوسائل، ج ۱، ص ۳۹۵].

رجوع شود به دیگر آیات و روایات امر به معروف و نهی از منکر. (مؤلف)



رهبری گروهی و امرآیه درآن تکوین نشده و عناصر منکر و فساد و تضاد گروه‌ها و ارتجاع به نظام جاهلیت، رشد و تسلط یافته است، اجتماع هم بسته اصیل و متعهد اسلامی نیست. در چنین اجتماع اسلام نما، امر به معروف و نهی از منکر مشروط به شرایط و فردی و جزئی می‌گردد و بسیاری از مسایل مربوط بدان، مانند: رباخواری و استثمار اقتصادی و فکری و امتیازات و سلطه‌های ظالمانه و ظلم و... توجیه می‌شود و توجیهات و بحث‌های به هم بافته، شناخت خیر و منکر را که اصل همه احکام اسلام‌اند، می‌پوشانند و به انزوا و ابهام می‌برند و مفهوم تفقه و انذار و رجوع ﴿...لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ...﴾^۱ دگرگون می‌شود و احکام و مسایل و فروع گذشته و فروع فروعی که در کتاب‌ها و مغزها انباشته شده بادکرده است، مسایل حادثه و خیرها و شرها و معروف‌ها و منکرهایی را که پیوسته با هم رخ می‌نمایند، از نظر و ذهن صاحب نظران به دور می‌دارند و گروه پویا و گردنده: «طائفه» و متفقه و رجوع کننده به سوی مردم: «اذا رجعوا اليهم»^۲ به جای و مسندشان تکیه می‌دهند تا جاهلی درحد جهلش بدانان رجوع کند و درجهل به اصول خیر و معروف و منکر بماند و رابط توحیدی و اعتصام به «حبل الله» از میان فرقه‌ها و گروه‌های مسلمانان گسیخته می‌شود، و مردم بی‌پناه و مستضعف، در دام‌های (حبال) گسترده طاغوت‌ها و شیطان‌ها و مذهب‌های ساخته و پرداخته آنان گرفتار و کشیده می‌شوند، تا قرار گرفتن به لبه حفره و حفره‌های آتش: «شفا حفرة من النار». و هزاران گونه دگرگونی‌ها و فسادها و عقب ماندگی‌ها و شرور شناخته و

۱. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان دسته‌ای کوچ نمی‌کنند در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند؟ التوبه (۹)، ۱۲۲.

۲. فرمان ارجاع مشهور و منسوب به ناحیه مقدسه: «اما الحوادث الواقعة فارجعوا الى رواة احاديثنا» در زمان و شرایط دگرگونی اصول و فروع آیین صادر گردیده که گروه‌های انقلابی شیعه و رهبران آن‌ها در حال اختفا و تقیه بودند و تمرکزی نداشتند. (مؤلف)



ناشناخته و به چشم آمده و نیامده برای جوامع اسلامی و ملل دیگر، از تعطیل و نادیده گرفتن این امر حیات بخش: «ولتكن منكم امة...» مایه گرفته است، امری که مسلمانان را پیوسته در حال انقلاب فکری و تحول و تکامل و هماهنگی نگاه می دارد و باید از مرزهای اسلامی بگذرد و گسترش یابد: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ...﴾^۱.

اطلاق افعال «يَدْعُونَ»، «يَأْمُرُونَ» و «يَنْهَوْنَ» از مفعولی چون «يدعونکم...» يدعون المؤمنین...؛ همین تعمیم و گسترش را می رساند. براساس این امر، باید در مراکز اسلامی گروه‌هایی تربیت شوند و اصول خیر و معروف و منکر و احوال و تاریخ ملل و ادیان و مذاهب و مسالک و روحیات و خوی‌ها و مراتب رشد و عقب ماندگی‌ها و آزادی و در بند بودن‌های آن‌ها را فرا گیرند و به سوی آن‌ها اعزام و برآنان شهید و شاهد و مشرف و ناظر گردند و درحالی که رسول را الگویی و اسوه‌ای در برابر خود دارند، خود هم برای توده‌ها (ناس) الگو و أسوه و نمونه گردند: «لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ».

اگر امر «ولتكن منكم أمة...» و امر «لتكونوا شهداء على الناس»، پس از رسول و رهبر عظیم اسلام و بروزانگیزه‌های جاهلیت و اختلاف خلافت و برکناری رهبری اصیل و آگاه و دانای اسلامی، از نظرها دور شد و تحقق نیافت، امروز با گسترش سرزمین‌های اسلامی و بیداری مسلمانان و پیوستگی و حیرت زدگی و درماندگی ملل جهان، این گونه اوامر زمینه تحقق و اجرای بیشتری یافته است تا آنان که با هدایت قرآن، خیر و شر و معروف و منکر و مصالح مردم را در همه مراتب و ابعاد و جهاتش می شناسند، راه گشایی باشند در میان گمراهی‌ها و حیرت زدگی‌ها و تضاد مکتب‌ها و راهنمایی در تاریکی‌ها و افشاننده بذرهای خیر و توحید و فراآورنده

۱. و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید... بقره (۲)، ۱۴۳.



اندیشه‌ها، همچون کشتکار (فلاح) کارآزموده و امیدواری که زمین راشخم می‌زند و می‌شکافد و بذرمی افشانند و شکوفان می‌کند:

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». «اولئک» اشاره به مقام والای چنین امتی است و جمله اسمیه به جای فعلیه و مطابق با سیاق خطاب «لعلکم تفلحون»؛ ثبات و کلیت را می‌نمایاند.

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

نهی «لا تكونوا...» عطف به اوامر «اتقوا الله»، «واعتصموا بحبل الله»، «واذكروا نعمة الله»، «ولتكن منكم...» است که از پایه گرفتن آن چنان تفرقه و اختلافی که درملل توحیدی و دارای بینات تکوین یافت و از تفرقه‌های قومی و قبایلی و طبقاتی ریشه گرفت، برحذر می‌دارد و عاقبت سرپیچی از این اوامر را می‌نمایاند، پس اختلافی که از این گونه تفرقه‌های ریشه‌ای ناشی نشود و تکوین نیابد، نباید مورد نهی باشد. و نهی کلی از آن، تکلیف به محال و مخالف سنت آفرینش است «و لذلک خلقهم» چون اختلافی که ناشی از تفرقه‌جویی نباشد و منشأ حرکت و رشد فکری و تحول اجتماعی شود و استعدادها و مواهب افراد را برانگیزد، خود کمال و رحمت است که فرمود: «اختلاف امتی رحمة»^۱. پس از آن اوامر، این نهی «لا تكونوا» و تمثیل «کالذین» و ترتیب «تفرقوا» و «اختلفوا» چون نهی کوتاه و کلی «لا تختلفوا» نیست و اختلافی را می‌نمایاند که ناشی از تفرقه‌های جاهلیت و منشأ آن شود و تقوای به حق را برکنار دارد و اعتصام بحبل الله را بگسلاند و صورت و ترکیب اجتماع توحیدی را به گونه افراد و گروه‌های متضاد درآورد و قوای آن‌ها را در برابر اجتماع ایمانی و رباط اعتصامی بسیج کند و تفرقه و اختلاف در نفوس



گروه‌هایی کیان یابد [وسرشته شود]: «ولا تكونوا کالذین...». و بینات و آیات توحید در آفاق ناهموار تفرقه‌ها تیره گردد: «من بعد ماجاءتهم البینات». برگشت و روی گرداندن از بینات روشنگر و آیات رهنمای توحید، تیرگی‌ها و گمراهی‌ها و رنج‌ها و دردها و وحشت‌ها و زبونی‌ها دربردارد: «اولئک لهم عذاب عظیم».

تفرقه منشأ شرک است و از شرک هر عذاب عظیمی بر می‌آید: ﴿...ولا تَکُونُوا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ، مِنَ الَّذِیْنَ فَرَّقُوا دِیْنَهُمْ وَکَانُوا شِیْعاً کُلٌّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُوْنَ﴾^۱. آنان که در آیین توحید تفرقه آوردند و گروه گروه و شیعه شیعه گردند از رسالت و رهبری رسول خدا بس دور و برکنارند: ﴿إِنَّ الَّذِیْنَ فَرَّقُوا دِیْنَهُمْ وَکَانُوا شِیْعاً لَّسَتْ مِنْهُمْ فِی شَیْءٍ...﴾^۲ با وجود در دست و برابر چشم و اندیشه بودن چنین کتاب محفوظ و آیات محکم و اصول و فروع تعیین شده و سنت مستند و روشنگر و امامت و عترت توصیف و شناخته شده، آنان که آیین توحیدی اسلام را تجربه و تفریق کنند، چه ارتباطی با روح رسالت اسلام دارند و چه پیوستگی با رسول خدا؟: «لَسَتْ مِنْهُمْ فِی شَیْءٍ». پیوستگی و ربط با رسول و رسالت او همان اعتصام به حبل توحید است، و قطع چنین ربط و اعتصام، جذب به عقاید و سنن تفرقه‌انگیز جاهلیت شدن،^۳ و نفوذ

کتابخانه آیتین «طالقانی و زمانه ما»

۱. و از مشرکان مباشید. از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند هر حزبی بدانچه پیش آن‌هاست دل خوش هستند. روم (۳۰)، ۳۱ و ۳۲.

۲. کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند تو هیچ گونه مسئول ایشان نیستی... انعام (۸)، ۱۵۹.

۳. وصایا و خطابه‌های رسول اکرم ﷺ در سال‌ها و روزهای آخر رسالتش که بیشتر آن‌ها راجع به وحدت و توحید مسلمانان است، همین نگرانی و پیش‌بینی آن حضرت را می‌رساند: این سرآغاز یکی از خطبه‌های حجة الوداع است: «لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض» بعد از من واپس مگردید تا کافرانی شوید که برخی از افراد شما گردن برخی دیگر را بزنند. «ان امتی ستفترق علی اثنتین (احدی) و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة... ثم قال و اعتصموا بحبل اللہ جمیعاً...» امت من به هفتاد و دو (یا یک) فرقه ستفترق می‌شوند، همه آن‌ها جز یکی، در آتش‌اند «... یرد علیّ یوم القیامة من اصحابی فیجلون عن الحوض، فأقول: یا

←



و عمق نیافتن ایمان توحیدی و اعتصامی و انقلابی در قلوب و اندیشه‌های بیشتر مسلمانان و نخستین جاهلان اسلام: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...﴾^۱. با گسترش اسلام در میان ملت‌ها و درس‌زمین‌های مختلف آیین توحیدی و تحولی اسلام جذب آن‌ها گردید و به رنگ عقاید شرک زا و روابط و سنن همان ملت‌ها درآمد و همه نام و عنوان اسلام یافت و

→ رب اصحابی؟! فیقول ارتدوا علی اعقابهم القهقری» (روز قیامت گروهی از اصحاب بر من وارد شوند که از حوض (کوثر، سرچشمه حیات) برکنار و رانده شوند. پس گویم پروردگارا اصحاب من اند... گویند این‌ها بر پاشنه پای خود به قهقرا برگشتند...). نگرانی شدید آن حضرت از تفرقه و برگشت مسلمانان به ارتداد و ارتجاع جاهلیت بود که اعتصام به کتاب و عترت را در روزهای آخر زندگیش توصیه می‌فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین...» این حدیث را، با اختلاف در بعضی از کلمات و عبارت، ناقلین و ضابطین احادیث نقل کرده‌اند. و در کتاب‌های صحاح و سنن و تفاسیر و تواریخ ضبط شده است. مرحوم میرحامد حسین هندی در کتاب «العقبات» این حدیث را از قریب دویست شخصیت و دانشمند اسلامی از قرن دوم تا سیزدهم نقل کرده است که برخی از ناقلان آن را در ضمن خطبه مفصلی از رسول خدا ﷺ در حجة الوداع، یا در غدیر خم و یا در بستر بیماری آورده‌اند و بعضی از آنان همین قسمت را. این حدیث در همه اسناد و روایات و با وجود اختلاف در تعبیرات یک مفهوم و معنا را می‌رساند: «انی تارک (ترکت، خلفت) فیکم الثقلین. (امرین، خلیفتین، احدهما اکبر من الآخر) ما ان تمسکتم به (اخذتم، اعتصمتم به) لن تضلوا بعدی (لن تذلوا بعدها ابدًا): کتاب الله (کتاب ربی، حبل ممدود ما بین السماء و الارض فیہ الهدی و النور)، و عترتی اهل بیتی (قرابتی) لن یفترقا (لقرینان، لن یفترقا) حتی یردا علی الحوض (حتی یلقیانی کھاتین اشار با صبیعه) و در یک روایت از عامه، به جای «عترتی»، «سنتی» نقل شده است که البته عترت و سنت ملازمند.

این متن وصیت رسول خدا ﷺ بوده است که قسمت اصلی آن را با اختلاف در بعضی از الفاظ، علامت‌گذاری شده و تواتر در معنا، آوردیم و ترجمه آن چنین است: واگذارنده‌ام (واگذاردم، جانشین کردم) در میان شما دو کان دو گوهر گرانبها را (دو چیز، دو جانشین که یکی بزرگ‌تر از دیگری است): کتاب خدا (کتاب پروردگارم، ریسمانی کشیده شده در میان آسمان و زمین که هدایت و روشنی در آن است)؛ و عترتم «مشکپاره من که خوی و بوی از من دارند» خاندانم (نزدیکانم) را، هرگز از هم جدا نشوند (دو قرین جدایی ناپذیر چون این دو انگشت) تا هنگامی که بر من وارد حوض «کوثر: چشمه فزاینده» شوند (تا با من ملاقات کنند...) (مؤلف)

۱. [برخی از] بادیه‌نشینان گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیاورده‌اید لیکن بگویید اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است... حجرات (۴۹)، ۱۴.



در برابر هم جبهه گرفتند و هر جبهه برای توجیه مذهب و مسلک خود به تعبیر و تأویل آیات و روایات مستند و نامستند و منطق‌های فلسفی رایج استناد کردند و عمق فاصله و تفرقه را پیوسته بیشتر ساختند تا دچار عذاب عظیم شدند؛ «و اولئک لهم عذاب عظیم». عذاب زبونی، دشمنی و کینه، کشته شدن استعدادها، به غارت رفتن سرمایه‌ها، شکار هر صیاد، زبون هر شیاد، لقمه هر شکم، بنده هر برده‌پرور شدن و... تا عذاب ابد. اگر در پرتو آیات بینات و سیره نبوت و ولایت و سنت مستند، ترکیب مذاهب مختلف اسلامی تحلیل و تجزیه شود، اجزا و عناصر ناهماهنگ جاهلیت و دخیل در اصول و فروع اسلامی شناخته می‌شود.

«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»^۱.

«یوم»، ظرف «لهم عذاب عظیم» یا هر فعلی که بتوان تقدیر کرد تا تحقق ظرف و توسعه مظروف را بنمایاند. هیأت و آهنگ دو فعل «تبیض» و «تسود»، حدوث و تحول و دگرگونی مداوم را می‌رساند. وجوه، چهره‌ها یا سران و پیشوایان مورد توجه (وجیه الملة) است.

آنان که تفرقه و اختلاف نهادند بر ایشان عذاب گرانی است در روزی که... یا چنین روزی ناگهان رخ نماید و روشنی دهد؛ روزی که چهره‌هایی همی درخشان

۱. تا از تصویر آفرینش در رحم جهان چه زاده شود؟ تا از رحم طبیعت متولد نشود، جز اهل بینش نمی‌دانند.

آنگه نازاده شناسد او کم است	تا نازد او مشکلات عالم است
کاندرون پوست او را ره بود	او مگر یمنظر بنور الله بود
لیک عکس جان رومی و حبش	اصل آب نطفه اسپید است و خوش
تا به اسفل می‌برد آن نیم را	می‌دهد رنگ احسن التقویم را
ترک و هندو شهره گردد زآن گروه	یوم تبیض و تسود وجوه

(مؤلف).

گردد و چهره‌هایی دگرگون و تیره شود. (سران و رهبرانی روی سفید و سرانی رو سیاه شوند) همین که فجر طالع شد و روز برآمد و تاریکی و به هم آمیختگی حق و باطل زایل شد و رازها آشکار گردید، آنان که به حبْلِ اللَّهِ اعتصام جویند و در جهت توحید و بر حق باشند چهره‌شان باز و رویشان درخشان و سفید گردد و آنان که به سوی تفرقه و کفر روی آوردند و چهرهٔ آیین خدا را پوشانند، روهای‌شان گرفته و تاریک شود؛ چهره‌هایی که نمایانندهٔ درون است و درون‌هایی که روی می‌شود و چهره می‌آراید، شخصیت‌ها و ملت‌هایی که از متن تاریخ برآمدند و از میان تاریکی‌ها و تضادها و ابرها و پیچ و خم‌ها درخشیدند و کمال و قدرت و عزت و وجهه یافتند و وجوه خلق شدند و چون فلک صبح راه کاروان‌ها را روشن کردند، آنان بودند که آهنگ ایمان و توحید را نواختند و اندیشه‌ها و قوای اجتماع را هماهنگ با نظام آفرینش به راه آوردند. چهرهٔ اینان در پایان هر شب و برآمدن هر روز می‌درخشد: «یوم تَبَيُّضُ وجوه...» آنان که پس از ایمان به کفر و پس از توحید به تفرقه گراییدند، گمراه و گمراه‌کننده شدند و روسیاهی به بار آوردند و درافق تاریک زمان غروب کردند: «و تَسْوَدُ وجوه».

«إِنَّمَا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ»، تفصیل پیوسته و برخلاف ترتیب (لف و نشر مشوش) «یوم تَبَيُّضُ و تسود»، برای تبیین علت حدوث سیاه رویی است، چون سفیدرویی ناشی از ایمان و توحید را که طبیعی و فطری است، خود داشتند. پس چه شد که از آن تهی و فاقد و دگرگون شدند؟ «اکفرتم بعد ایمانکم؟» دراین بازخواست و نکوهش، گوینده‌ای درکلام نیست و خطابی است بعد از غیاب که گویا درچنین روز دنیا و تاریخ و زمان درهم پیچیده شده است و همه در محکمهٔ خدا و خلق حضور و ظهور یافته‌اند و همه با هم و با هرچه دارند و آورده‌اند با خدا مواجه‌اند. دیگر نه آینده‌ای است «تَبَيُّضُ...» و «تسود» و نه گذشته‌ای «اسودت...» و



«ابیضت...». کفر پس از ایمان و تفریق پس از توحید و ارتجاع پس از ارتقا آتش‌هایی در بردارد که مواهب انسانی را می‌گدازد و عقده‌ها و کینه‌هایی می‌افروزد و دود و حریق آن چهره‌ها را تاریک و سیاه می‌گرداند: «فذوقوا العذاب بما کتتم تکفرون». عذابی که ازدگیری و تضاد درونی و اجتماعی و دوری از رحمت خدا افروخته می‌شود.

«وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وَجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

پس بطور خلاصه، آنان و امتی که اعتصام به حبل الله داشتند و در جهت توحید و کمال ایمانی بودند، از تاریکی‌ها و گرفتگی‌های درونی می‌رهند و خود را تحت تصرف خدا قرار می‌دهند و خدای‌شان به سوی نور و درخشندگی می‌برد. و آنان که بر پیمان‌های ناستوار طاغوت‌های درونی و برونی اتکا کنند همی به سوی تاریکی و تیرگی‌رانده می‌شوند: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَانُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...﴾^۱ این دو مسیر متضاد پیش می‌رود تا روزی که یک سر متمایز و جدا گردند: روی‌هایی تابان و درخشان و روی‌هایی تاریک و گرفته: «یوم تبيض وجوه و تسود وجوه فاما الذين اسودت وجوههم...» روسیاهان روی گردان از ایمان به سوی عذاب. و روی سفیدان سربلند در رحمت. دو فعل «تبيض» و «تسود»، دلالت بر عروض این دو صفت دارد، که به اختیار و تشخیص خود این یا آن را انتخاب کردند و نتایجش، آن یا این است.

حیات و شکوفایی و سرسبزی و درخشانی از آثار رحمت خداست: ﴿فَانظُرْ إِلَى

۱. خدا ولی کسانی است که ایمان آوردند، آنان را از تیرگی‌ها بیرون آورده به سوی نور می‌برند. و کسانی که کافر شدند سرپرست‌هایشان طاغوت است، آنان را از روشنایی بیرون آورده به سوی تیرگی‌ها می‌برند. البقره (۲)،



آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ...^۱ ایمان و توحید، مجاری رحمت را در نفوس و اجتماع می‌گشایند و مواهب و استعدادها را شکوفا و چهره‌ها را باز و روشن می‌کنند، و همین جوشش رحمت، فراآورنده و نگارنده بهشت مینو است. آنکه در رحمت است در سرچشمه فراینده بهشت و جاودان است: «اما الذين... ففي رحمت الله هم فيها خالدون»، تکرار ظرف است، و تکیه بر ضمیر «هم»، حصر و ثبات و دوام را می‌رساند.

این دو تصویر زنده و گویا و مشهودی است در تارک زمان و تاریخ ملل از چهره دو گروه متقابل: پیشرو متحد و متعهد و هماهنگ و مقبول از یک طرف؛ و مرتجع و متفرق و بی‌مسئولیت و مطرود از طرف دیگر. به قرینه تقابل، آنان سفیدان و درخشنده‌ایمانند و در رحمت خدا و اینان رو سیاهان کفرند و دچار غضب خدا. «اکفرتم»، انکار و نکوهش زبونی‌آور و خبر از گذشته‌ای تاریک است و منشأ رو سیاهی را می‌نماید. «ففي رحمت الله...» بیان حال و آینده و محیط حیاتی است.^۲

۱. پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند در حقیقت هم اوست که قطعاً زنده‌کننده مردگان است و اوست که بر هر چیزی تواناست. الروم (۳۰)، ۵۰.

۲. اگر سفیدپوستان نژاد پرست این آیات را می‌خواندند، آن را شاهی آسمانی و دلیل دیگری برای اثبات برتری سفیدپوستان می‌پنداشتند و اعلام می‌کردند که کتاب دینی مسلمانان رنگین پوست هم، طرفدار برتری و گزیدگی سفیدپوست است، و نظریه فیلسوف نمایانی مانند «دو گو بینو» از اشراف فرانسه: «سفیدپوستی از مشخصات برتری است و هر چه سفیدتر برتر» [آنتونی گیدنز، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، نشرنی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۷۲]. چون وحی منزل است. و بعضی از اقوام، جانوران سفید را برای سفیدیشان تا حد پرستش محترم می‌شماردند. این کوه به بیان متعصب چشم اندازشان همین تاریخ کوتاهی است که به علل تاریخی و شرایط تحول و تمدن صنعتی و مادی پیش آمد و از موارث دیگران رشد یافت و چشم گیر شد، و ایمان و توحید و فضایل انسانی را از مغزها و دل‌ها و روابط خانوادگی و معنوی و عاطفی را از اجتماع بیرون راند، نه پیشتر را می‌نگرند که بیشتر سفیدپوستان قبایل وحشی یا نیمه وحشی بودند، نه اکنون را که



«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ. وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ».

«تلك»، اشاره است به «یوم تبيض وجوه...» ویا مجموع آیات این سوره یا قرآن. اشاره مفرد باید راجع به مرتبه جمعی و بسیط این آیات باشد که همچون وجود ذهنی، پیش از نزول و تصویر و تدریج، به صورت کلمات و تلاوت بوده است. «نتلوها» با صیغه مضارع، همین تدریج و تنزیل را می نمایاند. «علیک»، دلالت به قهر و سلطه آیات بر روح و ذهن جذاب مخاطب (رسول خدا) دارد چنانکه خاطرها و انگیزه های ذهنی او دخالتی در آن ندارد. «بالحق»، متعلق به «نتلوها» یا وصف ضمنی آیات، تبیین و تأکید همین حقیقت است که این آیات، همچون اصول و آیین ثابت آفرینش، نمودار و تنزل یافته حقایق ثابت و برتر از دریافت ها و اندیشه های

→ سفیدپوستانی چون حیوانات به سائق غریزه به سر می برند و نه آینده این تمدن صنعتی را که انسان هایش چون پیچ و مهره و آلات و ابزار، ساییده و متلاشی می گردند. ایشان که تنها به چند سال جنبش سفید پوستی می نگرند، گویا تاریخ عمیق و پر دامنه ملت های رنگین و تمدن های متنوع آنان از برابر چشم شان ناپدید گردید. همان مللی که از ریشه مواهب عالی و اصالت انسانی رشد یافته چندی دچار خزان و پژمردگی گردیده اند ولی دوباره به اذن خدا همی زنده می شوند و شکوفا می گردند.

در کنفرانس اسلامی (مؤتمر الاسلامی) که در سال ۱۳۴۰ در شهر مسلوب «قدس» تشکیل شد بیشتر نمایندگان از کشورهای آفریقای اسلامی بودند، نظریات و پیشنهادات شان بسی عمیق و الهام بخش و سخنرانی های شان به زبان عربی چه بلیغ و شورانگیز بود. یکی از آنان پیش از شروع جلسات همین آیات «و اعتصموا بحبل الله... و لا تکنوا کالذین تفرقوا... یوم تبيض وجوه...» را با آهنگی موج و جذاب تلاوت می کرد در هنگام تلاوت این بخش: «...و تسود وجوه و اما الذین اسودت وجوههم» نگارنده در آغاز و بخصوص آن گاه که رئیس جلسه بودم چشم از سوی و روی آنان می گرداندم که مبادا احساس حقارتی کنند. آن گاه متوجه شدم که از دریافت معانی این آیات به جای احساس حقارت، احساس غرور می کنند و به خوبی در می یابند که این سفیدی و سیاهی درباره رنگ پوست نیست، سفیدی و درخشندگی ایمان و توحید و شمول رحمت، و سیاهی کفر و نفاق و تفرقه است. آنان با ایمان ساده و پرمایه و حرکت انگیز و توحیدی، خود را سفیدرو و امیدوار می دیدند و بودند، و سفیدپوستان کافر و تفرقه انگیز سیاه رو و رسوا و شرمنده بودند و هستند. (مؤلف)

متغیر و ناپایدار است.

تلاوت آیات، به حق و نمودار حق است تا آدمیان واژگون گشته و منحرف و وامانده از حق را شناسا و هماهنگ حق و حقایق گردانند و مبانی و مفاهیم آیات را در اندیشه و قلب و روابط و اعمال انسان آگاهانه تحقق بخشد و با تحریک اثباتی اوامر، و نفی نواهی تحرک یابد: «اتقوا الله... ولا تموتن... واعتصموا بحبل الله... ولا تفرقوا... ولتكن منكم... ولا تكونوا كالذين...» این ها خواست خداست که حق مطلق است و در آفرینش جهان و تنزیل آیات جز خیر و کمال نمی خواهد: «و ما الله یزید ظلماً للعالمین». نفی خداوندی است که مرید ظلم باشد، نه نفی اراده ظلم از خدا مانند: «ما یرید الله...». «ظلماً»، در سیاق نفی آمده: ذات و هستی خدا مقتضی هیچ گونه ظلم نیست، چون خیر و کمال مطلق است و از او جز خیر و کمال نیاید و نشاید. این آیات حق و ثابت است هم چون آیات آفرینش. اصول و قوانین جاذبه، نور، نیرو و آنچه کشف شده و نشده، همه نمودارهای اراده حکیمانه خداوندی است که بقا و کمال انسان و جهان را می خواهد نه فنا و نقص را: «و ما الله یرید ظلماً للعالمین».

اعتصام به حق و تقوا و توحید عقیده و فکر و عمل، مانند کشف و شناخت اصول و قوانین خلقت و طبیعت، موجب قدرت و حرکت و کمال است، و ناآگاهی و اعراض و جهل، موجب زیونی و پستی و درماندگی. این حق و اصل، نام و نشان و رنگ و نژاد نمی شناسد. برای جهان و جهانیان «العالمین» است. سنت خداست و تغییر ناپذیر «و لن تجد لسنة الله تبديلاً، تحویلاً» آنان که زیون و پراکنده و دچار تفرقه بودند، با کلمه توحید و توحید کلمه و اعتصام به حق، قدرت و تحرک و کمال می یابند و یافتند، و آنان که دچار تفرقه و اختلاف شدند زیون و راکد و درمانده شدند و شخصیّت و حیات اجتماعی خود را باختند. چون در اراده تکوین و تشریعی خدا



که به صورت قوانین و سنن نمودار شده است و در ترکیب و آهنگ آیات تلاوت می‌شود، هیچ ظلم و ناهنجاری و بدخواهی نیست، هر چه ظلم است از اراده و اختیار انسان‌ها برمی‌آید. همان کسان که چشم خود را می‌بندند و نمی‌خواهند قوانین و سنن الهی را بشناسند، و اراده و استعدادها و اندیشه و قوای خود را با آن‌ها هماهنگ سازند. و یا کسانی که دچار اختلال فکری اند و چشم اندازی محدود دارند و عدالت و ظلم و خیر و شر را به مقیاس سود و زیان و مرگ و حیات افراد و جماعات و نابسامانی‌های گذرا می‌نگرند و قدرت و حوصله جمع بندی و حاصل‌گیری را ندارند.

ظلم از نادانی و ناتوانی و سودجویی طبایع بشری ناشی می‌شود. خداوندی که خیر و کمال و قدرت مطلق است و هستی از او و برای او و به سوی اوست، چرا مرید (خواستار) ظلم باشد: «و لله ما فی السماوات و ما فی الارض والیه تُرجعون». در ظرف ظاهری آسمان‌ها و زمین «فی السماوات» و در اعماق به هم پیوسته آن‌ها که همه قوانین و نظامات و روابط و طبایع اشیاء است و اراده و قدرت و تصرف نامحدود را می‌نمایانند و همچنین در متن و واقع زمین «ما فی الارض» که طبایع انسان‌ها و اجتماعات را در بر می‌گیرد و انسان‌ها پیوسته به زمین و زمین به آسمان‌هاست، مسیر و محصول نهایی طبایع اشیاء و جمع و تفریق و تضاد و کمالات نسبی آن‌ها و حرکت متقابل به سوی حق و خیر و کمال مطلق است: «والیه تُرجعون».

فعل مجهول «تُرجعون»، مشعر بدان است که تحرک و تکامل و رجوع، در طبیعت همه اشیاء، و نیز، در متن مجتمع‌ها و امت‌ها، نهاده شده است.



{ ۱۱۰ } گزیده امتی بودید که برای مردم برآورده شدید همی امر می‌کنید به معروف و نهی می‌کنید از منکر و به خدا می‌گرایید، و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند، همانا برای‌شان خیر می‌بود، برخی از اینان مؤمن هستند و بیشترشان فاسق‌اند.

{ ۱۱۱ } هرگز زیان نرسانند شما را مگر اندک آزاری، و اگر با شما کارزار کنند پشت کنند شما را سپس یاری نشوند.

{ ۱۱۲ } زبونی برآنان زده شده هر جا که یافت شوند (موضع گیرند)، مگر به رشته‌ای از پیمان خدا و رشته‌ای از پیمان مردم و بازگشتند به خشمی از خدا و درماندگی برآنان زده شده است، زیرا آنان به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند، این بدان سبب است که نافرمان بودند و تجاوز می‌کردند.

{ ۱۱۳ } از مردم اهل کتاب یکسان نیستند گروهی که به پا خاسته‌اند و آیات خدا را پی در پی در اثنای شب همی خوانند و آنان همی سجده می‌کنند.

{ ۱۱۴ } به خدا و روز بازپسین می‌گرایند و به معروف امر می‌کنند و از منکر نهی می‌کنند و در خیرات می‌شتابند و همان کسان از شایستگان‌اند.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١١٠﴾

لَنْ يَضُرَّوْكُمْ إِلَّا أَذًى وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤْلُوكُمُ الْأَذْبَارُ ثُمَّ لَا يُضْرَرُونَ ﴿١١١﴾

ضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةَ أَيْنَ مَا تَقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضَرَبْتُ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بَأْنَهُمْ كَانُوا يُكْفَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿١١٢﴾

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَسْتَلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ﴿١١٣﴾

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٤﴾



{ ۱۱۵ } و هر خیری را انجام می‌دهند هرگز از آن پوشیده نگردند (ناسپاس نگردند آن را) و خدا بس داناست به منش پر واداران.

{ ۱۱۶ } بی‌گمان آنان که کافر شدند هرگز اموال‌شان و نه اولادشان بی‌نیاز نکند آنان را از خدا (و هر چه از اوست) چیزی را، همین کسان وابسته آتش‌اند و خود در آن جاودان‌اند.

{ ۱۱۷ } مثل آنچه در این زندگی دنیا انفاق می‌کند چون داستان تندباد سوزانی است که برسد و به کشت مردمی که به خود ستم کرده‌اند بزند و آن را نابود کند، پس خدا بر آنان ستم نکرده است بلکه ایشان خود بر خویش ستم می‌کنند.

{ ۱۱۸ } هان ای کسانی که گراییده‌اید! جز از خودتان دوست هم رازی نگیرید از هیچ کوششی برای آشتی شما باز نمی‌ماند، پس دوست دارند که شما را به گرفتاری و رنجوری اندازند، به راستی خشم و کینه از دهان‌های آنان هویدا گشته است و آنچه سینه‌های‌شان نهان می‌دارد بزرگ‌تر است، ما نشانه‌ها را به روشنی برای شما بیان کردیم اگر خرد می‌ورزیدید.

{ ۱۱۹ } اینک شما آنان را دوست می‌دارید و شما را دوست نمی‌دارند، و شما می‌گرایید به همه کتاب، و چون به شما برخوردند گفتند ایمان آوردیم و هرگاه به خلوت روند سرانگشت‌ها را علیه شما از خشم به دندان گزند، بگو به خشم خود بمیرید، چه خدا بس داناست به محتویات سینه‌ها.

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿١١٥﴾

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١٦﴾

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٧﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالاً وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١٨﴾

هَآ أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَلَيْكُمْ إِلَّا تَأْمِلُ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١١٩﴾



۱۲۰} اگر نیکی ای شما را رسد آنان را بدآید و اگر شما را یک بدی رسد بدان شاد شوند، و اگر پایداری ورزید و پروا پیشه کنید، نیرنگ‌شان هیچ زیانی به شما نمی‌رساند، همانا خدا بدانچه می‌کنند محیط مُحِیطٌ ﴿۱۲۰﴾

شرح لغات:

ذَلَّتْ (به کسر ذال): نوع مخصوصی از زبونی است، مانند «جِلْسَه» (به کسر جیم) که نوع مخصوصی از نشستن را گویند. وزن «فِعْلَةٌ» (به کسر فاء) دلالت بر هیأت می‌کند، «ضَرْبُ الذَّلَّةِ» برآنان، یا عبارت از نقش زبونی خوردن و آشکار شدن اثر زبونی درآنان است، مانند ضرب سکه و نقشی که بر روی آن ظاهر می‌شود، و یا مانند زدن خیمه بر روی کسی، به معنی فرا گرفتن و احاطه کردن زبونی چون خیمه بر سرآنان است.

تَقَفُوا، ماضی مجهول از «ثقافة»: کارایی، کاردانی، چابکی، دستیابی، دریافت. باؤوا، از «بواء» است یعنی مساوات و سزاواری، یا از «مباءة» است یعنی در محیط چیزی درآمدن و وارد شدن و جای گزیدن.

آناء، جمع «ائی» چون «معی»: قسمت پیوسته زمان و روز، هنگام، آسان‌گیری، بردباری.

اصحاب، جمع «صاحب»: ملازم، همراه، معاشر، مالک، وزیر.

صِرّ: سرمای تند، زیانه آتش، آوای باد، فریاد، سختی کار، گرمای سوزان.

بطانة: آستر لباس (مقابل ظهارة)، نزدیکان خاص، هم راز، هم درک، از «بطن»:

درون، شکم، پیچ و خم درّه.

يَاْلُوا، فعل مضارع از «الو ولأى»: ناتوانی، کوتاهی، سستی، کندی.



حَبَال: تباهی، دیوانگی، فریفتگی، فلجی، چموشی، سم کشنده.

عَتَمَ، ماضی «عت»: سختی، گرفتاری، فساد، مصیبت، هلاکت نقص در اندیشه.

افواه، جمع «فوه» (به ضم و فتح فا، فاه، فیه): دهان. «فاه» (به صورت فعل):

سخن گفت.

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ».

چون «كُنْتُمْ» فعل ماضی ناقص و خبر از گذشته و خطاب به امت حاضر است، بعضی از مفسرین برای توجیه معنای خبری آن گفته‌اند به اعتبار نام و نشان و نویدهایی است که در اخبار و نوشته‌های گذشتگان درباره چنین امتی آمده است، و یا در علم خدا گزیده شدند. ابو مسلم «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» را پیوسته به «الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وَجُوهُهُمْ» و خطاب دانسته است، مانند خطاب «أَكْفَرْتُمْ» که به «الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وَجُوهُهُمْ» است: در آن روزی که روی‌ها سیاه یا سفید می‌شود، بدانان چنان و چنین خطاب گردد.^۱ این توجیه، با فاصله دواویه و ظاهر «تَأْمُرُونَ...» سازگار و هماهنگ نیست. برخی «كُنْتُمْ» را به معنای «صرتم» و یا آن را تامه و به معنای «انتم، وجدتم» گرفته‌اند. این تفسیر نیست که کلمات و لغات آیات را با کلمات و لغات دیگری تفسیر و توجیه کنند و معانی آنچه را خود آورده‌اند ناآگاهانه رساتر و بلیغ‌تر از آنچه در قرآن آمده بنمایانند، مگر نازل کننده آیات نمی‌توانست در این آیات بگوید: «صرتم» یا «وجدتم» یا «انتم خیر امة...»؟!

«كُنْتُمْ» به همان معنی «كُنْتُمْ» و خبر از گذشته است و خبر آن «خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ» است. به جای تأویل و توجیه معنای ظاهر آن، باید ظرف گذشته این خبر را بیابیم که آیا چنانکه برخی گفته‌اند در علم ازلی خدا و بشارات انبیا بوده است که در این

۱. فخر رازی، تفسیر «مفاتیح الغیب» ج ۸ ص ۳۲۴.



صورت، این ظروف با وصف تفضیلی خیر و معنای فعل «أَخْرِجَتْ» راست نمی‌آید، مگر آنکه نظربه علم فعلی خداوند باشد که در متن و حرکت تاریخی انسان تحقق یافته و در وحی و اشارات انبیاء اشاراتی بدان شده است؛ چنانکه در همه پدیده‌های طبیعی و صنعتی، علت غایی نخست معلوم فاعل و صانع و نخستین محرک علیّت و تحقق آن است، به اصطلاح: در وجود ذهنی مقدم و در وجود خارجی مؤخر از همه اسباب و علل است و یا در ضمن علل و عوامل تحقق دهنده و درون آن‌ها جریان دارد تا آنجا که یکسره تحقق یابد و ظهور نماید. این علم و اندیشه صانع و مخترع و مهندس به نتیجه و علت غایی صنع و اختراع و ساختمان است که محرک اراده او می‌شود تا اعضا و اسباب و ابزار و وسایل و مواد را به کار می‌برد و با آن‌ها و در ضمن آن‌ها و به تدریج علت غایی رخ می‌نماید و اخراج می‌شود و تحقق می‌یابد. در همه اعمال عاقلانه و آگاهانه تصویر و علم به علت غایی، نخستین محرک است. ساختمانی که بالا می‌آید، گیاهی که کشت می‌شود و موادی که صورت اختراع می‌گیرد، همگی پیش از آنکه در خارج پدید آید، در ذهن انسان عاقل و مختار تصویر می‌شود. و هرچه اتقان و استحکام مصنوع بیشتر باشد، دلیل بر قدرت ذهنی و علمی بیشتر صانع است و چون نتایج و غایات تحرکات و ترکیبات طبیعی و اعمال غریزه و روابط عناصر و پدیده‌های بی‌پایان آن‌ها، در منتهای اتقان و کمال استحکام است؛ باید ابداع کننده و پدید آورنده آن‌ها، در قدرت و علم و آفرینش و گزینش و تکامل آن‌ها برای وصول به هدفی عالی و علتی غایی، بی‌نهایت باشد، چه آن را بتوانیم درک کنیم و یا نتوانیم، عناصر و قوا و خواص و صفات و تضاد و ائتلاف و تجزیه و ترکیب آن‌ها چه تنظیم شده به شمار آوریم و چه معلول تصادف در مسیر و زنجیره مشخصی تا پدید آمدن حیات پیش رفته و می‌رود. پیدا شدن نخستین واحد حیات، انقلاب جهنده‌ای در جهان طبیعت بوده



است که جزکارمایه‌ای که از عناصر طبیعت دارد و در می‌یابد؛ در ترکیب و تنظیم و سازندگی و جذب و دفع، هنجار و ناهنجار (معروف و منکر) و جهت‌گیری، شباهتی با عناصر و ترکیبات پیش از آن ندارد. در مسیر تکاملی و شناخته (معروف) پیش می‌رود تا ترکیبات عالی و عالی‌تر، تا پدید آمدن انسان و انسان‌تر. از این پس، سازندگی و تکامل در ترکیب و شکل اجتماع و ضمن آن است که از عناصر افراد و اقوام و خواص و صفات و تضاد و ائتلاف آن‌ها صورت می‌بندد. برای ادامه حیات و نیاز به تعاون جمعی، قبیله پدید می‌آید و از خصایص محیط و موارث نژادی شکل می‌گیرد و متمایز می‌گردد و از اختلاف و ائتلاف قبایل پراکنده، اقوام پدید می‌آید، و از سکونت و ترکیب اقوام و خصایص قومی و محیطی، ملت‌ها رخ می‌نمایند. احتیاج و درگیری‌ها با عوامل طبیعی و کوچ‌ها و جا به جا شدن‌ها و برخوردها و آمیختگی و ترکیب‌های اقوام و ملل و جنگ‌ها و تجربیات و اکتشافات، محرک و پیش‌برنده در طریق تکامل اجتماعات کوچک و بزرگ است. عناصر مقاوم و مدافع در برابر عوامل متضاد محیط بقا یافتند و آن‌ها که تسلیم و منطبق با محیط شدند به تدریج از میان رفتند (به عکس نظریه استتاجی داروین). پس از شکل گرفتن و سکونت جوامع، پدید آمدن حکومت و طبقات و تضاد میان آن‌ها، عامل و محرک دیگری بود که بر عوامل بی‌شمار خارج از محیط و درون اجتماع‌ها و انگیزه‌های خاص انسانی، رخ نمود. در آغاز و مسیر طولانی تاریخ، همیشه عقاید ناشی از فطرت جوینده علل، و اوهام و شرک‌های ناشی از جهل و ترس و متأثر از محیط‌ها و انواع عبادت‌ها و عبادتگاه‌ها که نمودار انگیزه و خواست روابطی در عمق ذهن بشر و بیش از روابط نژادی و اقتصادی و بر مبنای عقیده و اخلاق است، و کوشش برای تعالی انسانی و افتخار درونی و شناخت علل و علت اصلی پدیده‌ها و حوادث و بیرون آمدن از اندیشه‌های محدود و محیط‌های بسته قومی و نژادی و روابط



تحدیدکننده اقتصادی، بوده و هست.

درفصول تاریخ و انسان پیشرفته و آگاه، بعثت و نقش پیمبران جهشی بوده مانند جهش عنصر حیات از درون عناصر طبیعی برای بیداری شعور و رهایی از اوهام و شرک و بندها و بندگی‌ها و شناساندن توحید و مسئولیت‌ها و معروف و منکرها و پدید آوردن امت از میان ملت‌ها. دعوت پیمبران ضربه محرک و موج آورنده‌ای بود در درون بشر و عمق تاریخ و برعقاید شرک آمیز و اوهام و سنت‌های گذشته و روابط اجتماعی که کم و بیش و گاه و درگوشه و کنارجهان و جوامع کوچک و محیط مساعد خاورمیانه رخ می‌نمود و پس از گذشت زمانی، اندیشه‌ها و کشش‌های گذشته و واکنش و چیرگی عوامل متضاد آن را به درون افکار و جوامع می‌کشید. واپسین رسالت جهانی و اشراق وحی قرآنی ضربه شدیدی بود برعقاید و نظامات کهنه جاهلیت و واپس راندن آن‌ها و برآوردن و گسترش و تبیین اصول دعوت پیمبران از درون تاریخ و اندیشه‌ها و روشنگری مسایل حیات و ابعاد آن و شخصیت تاریخ ساز انسان تا از عناصری شناسا و مؤمن و آگاه امتی توحیدی و گزیده و هم نوا و هماهنگ پدیدآید که درپرتوایمان و اشراق وحی معروف و منکر را بشناسد و پیش برنده به سوی خیر و معروف و بازدارنده از شر و منکر و معتصم به حبیل الله باشد. پدید آمدن چنین امتی درعلم و اراده خدا بود و در درون تاریخ و عوامل پیش برنده آن تکوین می‌یافت و گزیده می‌گردید تا از آن بیرون کشیده شد:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»: «خیر»، به معنای صفت تفضیلی و نسبی و یا مخفف «اخیر»، خود گزینش و تکامل را می‌رساند، «أُخْرِجَتْ» ماضی مجهول متعدی، عوامل و علل ناشناخته و ناپیدا را که نسبت به فاعل نخستین داده شده است مانند «الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى» و نه همین عوامل طبیعی مانند «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا». «لِلنَّاسِ»، برای همه یا نوع مردم و به سود و خدمت آنان نه حاکمیت و



تفوق بر آنان: «عَلَى النَّاسِ»، و نه برای ملتى یا طبقه‌ای، چه متعلق به «كُنْتُمْ» باشد یا «خیر» یا «أُخْرِجْتَ»، إشعار به تکوین و گزینش و برآوردن امتی برای مردم دارد. فعل‌های مضارع «تأمرون...تنهون...تؤمنون»، اوصاف استمرارى و ضمیر «کُم»، پس از «خَيْرُ أُمَّةٍ»، بیان علیّت است: گزیدگی و برآمدن شما برای مردم بدین سبب بود که پیوسته به معروف امر کنید و... این امر و نهی فرع شناخت معروف و منکر است و شناخت معروف و منکر شناخت همهّ مسایل و مسئولیت‌ها، و امر به معروف و نهی از منکر، امر و نهی همهّ آن‌ها و زمینه و ظروف و شرایطی است برای تکوین و پدید آمدن و صُورِ تکوینی و دوام چنین امتی گزیده که درانجام دیگر احکام متعبد و مأمورند و درانجام این حکم اندیشمند و آمر و دارای مسئولیت همگانی و برای همهّ مردم، بى آنکه امتیاز قومى و طبقه‌ای و علمى درمیان باشد.

در مسایل اعتقادی و فکرى، حقایق را با راهنمایی وحی و منطق فطرى بشناسند و تبیین کنند و اوهام و خرافات را ازاذهان بزدایند، و در اعمال فردى و روابط اجتماعى هرکس درحدّ درک و شناختش به خیر و معروف امر کند و از منکر و فساد باز دارد. شکل چنین امت همه مسئولی دارای ابعاد طولی و عرضی و افقى طبقاتی و حاکم و محکومى و فرمانده و فرمانبرى نیست، همه هم سطح است و شکل ظاهر آن کروی است که مانند همهّ کرات و ذرات در محور حق و معروف و کمال توحید مى‌گردد. رهبرى از آن کسانی است که شناساتر و آگاه‌تر به هدف‌ها و به معروف و منکرها در همهّ زمینه‌ها و جهات و ابعاد اخلاقى و روابط زندگى و مسایل حادثه و نو به نو باشند و مسئولیت امر و نهی را بر خود هموار سازند. مانند اعضاى اندیشه و خبرگیر و فرمان که تفوق آن‌ها بر دیگر اعضا طبیعى است نه امتیازى؛ از این نظر ترکیب عمومى چنین اجتماعى همچون ترکیب مستقیم بدن انسان است که از میان خزندگان و چهارپایان سر به زیر سر برآورده همهّ جهات را مى‌نگرد و در همهّ



مسائل می‌اندیشد و با تعقل و اختیار می‌گزیند و حرکت می‌کند. و اگر هنوز بیشتر انسان‌ها با وجود استقامت در قامت و ترتیب اعضا و دستگاه‌ها، در بند شکم و تولید و شهوات و روابط ناشی از آن‌ها به سر می‌برند و استعداد های روحی و فکری را کد و عواطف انسانی سرد و خاموشی دارند و واژگون‌اند، روزی باید مغزها و قلب‌ها گرم و فعال شود و گرمی و فعالیت از اسافل بالا آید و همه اعضا و آن کانون‌ها را عقل و اندیشه و تشخیص معروف و منکر تنظیم و مستقیم کند.

امت (گروه هم هدف) از این آدم‌های مستقیم رخ می‌نماید و افراد و اجتماع را از پیوستگی نژادی و طبقاتی و اشکال اقتصادی و از هرگونه بندهای ناشی از آن‌ها رهایی می‌بخشد و عقب ماندگان واژگون را پیش می‌برد و مستقیم و هدفی می‌سازد و مغزها و قلب‌ها را آگاهی و گرمی و نرمی می‌بخشد و از آدم نماهای خشک و سرد و سنگ دل و سرکش و افسارگسیخته، انسان‌های با طراوت و پرجوش و خروش و گرم و متحرک و پر عاطفه و تسلیم حق و مسئول می‌سازد و استعداد و شعور هنر و ادب و صنعت و علم و قلم و زبان را به سوی کمال و خیر و محبت همه رهبری می‌کند. تشعشع چنین امت رهبری، همچون پرتو وحی سیناء و غار حراء است که کوه و سنگ و گیاه را حیات بخشید و هم نوا و مستقل گردانید و همچون عصای موسی و آیات قرآن است که او هام شرک را و جادوها و دام‌ها و کاخ‌های فریبده را رسوا و بی‌اثر گردانید و چشم‌ها را گشود و توحید را نقش دل‌ها و اندیشه‌ها و چهره‌ها و زبان‌ها و اعمال و ساختمان‌ها کرد.

حرکت تاریخ و تکامل اجتماع، راه رهبری چنین امتی را هموار می‌کند، حرکت و تحول اجتماع، رهبری فردی و طبقه تحمیلی را عقب می‌راند و از آن‌ها می‌گذرد. رهبری انتخابی، چه طبقه‌ای یا توده‌ای (انواع دموکراسی)، دنباله‌روی تمایلات اکثریت ناآگاه به مسایل انسانی است که چشم انداز آن‌ها از نیازهای زندگی و وسایل



تولید و اقتصاد و محدود و زندانی شدن انسان در مقیاس‌ها و حدود آن‌ها نمی‌گذرد و خواست‌های متعالی انسان‌ها و هماهنگی میان عقل و قلب و غرایز را تأمین نمی‌کند. هر چه علم و صنعت و کشف و اختراع راه‌های نفوذ در اعماق طبیعت و هوا و دریا و کرات و ذرات را باز کرده، راه انسان را به درون خود بسته است و او را از خود بی‌خبر و بیگانه ساخته عواطف و فضایلش را خشکانیده درکشتن و دریدن و سوزاندن هم نوع خود بی‌باک ترش گردانیده است. تحیر و طغیان ناشی از کشمکش‌های درونی و اجتماعی، داخل جوامع را پر آشوب کرده، هرسورش و آشوبی را با فشار خاموش می‌کنند آشوب دیگری سر می‌زند، هرنظامی را ساقط می‌کنند، گرفتار مصایب و ناهنجاری‌های نظام دیگر می‌شوند، از خودکامگی فرد می‌رهند گرفتار خودکامگی جمعی می‌شوند، از آن می‌رهند در آشوب دموکراسی غرق می‌شوند. فلسفه‌ها و مکتب‌های رنگارنگ و متضاد با هم اندیشمندان را گیج و سردرگم کرده با وجود قوانین حقوقی و تبصره‌ها و موادی که در کتاب‌ها متراکم و بارگرانی بردوش دولت‌ها و مجریان شده است، جرایم و جنایات روزافزون است و گروه گروه مجرمین و بیماری‌های تخدیری و عصبی به سوی زندان‌ها و بیمارستان‌ها و تیمارستان‌هایی که گسترش می‌یابد و بودجه سنگینی را می‌بلعد و نمودار انحطاط اخلاق و ابدان است، روانه می‌شوند و با تجربه و آموزش انواع جنایات و عقده‌های بیشتر بیرون می‌آیند؛ از همین افراد و نسل‌ها و خانواده‌های شان، اجتماعات مایه و پایه می‌گیرند. دوزخ فقر و گرسنگی و کمبود مواد تغذیه، ملت‌های عقب رانده را می‌گدازد و درآمدها و منابع ثروت‌شان برای نگهداری نظامات اجتماعی و تحمیلی صرف تهیه ابزارهای نو به نو جنگی می‌شود و داس‌های مرگ را تیزتر می‌کند، نیروهای مولد به سربازخانه‌ها و پایگاه‌ها کشیده می‌شوند و بودجه‌های نظامی پیوسته تصاعد می‌یابد. ملت‌های در حال دفاع یا هجوم همه



نگران آتش جنگی هستند که کره زمین را به گونه جهنم و سپس قبرستان عمومی درآورد.

این پدیده‌ها و علل روحی و اخلاقی و اجتماعی مشهود و آنچه به چشم نمی‌آید و یا در حال پدید آمدن است از یک سو، و از سوی دیگر علایم پیش درآمدهای ورشکستگی تمدن تحمیلی غرب که از قرن نوزدهم بر پایه علم و صنعت نهاده شده، ملل جهان را بر سر دو راهی سقوط یا عبور قرار داده است، عبور از نظاماتی که بر پایه اقتصاد نهاده شده سد تفاهم و تعالی انسان‌ها گردیده است و آزادی و حق سرنوشت افراد را سلب کرده یا سازمان‌های اجتماع به دنبال آزادی بی‌بند و نامحدود و بی‌هدف افراد و گروه‌ها می‌روند. اگر انسان ناچار و به حکم حرکت و تکامل تاریخ باید از این گونه نظاماتی که در شرایط خاص و محدود تاریخی پدید آمده و در حال سپری شدن است عبور کند و نمی‌تواند به دوران‌های پیش از آن برگردد، باید چه جهتی را برگزیند که با روابط روز افزون و سرنوشت مشترک و تفاهم و سلامت جویی و خواست‌های فطری و همگانی همگام و هماهنگ باشد؟ و به اصول نژادی و تضاد اقتصادی و کینه‌ها و دشمنی‌ها و خشونت‌ها و جمودهای ناشی از آن‌ها باز نگرداند و از آن‌ها بگذراند؟

«و زمانه ما»

فطرت عمیق و همگانی، محبوب و معبودی می‌جوید که اعتصام به آن کمال و خیر و رحمت و توحید و جوشش می‌آورد: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا...» و دیدگاه انسان را برای شناخت معروف و منکر باز و بازتر می‌کند: «وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» چون این آیه امر به تکوین و پدید آوردن چنین امتی می‌کند، آیه «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...» خبر و تعریف و بیان فصل ممیز و ارشاد به آن است تا در زمینه عقاید و اصول و احکام و نظامات اسلامی پدید آید و دوام یابد. مانند هر فصل



ممیزی که پس از ترکیب و رشد و کمال هر پدیده‌ای آشکار می‌شود، افعال مضارع در هر دو آیه همین دوام و حرکت را می‌رساند. اگر در آغاز ظهور اسلام و زمان و مکان نامساعد و کوتاه و پر آشوب رسالت و خلافت رخ نمود و سپس در پرده جاهلیت و ارتجاع و آداب و سنن و نظامات آن پنهان گردید و مسخ شد و مسلمانان متفرق و از اصول و مبانی دور افتادند و سلطنت و ملوکیت در چهره خلافت نمودار گردید و منکرها و نکرها غلبه یافتند، نباید خبر و امر این آیات را پایان یافته دانست، به عکس، آگاهی و توحید و وحدت مسلمانان و گسترش اسلام و حرکت و ضرورت تاریخ در جهت ظهور و تحقق و چشم انداز چنین امتی پیش می‌رود، از این نظر موردی برای بحث مفصل برخی از مفسرین نیست تا معلوم شود که آیا امر و خبر این دو آیه تا چه حدی و زمانی تحقق یافته یا نیافته است. توجیه در پی آمدن فعل مضارع «تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»، با آنکه ایمان اصل نخستین و امر به معروف و نهی از منکر از فروع و لوازم آن است، این است که پس از ایمان بسیط و فطری و تعبیدی و ادامه امر و نهی گروهی، محیط روحی و اجتماعی برای ایمان به خدا باز و تأثر جواذب کفر بسته می‌شود و ایمان به خدا در همه ابعادش عمق و کمال و دوام و گسترش می‌یابد. با اینگونه ایمان است که پیوسته معروف و منکر بیشتر شناخته و جوانب آن‌ها بیشتر می‌شود و از ابهام و تفسیرهای مجرد و تمایلات و مصالح فردی و جمعی محدود بیرون می‌آید و دارای سامان و اعتبار و دوام و نظم و تحرک و تعهدی می‌گردد که از درون روح ایمانی و اصول شریعت می‌جوشد نه مقیاس‌های مصلحتی که پس از تغییر شرایط به خود گرایی و منفعت جویی مبدل شود.

آنان که اهل کتابند و شناختی از وحی و نبوت و تعهدی در امر به معروف و نهی از منکر دارند اگر به این رسالت واقعی که با ایمان توحیدی مرزهای معروف و منکر را همی مبین می‌سازد و نیز ایمان توحیدی را تحرک می‌دهد، ایمان آرند



خیران، بیش از دیگران برای خودشان است:

«وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ». «لَوْ»، مشعر به امتناع و آرزوست. مفعول فعل «آمَنَ» با قرینه مقام، باید امت موصوف و مسئول چنین رسالتی باشد، «لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ»، پایه گرفتن خیری را می‌رساند که عاید اهل کتاب می‌شود، از آن جهت که اهل کتاب و وابسته بدان هستند: آن‌ها با این ایمان، رسالت و کتاب پیمبران گذشته را از درون شرک و اوهام و از عقب ماندگی زمان می‌رهانند و به پایه گرفتن خیر و معروف و اسلام و سلامت که اصول دعوت کتاب است، مایه و حرکت می‌بخشند؛ و یا این حرکت تاریخی و تکاملی را تضمین و تسریع می‌کنند. زیرا توده مردم را اتحاد و اتفاق نظر اهل کتاب و رهبران اعتقادی و فکری اطمینان و حرکت و دل‌گرمی می‌دهد و همین موجب حرکت و تکامل اجتماعات است و به عکس، اختلاف و پراکندگی آنان مردم را دچار شک و تحیر و پراکندگی و سکونت می‌سازد. برای همین است که قرآن پیمبران را دارای یک آیین و یک هدف و همه را یک امت می‌شناساند: ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾ (فَاتَّقُونَ) ^۱. این خیر امت گزیده و اکمال همان امت است با مسئولیت مبین و مشخص امر به معروف و نهی از منکر و تکامل ایمانی. و چون شناسایی و تمیز معروف و منکر و خیر و شر خواست فطری و وجدانی هر فرد و قوم و ملت و از لوازم اراده و اختیار و اصل روابط و نظام اجتماع و روشن‌تر از اصول اعتقادی و برتر از مسایل اخلاقی است، اهل کتاب در ایمان و پذیرش آن باید پیش قدم باشند و چنین رسالتی را تأیید کنند تا پیروان کتاب و رسالت آسمانی را از پراکندگی به امت واحد بازگردانند و اندیشه‌ها و وجدان‌های ایمانی و مسئولیت‌پذیر را که اختلافات دینی، بی‌تفاوت و

۱. این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما پس مرا بپرستید (پروا دارید). انبیاء (۲۱).



بی حرکت و بی فروغ ساخته است، متعهد و متحرک و فروزان گردانند. این هدف غایی کتاب و ادیان توحیدی است که بیشتر اهل کتاب از آن روگردانده‌اند و در برابر آن جبهه گرفته‌اند و کمتری از آنان ایمان دارند:

«مَنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ». همین اکثریت فاسق از اهل کتاب بودند که راه خیر و کمال را بستند و وجدان‌ها را از درک مسایل زندگی بازداشتند و نفوس را فاسد کردند و اختلافات و تضادها پدید آوردند و راه را برای عناصر فاسد و پست و خودکامه و سلطه‌آنها گشودند و استعدادهای خیر و معروف و جوشش آنها را در نفوس خشکاندند و جوامع را از نظامی که باید بر این اصول پایه گیرد تهی ساختند تا این خلاء را منکرات و شرور و قساوت‌ها و تضادها و درگیری‌ها و نظامات ناشی از آنها پر کردند.

«لَنْ يَضُرُّوْكُمْ اِلَّا اَذًى وَاِنْ يُقَاتِلُوْكُمْ يُؤْلُوْكُمْ اَلْاَدْبَارُ ثُمَّ لَا يَنْصُرُوْنَ».

«لَنْ يَضُرُّوْكُمْ»، ضرر همیشگی و در همه شرایط را نفی می‌کند. ضمیر جمع فاعل راجع به «أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ» است و ضمیر جمع مخاطب، مؤمنان بدین رسالت و موصوفان به «خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ». ضرر منفی، زیانی است که این امت را متوقف یا متلاشی گردانند. «أَذًى»، آزاری است نه در حد ضرر. بنابراین، «إِلَّا أَذًى»، استثنای منقطع و تأکید نفی «لَنْ يَضُرُّوْكُمْ» است. پیوست این آیه، شرط یا فعل مقدری را می‌رساند: بیشتر اهل کتاب که فاسقند و از مرزهای اصلی آیین خدا بیرون رفته‌اند اگر به دشمنی با شما برخیزند و بخواهند و یا می‌خواهند بر شما زیان رسانند، هیچ گاه و یا برای همیشه به شما خیر امت ضرری نمی‌رسانند مگر آزاری... چون شما امتی هستید مشعل دار توحید و شریعت فطری و عقلی و شناخت مرزهای معروف و منکر و مسئولیت امر و نهی که ازدرون تاریک تاریخ و زیر هواهای شرک و اوهام با تدبیر و لطف خداوند برآمدید و دارای ترکیبی زنده و رشد



یابنده و ریشه‌دار شدید، با این اوصاف و شرایط است که هیچ قدرت مقاومتی نمی‌تواند بر شما صدمه و ضرری رساند که از رشد و حرکت بازتان دارد یا رسالت‌تان را از میان بردارد مگر در حد آزاری درانجام دعوت و مال و جان افرادتان که جبران می‌یابد، چون درخت ریشه‌دار سالم و زنده و رشد یابنده‌ای که آفات و طوفان‌ها می‌توانند بر شاخ و برگ و پوستش آزاری رسانند و نمی‌توانند آن را بخشکانند و از رشدش بازدارند. چون امتی تکامل یافته و در مسیر تکامل اجتماع و تاریخ هستید؛ جویندگان راه کمال را رهنمایید و تشنگان حق را سیرابی بخش و یار و جاذب محرومین و ستم زدگان و دافع و دشمن ستمکاران و آگاه و شناسای معروف و منکر و امر و نهی و گرایشگر به حق و هشاری به انگیزه‌ها و تحریک‌های متضاد درونی و اجتماعی و جهاد دایم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ...﴾^۱. «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ»: آگاهی و پاییدن خود و امت و جهاد درونی و اجتماعی است که با این شرایط، گمراهان ضرری به شما نمی‌رسانند، «لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ»: خودخواهان عافیت جوی‌اند که این آیه را دلیلی برای ترک مسئولیت و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد می‌نمایانند و گمان دارند که چون انزوا رفتند و خود را از درگیری با عناصر ضد این حرکت و دعوت باز داشتند، دشمن ره‌اشان کرده و عافیت‌شان تأمین شده است، و حال آنکه دشمن، عنصر ضد این امت و دعوت است، و گرنه امتی که به سود مردم برآمده تا معروف را گسترش دهد و منکر را مهار و ایمان را استوار کند، نمی‌تواند جنگ جو باشد مگر آنکه خود مورد تعرض و جنگ واقع شود و می‌شود آن گاه که تحریکات ضرردار و نقشه‌های موزیانه دشمن در این امت و

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید خود را بپایید هرگاه شما هدایت یافتید آن کس که گمراه شده است به شما زیانی



دعوت کاری نشده، خواه نخواه دست به سلاح می برد و راه جنگ را پیش می گیرد و پیش می آورد و بازهم شکست رسوایی در پیش دارد:

«وَإِنْ يَقَاتِلُوكُمْ يُؤْلُوكُمُ الْأَدْبَارَ» و اگر با شما جنگیدند روی می گردانند و ادبار را سپر می کنند، سپس روحیه و همبستگی و قدرت یاری بخشی بر ایشان نمی ماند:

«ثُمَّ لَا يُنْصِرُونَ».

این آیه پیشرفت امت گزیده و بی اثر ماندن مخالفت ها و شکست قطعی دشمنان را در جنگ پیشگویی کرده و این پیشگویی ها تاکنون برای امت موصوف تحقق یافته است و اگر توقف و یا شکستی در مسیر طولانی تاریخ این رسالت پیش آمده گذرا بوده و یا از آن حکومت ها و مردمی در چهره اسلام و فاقد شایستگی و شرایط و هدف های موصوف بوده است. اقوام و مللی که با سنن و ادیان و مذاهب مختلف دعوت این رسالت فطری و عقلی و کمال بخش را در برابر قدرت های حاکمه و منکرزا پذیرفتند و می پذیرند، اگر مقهور بودند و انگیزه ای جز حق جویی و هدایت و عدالت و کمال انسانی داشتند باید با از میان رفتن حکومت های اسلامی و قدرت فاتحین و انگیزه ها، به ادیان و سنن گذشته خود برگردند و برنگشتند.

«ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقَفُّوا إِلَّا يَحْبِلُ مِنَ اللَّهِ وَحَبِلَ مِّنَ النَّاسِ بَآؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ...»

«ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ»، استعاره است: زیونی همچون خیمه بالای سرشان زده شده آنان را فرا گرفته است یا همچون نقش برسکه برآنان نقش بسته است. ضمیر جمع «عَلَيْهِمْ»، مانند ضمائر قبل، راجع به اهل کتاب و ناظر به یهودیان است:

«... وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَآؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ...»^۱. «الذَّلَّةُ» (به کسر، از ذل به ضم) نوعی زیونی را می رساند. «أَيْنَ مَا تُقَفُّوا»، ظرف مکان تعمیمی یا



تقییدی است: زبونی به گونه خاصی برآنان خیمه زده و نقش بسته درهرجا که یافت و نمودار شوند (هرجا ثقافت: اجتماع و تمرکزی، یابند)، «إِلَّا بِحَبْلِ مَنْ اللَّهِ...» استثناء واقعی یا تأکید «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ»، است: مگر پیمانی یا ریسمانی از خدا و مردم آنان را از چنین ذلتی برهاند و بالا برد.

در سورة بقره، این آیه و خبر، از هنگام بیابان گردی بنی اسرائیل در بیابان سینا آمده است، پس از آن بهانه جویی ها و گستاخی ها و خستگی از آن زندگی و درخواست از موسی که از خدا بخواهد تا برای شان گیاه های خوردنی برویاند و خوراک شان را تنوع دهد، آنگاه فرمان هبوط باذلت و مسکنت: «اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ...»، در این سوره، پس از موضع گیری اهل کتاب در برابر امت گزیده، با بسط بیشتر و قید «أَيْنَ مَا تُقِفُوا» و استثنای «إِلَّا بِحَبْلِ...» و تکرار فعل «ضُرِبَتْ...» آمده است و سرنوشت یهودیتی را می نمایاند که پایه و ریشه مسیحیت است و وحدانیت مطلق و رسالت عام پیمبران را در بنی اسرائیل و اندیشه ها و روابط و احکام قومی محدود کرد و سپس در برابر رسالت همگانی و باز مسیح و گرایش روم و اروپای شرقی به آن، دچارانزوا و ذلت و مسکنت گردید. بیش از نیم قرن از ظهور مسیح نگذشته بود که رسالت جهانی و همگانی مسیح نیز با شرک ها و اوهام نژادی روم و یونان ترکیب یافت و مبدأ مطلق عالم از گریبان مسیح سربرآورد و محدود دراضلاع مثلث آن گردید و سرنوشت خیر و شر و معروف و منکر و دنیا و آخرت و بهشت و دوزخ در انحصار کلیسا که گونه ای از معابد قدیم و در نژاد برتر غربی بود، درآمد. پس از ظهور رسالت جهانی اسلام و توحید همگانی و ربط مستقیم خدا با خلق و خروج امت داعی به خیر و آمر به معروف و ناهی از منکر و مؤمن به خدای یگانه، مسیحیت به سوی غرب و نژاد غربی عقب نشست و پایگاه های دعوتی و اعتقادیش متزلزل گردید تا اینکه در قرن هیجدهم و انقلاب



فرانسه یکسره فرو ریخت و درهای تفکرآزاد و علم باز شد و حاکمیت نامحدود کلیسا با امتیازات و تبعیضاتش از میان رفت. با شورش علیه تبعیضات نژادی (در محدوده غرب) و حاکمیت دینی، یهودیان پراکنده‌ای که در نظر نهضت‌های ضد تبعیضات نژادی نمونه بارز قومی و نژادی و در نظر مسیحیان قاتلین پیمبران و عاملین شیطان شناخته شده بودند، جذب ملیت‌ها و فرهنگ‌های ملی و محکوم قوانین اجتماع آنان شدند و در برابر سیل خروشان فکری و اجتماعی غرب، چون رسوباتی در لایه‌ها جوامع و در آرزو و انتظار وعده خدای خود «یهوه» ماندند.

وعده برگشت به سرزمین موعود و تشکیل حکومت جهانی اسرائیل و بازپس گرفتن دنیایی که خدای‌شان (مطابق نصوص تورات و تلمود و دیگر نوشته‌های یهود) بدانان بخشیده بود. این آرزوها و چشم اندازهای بیش از دو هزارساله اسرائیل و پس از رانده شدن از سرزمین قدس و پراکندگی و سپس جذب و تحلیل آن‌ها در ملت‌ها که می‌رفت از خاطره‌ها محو شود، دوباره در پی فشارها و تبعیضات برخی از کشورهای غربی چون آلمان بیزمارکی و هیتلری و نفوذ اقتصادی و سیاسی آنان در کشور نوپای امریکا و پیدایش اندیشه صهیونیسم در مغزنویسندگانی چون «تئودر هرتزل» کتاب یک دولت یهود ۱۸۹۶، تحرک یافت و بسیاری از یهودیان را بسیج کرد تا با پشتیبانی و نقشه آزمندان استعمارگر و وعده بالفور و امپراتوری انگلستان و دستاویزی پشت‌تازان صهیون به ریسمان تعهدات مالی و نظامی «حبل من الناس» آنان و در میان آتش و خون و ویرانی، هسته رؤیای دولت اسرائیل را در سرزمین مغضوب فلسطین کاشتند و وعده خدای خود «یهوه» را که با نیروی الهی پیمبران بزرگ انجام نیافت، امید انجام آن را در چهره و قدرت مسیح‌های موعودی چون «اشکول، دایان، مایر و...» یافتند.

رؤیایی که در قرن‌ها خفتگی و بی‌خبری و پراکندگی و ناشناسی ملت‌ها تعبیر



نشد، می‌خواهند در قرن بیداری و هشیاری و شناسایی ملت‌ها به تعبیر رسانند! در میان رؤیای غرور انگیز صهیون و بادی که استعمارگران در آن‌ها می‌دمند و بودی که دیگران به آنان می‌دهند، بانگ تکبیر و غرش طیاره‌ها و تانک‌های مجاهدان اسلامی در صحرا و تپه‌های سینا و جولان مغزهای بسته یهودیان و هم ریسمانان «هم پیمانان» آن‌ها را تکان داد و استحکامات نظامی و روحی‌شان را فرو ریخت و ریسمان‌های تعهدات آن‌ها را با بسیاری از کشورهای جهان گسیخت.^۱ و منجیان و مسیح‌های موعودشان از آسمان احلام سقوط کردند و ندای محکومیت متجاوزان و مظلومیت رانده شدگان از کرسی سازمان ملل برخاست. در آن روزها در اجتماع سران اسلامی و آفریقایی در جده و اوگاندا به اخراج اسرائیل از سازمان ملل رأی دادند و دوباره شب و خیمهٔ زبونی و عزلت و مسکنت بر سرشان سایه افکنده اگر یکسره آنان را فرا نگرفته برای آن است که مسلمانان هنوز به توحید فکر و عقیده و قدرت کامل خود پی نبرده و باز نگشته‌اند و شخصیت امت گزیده و مسئولیت در امر به معروف و نهی از منکر را باز نیافته‌اند و رسوبات استبداد و استعمار و عوامل تفرقه افکن و منحرف کننده از اندیشه‌ها و اجتماع‌شان زدوده نگردیده و ریسمان پوسیدهٔ تعلیمات دشمنان‌شان با یهود «جبل من الناس» که ضامن نگهداری آن‌ها در منطقه و در مقابل قدرت‌های معارض، است یکسر نگسیخته. همین علل و عوامل و شرایط است که چنین قوم بسته و به خود پیچیده و پراکنده و ساکن را به حرکت درآورد و امید و قدرت و جرأت‌شان داده که بر حقوق و حدود شناخته و پذیرفته بتازند و به تاخت و تازهای بی حساب خود بنازند. چون برج مراقبت و پایگاه استعمار و گسیخته از پیمان‌های خدا و خلق و گرفتار خشم اند؛ خشمی از خدا که از

۱. اشاره به جنگ رمضان (اکتبر ۱۹۷۲) که در پی آن بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی با اسرائیل قطع رابطه کردند، و استعمارگران هم عهد آنان دچار اختلاف و دودلی شدند.



درون خلق سر می زند: «إِلَّا يَحْبِلُ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٌ مِّنَ النَّاسِ وَبَآؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ...»

«ذَالِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَالِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ».

«ذَالِكَ»، اشاره به مفهوم «وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ...» است و «بِأَنَّهُمْ»، بیان سبب؛ «كَانُوا»، مشعر به خوی تکوینی و شیوه؛ افعال مضارع «يَكْفُرُونَ، يَقْتُلُونَ، يَعْتَدُونَ»، دوام و استمرار را می‌رساند و فعل ماضی «عَصَوْا»، خبر از گذشته و منشأ این افعال فکری و عضوی را. «ذَالِكَ» دوم، تأکید اول و یا بیان علت «يَكْفُرُونَ... و یقتلون...» است:

این ذلت زدگی و گرفتاری به خشم الهی و مسکنت بدان سبب است که به شیوه خود به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیمبران را به ناحق می‌کشتند و به سبب آن است که سرپیچی کردند و شیوه آنان تجاوز و ستم بود. یا کفر و قتل پیوسته آنان به سبب عصبیان و ستم پیشگی بود و همه این‌ها منشأ ذلت زدگی و خشم و مسکنت. چون از هر مسئولیت و تسلیم به حق سر باز زدند «بِمَا عَصَوْا» و به حقوق و حدود خدا و خلق تجاوز می‌کردند «وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ» آیات خدا را که از زبان پیمبران و در پدیده‌های آفرینش تبیین گردیده و ایمان و آگاهی و شناخت می‌آورد پوشیده می‌دارند «يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ» و پیمبران را که پیام جهانی داشتند و هادیان به حق و دعوت کنندگان به خیر و تکلیف و مهارکنندگان سرکشی‌ها بودند، به ناحق می‌کشتند و از سر راه طغیان خود برمی‌داشتند. این گونه کفر و کفران و کشتار و طغیان جز از مردمی که خود را برتر از مسئولیت و گزیده خدا «شعب الله المختار» و مشمول شفاعت بی‌چون و چرا و نجات یافته از عواقب ستم‌گری و گناه می‌پندارند سر نمی‌زند. اینان آیین خدا و رسالت پیمبران را در خدمت آرمان‌های قومی و



زندگی دنیوی خود می‌نگرند و با هر چه مخالف با آن‌ها باشد می‌ستیزند. با آن همه آیات توحیدی و نجات بخش موسی، گوسالۀ طلایی را به خدایی گرفتند و می‌کوشیدند که قدرت و نبوت موسی را در راه هواهای خود رام کنند تا آنجا که موسی به جان آمد و نجات خود را از خدا خواست و دعایش به اجابت رسید و از سینا بیرون نیامده اندوهگین جان سپرد. پس از آن در تاریخ یهود آنچه چشم گیر است کشتار از خود و بیگانه و تجاوز و سرکشی است.

چون در لاک نژادی و پوست قومی و خود برتر بینی سر فرو بردند، از آیات و سنن و قوانین عمومی جهان و انسان روی گرداندند و آن‌ها را نفی کردند: «يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ»: و چون رسالت و هدایت پیمبران معارض با اندیشه‌ها و طغیان‌های‌شان بود، پیمبران را به ناحق می‌کشتند: «وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ». چنین قوم کفرکیش و سرکش و پیمبرکش و بسته به اندیشه‌های قبیلگی و تحجر یافته، در برابر تحرک آیات و تحول و گسترش روابط باید دچار زبونی و مسکنت باشد و بیش از آنکه زبون دیگران شود، در اندیشه‌ها و خوی‌های خود مسکنت دارد، و چون آیات و حقوق انسان‌ها را نفی می‌کند خود نفی می‌گردد. خدایی را می‌ستایند که بدون قید و شرط و تعهد متقابل و مسئولیت عهد کرده که آنان را برتری دهد و مالک زمین گرداند! و مردم را متعهد می‌دانند که آنان را برتر و ممتاز و گل بوستان هستی بشناسند و جان و مال و سرزمین خود را در اختیارشان گذارند و گرنه طغیان‌گرند و باید با هر وسیله و دسیسه و زور و تقلب و رباخواری اموال آن اغیار را بر بایند و آنان را زبون و برده خود گردانند. هرآیه و رسالتی که این تعهدات و امتیازات آن‌ها را نفی کند از آن سر باز می‌زنند و همه این‌ها را از برگزیدگی و برتری خود می‌پندارند. همان عواملی که قرآن موجب ذلت و مسکنت‌شان می‌شناساند: «ذَالِكَ بِأَنَّهُمْ...»

آن خدایی که در میان همه مردم جهان، یهود را قبیلۀ ویژه خود گردانیده عهده‌دار



است که حاکم و مالک جهان‌شان گرداند، همان «يَهُوَّه» خدای ساخته و آرایش شده یهود است که به چهره‌های گوناگون درمی‌آید، گاه خشمگین است و گاه آرام و رحیم، گاه بر بنی اسرائیل خشم می‌گیرد و گاه دل‌جویی و عذرخواهی می‌کند، گاه آشکار می‌شود، گاه روی نهان می‌دارد، گاه در آسمان‌ها صعود می‌کند و گاه در گوشه‌ای از زمین فرود می‌آید و با یعقوب «اسرائیل» کشتی می‌گیرد و تا صبح برمی‌آید یعقوب رهایش نمی‌کند تا چنین عهدهایی از او می‌ستانند، بی‌آنکه تعهدی از خود و فرزندانش به خدا دهد و رسالتی به عهده گیرد.^۱ این خدای بنی اسرائیل است، نه آن کمال‌هستی و قدرت مطلق و حکیم‌مرید و پدیدآورنده سنن و قوانین و هدایت‌کننده بدن‌ها که برطبق آن سنن و اراده حکیمانه عزت و قدرت و ذلت می‌دهد و در حد شایستگی و آگاهی وارث زمین می‌گرداند:

﴿إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۲. اگر زمانی بنی اسرائیل قدرت و برتری یافت، برای همین بندگی خدا و شایستگی و انجام احکام اصلی تورات و درهنگامی بود که ندای توحید را در میان اقوام و قبایل مشرک در می‌دادند و آنان را به بندگی خدا می‌خواندند. همین وظایف عهد خدا با آنان بود، و چون از این عهد روی گردانیدند و به آیات کافر شدند و پیمبران را که مبین احکام و سنن بودند، کشتند و عصیان‌گر و ستم‌گر شدند؛ دچار زبونی و ذلت گشتند و دیگر هیچ‌گونه اجتماع و ثقافت و عزتی نیافتند. اگر در گوشه و کنار زمین مانند یمن و ولگا برای چندی حکومتی تشکیل دادند، با قدرت و پشتیبانی بومیان بود نه یهودیان اصلی. چون مسیر حرکت بشری و تحولات اجتماعی، گسترش روابط و تفاهم ملل و

۱. گویا هیچ عهد و رسالتی برای دعوت و هدایت مشرکان نداشتند، جز آنکه چون به شهرها و سرزمین‌های آنان دست یافتند زندگان را بکشتند و شهرها را ویران کنند و در این راه هر وسیله‌ای مانند به جاسوسی گرفتن زن فاحشه را به کار برند، چنانکه در داستان‌های پس از ورود آنان به سرزمین فلسطین می‌خوانیم. (مؤلف)

۲. که بدون شک این بندگان شایسته من هستند که زمین را به ارث می‌برند. الانبیاء (۲۱)، ۱۰۵.



اقوام است، اسلام با پدید آوردن امتی که رسالت جهانی دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر را دارد، موجب سرعت و جهش در این جهت گردید و با مسئولیت و تعهد: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...» دیوارهای تبعیضات و فواصل طبقاتی را فرو ریخت و رسالت و دعوت توحیدی و همگانی ابراهیمی و دیگر پیمبران را از میان بستگی‌ها و جمودهای تعالیم عهد عتیق و دساتیر تلمودی برآورد و درمجرای تکامل تاریخی و اجتماعی به حرکت واداشت. پس از آن قومیت‌ها و ثقافت‌های بسته و پیچیده، یا باید باز و هماهنگ با تاریخ شوند و یا منزوی و برکنار و دچار مسکنت. همین رسالت باز و جهانی و اصول متحول و نافی امتیازات نژادی و بهره‌کشی و بندگی انسان از انسان بود که امت اسلام، جوامع مختلف و به خود پیچیده و دچار مسکنت را رهبری کرد و به هم پیوست و تفاهم و تحرک بخشید. دوره مسکنت امت اسلامی آنگاه آغاز شد که بیش از هر عامل اجتماعی و تاریخی، عنصرهای ملی گوناگون اصول رسالت جهانی اسلام را به گونه رنگ‌های مذاهب و مسالک تجزیه کرد و به تحلیل برد و چون این عوامل مسکنت‌زا برای امت اسلامی عارضی است و اصول مسئولیت‌های جهانی و جهاد و اجتهاد برای تحقق آن‌ها نقش ثابت کتاب و سنت و پایدار و همیشگی است، گرفتاران گونه زبونی و مسکنتی که اقوامی چون یهود دچار شدند، نگشتند و همیشه و در همه شرایط و صورت‌هایی، از مبارزه و تحرک در برابر عوامل فاسد و مفسد داخلی و خارجی باز نایستادند و یکسره تسلیم نشدند.

«لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ».

ضمیر جمع «لَيْسُوا»، راجع به اهل کتاب «وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ» و «سَوَاءً»، خبر آن است. «مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ»، کلام استینافی و بیان جمله «لَيْسُوا» است، یا متعلق است به



«سَوَاءٌ» و اسم «لَيْسُوا» و «أُمَّةٌ» خبر آن: اهل کتاب یکسان نیستند، از اهل کتاب اُمَّت به پا خاسته‌ای است که... یا یکسان نیست از اهل کتاب اُمَّت به پا خاسته... این آیه بیان تفصیلی «مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ» است، و سپس «لَنْ يَضُرَّكُمْ...» و ان یقاتلوکم... ضربت علیهم الذله... ذالک بانهم کانوا یکفرون»، اوصاف و احوال اکثر فاسقین از اهل کتاب است، تا اُمَّت اسلامی همه اهل کتاب و پیروان رسالت‌های گذشته را در این اوصاف و موضع گیری و جمود یکسان و همه آنان را هماهنگ با این رسالت ندانند. این تقسیم و توصیف دو گونه از اهل کتاب است، به وصف اهل کتاب بودن، نه اهل کتابی که، به گفته بعضی از مفسرین، به رسالت اسلام ایمان آورده باشند، زیرا در این صورت، موصوف به اهل کتاب نیستند و موصوف به مسلمین هستند.

این گروه از اهل کتاب، با اکثریت فاسق «وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ» و پراکنده و بازنشسته از مسئولیت‌ها و وابسته به غرورها و کافر به آیات و کشنده پیمبران و سرکش به حقوق، یکسان نیستند. این‌ها مردمی هماهنگ و هم مقصدند «أُمَّةٌ» که از خفتگی و پیچیدگی و بستگی به خود و غرورهای دینی و قومی برآمده «قَائِمَةٌ»، از خودبینی و فردیت و قومیت برترآمده دیدشان به آیات خدا باز شده و آن‌ها را در کتاب آفرینش و وحی و هنگام‌های شب و درگذرگاه‌های آسمان و معبرکاروان ستارگان همی خوانند: «يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ»، در هنگام‌های شب که روشنایی روز زیر پرده می‌رود و روابط را قطع می‌کند و پرده از رخسار دورترین و عظیم‌ترین آیات برداشته می‌شود، و آن گاه که از مسئولیت‌ها و کوشش‌های روزانه و انگیزه‌ها و جواذب آن رهایی می‌یابند و به خود و آیات برمی‌گردند، آیات از هر سو و از دورترین چشم انداز و نزدیک ترین نوشته‌ها براذهان‌شان پرتو می‌افکند و از زبان‌شان تلاوت می‌شود و تلاوت‌ها در گوش‌شان طنین می‌اندازد و برخلاف



نفوس شان جریان می یابد و آن ها را روشن و پاک از طغیان و در برابر عظمت خاضع و ساجد می گرداند: «وَهُمْ يَسْجُدُونَ».

«يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ».

فعل مضارع «يُؤْمِنُونَ...»، و قرینه ترتیب افعال و اوصاف، بیان ایمان استمراری و تکاملی این گروه اهل کتاب است: با قیام دراندیشه و تفکر و برای انجام تکالیف و مسئولیت ها و تلاوت آیات و اندیشه در مظاهر و پدیده ها که راهنمای به اصول و علل فاعلی و غایی است و خضوع در برابر عظمت و قدرت مبادی آیات، از جمود ایمان بسیط و بسته برمی آیند و درایمان به خدا و آخرت پیش می روند و گسترش می یابند. با ایمان پیشرو و متکامل است که می توان از تاریکی حجاب های خودگرایی و دگرگون نمایاندن آیات و اشیاء و جمود و غرور رهایی یافت. ایمانی که از قیام فکری و تلاوت آیات و حالات سجده امداد می شود و سرچشمه می گیرد و روابط و ابعاد حیات و جهان و معروف و منکر را تبیین می کند و مسئولیت امر و نهی می آورد: «وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ». با این گونه باز شدن آفاق ذهنی و بینش جهانی است که انسان ها در مسابقه خیرات و کمالات سرعت می یابند: «وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ». آنان که در انگیزه های خود و هواهای خود درمانده اند و یا بینشی کوتاه دارند و جهان و انسان را در ابعاد محدودی می نگرند، نه شناسایی آیات و تلاوت آن ها را دارند و نه شناخت و ایمان به مبدأ و مبادی «الله» و نهایات «آخرت» و معروف و منکر و مسئولیت امر و نهی و نه سرعت در خیرات. چون مبدأ هرگونه حرکت فکری و اجتماعی و تکاملی، تغییر و تحول انسان است و هرچه انسان از خود و مرکزیت اندیشه های محدود خود دورتر شود و برترآید آیات و حقایق آن ها نمایان تر می گردد.



سرفصل‌های تغییرات و تحولات فکری و اجتماعی همین تحول درونی و گریز از مرکزیت خودی و قومی و مکان و ملیت و آیین‌های قومی و اندیشه‌های ناشی از این‌ها بوده است. توحید که اولین پایه دعوت و رسالت پیامبران است، از همین بستگی‌ها و وابستگی‌ها می‌رهاند و ذهن‌ها را باز و منبسط می‌گرداند و هرچه توحید کامل‌تر شود حقایق جهان و حیات و روابط آنان روشن‌تر می‌گردد، چنانکه کشف مرکزیت نداشتن زمین و سپس کشف ستارگان و کهکشان‌ها دید علمی را بازتر و کامل‌تر و کشف و تسخیر قوای طبیعت را آسان‌تر کرد. چون خودبینی ضد خدا بینی و جهان‌شناسی است و همه چیز برای خود بین ناآشنا و مبهم است و در پرده می‌ماند و هرچه را در حدود شخصیت موهوم و آرزوهای محدود خود می‌نگرد به خدایی می‌گیرد و در برابرش کرنش می‌کند و پای می‌کوبد و شعار می‌دهد و شعر می‌سراید و از آن‌ها بتی می‌سازد؛ الهه جمال و زشتی، خیر و شر، رحمت و غضب... تا مکتب ساخته و ناشی از این‌ها... تا علوم استخدام شده و ادیان مسخ شده در راه این‌ها، که همه در بندان رهاشدگی و تکامل و حرکت به سوی مطلق «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» است و ورشکستگی این‌ها با پیشرفت فکری و علمی و آگاهی عموم هرچه بیشتر آشکار می‌گردد. **آنلاین «طالقانی و زمانه ما»**

زمینه قیام امتی که تالی آیات و امر به معروف و ناهی از منکر و دارای مسئولیت جهانی است فراهم‌تر می‌شود: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ... لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ...»، این خیر امت که ساخته مکتب و رسالت اسلام است و آن امت قائمه از اهل کتاب که شایسته نجات و رهبری خلق: «اولئِكَ مِنْ الصَّالِحِينَ»، و در دنباله رهبری پیامبران گذشته است، باید عهده‌دار چنان مسئولیتی شود. ابراهیم که آیات خدا را در هنگام‌های شب تلاوت کرد و حقایق و ملکوت آسمان‌ها و زمین برایش رخ نمود و از حاکمیت بندهای شرک و اوهام محیط‌رهایی یافت و برای



اعلام توحید و ابطال شرک و امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد، خود به تنهایی امتی بود «كَانَ إِبْرَاهِيمُ أُمَّةً وَاحِدَةً» و مبدأ تکوین امتی. و پس از او کوشش پیمبران و فرزندان شایسته و مسئولش و موسی با تعالیم و احکام توراتش برای تکوین و تشکیل چنین امت توحیدی بود. آنچه در تورات از خصایص و سوابق و نعمت‌ها و فضیلت‌ها و احکام آمده، (رجوع شود به سفر لاویان و تثئیه) نظر به همین بوده که در متن دنیای کفر و شرک و ظلم، قومی هماهنگ و متضامن تکوین شود و پایه گیرد و امت قائمه و مسئول رسالت توحیدی گردد. بنی اسرائیل این هدف‌ها و مقاصد را نادیده گرفتند و از یاد بردند و در پی این تعالیم دچار غرور برتری قومی و خونی شدند و در روابط و قشرهای نژادی خود ماندند. رسالت مسیح که باز و جهانی و برای محبت و روابط و عواطف انسانی بود، خود اصول و احکام امت سازنداشت و همی خواست تا امت اسرائیل را از پوست قومیت و غرورهای نژادی برهاند و با داشتن احکام و سنن و قدرت و پیوستگی جمعی، امتی باشند مسئول و در جهت رسالت جهانی. گرچه بنی اسرائیل مسیح و رسالتش را طرد کردند و دعوتش به سوی محیط بیرون از اجتماع و سرزمین نبوت‌ها رانده شد و تورات و انجیل از هم جدا شدند و در دو جهت قرار گرفتند، می‌بایست از میان این‌ها و از مجموع تعالیم و کتاب‌های پیمبران (اهل کتاب) امت قائمه‌ای تکوین شود و برآید... «مَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ...» و از همه آن‌ها زمینه‌ای برای امت گزیده: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...»، در جهت رسالت پیمبران و تکمیل آن و توحید خالص و اسلام و تسلیم، با حدود و احکام و مرزهای گسترش یاب.

اوصاف و افعالی که در این آیات بی‌واسطه عطف آمده پیوستگی و تلازم آن‌ها را می‌رساند: همین که اصول کتاب را دریافته‌اند و هم مقصدند «أُمَّةً» با همه قوای فکری و عملی خود برخاسته آیات را تلاوت می‌کنند: «قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ»، و



در جهت ایمان پیش می‌روند: «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...»

حرف عطف و ضمیر ظاهر و مقدم «وَهُمْ يَسْجُدُونَ» و دیگر عطف‌های «وَيَأْمُرُونَ... وَ يَنْهَوْنَ... وَ يُسَارِعُونَ...» اتکاء و خصوصیت وصفی را می‌رساند: و همین افراد هستند که به راستی، سجده می‌آورند و به معروف، امر و از منکر، نهی می‌کنند و در جهت خیرات می‌شتابند و همین‌ها از شایستگان انتساب و تعقیب مقاصد کتاب و پیمبران و خود شایسته رهبری دیگران‌اند: «وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ». «وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ».

ما، ابهامی و شرطی، با قرائت «یاء»، «يَفْعَلُوا، يُكْفَرُوهُ»، بر طبق سیاق افعال سابق، ضمیر راجع به اهل کتاب است. و با قرائت «تاء»، خطاب به مسلمانان و یا با اهل کتاب موصوف و یا مخصوص اهل کتاب و توجه از غیبت به خطاب که در پی وصف شایستگی آنان آمده «وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ». «مِنْ خَيْرٍ» به جای «خَيْرًا»، توسعه و تعمیم را می‌رساند و «لَنْ»، ابدیت را. تعدی «يُكْفَرُوهُ» به دو مفعول و به جای «لَنْ يُكْفَرَ» مجهول، از جهت تضمین مفهوم جریان و برای ربط شهودی عمل با عامل است: هر خیری که انجام دهند، چون در پرتو تلاوت آیات است و از سرچشمه ایمان مایه می‌گیرد و سرعت می‌یابد، هرگز و برای همیشه ناسپاس و پوشیده نخواهد ماند، بلکه پیوسته به آنان است و ظهور می‌یابد و بدان وسیله پاداش داده می‌شوند و از حیطة علم خدا بیرون نیست: «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ»، از افعال ارادی انسان که همچون امواج پنخش می‌شود و همچون بذر پراکنده و در پوسته زمان و لایه‌های طبیعت پوشیده می‌گردد. آنچه از ایمان مایه حیاتی و از تقوا قدرت و جهت‌گیری می‌یابد، خداوند علیم آن‌ها را در حد ایمان و اخلاص و تقوا امداد می‌کند و رشد می‌دهد و از پرده بیرون می‌آورد و صورت بقا می‌بخشد. این محکم‌ترین تأمین و تضمین مشروط است برای انسانی که خود را در معرض فنا و



به انگیزه فطرت، بقایش را وابسته به عمل و در پرتو سازندگی آن می‌نگرد و نگران است که کوشش او چه محصولی به بار آرد و چه آینده جاویدانی بسازد.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

«لَنْ تُغْنِيَ»، نفی مؤبّد و درمقابل «لَنْ يُكْفَر»، به قرینه «عَنْهُمْ»، متضمن معنای دفاع است. «مِنَ اللَّهِ»، سنن و قوانین و هرچه را از خدا است و وجهه خدایی و ابدیت دارد شامل می‌شود و در مقابل اموال و اولاد و هر چه گذرا و اعتباری و ناپایدار و مرکز اتکاء و وسیله قدرت و دفاع برای کافران محجوب و تهی از ایمان است:

آن‌ها که در جهت کفرند برای همیشه اموال‌شان و اولادشان آن‌ها را هیچ گونه بی‌نیاز و از آنان در برابر آنچه از خدا و سنن پایدار خدایی است دفاع نمی‌کند. این آیه بازگوی آیه دهم همین سوره است که در پی بیان نزول کتاب مصدّق کتاب‌های گذشته و متکامل به محکّمات و متشابهات و اصول آن‌ها و کمال رسالت آمده تا راسخون در علم و اندیشمندان «اولوالالباب» در آن‌ها بیندیشند و راه اندیشه را در همه جهات بازکشایند و تحرک عقلی و فکری پدید آرند و از وابستگی به اموال و اولاد که نیرومندترین و نزدیک ترین مراکز اتکاست، برهانند. آن آیه مشعر بدین است که با پدید آمدن چنین نیروی ایمانی و معنوی، کافرانی که وابستگی به اموال و به کسان‌شان آن‌ها را از این حقیقت و ایمان به آن باز می‌دارد، دیگری نیازی و نگهبانی ندارند. این آیه پس از بیان تکوین امتی آمده است که برای مردم از متن و درون تاریخ برآمده‌اند و آمر به معروف و ناهی از منکرند: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...» و گروهی از اهل کتاب که با خیر امت هم هدفند و «مَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ...». آن آیه که آغاز حرکت فکری و تاریخی و چشم‌گیری کافران و درگیری و



تضاد درونی و بیرونی و مایه و گیرانه آتش شدن آنان است به خبر «أُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ» پایان یافته، این آیه که پس از ساخته شدن و خروج خیر امت و موضع گیری آشکار کافران و برافروخته شدن و تلازم و مصاحبت آتش با آنان است به: «وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

نه سنن جاهلیت عربی و غیر عربی آن عصر، با اتکاء به مال و منال و قدرت های روزش، توانست آن کفرکیشان را بی نیاز و جای و خلأ خدا و آیتش را پر کند و پیشرفت این تحول و جنبش را باز دارد، و نه جاهلیت غربی و دنباله روانش با همه صنایع و نقشه های استعماری و مال اندوزی و سرمایه سوزیش، که وقود و اصحاب آتش به جان خودشان و دیگران شدند. لهیب درونش استعداد و مواهب انسانی را می سوزاند و خاکستر می کند و شعله بیرونش آتش های جنگ نابودکننده و ویرانگر است. انسان تهی و بیگانه از خود و خدا که با مال یگانه شده، جز آنکه خود و اموالش گیرانه و مایه آتش باشد، چه باشد؟!

«مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ».

ضمیر فاعل «يُنْفِقُونَ»، راجع به «الَّذِينَ كَفَرُوا فِي هَذِهِ الْحَيَاتِ الدُّنْيَا»، با ظرف و قید اشاره نزدیک و وصف «الْحَيَاتِ الدُّنْيَا»، چشم انداز و محیط محدود و بسته انفاق و افعالشان را می نمایاند. در مقابل «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» که با چشم انداز باز و در جهت حیات متکامل و گسترده راه می یابد. «صر» به معنای سرمای سوزان و شدید و صدا دار و یا گرمای سوزنده است. ﴿فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ﴾^۱ که در مناطق استوایی گاه به صورت گردباد و گاه بادهای سوزنده برمی خیزد. مثل، نمودار و بیان محسوس و مشهود از حقیقت و واقعیتی است که جز با تمثیل برای همه از



جهت معنا و عمق و یا گسترش زمانی احساس و ادراک نمی‌شود:

انفاقی که در محدوده دنیا، محیط کفرآلود آرزوها و در راه شهوات پست و هواهای فردی و یا گروهی انجام می‌گیرد و تموج می‌یابد، چون از منشأ دید باز و فوق دنیا نیست، همچون بادی است که به جای حیات بخشی و تلقیح و پرورش، درونش حرارت و یا سرمای شدید و سوزنده باشد که برکشتزاری زند و آن را بسوزاند. کشتزار ستم کاران به خود و به مواهب خود: «قَوْمٌ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» مانند دیگر اعمال و گفتارهایی که از منشأ تعقل و اختیار و هدف‌گیری پیوسته پدیدار می‌شود و در اشیاء و انسان‌ها در حد مبدأ حرکت و قصد و محتوایش اثر می‌گذارد، آنچه بیهوده است محو می‌گردد و آنچه حق و خیر و کمال بخش است بردل‌ها می‌نشیند و اندیشه‌ها را بارور می‌کند و اجتماع را در جهت کمال پیش می‌برد و بقاء می‌یابد، و آنچه در متن دنیا و پستی‌ها و فرومایگی‌های فردی و طبقه‌ای و گمراهی است، دل‌ها و استعدادها و فراورده‌های انسانی را می‌سوزاند و هستی‌ها را پوک و خاکستر می‌کند. هم محصول کشت و حاصل کوشش انفاق‌کننده کفرکیش فریب کار و بهره‌کش و سرمایه‌اندوز و هستی‌سوز را و هم سرمایه و فراورده‌های انفاق‌پذیر زیردست و خودباخته را: «قَوْمٌ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»^۱.

شاید همه آیه تمثیلی از انفاق و کشت کار کافران باشد که با گذشت زمان و امواج حوادث می‌سوزد و همراه با خودشان به باد می‌رود. این‌ها چون بینشی وسیع و شناختی از خیر ندارند اگر کار خیرنمایی انجام دهند تنها در حد انفاق است آن هم

۱. این بیان و تمثیل کوتاه قرآن را روابط کنونی ملل بیشتر باز و تبیین کرده، انفاق‌ها و کمک‌های اقتصادی و غذایی کشورهای سرمایه‌جو و سرمایه‌سوز، چگونه سرمایه‌های انسانی و کشت کارهای انفاق‌شدگان را می‌سوزاند و آن‌ها را نیازمند و جیره‌خوار و مصرف‌کننده به سود آن‌ها نگه می‌دارد؛ گزارش‌ها و تجربیات نشان می‌دهد که این گونه انفاق‌ها از هر سلاحی مخرب‌تر و سوزنده‌تر است. (مؤلف)



برای تثبیت وضع خود و بهره‌آوری برای دنیای‌شان، در مقابل مؤمنان پیشرو، آگاه و قائم به خیر در همه جهات و اعمال: «وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ» آن‌ها که کافر شدند به خود ظلم می‌کنند و سرمایه و نقش و مواهب انسانی خود را از میان برمی‌دارند و محکوم عوامل زمان و زندگی پست می‌شوند و همه چیز را با دیده جبر الهی و یا قهر تاریخ می‌نگرند: «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِّنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ»، خطاب هشداردهنده و آگاه‌کننده است به افراد و مجتمع ایمانی که خیرامت‌اند و مسئول اجرای معروف و بازداشت از منکر: «كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» اینان نباید کسانی را که چنین شناخت و مسئولیتی ندارند چه در داخل جامعه باشند یا خارج آستر و پوشش زیرین و مستشار، در سازمان رهبری و روش و تدبیر امور خود گیرند. اینان همچون عنصر ناجوری هستند در خلال بدن که خود به خود منشأ بیماری و از میان رفتن تعادل جسم می‌شوند، و مانند میکروب‌های بیماری که می‌کوشند تا راه بازکنند و هر مانعی را بردارند تا به دستگاه عصبی و مغزی رسند و فکر و حرکت مستقیم را مختل کنند.

«اتَّخَاذُ»: کوشیدن برای جذب و اخذ چیزی است که دور از دسترس باشد، «بِطَانَةٌ»: آستر لباس در مقابل «ظهاره»، استعاره از کسی یا کسانی است که چسبیده به شخص و مشاور مخصوص و محرم راز باشند و از چشم‌ها پنهان. «خَبَلٌ»: بی‌اعتدالی و ناهماهنگی که نتیجه تجزیه فرهنگی و اجتماعی اقتصادی است که کار بطانة مستشار خارجی دون المؤمنین است، چون بطانة بیگانه می‌کوشد که فرهنگ و



اقتصاد و نظام سیاسی اسلامی را منحرف کند و در قالب معهود خود درآورد.^۱
مفهوم «مِنْ دُونِكُمْ» بیش از «مِنْ غَيْرِكُمْ، دُونِكُمْ» بطائنه است:

آگاه باشید ای کسانی که ایمان آورده‌اید، جذب نکنید و نگیرید هیچ گونه محرم راز و مشاور خاصی از حد پایین و مرتبه پست و دور از مقام شما، مقام «خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...»، چه خطاب باید متوجه به همان افراد باشد. «لَا يَأُتِيكُمُ الْكُفْرُ» ، معنایی رساتر و عمیق‌تر از مانند «يَسْعَىٰ عَلَيْكُمُ» را می‌رساند. «آل»، سستی و ناتوانی و کوتاهی، «لَا يَأْتُوا»، نفی هر سستی و ناتوانی. ضمیر متصل «كُم» توجه آنان را به اشخاص مخاطب نیز می‌رساند نه تنها دیگران را. «خَبَلٌ» «عَلَيْكُمْ» «خَبَالًا» حال یا تمیز به معنای فساد در اندیشه، دیوانگی و مشقت: همه توان خود را به کار می‌برند و از هیچ کوششی سستی و کوتاهی ندارند تا شما را تباه و آشفته کنند و مغز و اعصاب شما را مختل گردانند، علاقه و انگیزه شدید آنان «وَدُّوا» همین است که دچار هرگونه دشواری و بی‌سرو سامانی گردید. «مَاعَنْتُمْ»، تتمیم فعل به تأویل مصدر و معنایی بیش از معنای مصدری عنتکم... دارد. «قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ»، تحقق ناآگانه این فعل را می‌رساند: کینه و دشمنی جوشان «الْبَغْضَاءُ» از

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. پس از رحلت رسول خدا که بطائنه اش مؤمنان خالص و مجاهدین بودند؛ عناصر شک و ارتجاع بیگانه از اسلام به تدریج در دستگاه‌های رهبری نفوذ کردند. از زمان خلیفه سوم که مردی اثرپذیر و نرمخوی بود حزب اموی چون مروان، و یهودیانی چون کعب الاحبار، در درون دستگاه خلافت جای باز کردند و مستشار و بطائنه شدند و افرادی مانند علی و اباذر و عمار را برکنار داشتند. علی کوشید تا این از اسلام بیگانه‌ها و فرصت‌طلبان را از متن دستگاه خلافت براند، و همین کوشش سرآغاز جنگها شد و سرانجام شهید تزکیه جامعه اسلامی شد و سپس از زمان معاویه و خلفای اموی، مسیحیان رومی و یهودیان امور مستشاری را به دست گرفتند. در اجتماعی که رهبریش دچار خَبَل (مُخَبَّل، مُخَبَّل) شده پیوسته دچار تصادم طبقاتی می‌گردد، و دین و فرهنگ و اقتصاد و... مُخَبَّل می‌شود، و همه چیز باید از طبقه جای گرفته در بالا و دربارها صادر شود و مردم چشم و گوش بسته بپذیرند و یا پیوسته حاکم و محکوم در حال برخورد باشند؛ حاکمان از محکومان و محکومان از حاکمان در حال وحشت و نگرانی هستند. (مؤلف)



دهان و زبان و ازخلال سخنان‌شان بیرون آمده و آشکار شده است. و آنچه ازکینه‌ها را سینه‌هایشان در درون نهان می‌دارد بزرگ‌تر و سنگین‌تر است از آنچه از سخنان‌شان بیرون می‌جهد: «وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ».

این افعال و اوصاف: «لَا يَأْتِيَنَّكُمْ»، و «وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ»، بیان حال و روش آگاهانه و یا ناآگاهانه مردم و گروه‌هایی ازادیان و مکتب‌ها و ملیت‌های دیگر است که در شناخت و هدف و مسئولیت‌ها مغایر و پست‌تر ازخیر امت باشند. این‌ها اگر در درون و مغزهای رهبری و مسلمانان راه یابند و به عنوان بطانه گرفته شوند، می‌کوشند تا دستگاه رهبری و هماهنگی و رابطه آن را با مردم آشفته و مختل و دچار «خَبَل» و درگیری و سختی «عنت» کنند. این اوصاف و افعال طبیعی مردم و گروه‌هایی است که اندیشه و دید پست و محدود و متضاد «دونکم» با خیر امت دارند و نمی‌توانند روش و منشی جز این داشته باشند. چه ناآگاهانه چه آگاهانه و با نقشه و مأموریت، مانند میکرب بیماری که اگر در باروی جسم زنده راه یافت و اِتِّخَذُوا شد «لَا تَتَّخِذُوا» و در درون جای گرفت و «بِطَانَةِ» گردید، همی کوشد تا به مراکز و دستگاه‌های حیاتی و اعصاب و قلب و مغز برسد و آن‌ها را تباه و مختل و آشفته «خَبَل» و کارش را دشوار «عنت» کند.

خبر «قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ...» برای راهنمایی و روشنگری مسلمانان است تا در سخنان و گفته‌ها و رفتار آنان با هشیاری بیندیشند و به اندیشه‌ها و کینه‌های درونی‌شان آگاه شوند و به تظاهر دوستی و خیرخواهی‌شان اغفال نشوند. این‌ها با تضاد و کینه‌ای که در درون دل‌ها و اجتماع‌شان جریان دارد و خطرهایی که از پیشرفت عقاید و اصول اسلامی برای قدرت‌ها و سودهای خود احساس می‌کنند، پس از آنکه در جنگ‌های رویارویی شکست خوردند، جنگ‌های فکری و اعتقادی را به کار می‌برند و طرح‌ها می‌ریزند و دام‌ها می‌گسترانند، تا مستشارهای کارآزموده و



اندیشه‌ها و فرهنگ‌های گمراه‌کننده خود را در عقاید و جوامع مسلمانان نفوذ دهند. دگرگونی‌های اجتماعی و پیدایش استعمار جهانی و تجربیات ملت‌های به پا خاسته، این آیه را همچون دیگر آیات اجتماعی و جهانی بیان و تفسیر می‌کند و از تحدید و تطبیق بر همان یهودیان و یا مشرکان و منافقان آن زمان برتر و بازتر می‌نمایاند.

بعضی از مفسرین^۱ اخیر برای ارائه حسن روابط و تساهل اسلامی، افعال:

۱. این توجیه از مؤلف تفسیر المنار، سید رشید رضا* است که با این توجیه خواسته اعتراضات متعصبان اروپایی را که می‌گویند اسلام سخت‌گیر است جواب گوید. سپس برای تأیید نظر خود مقاله مفصلی را که استادش مرحوم شیخ محمد عبده* در مجله عروة الوثقی پیرامون این آیه نگاشته نقل کرده است. اینک فشرده آن مقاله: «کشورها بیش از برج و بارو و سپاه و سلاح، نیازمند به مردانی مجرب و مصلح و صاحب نظر و دل سوز هستند... هرحاکمی می‌تواند پول و اموال فراهم کند و برای بسیج سپاه و تهیه سلاح صرف کند ولی چگونه می‌تواند «بطانه» خردمند و غیرتمند و دل سوز و گزیده بگزیند و به دست آورد؟ در این امر خطیر باید قانون فطرت و ناموس طبیعت را مراعات کرد که اندیشه را از خطا باز می‌دارد و دقایق امور را کشف می‌کند... و قانون ثابت فطری و طبیعی این است که کسانی برای کشور و ملتی دل سوز و غیرتمندند که دارای ریشه پایدار و پیوندی استوار با ملت و در ملت داشته باشند، چنین مردمی به انگیزه نهاد و فطرت، پیوسته رابطه خود را با ملت نگه می‌دارند و از حریم آن دفاع می‌کنند... پس بر زمامداران کشور است که کار اداره کشور راجز به یکی از این دو گروه نسپارند: کسانی که با ملت خود پیوند سالم و استوار و ناگسستی دارند... یا مردانی که پیش از پیوند ملی رابطه دینی داشته باشند که مانند و به جای رابطه ملی یا موقعیتی برتر از آن در قلوب داشته باشند مانند دین اسلام... بیگانه‌ای که رابطه ملی و یا دینی با کشوری ندارد مانند مزدوری است که پیوسته چشم به مزد دارد و اگر خانه‌ای بسازد برایش مهم نیست که سیل یا زلزله آن را ویران کند، چون مزدور است و پیوندی با ملت ندارد و اگر کارش را صادقانه انجام دهد و مزدش را دریافت و یا در میان آن ملت زندگیش تأمین نشود از آن جدا می‌شود و به زادگاهی که با آن نسبت دارد باز می‌گردد و هیچ جاذبه و اندیشه و انگیزه و دل سوزی برای کشوری که مزدور آن شده ندارد. البته این حالت در صورتی است که کارش صادقانه و بی‌غرض و نظر باشد. و اگر نظر راست و صادقانه‌ای نداشته باشد، و برخلاف آن، برای انجام مقاصد سیاسی کشورش و آماده کردن وسیله نفوذ دولتش به این کشور آمده باشد، دیگر چه داعی به امانت و خدمت صادقانه دارد و جز خیانت و فریب نباید چیز دیگری از او انتظار داشت... بررسی تاریخی که احوال ملل را می‌نمایند و سنت خدا را در خلقتش بازگو می‌کند این است که دولت‌های در حال رشد و گسترش یاب باید اداره کارش بوسیله مردانی باشد که حق ملت را بشناسند و ملت حق آن‌ها را و نباید اداره هیچ امرش به دست بیگانه باشد.



«لَا يَأْتُونَكُمْ...» را بر خلاف سیاق ظاهر آیه قیود وصفی و به تقدیر «الَّذِينَ» گرفته نه خبرهای تبیینی، تا نهی «لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً» محدود به کسان و بیگانگانی باشد که چنین اوصاف و افعالی دارند، چه نامسلمان باشند یا مسلمان، نه همه ملل غیراسلامی. و یهود را شاهد می آورد که در آغاز اسلام دشمن سرسخت مسلمانان بودند و در فتوحات اندلس مسلمانان را یاری کردند و همچنین قبطیان مصر. و از مفسرین سلف به نظر ابن جریر استناد کرده که او در رد نظر قتاده که این آیه را تنها درباره منافقان گرفته، گفته است: «این نهی درباره کسانی است که به کینه توزی و دسیسه نسبت به مسلمانان با این اوصاف شناخته شده باشند...» مفسر معاصر این نهی را با

→ و هیچ حکومتی موضع تاریخی خود را پست نکرده به سوی سقوط نرفته است مگر با دخالت و ارتقاء عنصر بیگانه در آن که این نشانه ویرانی و به هم ریختگی است... همان گونه که اخلاق شخصی به سبب عوامل خارجی فاسد می شود، فرزندان یک ملت و جامعه را هم سستی در انجام وظایف و بی غیرتی و بی مهری عارض می شود تا آنجا که دیگر به مصالح مردم و وطن شان نمی اندیشند و مصالح عموم را فدای منافع خصوصی خود و نظام و روابط اجتماعی را مختل می کنند. باز آسیب و زیان این اشخاص کمتر و جبران پذیرتر است از به دست گرفتن بیگانگان امور و دیوان و اداره کشور را... چه تأسف بار و درد آور است که زمامداران شرق، بویژه اسلامی، برای حمایت خود کارهای کشور را تسلیم بیگانگان کنند و تا آنجا آن ها را مورد وثوق و ولی خود گیرند که خدمات خصوصی و درون خانه های خود را به آنان سپارند و از مقام ولایت و سرپرستی که دارند به سود آنان کنار روند... بیگانه که چه بسا کینه های میراثی از زمان های گذشته و مطامع بسیار دارد، اگر مورد امانت قرار گیرد خیانت، و اگر قدرت یابد اهانت کند، احسان را به بدی پاسخ گوید و احترام را به تحقیر و نعمت را به ناسپاسی. در برابر لقمه ای لطمه زند و چون مورد وثوق شود شانه خالی کند و ستم روا دارد و بفریبد... آیا اکنون زمان آن نرسیده است که زمامداران شرق به احکام بی نقص خدا تن دهند و به احساس وجدان خود بازگردند و به آنچه حوادث و مصایب آموخته رشد یابند و عمل کنند و دیگر خانه های خود را به دست خود و دشمنان خود ویران نکنند؟ به سوی فرزندان خود و برادران دینی خود روی آرند و بشتابند و برای آنان بپذیرند بعضی از آنچه را از بیگانه می پذیرند و از آنان بهترین یاور و برترین پشتیبانی یابند؟ سنت خدایی را در آنچه به شما الهام بخشیده فطرت تان را بر آن نهاده است پیروی کنید، حکمت بالغه او را در آنچه شما را امر و نهی کرده مراعات کنید تا گمراه نشوید و لغزش ها و اشتباهات شما را به سست ترین موضع ساقط نکنند. نمی بینید؟ نمی دانید؟ احساس نمی کنید؟ تجربه نمی آموزید؟ تا کی؟ تا کی؟ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

(مؤلف) محمد رشید رضا، تفسیر «المنار» ج ۴، دارالمعرفة، لبنان، ج ۲، ص ۸۴ تا ۸۸.



قیودی که دارد مانند قیود نهی از اتخاذ کافران را یاران و اولیاء دانسته: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ...﴾^۱ را شاهد آورده و به تفسیر آن آیه «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ...»^۸ اشاره کرده است. با آنکه برداشتن نهی در آیه^۸ ممتحنه درباره کافرانی که با مسلمانان نجنگیدند و آن‌ها را از سرزمین‌شان اخراج نکردند، تنها در حد بر (نیکی) و قسط (رفتار عادلانه) است و باید در این حد با آن‌ها رابطه داشت، نه آنکه بیگانه را دوست متصرف و هم پیمان (ولی) گرفت و یا دوستی صمیمی (مودت) با آنان داشت که در آغاز همان سوره ممتحنه از آن نهی شده است، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ...»

«ها اَنتُم اُولاء تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَاوَا عَنْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».

«ها»، تنبیه است و «اَنتُم» خطاب به مؤمنان، «اُولاء» اشاره بدانان و تأکید «اَنتُم» إشعار به تعظیم دارد: هان شما، همین شما مردم بلند نظر آنان را دوست می‌دارید و آنان شما را دوست ندارند. امکان دارد که «هؤلاء» اشاره به دیگران «دون المؤمنین». همان افراد که دارای چنین نهادها و روش هستند «لَا يَأْلُونَكُمْ...» و مرجع ضمیر جمع «تُحِبُّونَهُمْ» است: همین شما آنان را با همان اوصاف و روش‌ها که نسبت به شما دارند دوست می‌دارید. برخی از مفسرین این کلام را چون استفهام تعریض آمیز گرفته‌اند، یعنی نباید دوست‌شان داشته باشید. ظاهراً به خبر است از دو صفت و روحیه متقابل: مؤمن با هدف‌های برتر و مقام روحی و دید و رسالتی که دارد باید همه را دوست بدارد و چون خیر و آزادی و کمال همه را می‌خواهد، دشمنی او هم همان دوستی

۱. [اما] خدا شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند باز نمی‌دارد

که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید... ممتحنه (۶۰)، ۸.



است، و دشمن دشمن دوست است. و آنان که در تاریکی کفر و تعصبات و شهوات خود به سر می‌برند نباید دوست مؤمنان باشند. آن کس که به تاریکی انس گرفته روشنایی با جسم و اعصابش ناسازگار است و از آن حالت گریز دارد و هر که بخواهد این شخص را از تاریکی غار اندیشه‌هایش برهاند او را دشمن خود می‌پندارد.

«وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ». «الْكِتَاب» جنس نوع کتاب، و «كُلِّهِ» به اعتبار اقسام و اجزای آن است: شما به نوع کتاب ناشی از وحی و همه اقسام و اجزای آن ایمان می‌آورید. شما نقش ایمان به وحی و نبوت و کتاب را دارید، آنان نقش خود را در کتاب می‌یابند، از این رو به چیزی گرایش دارند که با نفس‌شان سازگار است: «يُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ يَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ». شاید «وَتُؤْمِنُونَ» خبر دیگر باشد، و یا حالیه برای «لَا يُحِبُّونَكُمْ» باشد: و حال آنکه به همه کتاب ایمان دارید آنان با شما روی دوستی ندارند. از این تعریض معلوم می‌شود که «دون المؤمنین» نظر به اهل کتاب است.

«وَإِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا...» این توصیف که تظاهر به ایمان باشد، شبیه به اوصاف منافقان است که «دون المؤمنین» شامل آنان نیز می‌شود. «عَصُوا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ» بیان استعاره‌ای است از کینه و خشم آنان نسبت به مؤمنان: کسی که توانایی فرو ریختن زهرخشم خود را ندارد از شدت هیجان انگشتان خود را می‌گزد، مانند گزندگانی که از شدت خشم خود را می‌گزند. این گونه خشم پرهیجان که راه بروز بر آن بسته است گاه موجب مرگ خشمگین می‌گردد، و چنین خشمگین کینه‌توز به حق و اهل حق، همان به که با خشم خود جان دهد: «قُلْ مَوْتُوا بِغَيْظِكُمْ»، چه خداوند دانا به انگیزه‌هایی است که چنین خشمی را برمی‌انگیزد. «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».

«إِنْ تَمَسَّسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوءُهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصِيرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ».

نیرومندی مسلمانان و قدرت رهبری آنان چنان است که دشمنان نمی‌توانند



خود نیکی و خیری را به مباشرت از آنان بازدارند و یا ضربه‌ای رسانند، لذا چشم به حوادث دوخته‌اند، اگرچه در تلاش و کید بر مسلمانان نیز هستند. همین که خوبی و نیکی و پیشرفتی به مسلمانان روی آرد و تماس یابد آزرده خاطر می‌شوند و همین که بدی‌ای رسد خشنود و شادمان می‌گردند. مس حسنه و اصاب سیئه، مقیاس نظر آنان را می‌رساند که نمی‌توانند برای مؤمنان اندک خوشی، اگرچه مس باشد، بنگرند و آرزوی ضربه و اصاب سیئه را دارند.

در برابر این گونه خشم و کینه‌ای که منشأ نقشه‌ها و حيله‌ها علیه مسلمانان است، چه باید کنند؟

«وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا...» صبر در راه پیشرفت مسلمانان و توحید و خودداری از ابراز اسرار مسلمانان و اتخاذ بطانه از بیگانگان و صبر از انگیزه‌های خشم و کینه و اقدام نابجا و تقویت نیروی اجتماعی گرچه خویشان و دوستان سابق باشند که با چنین جاذبه‌هایی به سوی آنان و آنان را به سوی خود می‌کشاند و هشیاری و پرواگیری از کیدها و نقشه‌های آنان، که معنای تقوا در این مورد باید همین باشد، با داشتن این دو خصلت همراه با ایمانی که سرآمد است، دیگر کیدها و دسایس آنان کاری نمی‌شود: «لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا».

«إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ» احاطه علم و احاطه قدرت. احاطه علم به اندازه تأثیر کید و اندیشه‌های آنان و طریق جلوگیری از اثر آن، چنانکه شما را بدان هدایت کرد، «وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا». و احاطه قدرت به نافرجام گذاردن کیدشان و جلوگیری از به فرجام رسیدن نقشه آنان. «تَعْمَلُونَ» نیز قرائت شده که خطاب به مؤمنین است: خداوند به اعمال و نیاتی که منشأ آن اعمال است و به کار بردن فرمان‌های او عالم است، و اگر ضرری از کید دشمنان به شما رسید از همان جهت است که به فرمان و رهبری او عمل نکرده‌اید.



پی‌نوشت‌ها

دکتر رشاد خلیفه (صفحه ۲۷)

(۱۹ نوامبر ۱۹۳۵ مصر - ۳۱ ژانویه ۱۹۹۰ توسان آریزونا) بیوشیمیست مصری تبار آمریکایی بود که مدعی کشف رابطه‌ای ریاضی در قرآن شد. که بعدها توسط مجامع رسمی تشیع و تسنن رد شد. او همچنین پایه‌گذار گروه مذهبی اتحاد تسلیم‌شدگان بین‌الملل است. وی اثبات کرد که قرآن دارای ساختار ریاضی مبتنی بر عدد ۱۹ است، و ادعای چالش‌برانگیز دیگری کرد مبنی بر این که دو آیه آخر سوره توبه قرآن مشروع نیست، و به پیروانش گفت که آنها را انکار کنند؛ زیرا با ساختار ریاضی والهی قرآن سازگاری ندارد. خلیفه در سال ۱۹۹۰ میلادی توسط تندروهای اسلامی ترور شد. همچنین قتل او را با اعضای القاعده مرتبط دانستند.

راغب اصفهانی (صفحه ۴۴)

ابوالقاسم حسین بن محمد معروف به راغب اصفهانی (درگذشته ۴۰۲ هجری) لغت‌شناس و از ادیبان و حکیمان اهل اصفهان بود. وی از بزرگترین دانشمندان ایرانی است که در دوران آل بویه در قرن چهارم که اصفهان در اوج تمدن اسلامی و علم بوده می‌زیسته است. وی مذهب شافعی / معتزلی داشته و بعضی وی را شیعه



دانسته‌اند. مرگ وی را بین ۳۹۸ تا ۴۰۲ هجری یا ۵۰۲ و یا ۵۶۵ نیز دانسته‌اند. اما آنچه مشهور است وی در قرن چهارم هجری می‌زیسته است.

آثار

- المفردات یا المفردات فی غریب القرآن، شامل لغات قرآن.
- الذریعه الی مکارم الشریعه، در تصوف و اخلاق.
- المحاضرات یا محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء.

سروده‌ای مشهور از وی :

ز صد هزار محمد که در جهان آید

یکی بمنزلۀ جان مصطفی نشود

و گرچه عرصۀ عالم پراز علی گردد

یکی به علم و سخاوت چو مرتضی نشود

جهان اگر چه زموسی و چوب خالی نیست

یکی کلیم نگردد یکی عصا نشود

(لغت نامهٔ دهخدا)

کتابخانه آنلاین «مالتانی و زمانه ما»

آلبرت اینشتاین (صفحه ۸۰)

آلبرت اینشتاین به تلفظ صحیح آلمانی، ولی معروف به انیشتن، انیشتین و اینشتین درایران (به آلمانی Albert Einstein) زادهٔ ۱۴ مارس ۱۸۷۹ - درگذشته ۱۸ آوریل ۱۹۵۵. فیزیک‌دان نظری آلمانی بود. او بیشتر به خاطر نظریه نسبیت و بویژه برای هم‌ارزی جرم و انرژی شهرت دارد. علاوه بر این، او در بسط تئوری کوانتوم و مکانیک آماری سهم عمده‌ای داشت. اینشتین جایزه نوبل فیزیک را در سال ۱۹۲۱ برای خدماتش به فیزیک نظری و به خصوص به خاطر کشف قانون اثر



فوتوالکتریک دریافت کرد. او به دلیل تأثیرات چشمگیرش، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین فیزیکدانانی شناخته می‌شود که به این جهان پا گذاشته‌اند. در فرهنگ عامه، نام «اینشتین» مترادف هوش زیاد و نابغه شده‌است. (منبع: ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد)

ماکس پلانک (صفحه ۸۰)

ماکس کارل ارنست لودویگ پلانک (زاده ۲۳ آوریل ۱۸۵۸ م، درگذشته ۴ اکتبر ۱۹۴۷ م) یکی از مهم‌ترین فیزیک‌دانان آلمان در سده ۱۹ میلادی و اوایل سده ۲۰ بود. او را پدر نظریه کوانتوم می‌شناسند.

احمد آرام (صفحه ۸۰)

در سال ۱۲۸۳ در محله آب منگل تهران متولد شد. پس از پایان تحصیلات متوسطه از دارالفنون، در سال ۱۳۰۴ به تدریس فیزیک و شیمی پرداخت. او متوجه شد که درس‌های تجربی به صورت نظری و بدون فعالیت آزمایشگاهی تدریس می‌شود. ایشان به ابتکار جدیدی دست زد و کتابی با عنوان هدیه سال نو «مجموعه تجربیات فیزیکی و شیمیایی» منتشر کرد. «هدیه سال نو» نخستین کتاب آموزشی در کارهای آزمایشگاهی شامل آزمایش‌های فیزیک و شیمی است که استاد احمد آرام آن را در بهمن سال ۱۳۰۴ تألیف کرده‌است. احمد آرام سپس به رشته حقوق روی آورد ولی پس از چندی آن را رها کرد و به پزشکی تمایل یافت، ولی این یک نیز چندان پایبندش نکرد و سال آخر پزشکی، آن را نیز رها کرد و به فعالیت‌های فرهنگی و ترجمه روی آورد. وی به همراه دکتر نصیری، از بنیانگذاران تألیف کتاب‌های درسی در ایران است و مدتی به عنوان معاون وزیر آموزش و پرورش در

دهه ۲۰ خورشیدی فعالیت داشته است.

احمد آرام یکی از نخستین مؤلفان کتاب‌های درسی و آموزشی بود که هم به تنهایی و هم با کمک دیگران کتاب‌های فیزیک و شیمی دبیرستان را تألیف کرد. علاقه‌ای که به امیرکبیر داشت نام مجموعه‌ای از کتاب‌های خود را به نام «مجموعه امیر» نامگذاری کرد. احمد آرام تا حدود سال ۱۳۳۰ نزدیک به چهل جلد کتاب درسی و آموزشی نوشت.

احمد آرام یکی از پرکارترین مترجمین معاصر است که بیش از یک صد و چهل اثر از زبان‌های انگلیسی فرانسه و عربی ترجمه کرده است. وی در ترجمه کتاب‌ها، دقت می‌کرد تا معادل‌های فارسی مناسب برای واژه‌های خارجی بیابد و از اصطلاحات و واژه‌های فرنگی استفاده نکند. مرحوم احمد آرام در ۱۴ فروردین ۱۳۷۷ ه. ش درگذشت.

گرگور مندل (صفحه ۱۴۱)

یوهان گرگور مندل «Johann Gregor Mendel» کشیش اتریشی (تولد ۲۰ ژوئیه ۱۸۲۲ م. درگذشت ۶ ژانویه ۱۸۸۴ م.) است که به عنوان پدر دانش ژنتیک نوین شناخته می‌شود. گرگور مندل در سال ۱۸۴۴ م توانست قوانین حاکم بر انتقال صفات وراثتی را که حاصل آزمایش‌هایش روی گیاه نخود فرنگی بود، شناسایی کند. ولی از آنجایی که در جامعه علمی آن زمان بسیاری از افراد با نفوذ همچنان نظریات داروین و لامارک را صحیح می‌پنداشتند به دیدگاه‌ها و کشفیات او اهمیت چندانی ندادند و نتایج کارهای مندل به دست فراموشی سپرده شد. به نظر می‌رسید، پرونده این دانش رو به بسته شدن است. در سال ۱۹۰۰ میلادی کشف مجدد قوانین ارائه شده از سوی مندل، توسط درویس، شرماک و کورنر باعث شد که نظریات او



مورد توجه و قبول قرار گرفته و مندل به عنوان پدر علم ژنتیک شناخته شود. بعد از کشف مجدد کارهای مندل در ابتدای این قرن، خیلی سریع به این موضوع پی برده شد که اصول اساسی وراثت که وی در نخود کشف کرده بود در گونه‌های گیاهی و جانوری دیگر نیز می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

جرج گاموف (صفحه ۱۴۵)

جرج گاموف (۱۹۶۸-۱۹۰۴م.) فیزیکدان تجربی روسی بود. او واپاشی آلفا را در تونل زنی کوانتومی کشف کرد و در زمینه واپاشی رادیواکتیو هسته‌های اتمی، مهبانگ و ژنتیک فعالیت داشت. همچنین او کتاب‌هایی به زبان ساده در باره فیزیک و ریاضیات نوشت.

ژان باتیست لامارک (صفحه ۱۴۷)

ژان باتیست لامارک (۱۷۴۴م - ۱۸۲۹م.) زیست‌شناس فرانسوی که اولین بار نظریه تکامل را ارائه کرد. وی واضع دیدگاه لامارکیسم است. لامارک برای بیان چگونگی وقوع تکامل، دو نظریه استعمال و عدم استعمال اندام‌ها و ارثی بودن صفات اکتسابی را عنوان کرد.

چارلز رابرت داروین (صفحه ۱۴۸)

چارلز رابرت داروین زاده ۱۲ فوریه ۱۸۰۹م - درگذشته ۱۹ آوریل ۱۸۸۲م.)، زیست‌شناس بریتانیایی و واضع نظریه فرگشت است. از آثار او می‌توان «خاستگاه گونه‌ها یا منشأ انواع» (۱۸۵۹) و «تبار انسان» (۱۸۷۱) را نام برد. او از اعضای انجمن سلطنتی بریتانیا بود. از کتاب او با نام کامل «خاستگاه گونه‌ها به وسیله انتخاب



طبیعی» به عنوان یکی از مهمترین کتاب‌های دنیا یاد می‌شود.

سِر ایزاک نیوتن (صفحه ۱۵۰)

سِر ایزاک نیوتن (زاده ۲۵ دسامبر ۱۶۴۲ - درگذشته ۲۰ مارس ۱۷۲۷ م.) فیزیک‌دان، ریاضی‌دان، ستاره‌شناس، فیلسوف و شهروند انگلستان بوده‌است. وی در سال ۱۶۸۷ میلادی شاهکار خود «اصول ریاضی فلسفه طبیعی» را به نگارش درآورد. در این کتاب، او مفهوم گرانش عمومی را مطرح ساخت و با تشریح قوانین حرکت اجسام، علم مکانیک کلاسیک را پایه گذاشت. از دیگر کارهای مهم او بنیان‌گذاری حساب دیفرانسیل و انتگرال است.

نام نیوتن با انقلاب علمی در اروپا و ارتقای نظریه خورشید مرکزی پیوند خورده است. او نخستین کسی است که قواعد طبیعی حاکم برگردش‌های زمینی و آسمانی را کشف کرد. وی همچنین توانست برای اثبات قانون‌های حرکت سیاره‌های کپلر برهان‌های ریاضی بیابد. در جهت بسط قوانین نامبرده، او این جستار را مطرح کرد که مدار اجرام آسمانی مانند ستارگان دنباله دار، لزوماً بیضوی نیست! بلکه می‌تواند هذلولی یا شلجمی نیز باشد. افزون بر این‌ها، نیوتن پس از آزمایش‌های دقیق دریافت که نور سفید ترکیبی از تمام رنگ‌های موجود در رنگین کمان است. او فرضیه موجی هویگنس را درباره نور رد کرد. از دیدگاه نیوتن نور جریانی از ذرات است که از چشمه نور به بیرون فرستاده می‌شوند.

از نظر پژوهشگران نیوتن یک یکتاپرست بود که به پیش‌گویی‌های کتاب مقدس ایمان داشت. وی باور داشت جهان در سال ۲۰۶۰ میلادی پس از جنگ نیکی و بدی که در آن نیکی به پیروزی می‌رسد، به پایان خواهد رسید.



ابن سینا (صفحه ۱۶۴)

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا مشهور به ابوعلی سینا و ابن سینا و پور سینا (زاده ۳۷۰ هـ. در بخارا - درگذشته ۲ تیر ۴۲۸ هـ در همدان، ۱۰۳۷ - ۹۸۰ میلادی) پزشک و شاعر ایرانی و از مشهورترین و تاثیرگذارترین فیلسوفان و دانشمندان ایران زمین است که به ویژه به دلیل آثارش در زمینه فلسفه ارسطویی و پزشکی اهمیت دارد. وی نویسنده کتاب «شفا» یک دانشنامه علمی و فلسفی جامع است و «القانون فی الطب» یکی از معروف‌ترین آثار تاریخ پزشکی است.

وی ۴۵۰ کتاب در زمینه‌های گوناگون نوشته است که شمار زیادی از آن‌ها در مورد پزشکی و فلسفه است. جرج سارتن در کتاب تاریخ علم وی را یکی از بزرگترین اندیشمندان و دانشمندان پزشکی می‌داند. همچنین وی او را مشهورترین دانشمند دیار ایران می‌داند که یکی از معروف‌ترین‌ها در همه زمان‌ها و مکان‌ها و نژادها است.

ابن طفیل اندلسی (صفحه ۱۶۴)

ابوبکر محمد بن عبدالملک بن طفیل اندلسی در وادی آش از اقلیم غرناطه در حدود سال ۵۰۶ هجری متولد شد. در طب و ریاضیات و فلسفه و شعر و قضاوت و ستاره‌شناسی شهرت داشت. در غرناطه به کار طبابت پرداخت و کار کتابت حاکم آن دیار را نیز به عهده داشت. ابن طفیل در سال ۵۸۱ هجری در مراکش درگذشت. گرچه مورخان برای ابن طفیل آثار بسیاری در فلسفه و طبیعیات و الهیات و نیز رساله‌ای در نفس و نامه‌هایی که میان او و ابن رشد رد و بدل شده ذکر کرده‌اند، اما بجز رساله «حی بن یقظان» چیزی به جای نمانده است. رساله «حی بن یقظان» خلاصه آرا و عقاید فلسفی اوست و گویا نام اصلی آن رساله «حی بن یقظان فی



اسرار الحکمة المشرقية می باشد که آن را با الهام از رساله «حی بن یقظان» ابن سینا به رشته تحریر در آورده است.

شهاب الدین یحیی سهروردی (صفحه ۱۶۴)

شهاب الدین یحیی سهروردی، ملقب به شهاب الدین، شیخ اشراق، شیخ مقتول و شیخ شهید (۵۸۷ - ۵۴۹ هـ. / ۱۱۹۱ - ۱۱۵۴ م.) فیلسوف نامدار ایرانی اهل قیدار از استان زنجان ایران است.

شهاب الدین سهروردی در سال (۵۴۹ هجری / ۱۱۵۴ میلادی) در دهکده سهرورد از توابع شهرستان خدابنده واقع در استان زنجان ایران متولد شد. وی تحصیلات مقدماتی را که شامل حکمت، منطق و اصول فقه بود در نزد مجدالدین جیلی استاد فخر رازی در مراغه آموخت و در علوم حکمی و فلسفی سرآمد شد و به قوت ذكاء، وحدت ذهن و نیک اندیشی بر بسیاری از علوم اطلاع یافت. سهروردی بعد از آن به اصفهان که در آن زمان مهم ترین مرکز علمی و فکری در سرتاسر ایران بود، رفت و تحصیلات صوری خود را در محضر ظهیرالدین قاری به

نهایت رسانید. **پایانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»**

سهروردی، در داخل و خارج ایران به سفر پرداخت، در همین سفرها شیفته راه تصوف شد. وی سفرهایش را ادامه داد و در حلب با ملک ظاهر پسر صلاح الدین ایوبی دیدار کرد. ملک ظاهر مجذوب او شد و به او پیشنهاد کرد در حلب بماند. چون سهروردی در بسیاری از موارد خلاف رای قدما گفته و از حکمت ایرانی و اصطلاحات دین زرتشتی استفاده کرده، متعصبان او را به الحاد متهم کردند و علمای حلب خون او را مباح شمردند. صلاح الدین ایوبی فرمانروای مصر و شام فرمان داد او را به قتل برسانند و وی در حبس در سن ۳۸ سالگی خفه شد.



سهروردی آثار متعددی به فارسی و عربی دارد که از جمله آن‌ها: «حکمة الاشراق»، «قصة الغربة الغربية»، «آواز پر جبرئیل»، «المبدأ و المعاد» و «عقل سرخ» است. (فرهنگ فارسی معین، ج ۵، ص ۸۳۰)

حمورابی (صفحه ۱۷۶)

حمورابی ششمین امپراتور بابل بزرگ از سال ۱۷۵۰ تا ۱۷۹۲ پیش از میلاد (۴۲ سال) امپراتور این کشور بود. او پس از کناره‌گیری پدر خود، امپراتور شد و در طی این مدت بابل را تا میان‌رودان گسترش داد و بسیاری از همسایه‌ها را شکست داد. معروفترین بازمانده‌ او، قانون حمورابی است که بر روی یک سنگ نوشته شده و در تاریخ ثبت شده است. این قوانین بر روی یک قرص سنگ ایستاده با بیش از ۸ پای بلند (۲/۴ متر) حک شده و در سال ۱۹۰۱ در ایران پیدا شد. حمورابی به دلیل روشنفکری‌اش برای نوشتن این قوانین، زمانی که مردم در قتل و غارت بودند، در سراسر جهان شهرت بسیاری دارد.

افلاطون (صفحه ۱۸۳) کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

آریستوکلس ملقب به افلاطون یا پلاتون (۴۲۷/۴۲۸ پ.م. تا ۳۴۷/۳۴۸ پ.م) دومین فیلسوف از فیلسوفان بزرگ سه‌گانه یونانی (سقراط، افلاطون و ارسطو) است. افلاطون نخستین فیلسوفی است که آثار مکتوب از او به جا مانده است. همچنین بسیاری او را بزرگترین فیلسوف تاریخ می‌دانند.

افلاطون در آتن در سال ۴۲۷ قبل از میلاد در یک خانواده متشخص آتنی متولد شد. وی در بیست سالگی برای تکمیل معارف خود شاگرد سقراط شد. این مصاحبت و شاگردی به مدت هشت سال ادامه یافت. پس از اعدام سقراط در ۳۹۹،



افلاطون آتن را ترک کرد. او برای چندین سال در شهرهای یونان و کشورهای بیگانه به گردش پرداخت. پس از سفری به سیسیل در سال ۳۸۷ و در چهل سالگی به آتن بازگشت و مکتبی فلسفی ایجاد کرد که به نام آکادمی مشهور است. تعلیمات وی در آنجا بر اثر دو بار سفری که در سال ۳۶۶ و ۳۶۱ به سیسیل داشت به تعویق افتاد. افلاطون در سال ۳۴۷ درگذشت و رهبری آکادمی را به خواهرزاده خود که شاگردش نیز بود، واگذاشت.

آکادمی

افلاطون در سال ۳۸۷ پیش از میلاد آکادمی را در مکانی به همین نام بنا کرد تا به طور فراگیر به آموزش خردورزی و پژوهش در این زمینه بپردازد. ارسطو به مدت ۲۰ سال شاگرد آکادمی و سپس استاد آن بود. در آکادمی، رشته‌های گوناگونی شامل ستاره‌شناسی، زیست‌شناسی، هندسه، اخلاق و کلام آموزانده می‌شد.

مهم‌ترین کتابی که از افلاطون به جای مانده رساله «جمهور» است. برخی از افلاطون‌شناسان معتقدند، افلاطون جملاتی را به این رساله افزوده و در حقیقت وی صحبت‌ها و اندیشه‌های خودش را از زبان سقراط بیان کرده است. در تمام آثار افلاطون می‌توان گفتگوهای سقراط را با اشخاص گوناگون، به‌طور دقیق و با ذکر نام دید. رساله «جمهور»، هنر و زیبایی را از دیدگاه افلاطون و سقراط به بهترین وجه نشان می‌دهد. این رساله حاصل مکالمات سقراط با گلاوکن (برادر افلاطون)، سیمياس، هیپوکراتس و چند فرد دیگر است.

دموکریٹ (صفحه ۱۸۳)

دموکریٹ، (به معنی منتخب مردم)، دموکریٹوس یا ذیمقراطیس؛ از آخرین فیلسوفان یونانی پیش از سقراط بود. وی مهم‌ترین شارح و بسط دهنده افکار



لئوکیپوس دربارهٔ اتم‌گرایی بود.

دموکریت در آبدرا در تراس یونان متولد شد. سال تولد دموکریت را از این جملهٔ خود او که گفته «در هنگام کهنسالی آناکساگوراس، من جوان بودم.»؛ حدفاصل ۴۳۰ تا ۴۶۰ پیش از میلاد حدس زده‌اند.

دموکریت برای تحصیل دانش سفرهای بسیاری در سرزمین‌های شرقی و جنوبی کرد. مورخان احتمال می‌دهند که مدتی را در مصر به سر برده باشد، و مسلم است که به ایران نیز سفر کرده بوده است.

وی سپس به آبدرا بازگشت و با افکار لئوکیپوس آشنا شد. زمانی که مکتب اتم‌گرایی شهرت یافت، به آتن سفر کرد. از پروتاگوراس معاصر او، در آتن با شوق بسیار استقبال شده بود؛ اما دموکریت می‌گوید که «من به آتن رفتم و هیچ کس مرا نشناخت».

دانشگاه اسلامی علی‌گره (صفحه ۱۸۷)

یکی از بزرگترین مراکز آموزشی مسلمانان هند، دانشگاه اسلامی علی‌گره است. بنیانگذار این موسسهٔ آموزشی معتبر و قدیمی، سرسید احمدخان است. وی، از جمله روشنفکران و رهبران مسلمانان هند، در دورهٔ سلطهٔ انگلیسی‌ها محسوب می‌شود. ایشان از طیف آن دسته از رهبران مسلمانان هند است که به جای تمرکز روی مبارزه با انگلستان، به بهره‌برداری از شرایط برای ارتقاء وضعیت فرهنگی و اجتماعی مسلمانان می‌اندیشیدند.

سابقهٔ تأسیس این دانشگاه، به سال ۱۸۷۵ میلادی باز می‌گردد. در ابتدا، سید احمدخان یک کالج «شرقی - انگلیسی» (Anglo-Oriental College)، با هدف ارائهٔ آموزش‌های قدیم و جدید در شهر علی‌گره ایجاد کرد. سید احمدخان، تا هنگام



مرگش (۱۸۹۸م)، از هیچ کوششی برای پیشرفت امور آموزشی و رفاهی این کالج دریغ نورزید. به واسطهٔ علاقهٔ وافری به این کالج، بعد از مرگش در کنار مسجد همین کالج به خاک سپرده شد.

زندگی‌نامه و شخصیت علمی سید احمد خان (صفحه ۱۸۷)

سید احمد خان در ۱۷ اکتبر سال ۱۸۱۷ م. (۱۲۳۳ هـ.) در دهلی متولد شد. اجداد او در عهد شاه جهان از هرات به هند آمدند. شماری از نیاکان او در دستگاه مغولی هند دارای مناصبی بودند. پدرش میرمتقی، زاهدی گوشه نشین بود. اما نیای پدری او خواجه فرید الدین، ریاضی دانی بود که در سال ۱۷۱۹ م مدیریت مدرسه‌ی کلکته را برعهده داشت. او در کودکی و نوجوانی، علوم زمانش را نزد استادانی از جمله دایی خود زین الدین، آموخت. جدّ مادریش، خیر الدین کشمیری که نخست وزیر آخرین پادشاه مغول بود، بیشترین نقش را در تربیت احمد خان داشت. او علوم قرآن و زبان فارسی و عربی را یاد گرفته بود. مقداری نیز ریاضیات و نجوم آموخته بود. او مطالعات مختلفی داشت و دارای شخصیتی جستجوگر و فعال بود و علاوه بر این، از قلم خوبی برخوردار بود. در سی سالگی در ستایش پیامبر ﷺ علیه بدعت‌های دینی، در موضوع اثر نیرو بر اجسام، نجوم و قطب نماها و در اثبات گردش خورشید به دور زمین، آثاری منتشر ساخت. او با نوشتن و نشر شرحی در مورد آثار باستانی دهلی با عنوان «آثار الصنادید» عضویت افتخاری انجمن سلطنتی آسیا را به دست آورد. سپس فرهنگ جغرافیایی مشهور امپراطور اکبر را تحت عنوان آیین اکبری منتشر ساخت. آثار او قبل از سال ۱۸۵۷ م دقت و رضایت مسلمانان دهلی را به خود جلب نمود. او دانشگاه علیگره را تأسیس نمود و در راه تعلیم زبان انگلیسی و علوم جدید



برای فرزندان مسلمانان گام برداشت. سید احمدخان مجله «تهذیب الاخلاق» را نیز منتشر و مقالاتی را در مورد زندگی حضرت محمد ﷺ در آن مجله چاپ کرد. او علاوه بر این، با کتاب «تفسیر القرآن هو الهدی و الفرقان» نیز به سرزبان‌ها افتاد که اوج نظر علمی او را در مورد اسلام و فهم دینش بیان می‌کرد.

سید احمدخان از طرف انگلیسی‌ها به لقب «سر» ملقب و ستاره هند را دریافت کرد. او عضو مجلس قانون‌گذاری هند نیز بود و در سال ۱۸۹۸ م. (۱۳۱۶ ه. ق) در علیگره درگذشت و در کنار مسجد دانشگاه دفن شد.

سید جمال‌الدین اسدآبادی (صفحه ۱۸۷)

سید جمال‌الدین اسدآبادی (۱۲۵۵ ه. ق اسدآباد همدان - ۱۳۱۵ ه. ق استامبول) که از او با نام‌های جمال‌الدین الافغانی و سید محمد بن صفدر الحسینی نیز نام برده می‌شود. اندیشمند سیاسی و مبلغ اندیشه اتحاد اسلام بود. وی همچنین از اولین نظریه پردازان بنیادگرایی اسلامی محسوب می‌شود. از او با عنوان آغازگر نهضت بیداری اسلامی در سده‌های اخیر نام می‌برند. سید جمال‌الدین اسدآبادی اولین متفکر مدرن و فعال اجتماعی بود که نسبت به بیماری‌های اجتماعی جوامع مسلمان و ضعف‌های موجود در آن هشدار داد؛ و در مقابل قدرتهای غربی، اسلام‌گرایی را تبلیغ کرد. تأثیر او بر کشورهای اسلامی، مخصوصاً ایران و مصر شایان توجه است.

پونتئوس پیلاطس (صفحه ۲۰۱)

پونتئوس پیلاطس حاکم یهودا در بین سال‌های ۲۶ تا ۳۶ پس از میلاد بود. شهرت وی بیشتر به علت محاکمه عیسی بود که در نتیجه به حکم تصلیب وی انجامید.



«پیلطس» حاکم قدس از جانب رومیان در زمان مسیح. «پیلطس» که او را «پنطیوس پیلطس» می‌گفتند شخصی بود که از سوی رومیان حاکم یا نایب الحکومه یهودیه بود و چند سال قبل و بعد از صعود عیسی حکومت می‌کرد. وی عیسی مسیح را با وجود آگاهی از بی‌گناهی وی به یهود تسلیم کرد. اما پس از آن پشیمان شد و کشیشانی را برای محافظت از قبر مسیح نهاد.

ابو علی جبائی (صفحه ۲۰۵)

محمد بن عبد الوهاب بن سلام بن خالد بن حمزه، ابو علی جبائی (۳۰۳ - ۲۳۵ هـ.) از پیشوایان مکتب معتزله به شمار می‌رود. وی پس از مرگ ابو یوسف، یعقوب الشحام البصری، در رأس معتزله قرار گرفت. ابوالحسن اشعری، رئیس مکتب اشاعره از جمله شاگردان وی بوده که پس از مدتی از وی و مکتب اعتزال دوری گزیده است. جبائی صاحب کتب و نوشته‌هایی بوده که از جمله آن‌ها «تفسیر القرآن» است. گفته‌اند که تفسیر وی در ده مجلد بوده است ولی این تفسیر به صورت یک مجموعه در دست نیست، بلکه آرای تفسیری وی به صورت پراکنده در تفاسیر دیگر یافت می‌شود. (دائرة المعارف اسلامی)

شیخ محمد عبده و سید رشید رضا و تفسیر المنار (صفحه ۳۷۶)

تفسیر المنار (تفسیر القرآن الحکیم) از تفاسیر نام‌آشنای قرن چهارده است. شهرت و اعتبار این تفسیر بیش از آن که معلول غنا، اتقان و دستاوردهای نوین تفسیری باشد، مرهون شخصیت محمد عبده است که از بنیادگذاران جنبش اصلاحی وازیاران و همراهان سید جمال الدین بود. محمد عبده در آغاز اعتقاد داشت: قرآن به تفسیر کامل و تمام‌جانبه نیاز ندارد، زیرا تفاسیر بسیاری برای قرآن



نگاشته شده که برخی جبران کاستی دیگری را می‌کند، آنچه مورد نیاز شدید است تفسیر برخی از آیات است، شاید که عمر نیز، مجال تفسیر تمام قرآن را ندهد (تفسیر المنار ۱/۱۲).

اما بعدها به پیشنهاد و پافشاری گروهی از مصریان از جمله «رشید رضا» بر آن شد تا در «جامع الازهر» تدریس تفسیر قرآن را آغاز کند. کار تدریس تفسیر قرآن او از اول محرم ۱۳۱۷ هـ. ق، تا نیمه محرم ۱۳۲۳ هـ. ق به مدت شش سال ادامه یافت. در این مدت عده توانست از سوره حمد تا آیه ۱۲۶ سوره مبارکه نساء را تفسیر کند. به خاطر درگذشت عده در این سال، تفسیر او ناتمام ماند. پس از محمد عده، رشید رضا ادامه درس تفسیر استاد خویش را عهده‌دار شد و تا آیه ۱۰۱ سوره مبارکه یوسف (آخر جزء دوازدهم قرآن) را تفسیر کرد و این بار نیز دست تقدیر، با فوت رشید رضا کار این تفسیر را ناتمام گذاشت. بنابراین آنچه هم اکنون از تفسیر المنار در دسترس است، همان تفسیر دوازده جزء قرآن است که در دوازده مجلد به چاپ رسیده است. بیان کرد این نکته ضروری است که رشید رضا پس از درگذشت عده، چه در آن بخش که درس‌های تفسیری عده بود و چه آن مقدار که تفسیر شخصی او بود، تغییرات ماهوی و کیفی ایجاد کرد که با اصول آرمانی عده تفاوت بسیار داشت، بر این اساس تفسیر المنار از آن رشید رضا است و انتساب آن به محمد عده تنها از آن جهت است که آغاز راه، از آن عده بوده و در جای جای تفسیر، نام وی و نیز آرای او یاد شده است.

فهرست‌ها

کتابخانه آیت‌الله العظمی «مآل قانی» و زمانه ما»

۲ ◀ روایات

۳ ◀ اشعار

۴ ◀ اسامی

۵ ◀ مکان‌ها

۶ ◀ کتاب‌ها



فهرست آیات

متن آیه	نام سوره	شماره آیه	شماره صفحه
ذَالِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ	بقره	۲	۱۰۲
الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ	//	۲۷	۳۲۸
اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ	//	۲۵۵	۳۳۷، ۱۱۰
إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ	//	۱۷۴	۲۶۴
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ	//	۱۳۲	۱۳۸
رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى	//	۲۶۰	۱۶۹
رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا	//	۱۲۸	۱۳۷
فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ	//	۲۶۶	۳۷۱
فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا	//	۱۳۷	۸۹
فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ	//	۲۵۶	۳۲۲
قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي؟ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ	//	۱۲۴	۱۴۶
قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا	//	۱۳۶	۲۸۱
كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ	//	۱۸۳	۱۶۹
كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ	//	۱۴۳	۲۰۰



شماره صفحه	شماره آیه	نام سوره	متن آیه
۱۵۹	۲۵	بقره	كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا
۳۱۴	۲۸	//	كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا
۱۱۴	۲۸۴	//	لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْذَرُوا
۲۹۴	۱۷۷	//	لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ
۱۸۲	۹۷	//	مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلْجَبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ
۴۷	۱۰۲	//	وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكٍ سُلَيْمَانَ
۳۰۶	۱۲۵	//	وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى
۳۳	۵۳	//	وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ
۲۱۷	۱۱۷	//	وَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
۲۵۳	۷۶	//	وَإِذْ لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِعَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ
۱۲۶	۱۶۵	//	وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ
۱۶۹	۲۳۳	//	وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ
۱۶۰	۲۵	//	وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
۳۵۷	۶۱	//	وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ
۱۰۳	۸۲ تا ۸۰	//	وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً
۳۳۱	۱۴۳	//	وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ
۲۰۹	۱۵۴	//	وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
۱۳۸	۱۳۰	//	وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا
۳۲۳	۲۱۳	//	وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ
۱۶۱	۳	//	وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ
۱۵۱	۱۱۴	//	وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ
۱۴۶	۱۲۸	//	وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً

«نی و زمانه ها»



شماره صفحه	شماره آیه	نام سوره	متن آیه
۱۰۱	۷۸	بقره	وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ أَوْ تُوَا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ
۲۴۵	۹	//	فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَعَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
۱۳۶	۳۱	آل عمران	وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ؟ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحِبُّكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ، وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ
۱۰۱ و ۹۸	۲۴	//	إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ...
۸۷	۲۰	//	لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ
۸۷	۸۳	//	
۱۲۹	۳۱	//	
۸۴	۳	//	
۳۲۰	۲۸	//	
۱۰۵	۲۳	//	
۲۰۰ و ۸۷	۱۹	//	
۱۳۷	۶۸	//	
۴۸	۲۶	//	
۱۶۷	۶۴	//	
۱۱۱	۱۱۸	//	
۳۶	۱۹۶ و ۱۹۷	//	
۱۶۷	۳	//	
۱۶۷	۸۱	//	
۳۹	۳	//	



شماره صفحه	شماره آیه	نام سوره	متن آیه
۳۱۴	۱۰۱	آل عمران	وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ
۲۰۹	۱۶۹	//	وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا
۵۷	۸۲	النساء	أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ
۳۱۶	۱۶۷	//	إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
۱۸۷	۱۷۱	//	إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ
۷۵	۹۴	//	تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
۸۱	۳	//	فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ
۳۰۰، ۱۹۳	۱۶۰	//	فَيُظْلَمَ مَنْ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ
۱۳۷	۵۴	//	فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
۲۶۴	۷۷	//	قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ
۲۰۳	۱۵۷	//	وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
۸۱	۱۲۹	//	وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ
۲۹۱	۱۸	//	وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ
۲۰۴	۱۵۸ و ۱۵۷	//	وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ
۸۴	۱۲۵	//	وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ
۱۳۰	۵۹	//	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
۸۳	۱۳۵	//	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ
۱۰۵	۴۶	//	يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ
۳۲	۴۴	المائدة	إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ
۱۱۲	۵۶ و ۵۵	//	إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا
۷۶	۱۱۹	//	رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ
۲۰۸	۱۱۷	//	فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ

«طالقانی و زمانه»



شماره صفحه	شماره آیه	نام سوره	متن آیه
۱۱۱	۵۱	المائدة	لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ
۲۲۲	۷۳	//	لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ
۲۲۲	۷۲	//	لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ
۲۲۲	۱۷	//	لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ
۲۷۰	۷۳ و ۷۲	//	لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ
۲۲۲	۱۱۷	//	مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ
۱۱۲	۵۱	//	مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ
۱۹۹	۱۱۱	//	وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا
۱۹۱	۱۱۰	//	وَإِذْ عَلَّمْتَكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ
۲۲۲	۱۱۶	//	وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ
۳۲	۱۳	//	وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ
۲۲۲	۱۸	//	وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ
۲۷۰	۶۴	//	وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ
۳۲	۱۳	//	وَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ
۳۵۶	۱۰۵	//	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ
۸۳	۸۱	//	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ
۳۳۳	۱۵۹	الانعام	إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا
۱۰۹	۱۲۲	//	أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَاهُ نُورًا
۲۱۷	۷۳	//	خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ
۳۰۶	۷۹ و ۷۶	//	فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا
۱۶۷	۹۲	//	مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ
۳۲۳	۱۵۳	//	وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ



متن آیه	نام سوره	شماره آیه	شماره صفحه
وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا	الانعام	۱۱۵	۱۶۷
وَرَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ	//	۴۳	۷۱
وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ	//	۵۹	۱۷۹
وَكَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ	//	۱۰۸	۷۱
وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَآيُوبَ وَ...	//	۸۴	۱۴۶
هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ	//	۲	۲۱۶
أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ	الاعراف	۵۴	۱۳۷
الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ	//	۱۵۷	۳۰۳
قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ	//	۱۴۴	۱۳۸
قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ	//	۳۲	۷۵
وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ	//	۱۷۲	۱۴۶
وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ	//	۵۸	۱۶۲
وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا	//	۸۶	۳۱۷
وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ	//	۵۲	۴۰
وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا	//	۹۶	۲۱۸
وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا	//	۵۳ و ۹	۲۸۳
هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ	//	۵۳	۵۱
يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى	//	۱۶۹	۷۵
إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا	الانفال	۴۳	۶۸
كَذَآبٍ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا	//	۵۴ و ۵۲	۷۴
وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ	//	۴۸	۷۴ و ۷۱
وَإِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ... وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ...	//	۴۴ و ۴۳	۷۴



شماره صفحه	شماره آیه	نام سوره	متن آیه
۷۰	۴۷ و ۴۵	الانفال	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا
۳۳	۴۱	//	يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّلَافِ الْجَمْعَانِ
۱۲۹	۴	التوبه	إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ
۲۳۳	۳۴ و ۳۱	//	اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ
۳۱۶	۹	//	إِشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِهِ
۱۲۲	۷۱	//	الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
۷۶	۲۱	//	بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ
۷۱	۳۷	//	رُئِيَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ
۵۶	۱۱۷	//	كَأَدَّ يَزِيعُ قُلُوبٍ فَرِيقٍ مِنْهُمْ
۳۱۷	۳۴	//	لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
۱۶۷	۴	//	وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا
۲۷۰	۳۰	//	وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ
۷۱	۳۰	يونس	إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... وَارْتَبَتْ
۵۱	۳۹	//	بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ...
۱۴۶	۸۳	//	فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ
۱۶۲	۲۳	//	وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَبِيبَةٍ
۴۰	۳۷	//	وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِن دُونِ اللَّهِ
۳۱۷	۱۹	هود	الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَعْغُوهَا عِوَجًا
۱۷۷	۴۹	//	تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا
۴۰، ۳۸، ۵۴، ۵۰	۱	//	كِتَابٍ أَحْكَمْتَ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلْتَ مِنْ لَّدُنْ حَكِيمٍ
۸۱	۴۷	//	وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ



شماره صفحه	شماره آیه	نام سوره	متن آیه
۱۷۸	۱۰۲	یوسف	ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ
۱۷۸	۱۰۲ و ۱۰۱	//	رَبِّ قَدْ آتَيْنِي مِنَ الْمُلْكِ... ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ
۵۱	۱۰۱	//	رَبِّ قَدْ آتَيْنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ
۱۲۱	۱۰۸	//	قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ
۵۱	۶	//	وَكَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ
۲۳۲	۴۰ و ۳۹	//	يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَأَبْتَ مُتَّفَرِّقُونَ
۱۰۷	۳۹	//	يَا رَبَّابَ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ
۶۴	۱۷	الرعد	فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً
۵۸	۳۵	//	مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ
۶۴	۱۷	//	وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ
۱۴۶	۲۳	//	وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ
۵۰	۳۹	//	يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّثُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ
۳۱۷	۳	ابراهيم	الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ
۱۴۶	۳۷	//	رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ
۳۹	۱	//	كِتَابٍ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
۱۶۲	۲۴	//	كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ
۷۱	۳۹	الحجر	قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ
۱۶۸	۵۵ تا ۵۳	//	قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ
۹۹	۹۱ و ۹۰	//	كَمَا أَنْزَلْنَاهُ عَلَى الْمُقْسِمِينَ. الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ
۲۱۶	۲۶	//	وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ
۸۳	۹۰	النحل	إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ
۱۸۲	۱۰۲	//	قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ



شماره صفحه	شماره آیه	نام سوره	متن آیه
۱۸۷	۶۸	النحل	وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ
۱۷۵	۱۰۳	//	وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يُقُولُونَ إِنَّمَا يَعْلَمُهُ بِشَرُّ
۸۳	۷۲	//	هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ
۱۴۶	۳	الإسراء	ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ
۳۰۸	۱	//	سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
۴۰	۱۰۶	//	وَقَرَأْنَا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ
۵۴	۱۰۶	//	وَقَرَأْنَا... وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا
۳۱۰	۵۰۴	//	وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ
۷۱	۷	الكهف	إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ
۵۱	۶۵	//	فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا
۱۷۹	۱۰۹	//	قُل لَّوْكَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّلْكَلِمَاتِ رَبِّي
۱۶۸	۳	مريم	إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا
۱۴۶	۸۵	//	أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِّنَ النَّبِيِّينَ
۱۸۱	۲۷	//	فَاتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِيلُهُ...
۱۸۷	۲۱ تا ۱۷	//	فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا
۱۸۲	۱۷	//	فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا
۱۶۹	۲۶	//	فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا
۲۲۳، ۱۸۱	۳۲	//	قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا
۱۶۸	۴	//	قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ
۲۰۸	۳۳	//	وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ
۲۰۸	۳۱	//	وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا
۱۸۱	۲۸	//	يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ
۱۶۳	۷	//	يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ



شماره صفحه	شماره آیه	نام سوره	متن آیه
۱۰۷	۷۳	طه	وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى
۷۵	۱۳۱	//	وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا
۳۶۳	۱۰۵	الانبیاء	إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ
۳۵۴	۹۲	//	إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ
۳۶	۱۸	//	بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ
۱۸۷	۹۲	//	وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا
۲۱۶	۱۳	المؤمنون	وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ
۵۹	۴۵	الفرقان	أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ
۳۹	۱	//	تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ
۳۳	۱	//	تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ
۱۷۵	۵ و ۴	//	وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ
۱۸۲	۱۹۳	الشعراء	نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَىٰ قَلْبِكَ
۱۳۸	۵۹	النمل	سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ
۸۴	۴۴	//	وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
۷۵	۶۰	القصص	وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
۱۷۸	۴۶ و ۴۴	//	وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا
۳۳۸	۵۰	الروم	فَانظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ
۳۳۳	۳۲ و ۳۱	//	وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ
۳۰	۳۴	لقمان	يُنَزَّلُ الْغَيْثَ - مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا
۲۱۶	۷	السجده	الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ
۳۹	۲	//	تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ
۲۱۰	۱۱ و ۱۰	//	قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ



شماره صفحه	شماره آیه	نام سوره	متن آیه
۱۲۲	۶	الاحزاب	الَّتِي أُولِيَ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ
۲۷۴	۷	//	وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ
۵۶	۱۰	//	وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ
۱۶۲	۱۵	سبا	بَلَدَةٍ طَيِّبَةٍ وَرَبُّ غَفُورٌ
۱۶۱	۲۴	//	مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
۱۵۹	۱۳	//	يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَائِيلَ
۲۹	۱۰	فاطر	إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ
۱۳۸	۳۲	//	ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا
۱۶۱	۳	//	يُرِزُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
۱۷۹	۸۲	يس	إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ
۲۱۶	۱۱	الصافات	فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنِ خَلَقْنَا
۱۴۷	۷۷	//	وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ
۱۴۶	۷۷	//	وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ
۵۶	۶۳	ص	أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ
۲۱۶	۷۱	//	إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ
۱۶۷	۱۹	الزمر	أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ
۳۲۰	۲۴	//	أَفَمَنْ يَتَّبِعِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ
۴۱	۲۳	//	اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا
۲۱۰	۴۲	//	اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا
۳۹	۲	//	إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
۱۰۹	۳۰	//	إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ
۳۹	۲	//	تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



شماره	شماره	نام	متن آیه
صفحه	آیه	سوره	
۲۸۳	۱۵	الزمر	قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ
۱۳۸	۴	//	لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَى
۱۴۷	۸	غافر	رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ
۲۹۰	۳	//	غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ
۱۱۷	۱۶	//	يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ
۲۷۹	۱۱	فصلت	ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ
۴۰	۳	//	كِتَابٍ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
۲۴۵	۴۶	//	مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا
۸۳	۱۵	الشورى	أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ
۲۹۰	۲۵	//	وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ
۴۰	۴۰۳	الزخرف	إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
۳۹	۳	الدخان	إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ
۱۹۰	۱۷	//	وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ
۱۴۷	۱۵	الاحقاف	وَأَصْلَحَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي
۱۶۷	۱۲	//	وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ
۵۷	۲۴	محمد	أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا
۵۸	۱۵	//	مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ، فِيهَا أَنْهَارٌ مِّنْ مَّاءٍ
۷۶	۲۹	الفتح	فَضلاً مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً
۲۸۹	۲	//	لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ
۲۶۲	۱۳	الحجرات	إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ
۸۱	۹	//	فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا
۳۳۴	۱۴	//	قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا



شماره صفحه	شماره آیه	نام سوره	متن آیه
۳۵	۲۲	ق	لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ
۲۸۲	۶۵	الذاريات	إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٍ، وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ
۳۰۵	۵۴	الطور	وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ
۱۴۷	۲۱	//	وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ
۵۶	۱۷	النجم	مَا زَاغَ الْبَصَرُ
۱۲۱	۹۵۷	//	وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى، ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى
۲۱۶	۱۴	الرحمن	خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ
۷۹	۷	الرحمن	وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ
۵۴	۷۷	الواقعه	إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ
۳۹	۸۰ و ۷۷	//	إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ. فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ
۱۶۱	۵۶	//	وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ
۹۴، ۸۱	۲۵	الحديد	لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ
۸۳	۲۵	//	لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا... وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ
۹۶	۲۵	//	وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ
۷۶	۲۰	//	وَمَغْفِرَةً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ
۱۱۱	۱	المتنحه	لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ
۳۷۸، ۱۱۱	۸	//	لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ
۵۵	۵	الصف	فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
۱۹۹	۱۴	//	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ
۷۷	۱۲ تا ۱۰	//	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ
۱۰۷، ۹۲	۱۱	الجمعه	مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التَّجَارَةِ
۳۱۷	۲	المنافقون	إِتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ



متن آیه	نام سوره	شماره آیه	شماره صفحه
فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ	التغابن	۱۶	۳۲۱
مَرِّمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي	التحریم	۱۲	۱۳۸
نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ	//	۸	۵۲
لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ	القيامة	۱۶-۱۹	۴۲
بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ	البروج	۲۱	۵۴، ۳۹
لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ	الغاشية	۲۲	۸۸
إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً	الفجر	۲۸	۷۶
يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ! إِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ	//	۲۷ و ۲۸	۲۸۹
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ	القدر	۱	۳۹
وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ	البينة	۵	۲۶۹
وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ	الزلزلة	۸	۹۵



فهرست روایات

- اختلاف امتی رحمة ۳۳۲
- إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ فَإِنْ صَبَرَ اجْتَبَاهُ فَإِنْ رَضِيَ اصْطَفَاهُ ۱۳۶
- إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا جَعَلَ لَهُ وَاعِظًا مِنْ نَفْسِهِ ۱۳۶
- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا جَعَلَ لَهُ وَاعِظًا مِنْ نَفْسِهِ ۱۳۶
- الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ مَنْ لَا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ ۵۲
- ان امتی ستفترق على اثنتين (احدى) و سبعين فرقة كلهم فى النار الا واحدة ۳۳۳
- إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ حَدًّا وَ مَطْلَعًا ۶۰
- إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ ﷺ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ ۲۳۷
- إِنِّى تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِى ۲۶۷
- بِاسْمِ إِلَهِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ. مِنْ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ رَسُولِ اللَّهِ ۲۲۵
- فَأَنْتُمْ غَرَضُ لِنَابِلٍ وَأَكْلَةُ لَأَكِلٍ وَ فَرِيسَةُ لِصَائِلٍ ۱۰۰
- كَأَلَا! وَاللَّهِ لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ۳۲۹
- لا ترجعوا بعدى كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض ۳۳۳

- ۳۱۱ لا فخر لعربی على عجمی ولا لعجمی على عربی الا بالتقوى
- ۳۲۹ لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَیْ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ یُسَلِّطَنَّ اللَّهُ
- ۳۲۹ لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَیْ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا یُسَلِّطُ عَلَیْكُمْ
- ۶۰ مَا فِی الْقُرْآنِ آیَةٌ إِلَّا وَ لَهَا ظَهَرٌ وَ بَاطِنٌ وَ مَا فِیهِ
- ۳۲۹ مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِیضَةٌ بِهَا
- ۳۲۹ مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِیفَةُ اللَّهِ
- ۵۳ نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِیْلَهُ
- ۶۰ وَ لِلْبَاطِنِ بَاطِنٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ
- ۳۳۳ یرد علیّ یوم القیامة من اصحابی فیجلون عن الحوض

کتابخانه آنلاین «مالتانی و زمانه ما»



فهرست اشعار

بر اساس حروف الفبا

شماره صفحه	نام شاعر	مصرع اول
۱۲۵	مولوی	آتش عشق است کاندِر نی فتاد
۶۵	ناصر خسرو	از علم سپر کن که بر حوادث
۱۲۵	مولوی	ای دَوایِ نخوت و ناموس ما
۳۳۵	مولوی	تا نِزاد او مشکلات عالم است
۱۲۶	؟	تَرکْتُ هَوَی لَیْلِی وَ سَعْدَی بِمِعْزَلِ
۱۲۷	غزالی	ترکْتُ هَوَی لَیْلِی وَ سَعْدَی بِمِعْزَلِ
۲۱۱	؟	تسترتُ عَن دَهْرِی بِظُلِّ جَنَاحِی
۵۰	مولوی	چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد
۱۷۳	مولوی	چونکه مریم مضطرب شد یک زمان
۴۲	مولوی	حرف ظرف آمد در او معنی چو آب
۱۲۶	؟	در دو عالم غیب و ظاهر اوست اوست



۱۸۱	فردوسی	زگهواره تاگور دانش بجوی
۶۵	صائب تبریزی	فغان که کاسه زرین بی نیازی را
۱۶۱	مولوی	فهم نان کردی نه حکمت ای رهی
۱۶۰	مولوی	کرده ای تاویل حرف بکر را
۳۰۶	حیدر معصومی	کعبه یک سنگ نشان است که ره گم نشود
۱۸۱	مولوی	نطق عیسی از فر مریم بُود
۱۸۶	زریاب خوئی	هیچ چیزی ثابت و بر جای نیست



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»



فهرست اسامی

کتابخانه آنلاین «مآبانی و زمانه ما»

ابوجعفر، امام باقر ؛ ۶۰

ابو حارثة بن علقمه ؛ ۲۲۵

ابوحامد غزالی ؛ ۱۲۷

ابوسفیان ؛ ۲۵۰

ابو عبیده ؛ ۱۶۶

ابوعلی جبائی ؛ ۲۰۵

ابو علی سینا ؛ ۱۶۴

احمد آرام ؛ ۸۰

احمد امین ؛ ۱۶۴

احمد بیرشک ؛ ۱۴۵

استوکی کارامایکل ؛ ۸۴

اسحاق ؛ ۸۸، ۱۳۸

اسرائیلیان ؛ ۲۱۸

اسماعیل ؛ ۸۸، ۱۳۸

اشکول ؛ ۳۵۹

اصحاب اُخْدود ؛ ۲۲۴

افلاطون ؛ ۱۲۵، ۱۸۳

آدم ؛ ۱۳۸، ۱۳۹

آشوری ها ؛ ۳۰۸

آل ابراهیم ؛ ۱۳۸، ۱۳۹

آل عمران ؛ ۱۳۸

آنتونی گیدنز ؛ ۳۳۸

اباذر ؛ ۳۷۴

ابراهیم ؛ ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۳۰۸

۳۱۱

ابن اسحاق ؛ ۱۵۱، ۱۵۲

ابن بابویه ؛ ۲۲۹

ابن جریر طبری ؛ ۱۵۱

ابن حوَّقل ؛ ۲۲۴

ابن زید ؛ ۲۲۷

ابن طَّقیل اندلسی ؛ ۱۶۴

ابن عباس ؛ ۲۲۸

ابن عساکر ؛ ۳۲۹

ابوالفضل خوش منش ؛ ۱۲۷



- الایهم : ۲۲۵
الدراسولومون : ۱۴۱
السید : ۲۲۵
العاقب : ۲۲۵
الیا : ۱۷۲
الصبابات : ۱۷۱
امام باقر علیه السلام : ۵۳، ۳۲۹
امام صادق علیه السلام : ۵۳، ۲۲۹
اناجیل : ۱۳۸
ایرانیان : ۲۱۸
ایتشتن : ۸۰
بابلی : ۱۷۶
بابلیان : ۳۰۸
باذان : ۲۲۵
بالفور : ۳۰۹
بُخْتُ النَّصْرِ : ۳۲
برایا : ۲۰۳
بُریرَه اَسَلَمی : ۲۲۹
بلال حبشی : ۳۱۱
بنی اسرائیل : ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۹۰، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۶۳
۳۶۸، ۳۵۸
بنی امیه : ۲۲۷
پنطیوس پیلاطس : ۲۰۲
پیلاطس : ۲۰۵
پیمبر اکرم صلی الله علیه و آله : ۲۲۶، ۲۲۸
تنودر هرتصل : ۳۵۹
ثمود : ۱۶۶
جالینوس : ۱۲۵
جبرئیل : ۱۸۲
- جبله : ۲۲۴
حَدِیْقَه : ۲۳۳
حسن علیه السلام : ۲۲۷، ۲۲۸
حسین علیه السلام : ۲۲۷، ۲۲۸
حضرت صادق علیه السلام : ۲۳۳
حلقیا : ۳۲
حمورابی : ۱۷۶
حواریون : ۲۰۱
حیی بن یقظان : ۱۶۴
داروین : ۱۴۷
داریوش : ۱۵۸
دانیال : ۳۰۱
داوود : ۲۸۱
دایان : ۳۵۹
دکتر باستانی پاریزی : ۱۸۶
دکتر رشاد : ۲۷
دکتر محمود بهزاد : ۱۴۲
دکتر ید الله سحابی : ۱۵۴
دوگو بینو : ۳۳۸
ذیمقراطیس : ۱۸۳
راغب اصفهانی : ۴۴
رسول خدا : ۶۸، ۱۳۰، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۹
۲۵۰، ۲۹۹، ۳۰۸، ۳۱۹، ۳۳۳، ۳۳۹، ۳۷۴
روح الامین : ۱۸۲
روح القدس : ۱۸۲، ۲۱۱
رومیان : ۲۱۸
زبیر : ۷۲
زکریا : ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۲
زید بن علی : ۲۲۷



- ژان روستان : ۱۴۲
 ژرژگاموف : ۱۴۵، ۱۷۳
 سلیمان : ۲۸۱، ۳۰۸
 سلیمان بن داود بن ایشا : ۱۵۱
 سومری ها : ۳۰۸
 سهروردی : ۱۶۴
 سیاوش برزگر : ۸۴
 سید : ۲۲۶
 سیداحمدخان : ۱۸۷، ۲۰۷
 سیدجمال الدین : ۱۸۷
 سید رشید رضا : ۳۷۶
 شافان : ۳۲
 شیخ صدوق : ۳۳۲
 شیخ طوسی : ۲۲۹
 شیخ محمد عبده : ۳۷۶
 صائب تبریزی : ۶۵
 صلاح الدین ایوبی : ۳۰۹
 صلیبیان : ۳۰۹
 ضُهب بن سنان : ۲۲۵
 صهیونیزم : ۳۰۹
 طبرسی : ۲۲۸
 طلحه : ۷۲
 عاد : ۱۶۶
 عاقب : ۲۲۶
 عاقر : ۲۲۶
 عباس زریاب خوئی : ۱۸۶
 عبدالرحمان بن عوف : ۲۲۶
 عبدالرحمان عوف : ۷۲
 عبدالله بن ابی اُمیّه : ۲۲۵
 عبدالمسیح : ۲۲۵
 عُبَته بن غَزوان : ۲۲۵
 عثمان بن عفان : ۲۲۶
 عدی بن حاتم : ۲۳۳
 عزرا : ۳۲
 عکرمه : ۱۵۲
 علباء یَشْکُری : ۲۲۷
 علی علیه السلام : ۷۲، ۲۰۸، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۲۶، ۳۷۴
 عمار : ۳۷۴
 عمار اوزگان : ۲۶۱
 عمران : ۱۳۹، ۱۵۱
 عمران بن یاشهم بن آمون بن حزقیا : ۱۵۱
 عیسی : ۱۰۰، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۱
 عیسی بن مریم : ۱۳۵، ۲۶۷
 عیسی مسیح : ۱۶۴
 فاطمه علیها السلام : ۲۲۷
 فخر رازی : ۳۴۵
 فریسیان : ۲۰۱
 فیض کاشانی : ۶۰
 قتاده : ۲۲۸، ۳۷۷
 قسطنطین : ۲۵۵
 قیس : ۲۲۵
 قیصر : ۲۲۵، ۲۵۵
 کاتبان : ۲۰۱
 کاهنان : ۲۰۱
 کرزین علقمه : ۲۲۵
 کعب الاحبار : ۳۷۴
 کلارک : ۲۰۸



کلدانی ؛ ۱۷۶	نیقودیمس ؛ ۲۰۶
کورش کبیر ؛ ۲۵۵	نیوتون ؛ ۱۵۰
لامارک ؛ ۱۴۷	ویل دورانت ؛ ۱۸۶
لوکرتیوس ؛ ۱۸۶	هارون ؛ ۱۸۱، ۳۰۰
ماکس پلانک ؛ ۸۰	هاکس ؛ ۳۰۸
مایر ؛ ۳۵۹	هُدیر بن عبدالله ؛ ۲۲۵
مجلسی، محمدباقر ؛ ۶۰	هراکلیوس ؛ ۲۵۰
مروان ؛ ۳۷۴	هرقل ؛ ۲۵۰
مریم ؛ ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۸۲	هگل ؛ ۲۵۹
مریم بنت عمران ؛ ۱۳۸	هوازن ؛ ۲۲۶
مریم مجدلیه ؛ ۲۰۵	هوازن ؛ ۲۲۵
مستر هاکس ؛ ۱۵۸، ۱۵۴	هیروдіس ؛ ۱۷۱
مسعودی ؛ ۷۲	هیروдіس ؛ ۲۰۲
مسیح ؛ ۱۳۵، ۱۵۵، ۱۸۲، ۲۱۱، ۳۵۸	یأجوج و مأجوج ؛ ۱۶۶
مصری ها ؛ ۳۰۸	یحیی ؛ ۱۷۱، ۱۶۶، ۱۶۳، ۱۵۸، ۱۷۲
مُغیره ؛ ۲۲۶	یعقوب ؛ ۱۳۸، ۲۸۱، ۲۹۹، ۳۶۳
مندل ؛ ۱۴۱	یمامه ؛ ۲۲۵
منوچهر صبوری ؛ ۳۳۸	یوسف ؛ ۱۷۸، ۲۰۵
موسی ؛ ۳۱، ۶۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۳۸، ۱۶۶، ۱۹۰، ۲۰۸	یوسف باریماتانی ؛ ۲۰۶
مولوی ؛ ۴۲، ۵۰، ۳۳۵	یوشع ؛ ۳۰۷
مهندس بازرگان ؛ ۲۸	یونانیان ؛ ۲۱۸
میرحامد حسین هندی ؛ ۳۳۴	یهود ؛ ۲۵۵
میکائیل بن یحیی ؛ ۱۶۴	یهودا ؛ ۲۰۶
ناپلئون ؛ ۲۵۰	یهودای اِسَخْرَیوْطی ؛ ۲۰۱
ناصر خسرو ؛ ۶۵	یَهُوَه ؛ ۲۵۵، ۳۰۸، ۳۵۹
نوح ؛ ۱۳۸، ۱۳۹	



فهرست مکان‌ها

بیروت : ۶۰	آسیا : ۲۶۱
تهران : ۱۲۷	آفریقا : ۲۶۱
جزیره العرب : ۸۸	آمریکا : ۲۶۱، ۲۷
جلیلیه : ۲۰۶	اروپای شرقی : ۳۵۸
حضر موت : ۲۲۴	اسرائیل : ۳۶۰
دانشگاه علیگره : ۱۸۷	اسکندریه : ۷۲
دمشق : ۱۶۴	اریحا : ۳۰۷
رامه : ۲۰۵	اصفهان : ۶۰
رم : ۲۵۰	اندلس : ۳۷۷
روم : ۳۵۸	انگلستان : ۳۵۹
سینا : ۹۸	اورشلیم : ۳۰۸، ۲۰۲
صَعْدَة : ۲۲۴	ایران : ۳۲
صَنْعَاء : ۲۲۴	بابل : ۱۵۸
صهیون : ۱۵۸	بحرین : ۲۲۴
عای : ۳۰۷	بصره : ۷۲
غدیر خم : ۳۳۴	بیابان یهودیه : ۱۷۱
فرانسه : ۲۶۰، ۳۳۸	بیت الحرام : ۳۱۱
فلسطین : ۳۶۳، ۳۵۹، ۸۸	بیت المقدس : ۲۴۸، ۲۴۹

کتابخانه آنلاین «ما لسانی و زمانه ما»



مصر؛ ۳۲، ۱۶۴، ۲۵۰

مقام ابراهیم؛ ۳۰۶

مکه؛ ۷۲، ۳۱۱

نجران؛ ۲۲۴، ۲۲۶

یمن؛ ۲۲۴

یونان؛ ۳۵۸

قدس؛ ۱۵۸، ۳۰۸

کعبه؛ ۲۳۴

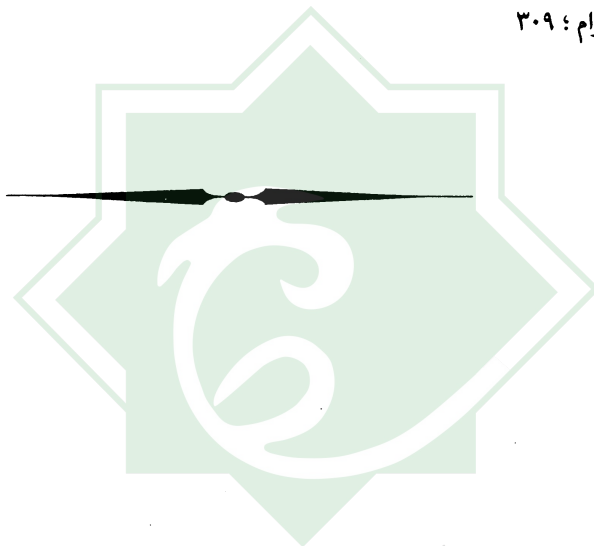
کوفه؛ ۷۲

کوهستان یهود؛ ۱۵۸

لبنان؛ ۳۷۷

مدینه؛ ۷۲

مسجد الحرام؛ ۳۰۹



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

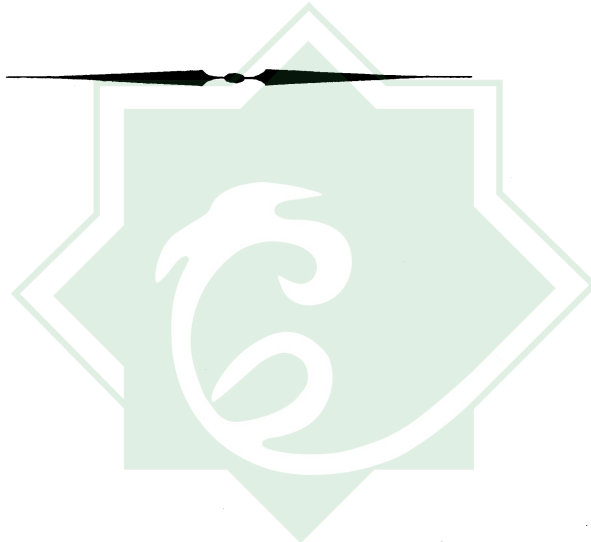


فهرست کتاب‌ها

- | | |
|--|---|
| <p>تفسیر القرآن و هو هدی و الفرقان؛ ۱۸۹</p> <p>تفسیر المنار؛ ۳۷۶</p> <p>تفسیر طبری؛ ۲۲۶</p> <p>تفسیر عیاشی؛ ۶۰</p> <p>تفسیر کنز الدقائق و بحر الفرائب؛ ۱۰۹</p> <p>تفسیر مجمع البیان؛ ۲۲۸</p> <p>تلمود؛ ۲۳۰، ۲۵۸</p> <p>تورات؛ ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۱۳۳، ۱۶۶</p> <p>۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸</p> <p>۲۰۱، ۲۱۶، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۳، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹</p> <p>۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۸</p> <p>ثواب الاعمال؛ ۲۲۹</p> <p>خلقت انسان؛ ۱۵۴</p> <p>راز وراثت؛ ۱۴۲</p> <p>سیر تحول قرآن؛ ۲۸</p> <p>علم به کجا می رود؛ ۸۰</p> <p>فرهنگ فارسی معین؛ ۲۶</p> | <p>افضل الجهاد؛ ۲۶۰</p> <p>العقیبات؛ ۳۳۴</p> <p>الوافی؛ ۶۰</p> <p>الوسائل؛ ۳۲۹</p> <p>امالی؛ ۲۲۹</p> <p>انجیل؛ ۲۵، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۸</p> <p>۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۶</p> <p>۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۳، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۶۸</p> <p>انجیل برنابا؛ ۲۰۶</p> <p>انجیل لوقا؛ ۱۵۸، ۱۷۲</p> <p>انجیل متی؛ ۱۹۲، ۲۰۶، ۲۰۸</p> <p>انجیل یوحنا؛ ۱۶۶، ۲۰۷</p> <p>بحار الانوار؛ ۶۰</p> <p>بیت المقدس؛ ۱۵۹</p> <p>بیولوژی سولومون؛ ۱۴۱</p> <p>پیر سبزپوشان؛ ۱۸۶</p> <p>تاریخ مدینه دمشق؛ ۳۲۹</p> |
|--|---|



- | | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| مفاتیح الغیب؛ ۳۴۵ | قاموس کتاب مقدس؛ ۱۵۴، ۱۷۱، ۳۰۸ |
| نهج البلاغه؛ ۱۰۰، ۲۱۹، ۲۳۷، ۳۲۹ | قاموس «معجم متن اللغة»؛ ۲۶ |
| نهج الفصاحة؛ ۱۳۶ | گنجینه‌ای از تلمود؛ ۲۵۵ |
| وسائل الشيعة؛ ۲۳۳ | لغت نامه دهخدا؛ ۴۵ |
| یک، دو، سه بی نهایت؛ ۱۴۵، ۱۷۳ | مروج الذهب؛ ۷۲ |
| یک دولت یهود ۱۸۹۶؛ ۳۵۹ | معانی الاخبار؛ ۳۳۲ |



کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

در سورة آل عمران رهنمودهایی است جهت آماده ساختن مسلمانان برای پیشامدهای بعدی و تجربه اندوختن از حوادث گذشته. «ضربه ای که درآید بر نیروی مسلمانان وارد شد تشعشعی پدید آورد که آفاق روحی آنان را گسترش داد و در آفاق مکانی انتظار را بیش از پیش متوجه گردانید. آن شکست پیروزمندانه که پس از پیروزی معجزه آسای بدر پیش آمد مدینه را از پوسته محدود خارج کرد و موج رسالت را به هر سو گسترش داد و بذره‌های آن را به هر سو پراکند، همچنانکه پس از آن قریش و دیگر احزاب مشرک عرب به یک صف درآمدند تا ضربه نهایی را در «خندق» فرود آورند. اهل کتاب از یهودیان جزیره گرفته تا مسیحیان حواشی آن، هماهنگ شدند تا با احتجاج‌ها و جدال‌ها و تشکیک‌ها ضربه فکری و روحی زنند.»

(از مقدمه مؤلف)



مجمع فقهی و پژوهشی آیات اللّه العالیّه

کدپستی: ۱۱۴۸۹۳۵۱۱۱ صندوق پستی: ۱۱۴۹۵۱۵۵
تلفکس: ۷۷۵۳۷۰۲۲ email: info@wsp.ir



شرکت سهامی اشهد

کد پستی: ۱۱۴۳۹۶۵۱۱۸ تلفن فروشگاه مرکزی: ۳۳۱۱۴۰۴۴
دورنگار: ۳۳۹۴۸۸۶۲ www.entesharco.com
email: info@entesharco.com

ISBN: 978-964-325-411-7



9 789643 254117

طرح جلد: راسید کریمیان